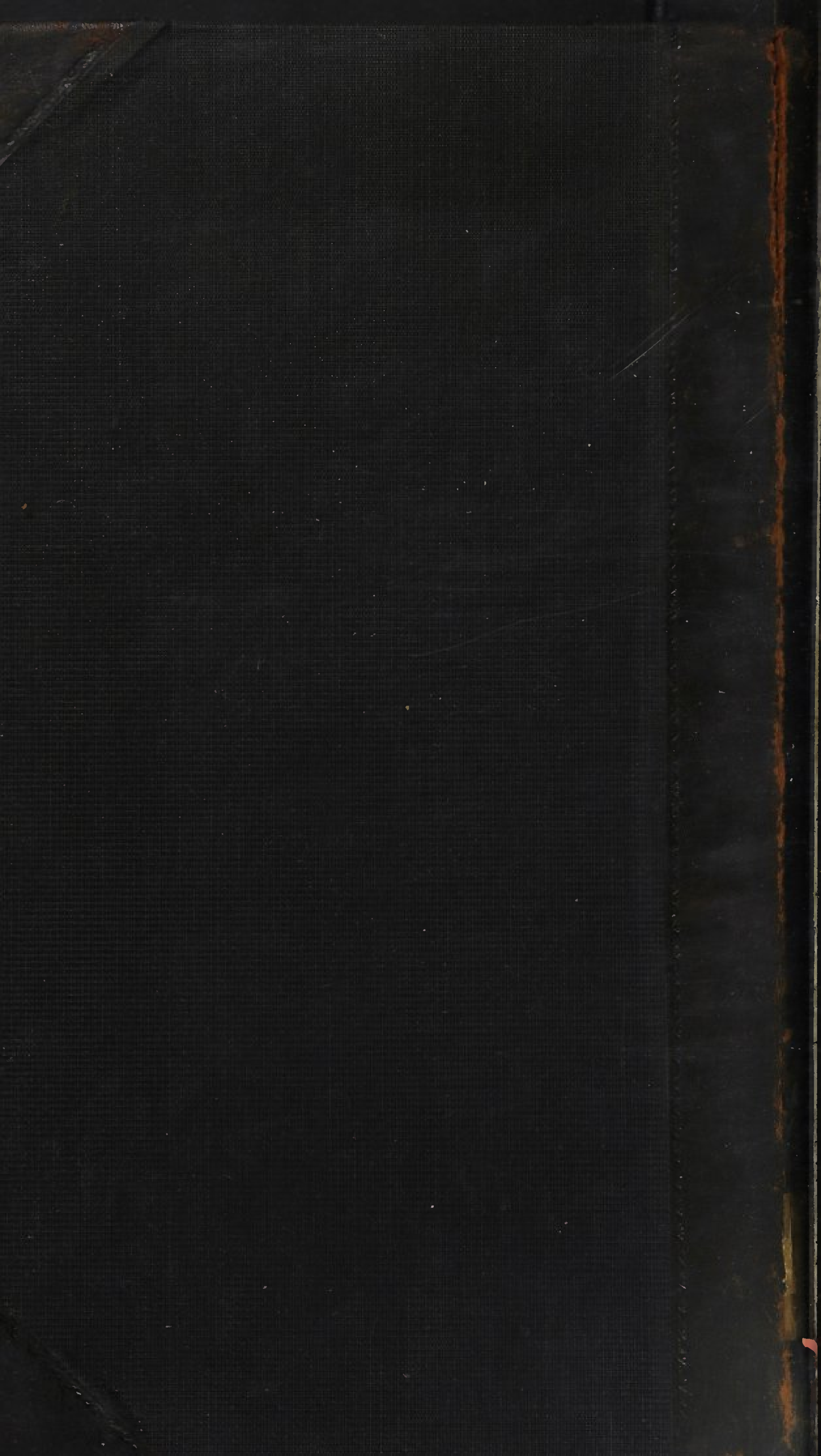
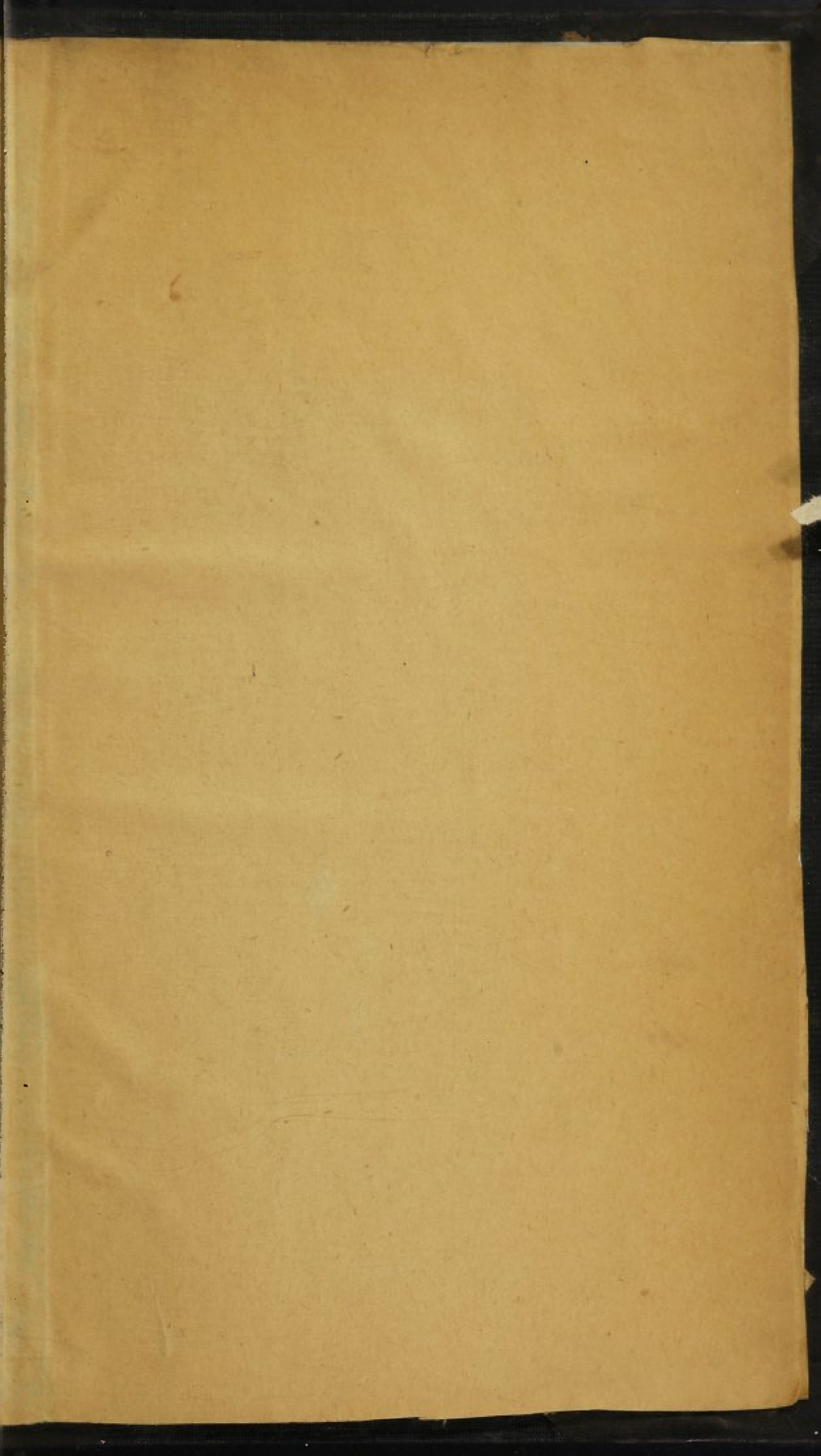
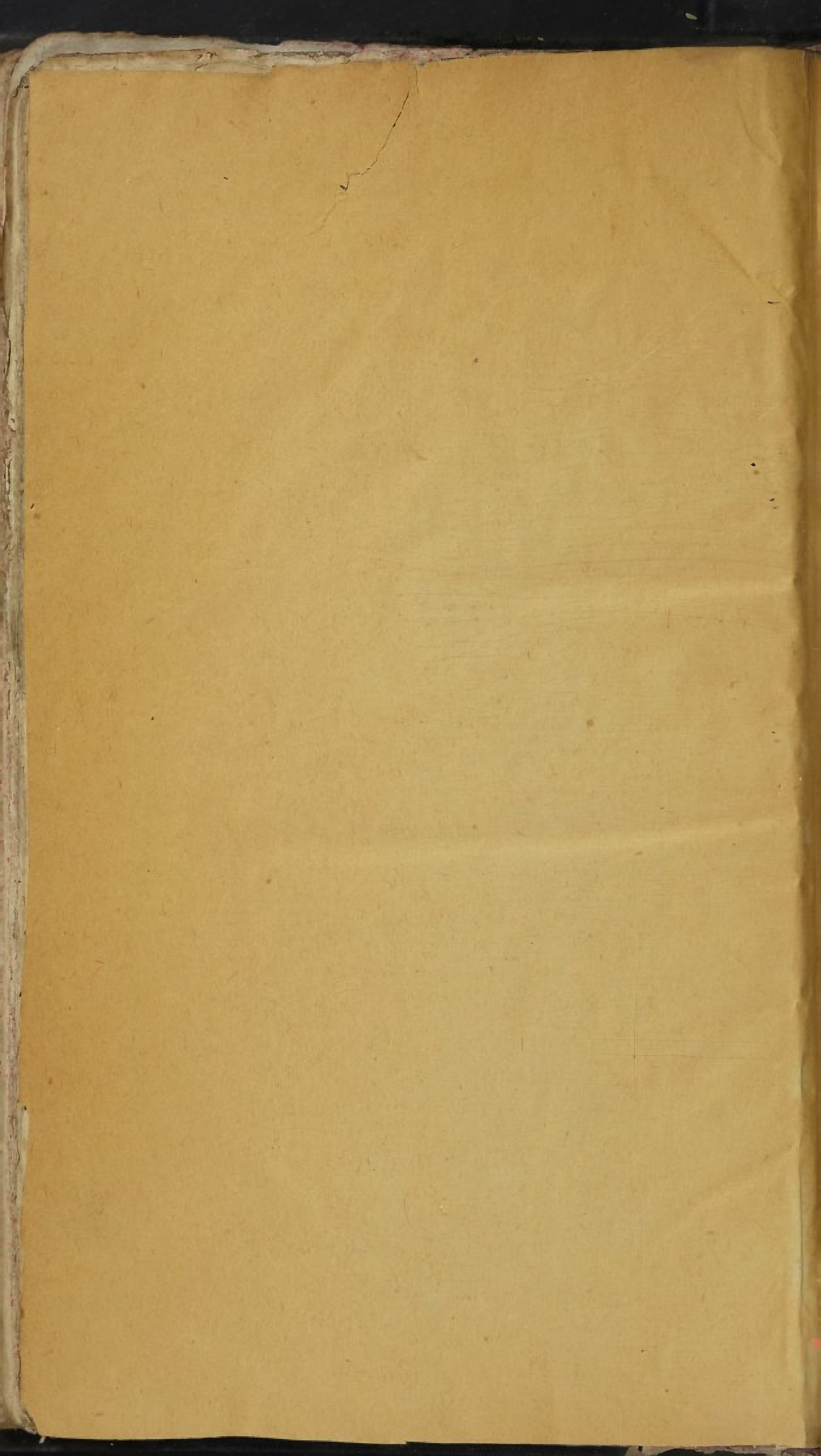
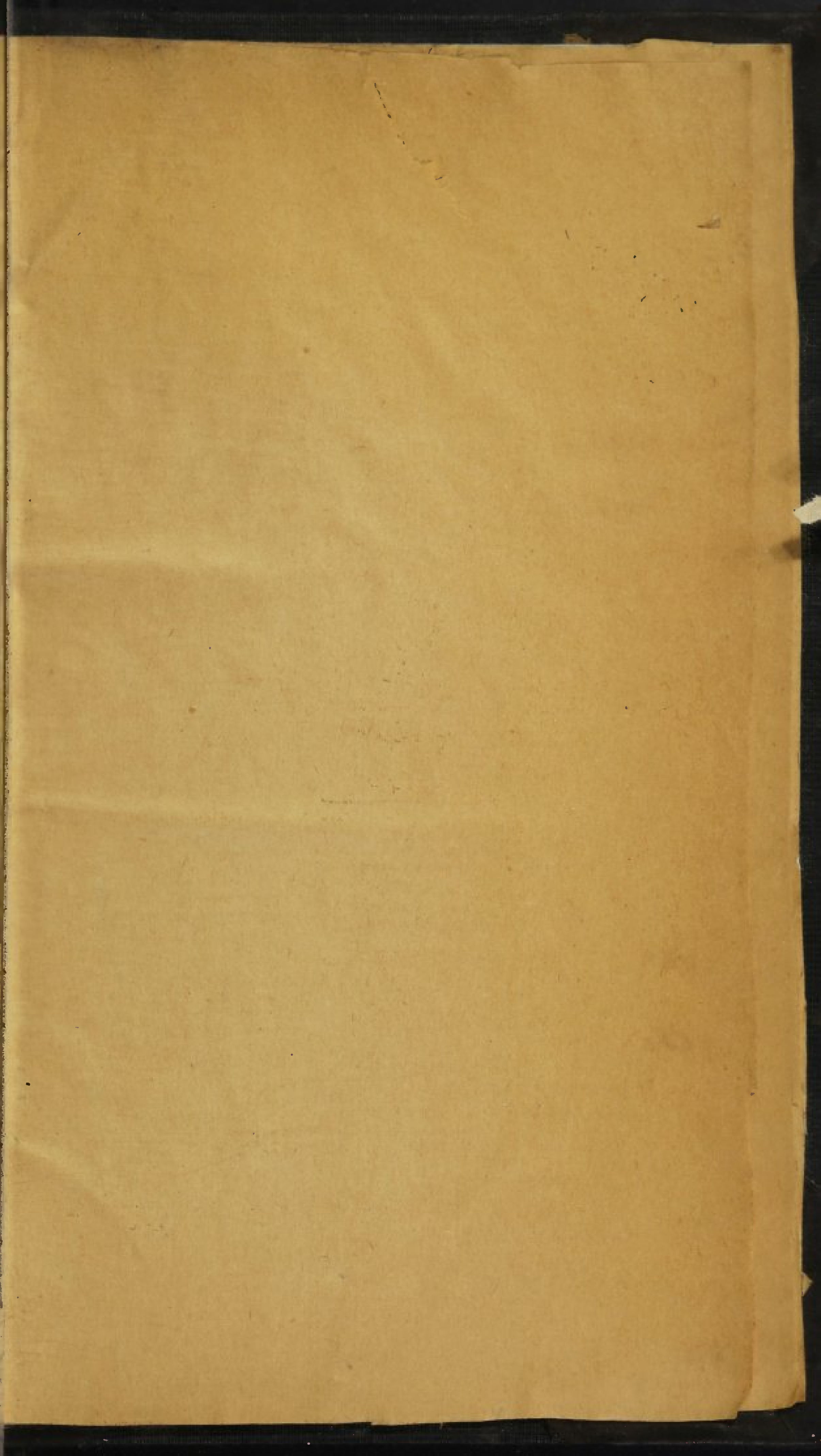


102

Kashkūl-i-Bahā'ī.
(sufism and ethics).







فهرست

۲۳ فضیلت صبر و شکر و ذکر ...

۲۳ در سور کوید

۲۳ حدیث منزلت

۲۳ حدیث مثل اهل بیتی کسفینة نوح

الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة

۲۳ ابیات من ... [illegible]

۲۵ ابیات کریمه متفرقه مجوز عبد الحمید بن ابی الحدید

... اهل فی اسانید ... [illegible]

۲۵ ... [illegible]

۲۶ ... حضرت ابو موسی اشعری ... [illegible]

... حضرت امیر و منع کردن مردم ... [illegible] ... امام حسن و عمار ... ایشان و نصیحت ... [illegible] ... و مالک اشتر ... اورا و بر آوردن ...

... [illegible]

۲۶ ... طلحه و وقت احتضار ...

... الامارة ...

۲۷ لشکر نمودن حضرت امیر ... جمل و خبر دادن عایشه ... که فعلش امروز مشابهه ... جدا ... دارد

۲۷ ملزم شدن عایشه از پیغام حضرت امیر

۲۷ حدیث معروض شدن ... انس از دعای حضرت روز جمل

۲۷ مکالمه عبد الله بن عباس با عایشه

۲۸ ... امام حسن ... و ... کردن او و روایت ... حدیث ... طلاق زنان ... حضرت امیر در حیوة و بعد وفات

۲۹ فضیلت عمار و شهادت ایشان و تعمیر ... مسجد در عهد خلفاء

۳۰ اراده طلاق نمودن حضرت حفصه

۳۰ رفتن حضرت ... بقصد عمره و ... از برداشتن ... و تخلف عمر ...

۳۰ ... عمر بر قتل سهیل با وجود نهی ...

۳۰ فرمودن علی ع روز احد لا کفر بعد الایمان

۳۰ بتعداد مسلمین که در روز احد پیش حضرت حاضر بودند

... کردن حضرت امیر ... حضرت

۳۱ جنگ کردن حضرت امیر روز احد و شکستن شمشیر حضرت و عطا کردن ذو الفقار و مدح نمودن جبرئیل و حضرت و آمدن نامی و کریختن مردم

۳۲ نافرمانی خالد و اعتذار از آن

۳۲ ولادت امام حسین و رفتن حضرت و املاک ملا که برای زیارت و شمار کردن ملا یکه ... حضرت

۳۳ ... کردن مرتضی علی با عمرو ... خندق

۳۳ حدیث مبارزة علی یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة

۳۳ خواندن حضرت یاران را و جواب نگفتن ایشان و جواب دادن حذیفه

٣٣ — یاد دادن عمر ... عمر را از گریختن او

٣٤ حضرت — بخشیدن فدک به فاطمه و نوشته دادن ... گرفتن از آن تا خالد ... ابو بکر نموده بودند

٣٣ — صلح کردن حضرت ... حضرت امیر ... فتح خیبر

٣٤ — ... بدشمن برای ... حضرت امیر ... عایشه ... را

٣٥ — بابی که اشاره ... بر کتف حضرت ...

٣٥ — نشستن بر دوش مرتضی علی بر کتف حضرت رسول

... انا ... حمل النبی ص لیلة الغار

٣٥ — فرستادن حضرت ... برای ... ازان و وعده کردن ...

٣٥ — حرص نمودن عمر در قتل ابوسفیان و جواب گفتن عباس او را

٣٦ — سپر نمودن امیر المؤمنین در دروازه آهنی قلعه خیبر را

٣٦ — گریختن مسلمین روز حنین بسبب حرف ابوبکر

٣٦ — بحضرت امیر ... را از گفتن رسول خدا در لطایف با حضرت

٣٧ — فرمودن حضرت پیغمبر بحضرت امیر حدیث منزلت را

٣٧ — آزرده شدن حضرت از عایشه و حفصه بسبب اظهار سر انحضرت و دوری حضرت از زنان خود

٣٨ — تدبیر کردن عایشه و حفصه و ساختن دروغ برای ترک عسل کردن حضرت را

٣٨ — زیاده ... مال برکت ... حضرت

٣٨ — منع حضرت عمر را از تعرض باحوال عبد الله ذو البجادین و کیفیت وفات او

٣٩ — آمدن عمر پیش حذیفه برای استفسار حال منافقان

٣٩ — فرستادن حضرت اصحاب را برای جنگ بوادی الرمل و شکست خوردن ایشان و رفتن حضرت امیر و فتح نمودن و سوره والعادیات نازل شدن و احادیث دیگر در شان ایشان فرمودن

٤١ — فرستادن ... برات ... بدست ... ورد ... ازو

٤١ — حدیث منزلت

٤١ — حدیث رایت

٤١ — کانت فاطمة احب النساء الی رسول الله

لما نزلت ندع ابناءنا ... دعا علیا و فاطمة ... قال هؤلاء اهل بیتی

٤١ — من کنت مولاه ... حدیث

٤٢ — علی ... [illegible]

٤٢ — ان الله امرنی ان احب اربعة

علی منی و انا من علی

٤٢ — حدیث ... النبی بین اصحابه

٤٢ — لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا کافر

٤٢ — حدیث ... مسجد ...

٤٢ — بعثنی رسول الله الی الیمن

٤٢ — اقضاکم علی

٤٢ — انا و علی من شجرة واحدة

٤٢ — قال رسول لا یحل لاحد

٤٣ — اذا اغتسل ... [illegible]

٤٢ — من اذی علیا

٤٢ — من احب علیا

٤٢ — انک تقاتل علی تاویل القرآن

٤٢ — حدیث ... [illegible]

٤٢ — حدیث علی مع القرآن

٤٢ — حضرت که طعام مهیا نمایند بعد از آن فرمود که کدام یک از شما معاضدت و مظاهرت من قیام نماید که برادر و خلیفه من باشد

٤٢ — اخبار ... الحمیری

٤٥ — فرستادن سعد ابو عبیده ... اما هل نجران

٤٥ — فرستادن سعد علی را ... حدیث اقضاکم

جواب وسوال حسن بصری با حجاج وحدیث المصلی بین القبلتین

زیاد بن فضائل علی بر تمامی صحابه

سبب تسمیه معمر علی با بوتراب

اقرار نمودن عمر ... وقت ... منکث ... گفت که مبادا ... باشی ... بشکنند

رد کردن سوره برات از ابوبکر و دادن بمرتضی علی ع

حدیث یقول لعلی حسبک ان ...

... نمودن معمر ... علی ع

حدیث که دلالت دارد بر امامت ائمه اثناعشر

حدیث مواخاة که دلالت دارد بر امامت مرتضی علی ع

ختم قران کردن مرتضی علی از یک رکاب تا رکاب دیگر

غسل دادن ... امیر را

... صاحب ... کردشمن مرتضی علی

روسیاه شدن کسیکه بد نسب بجناب مرتضوی میگفت

دو مرتبه رد افتاب برای حضرت امیر

فصل نمودن حضرت امیر میان زن و شوهر که ما در و پسر بودن

... نمودن حضرت ... ذریت من در صلب مرتضی علی است

باز داشتن جبرئیل افتاب را برای نماز صبح حضرت امیر

تولد حضرت امیر در مکه و سن انحضرت و وفات انحضرت

خطبه حضرت امیر روز اول خلافت

جواب عایشه در باب دفن ... نزد حضرت ص

وصیت ابوبکر در باب دفن خود

امدن حسنین بطلب پیش عمر برای غنیمت و عطا کردن ابوعمر زیاده بپسر خود و متعرض شدن او و جواب گفتن عمر او را و مدح حسنین نمودن و وقت بوسه کردن از حضرت امیر و نهادن در قبر خود

لا تصلوا علی عثمان فان الله تصلی علیه

کشتن مروان طلحه را

حدیث ان الله امرنی بحب اربعه علی و مقداد و سلمان و عمار

الضاو بود رسول که دشمن عمار دشمن خدا است

گفتن اویس قرنی بعمر که بگذار خلافت را تا بهر که باید برگرد

معنی ... کم خلیفه اول کرده بود

معنی ذوالقرنین که در شان حضرت امیر وارد شده است

حدیث لا ترتفع صلوتهم فوق روسهم ... رجل ام قوم ... کارهون و امراة باتت و زوجها ... و جوان متصارمان و احادیث دیگر هم مضمون

اخبار با حق الزوج علی الزوجه

مکالمه ابلیس در ... دو جن

٧٠

...عوی نمودن کسی که سعمر اورا
...نه مست ...
...و حواله نمودن ابوبکر
...و انقیاد نمودن آنحضرت

حمه بربا نمودن حضرت
برای [illegible] فرسود
[illegible] حرب [illegible]
و سلد [illegible] نبی

گواهی ابوبکر برآنکه حضرت سعمر
فرموده که نگذرد از صراط کسی مگر
آنکه مرتضی علی بنویسد که بگذرد

٧١

...نمودن حضرت
...بحدیث حضرت
...قول [illegible] حسین [illegible] امام

آوردن منبر [illegible]
کردن حضرت [illegible]
وقت نماز

تصدق نمودن انگشتر
خاتم در رکوع [illegible]

ایذاء اهل بیت رسول
[illegible]
ایذاء

٧٢

...حسب هارون [illegible] رشید
... پسر خود [illegible] امام
موسی کاظم

[illegible] نمودن ابوبکر از
اطاعت [illegible] حضرت

[illegible] حدیث

نهال بودن حسبنه عمر را
حضرت [illegible] و نهال
کردن عمر و بار نیاوردن

٧٣

...حدیث تابیدن نرق
...حسنین ع

حدیث مصلی عمر بر
خلاف مصلی حضرت

پی آوردن عمر لیست بحضرت
و گفتن ما صنعت

حدیث تعجب ابی بکر و عمر
ازینکه سعمر رکاب مبارک
را بر زمین زد

٧٤

...حدیث نهی نمودن سعمر
...را از غیبت و ...
... عورات ...

حدیث احتکار غلام
و منع نکردن اورا

حدیث حضرت حکم سیخین را
بقتل مردی با سند های ایشان
و نکشتن اورا و فرمودن حضرت
لو قتلته ما اختلف اثنان من امتی

خوف حضرت از
مالداری امت

٧٥

...حدیث حضرت [illegible]
... خلیفه

تکذیب عمر ابوبکر را که در آن
دعوی که هرگز بت نپرستیده
و تکذیب جبرئیل ضمنا عمر را

حدیث لا ترجعوا بعدی
کفارا فیضرب بعضکم
با تاویلات آن

سبب نزول ایه
قل اتدعون من
دون الله [illegible]
قال نزلت فی ابی بکر

٧٦

...سابوری [illegible]
... و ضحی

حدیث رد آفتاب برای
مرتضی علی

حدیث نشستن سعمر بالای
برادر و نشستن خلفاء
خدمت ایشان [illegible]

حدیث لا طاعة
لمن عصی الله

٧٧

...ظلم زبیر
...علی ع

قاتل عمار در نار است

سبب لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی و
بشارت دادن ثابت
بن قیس را الجنة

حدیث یقاتل علی تاویل القرآن
کما قاتلت علی تنزیله و حدیث
خاصف النعل

٧٨

...عن علی قال ان
... الی رسول الله
... مستغفر [illegible]
بعدی

برآمدن خون از زیر
سنگ های بیت
المقدس بعد از شهادت
مرتضی علی و حسین بن علی
علیهما السلام

اخبار مرتضی علی ع
بعدد ملائکه که در
خدمت حضرت
آمده بودند

تتبع عورات ناس
موجب فساد
ایشان است

۷۸
اظهار حواب
باستاد نوح
طرفان

۷۹
قدر و کثرت علم
عمر بکتاب خدا

۷۹
جهل عمر در ابراغنا
البیع ببیل الربوا القول
امام رازی

۷۹
باب ما جاء فی ...

۸۰
... مع

۸۰
الناس بعمر با بکر مراد باذن و اعیبه که
ازادی غلامی و در قرائت اذن
قبول نکردن او علیسبب

۸۰
قال عمر لو رخصتم فی
الاسور ماذا کنتم

۸۰
حدیث ... مومن
بالف و یولف

۸۰
اختصاص مرتضی علی
بر عمر زیاده بر صحابه
دیگر

۸۱
و سورة النحل یخرج من
بطونها شراب مختلف
المراد بالنحل علی ع

۸۱
المقصود ابد فی تبوت
سید علی و فاطمه
افاضلها

۸۱
حدیث حب الله و
بغض الله

۸۱
ان الامام المسلم لا یصلح
ان یکون فیه الکذب
و البخل

۸۱
حدیث ابی ذر غفاری
که دلالت بر خلافت
حضرت امیر دارد
امام المسلم

۸۲
کتاب امیر المومنین
الی عائشه فی وقعه
الجمل و جواب ...

۸۲
خطبة علی و دعاوه
علیه السلام علی
طلحة و زبیر

۸۲
حدیث اقرار بلکه کراهت
داشت از فعل عمر
و اصحاب او

۸۲
وجه تسمیه امیر المومنین
الانزع البطین و بر دوش
نبی سوار شدن اسلام

۸۳
حدیث ذوسر
داشتن حضرت
حسنین را

۸۳
معجزه حضرت امیر
در کم کردن آب
فرات

۸۳
حدیث حسین منی و انا
من الحسین ع

۸۳
لمامات رقیه قال ع
موت البنات
من المکرمات

۸۳
حدیث بدعت کفن
عبد الله عمر نماز صحیح
و تکذیب عائشه و حمد
او و اورد حدیث از
النبی ص

۸۴
قال ص لعمار ستقتلک
الفئة الباغیة

۸۵
نهی عمر از متعه

۸۵
خوشطبعی ... عرض
بارتی

۸۶
عصمت رسول در حالت
صحت و مرض

۸۶
توجیه نووی در قول
عمر حسبنا کتاب الله

۸۶
اصل بدعت نووی ابو
حنیفه و اصحابش

۸۶
بیان احادیث موضوعه
کتب بنکوه الموضوعات
محمد طاهر هندی صاحب
کتاب مجمع البحار فی شرح صحاح

۸۷
در باب حج تمتع

۸۷
حدیث عائشه ان عبد الرحمن
یدخل الجنة حبوا و قول نووی
در این باب

۸۷
حدیث الولد
للفراش

۸۸
نووی در شرح بخاری
در حدیث ایتونی
بکتاب اکتب لکم

۸۸
مناظره ازواج نبی
با هم دیگر در شتمت
و در شتمت گفتن ابوبکر
انها را

۸۹
ان ابن عمر طلق امراة و
هو حایض

۸۹
قد اختلف العلماء
فیمن قال لامراته
انت طالق تبت

۸۹
حفص غدیر خم
فی حسن السبع عبد
الرزاق

٩٠	٩٠	٩٠	٨٩
ابو نعيم رمی بالتشيع	نامه نوشتن حسن بصری درباب خیر و شر با امام حسن ع وجواب آنحضرت	حدیث غار	الطلاق الثلث ... فی عهد النبی ص ... من خلافة عمر
شیخ البخاری			

٩١	٩١	٩١	٩٠
عبد الله ثقة يتشيع جعفر صدوق يتشيع اسمعيل صدوق رمی بالتشيع	کان ثوب رسول الله ثوب الزبانة	نزع رسول الله نخلة غرسها عمر ... محملت من عامها	صدوق رافضی

٩١	٩٢	٩١	٩١
ثابت رافضی حدیثه الترمذی والنسائی	عبد الرحمن صدوق رمی بالتشيع	قتل خالد مالک بن نويره وما يقال فی قتله	من عقد عقدا واحد ... عثمان خلاف ... رسول الله

٩٢	٩١	٩١	٩١
کیف منع عمر ما قرر رسول الله صلعم	باب ما جاء فی مزاح رسول الله صلعم وما فيه	قول عمر ما رأيت رجلا احسن من صورة جرير الا ما بلغنا من صورة يوسف	فضل العايشة علی ... کفضل الثريد علی ... وجوابها ... باب گفته اند

٩٢	٩٢	٩٢	٩٢
ابو روح البصری صدوق رمی بالتشيع اخرج مسلم	باب صلوة الضحی ومافيه	تراویح بدعة	... قال لی ص کنت لک ... لابی زرع فی تزوجها ...

٩٢	٩٢	٩٢	٩٢
حدیث رفع صوت و بجبانی یاران کردن مجلس حضرت کردند	الاكتحال يوم عاشورا والادهان بدعة والروايات فيها موضوعة	وجه تسمیه علی ع بابی تراب	... لم يفارق ...

٩٣	٩٣	٩٣	٩٣
ظهر من عايشة الخداع	يقتدى ابو بكر بصلوة رسول الله والناس مقتدون بصلوة ابی بكر	كفتن عمر حضرت را کار ما كلفك الله ما لا تقدر عليه وبدبردن حضرت	... عمرو بن عاص ... رسول الله وسواله عنه ... ابو بكر

٩٤	٩٣	٩٣	٩٣
در طهارت آب قلتین تا تغير نیابد	خطبه تاریخ کردن در فضایل علی ع	حکم کردن حضرت امیر میان سه کس	... علی بن عباس ... جواب و سوال ...

٩٥	٩٥	٩٤	٩٤
راجع بودن اهلبیت در آیه تطهیر بحضرت خدیجه	فضیلت خدیجه	ولتعرفنهم فی لحن القول قال بعضهم علی ان ابيطالب	... معوية از حضرت ... وجواب حضرت ...

٩٥	٩٥	٩٥
حوال میر سید علی همدانی صاحب کتاب مودة ذوی القربی و تصانیف دیگر ایشان	نوشتن میر سید علی همدانی	... کعبه کردن ... سلطان جابر قاضی ...

باب اطاعت فی خلق رسول الله ٩٢

عبد

منتخب ٦١

كتاب موده ذو القربى

٩٥
المودة الاولى فى فضايل سيدنا محمد المصطفى ص
١ احديث

٩٥
المودة الثانيه فى فضايل اهل بيت
١٩ احديث

٩٦
المودة الثالثه فى فضايل امير المومنين اجمالا
١٤ احديث

٩٧
المودة الرابع فى علياً سيد الوصى وامير المومنين وحجة الله عز وجل على العالمين

٩٨
المودة الخامسة فى انه مولى من كان رسول الله مولاه
١٥ احديث

٩٩
المودة السادسة فى ان علياً اخو رسول الله ووزيره وان طاعته طاعة رسول الله وطاعة رسول الله طاعة الله

١٠٠
المودة السابعة فى فضل علي وفى ان علياً نفضى دين رسول الله وان ايمانه يرجح على ايمان الخلايق

١٠٢
المودة الثامنة فى ان رسول الله وعلياً من نور واحد فيهما اعط علي من الخصال ما لم يعط احد من العالمين
١٢ احديث

١٠٣
المودة التاسعة فى ان مفاتيح الجنة والنار بيد علي عليه السلام
١٨ احديث

١٠٤
المودة العاشرة فى عدد الائمة وان المهدى منهم
١٣ احديث

١٠٥
المودة الحادي عشر فى فضايل فاطمة ع

١٠٦
المودة الثانيه عشر فى فضايل اهل البيت ومع زيادة على ما مر
١٩ احديث

١٠٧
المودة الثالث عشر فى فضايل وفاطمة الصا ومحبة اهل البيت وثواب درجات محبهم ونكال مبغضهم
٩٤ احديث

١٠٨
الموده الرابعه عشر فى فضايل النبى واهل بيته وفيها فوت النبى وفوت فاطمه ودفنها عليهما السلام وبها ختمت المودات
١٤ احديث

كتاب الاربعين

فى فضايل امير المومنين

١٠١
حظبه كتاب
١

ان الله يباهى بعلى
١

١١١
حديث عنوان صحيفة المومن حب علي ابن ابيطالب
٢

١١١
ما سلمان وصى ووارثى وقاضى دينى علي
٣

١١١
حديث لاعطين الراية غدا رجلا
٤

١١١
لا يحبه الرجل ... حتى يحبه
٥

١١١
يا على زينك بزينة ان الله لم يزين الخلايق
٦

١١١
يا فاطمه اما ترضين ان الله
٧

١١١
لكل نبى وصى ووارث
٨

١١١
من اذا علياً نقد اذا

١١١
لما نزلت اية المباهله دعا رسول الله علياً وفاطمة
١٠

١١١
قال رسول الله يوما سدوا هذه الابواب
١١

١١١
ستكون بعدى فتنه فاذا كان ذلك فالزموا علياً
١٢

١١١
فقال لا تفتخر على فانه منى وانا منه

١١٢ قال الصديق بقول ثلث ١٤	١١٢ على يقاتل على تاويل القران ١٥	١١٢ اعطيت في على خمسة خصال ١٦	١١٢ كفي وكف على في العدل سواء ١٧
١١٢ وهو ولى كل مومن و مومنة ١٨	١١٢ مكتوب على باب الجنة على اخوه ١٩	١١٢ جعل ذرية نبي في صلب على ٢٠	١١٢ ان يكون مني بمنزلة هرون من موسى ٢١
١١٢ هذا امام البررة وقاتل الفجرة ٢٢	١١٢ حق على ابن ابيطالب على هذه الامة ٢٣	١١٢ فاناابذ هبن بك ... نزلت في على ٢٤	١١٢ صاحب سرى على ابن ابيطالب ٢٥
١١٢ اعلم امتي من بعدي على ٢٦	١١٢ اولكم ورودا على الحوض واولكم اسلاما على ٢٧	١١٣ مثل على في الناس كمثل قل هو الله احد ٢٨	١١٣ على باب علمي لامتي ٢٩
١١٣ النظر الى وجه على عبادة ٣٠	١١٣ على نظيري ٣١	١١٣ على يزهر في الجنة كالكوكب الصبحة لاهل الدنيا ٣٢	١١٣ حب على ياكل الذنوب كما ياكل النار الحطب ٣٣
١١٣ يا على ان الله عز وجل زوجك فاطمة ٣٤	١١٣ ثم على ابن ابيطالب يزف زفا الى الجنة ٣٥	١١٣ انا ميزان العلم وعلى كفتاه ٣٦	١١٣ انا وعلى من شجرة واحدة ٣٧
١١٣ منع الظهر من هذه الامة ببعضهم على ٣٨	١١٣ على مني مثل راسي من بدني ٣٩	١١٣ على باب من دخل فيه كان مومنا ٤٠	١١٣ لو اجتمع الناس على حب على ما خلق الله النار ٤١
١١٣ من احب عليا صادقا لدخل الجنة ٤٢	١١٣ لو لم يخلق عليا ما كان لفاطمة كفوا ٤٣	١١٣ القران مع على وعلى مع القران ٤٤	١١٣ على وشيعته هم الفائزون ٤٥
١١٣ ذكر على عبادة ٤٦	١١٣ اعطى على تسعة حروف الاجزاء والناس حرف ٤٧	١١٣ وصدقني بولايت على ٤٨	١١٣ فقالوا لعنا على شهادة لا اله الا الله وعلى الاقرار بنبوتك وولايته ليلا ٤٩
١١٣ انا المنذر وعلى الهادي ٥٠	١١٣ في قوله تع وقفوهم انهم مسئولون يسئولون عن الاقرار بولاية على ٥١	١١٣ مكتوب على ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول الله وايدته بعلي ابن ابيطالب ٥٢	

المجلد الخامس من كتاب الكشكول من تصنيف الشيخ بهاء الدين العاملي عليه

الرحمة والغفران
من الله الباري جل الجنان

Lucknow,
17.XI.26
W.I.

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

وتفصیل بیان ترقی او در هند دکن بروجهی که از بعضی از اجلهٔ سادات عالی درجات
صان الله جمال سیادة عن عین الکمال استماع رفته اینست که در اوایل حال که شاه ط
به دکن آمد بواسطهٔ استیلای معاندان او را در خدمت نظام شاه چندان ترقی حاصل
تا آنکه بعد از مدتی عبد القادر پسر نظام شاه که محبوب تر بود بیمار شد و بیماری او امتداد
اشتداد تمام یافت و اهتمام نظام شاه در صحت او بمرتبه بود که روزی روی خود را بر پای قا
یک حکیم نهاده که اگر بر تو ظاهر شود که پارهٔ از جگر من در علاج عبد القادر در کار است بگوی تا
سینهٔ خود را شکافته پارهٔ از آن بیرون آورم و در آن اثنا نذر بسیار میکرد و صدقات
فراوان بفقرای مسلمان و کافر میداد چون شاه طاهر دید که او بفقرای کافر مثل برهمنان
زناردارن نیز نذور میفرستد جرأت نموده گفت شما چیزی نذر دوازده امام بکنید ک
ان شاء الله فرزند شما شفا خواهد یافت و شما نیت خود این مضمون را بگذرانید که اگر بمجرد آن
فرزند شما شفا یابد هر رائی که من در باب اعتقاد با علمای این دیار موجه سازم شما آن را اختیا
نمائید نظام شاه گفت دوازده امام کیستند شاه طاهر گفت اول ایشان امیر المؤمنین
علی است علیه السلام که یکی از چهار یار است که اهل سنت ایشان را بترتیب خاص خلیفه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانند و بعد از آن حضرت امام حسن و امام حسین و باقی دوازده امام

گفت

مذکور ساخت نظام شاه [illegible] نمود چون شب درآمد بخواب رفت شاه طاهر
از خدمت او بخانه خود مراجعت نمود از جرات اظهار آن معنی پشیمان شده بترسید که مبادا اگر
نظام شاه مقبول درگاه اله نگردد و پسر او بمیرد و او را از ان رهگذر رنجشی رسد لاجرم اسباب
خود را زین کرده بکمر بسته آماده بود که هرگاه خبر فوت آن پسر را بشنود بطرفی بگریزد چون صبح
طلوع نمود متعاقب خادمان نظام شاه بطلب شاه طاهر رسیدند و هر چند شاه تعلل
مینمود که مگر درین اثنا حقیقت حال بیمار را معلوم نماید مفید نیفتاد و او را بخدمت نظام شاه
بردند چون نظر نظام شاه از دور باو افتاد او را استقبال نمود و گفت آنچه میخواستی بعد از
بحث با علمای این دیار بفعل آرم ظاهر ساز تا الحال بجا آورم آنگاه نظام شاه شروع در بیان
احوالی که دران شب بر وی وارد شده بود نمود گفت در اثنای شب که مرض عبد القادر شدت
یافته بود و لحاف را از غایت اضطراب از روی خود بدور انداخته غش کرده بود چون
مشاهده حال کثیر الاختلال او نموده بودم از غایت حزن و ملال خوابم در ربود و دران اثنا حضرت
امیر المومنین علیه السلام را دیدم که با من میگوید که ای نظام تا دانی که پسر تو عبد القادر صحت
نیابد تو با ما ایمان نمیاری اینک لحاف را بر سر او کشیدم و همین زمان بعنایت الهی عرق
کرده صحت کامل میابد اما باید که تو نیز از نیتی که در دل خود کرده بر نگردی چون از خواب بیدار
شدم دیدم که لحاف بر سر عبد القادر کشیده اند و عرق بسیار کرده بعد از زمانی که عرق او
خشک شد بیدار شده بنشست و آثار صحت درو ظاهر شد از روی اشتهای صادق
طعام طلبید شاه طاهر گفت اکنون موجب عهد خود وفا نموده اعتقاد کن که بعد از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بلا فصل علی ابن ابی طالب است علیه السلام و بعد از
او یازده فرزند او امام اند و دیگران که بر وی تقدم نمودند غاصب خلافت اند و بر باطل اند
ولیکن الحال مصلحت در اظهار این مذهب نیست زیرا که امرای شما همگی اهل سنت اند و ما دامی که
جمعی از سپاهیان شیعه درین دیار بهم نرسد کاری از پیش نتوان برد و آخر نظام شاه
صبر بر تقیه نتوانست نمود و در یکی از روزهای عید بعیدگاه رفته بی وقوف شاه طاهر

خلیفه

طالب شمی [illegible] وقتی [illegible] عرب بودند [illegible] کافی بخت [illegible] خطبه بنام [illegible] ائمه علیهم السلام
خواندند و نام ابوبکر و [illegible] از خطبه انداختند چون امرای [illegible] کبیر که قدیم
خدمت و [illegible] گفتند آن حالت [illegible] مشاهده نمودند یکبار از حوالی نظام شاه دور
شدند [illegible] انواع [illegible] ایستاده [illegible] مقام دفع [illegible] شدند و
نظام شاه بغیر از اندکی [illegible] و خواص [illegible] نظام شاه دانست که [illegible]
جماعت نصیر الملک است [illegible] داده [illegible] بود [illegible] تحدید و
و عتاب نموده گفت کار تو بجائی رسیده که با من اظهار مخالفت میکنی فی الحال امر
کرد چشمهائی کنده بر کف دست او نهادند و بیرون برده در میان اتباع او سر دادند تا گویا
نبود هر آنکه نتواند دید چون باقی امرا آن حالت را دیدند خایف شده هر یک بجای خود
آرمیدند و بعد از آن شاه طاهر با علمای آن دیار بحث کرده هم از احادیثی که در صحاح
ایشان مسطور است حقیقت خلافت حضرت امیر و بطلان خلافت ثلثه و تقدم ایشان
بر حضرت امیر بتقریر دلپذیر بر ایشان موجه ساخت و بنابران شاه طاهر سابقا ملازم
یا مصاحب نظام شاه بود مرشد و امام او شد و متعاقب عادلشاه و قطب شاه نیز
دست توسل بدامان ارشاد آن بقیه خاندان طهارت و رشاد زده بتلقین مذهب شریف
اهل البیت علیهم السلام اختیار نموده بعنایت حضرت اله و مساعی جمیله آن سید عالی
جاه مذهب شریف اهل البیت علیهم السلام در تمام ولایت دکن رواج و رونق یافت
مجالس المؤمنین در ذکر احوال صوفیه در بیان احوال شاه طاهر دکنی هه و در تاریخ فرشته
در ذکر تغیر دادن شهریار ملک دکن مذهب حنفیه را بمذهب امامیه بیان هدایت
نظام شاه را چنین ایراد نموده سابقا سمت گذارش یافته که خالصه اوقات آن
فریدون سلیمان صفات بمجالست علماء ملت سید کاینات علیه افضل الصلوات
مصروف میشد و مقصود وی از صحبت علما ابتدا رجوع از باطل بود بالجمله چون شاه
حقایق آگاه در مجلس بهشت آیین خم در روی زمین راه یافت هنگام مناظره و مباحثه

تا [illegible] این شرعیه [illegible] حضرت [illegible] مقتدائی [illegible] کلام [illegible] بخاطر [illegible]
[illegible] با کمال [illegible] حکم التقیه دینی و دین آبائی در اخفای عقیدت خویش کمال احتیاط مرعی داشته
بود [illegible] اما [illegible] مسائل مختلف دلایل [illegible] تعریف [illegible] فرموده
اقامت [illegible] نجات [illegible] تعالیت میگویند حضرت [illegible] که راه
[illegible] آگاه نه بر طریقه اهل سنت و جماعت بلکه در خاطر [illegible] پرتو انداخته
که مذهب [illegible] سبب [illegible] تحقیقت [illegible] لاجرم شهریار دین پناه این
هدایت دستگاه را بخفیه طلب نموده از کیفیت مذهب آن ثمره شجره رسول عرب
استفسار فرمود شاه هدایت پناه اولا سنت تقیه مرعی داشته باظهار مذهب ائمه
کبار مبادرت نمود شهریار فریدون تبار بر زبان درربار جاری ساخت که بیت بر این مشک
خاشاک نتوان فشاند که بوی خوش مشک پنهان نماند مذهب شما کالشمس فی رابعة
السماء ظاهر و هویداست از کتمان آن چه حاصل شاه حقایق آگاه عرض نمود که در اظهار
امری که نفرموده شاه اولیا اخفای آن لازم گشته چگونه مبادرت توان نمود حال آنکه
در اظهار این معنی اشارت و عبارت همدم نیست و کاغذ و قلم محرم نه پادشاه دین پناه زبان
بسوگند خداوند بی مثل و مانند گشاده بغلاظ و شداد قسم یاد فرمود که در تحقیق این امر نه مقصود
تعصب و عناد است بلکه غرض سلوک طریق صلاح و سداد است و استخلاص از مضیق
جهل و فساد خاطر فیض مآثر آسوده و مطمئن دار که از ما هیچگونه کلفت و آزار بخواهی دید و امری که
مکروه طبع تو باشد صادر نخواهد گردید چون خاطر فیض مآثر شاه طاهر از عهود و مواثیق
حضرت شهریاری وثوق و امیدواری تمام یافت زبان بدعای دوام دولت و مزید عمر آن
آفتاب سپهر سلطنت گشاده بعد از آن از روی استظهار باظهار ما فی الضمیر مبادرت کرده
شهریار سلیمان سریر را از مکنون ضمیر حقایق تاثیر خبیر ساخت که بر رای عالم آرای پادشاه
دین و دنیا هویداست که بمقتضای حدیث صحیح الثبوت نبوی و کلام معجز نظام مصطفوی
که ستفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقه واحدة ناجیة والباقیة هالکة یکی از مذاهب متعدد

بطرق مختلفه بوصول مطلوب و طریق نجات است با تی مسلک مالکی و اسپیل درکات و انجمن از مصدقه

مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق مستفاد میگردد که بعد

شرایع و قواعد عترت طاهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله موجب نجات از گرداب

ضلالت ... انقیاد ... هدایت و آیه وافی هدایه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل

البیت و یطهرکم تطهیرا ثبوت این معنی از ربانی واقی و حجتی شافیست پس شرایط ... متابعه

ائمه واجب التعظیم والتکریم ... مخالفت ایشان باعث ... عذاب الیم ... ذکر و اد

ساده که موجب رسوخ حضرت شهریاری در مذهب حق اثنا عشریه ... نورخان ...

داستان سلاطین هندوستان در انشای این حکایت بدین روایت ترنم فرموده‌اند

که چون شاه هدایت دستگاه از بارگاه پادشاه دین پناه رخصت یافته بار آمگاه خویش

شتافت و شهنشاه تختگاه چهارم نیز از دیوان نیلگون طارم بخلوت خانه مغرب خرامید شهریار

خورشید سماحت دران شب روشنتر از روز سعادت در بستر راحت باستراحت تکیه

فرموده چشم ظاهر از دیدن اوضاع مظاهر استه دیده حق بین باطن برگشود ناگاه دیده حق بین

پادشاه دین پناه بر آینه جبین مبین حضرت سید المرسلین افتاد که منجر امید حضرت امیر

المومنین بر جانب یمین و حضرت سبطین امام حسن و امام حسین بر جانب یسار رسید از

در حرکت و سکون با ذات همایون موافقت میفرمودند و حضرت امام ذوالمناقب و المفاخر

محمد باقر علیه سلام الله القادر برابر حضرات بموجب اشاره سید کاینات عمل میفرمود شاه

هدایت مآثر شاه طاهر در مقام امتثال اوامر دورتر از حضرات جای گرفته بود شهریار توفیق

آثار چون از دیدار فایض الانوار حضرت سید الابرار و عترت اطهار علیهم صلوة الله الملک

الغفار بسعادت دارین فایض گردیده شرایط تحیت و لوازم عبودیت بتقدیم رسانید

حسب الاشاره حضرت خیر الانام امام محمد باقر علیه السلام بشهریار عالیمقام فرمود که بهترین

موجودات و خلاصه کاینات علیه افضل الصلوات میفرماید که بموجب ارشاد طاهر هدایت

مآثر عمل فرموده دست اعتصام و توسل بعروة الوثقی محبت و ولای آل عبا که اهل بیت الطاهره

[illegible]

[دیده گشاده]

بصحبت طیبین [illegible] بسیقه [illegible] الزهرا و [illegible] هدایت [illegible] ارباب اعتقاد
قیامت [illegible] شهریار [illegible] ارباب [illegible] بفیض بخش بهجت [illegible] چون
[illegible] بخت [illegible] شوق [illegible] بفیض آثار خسید ابرار در
[illegible] سر بسجده نهاده [illegible] شکر [illegible] زبان الهام بیان کلمه
[illegible] الهدی [illegible] لنهتدی لولا ان هدانا [illegible] ساخت بالجمله شهریار
بختیار بعد از ادای [illegible] شاه هدایت شعار را طلب داشته
از روی بهجت تمام شگفتگی [illegible] کلام بنقل آن واقعه فیض بخش هدایت فرجام اقدام فرموده
از حسن اتفاق شاه ارشاد پناه نیز دران شب همان واقعه دیده بود بوساطت امام
محمد باقر از حضرت رسول ذی المناقب والمفاخر بهدایت و ارشاد شهریار بادین داد مأمور
گردیده بود لاجرم قبل از تقریر شهریار گردون سریر عرض نمود که واقعه صادقه شب را شهریار
عالی نسب بیان میفرماید بالین دعاگو بعرض آن مبادرت نماید اینمعنی نیز موجب ازدیاد
مواد وثوق گشته فرمود که با بیان مینمایم بعد ازان پادشاه روی زمین زبان بنقل
واقعه دوشین گشوده فرمود چون سامعه از کلام معجز نظام امام علیه السلام ارجمندی
یافت نور هدایت ربانی در خلوت سرای دل ظلمانی تافته نسیم فیض بخش عنایت یزدانی
غنچه محبت اهل بیت نبوت را در بوستان جان شگفانید شاه هدایت پناه فرمود
که اکنون چون حقیقت مذهب عترت طاهره رسول ثقلین برای العین مشاهده
فرمودند یقین که غبار شک از صفحه خاطر و لوح ضمیر محو گشته فوز و نجاح و خیر و صلاح
دنیا و آخرت در اختیار طریقه مرضیه عترت سید ابرار دانسته از مخالفین اهل بیت
طیبین تبرا نمودن از ضروریات دین و موجب خوشنودی رب العالمین شناسند
شهریار بختیار توفیق آثار فرمود که اشتباهی در حقیقت مذهب عترت حضرت رسول آخر الزمان
نماند و بر اعدای ایشان استیلا [illegible] و تبرا فرستاده ام لیکن انجام این امر خجسته فرجام
بحسن اهتمام شما که حقیقت این مذهب را [illegible] و فضلا بدلایل عقلی و مسایل نقلی ثابت

مباحثه از این مکتوب دفع و الزام را ساکت گردانید و نفی [illegible] ثبت هو خبر الواحد وهو الذي
يرويه الواحد او الاثنان فصاعدا لا عبرة للعدد بعد ان يكون دون المشهور والمتواتر حكمه
انه اذا ورد غير مخالف للكتاب والسنة المشهورة في حادثة لا تعم بها البلوى ولم يظهر من الصحابة
الاختلاف فيها ولم يترك المحاجة به يوجب العمل بشروط تراعى في المخبر وهي اربعة الاسلام و
العدالة والعقل الكامل والضبط فلا يجب العمل بخبر الكافر والفاسق والصبي والمعتوه والذي
اشتدت غفلته خلقة او مسامحة او مجازفة كما حقق في علم اصول الفقه واذا ورد مخالفا
للكتاب لا يوجب العمل ويحمل على ان الخبر ليس من الرسول صلى الله عليه وآله لان الكتاب
ما ثبت بيقين وفي الخبر شبهة مثاله ما روي انه عم قال من مس ذكره فليتوضأ قال علماؤنا
انه مخالف للكتاب لان الله تعالى مدح المتطهرين بالاستنجاء بالماء بقوله تعالى فيه
رجال يحبون ان يتطهروا والمستنجي يمس ذكره لا محالة كالبول عند من جعله حدثا والا لن
لما يستحق المدح بالحدث واذا ورد مخالفا للسنة المشهورة كان المشهور اقوى لا يوجب العمل مثاله
ما روي انه عم قضى بشاهد ويمين فهذا مخالف للسنة المشهورة وهو قوله عم البينة على المدعي
واليمين على من انكر وذلك لانه يقتضي ان تكون جميع الايمان في جانب المنكر لانه حلاها بالالف
واللام للاستغراق وهذا خبر يدل على ان بعض الايمان في جانب المدعي فيترك به الخبر
وروى عطاء عن ابي ذر انه قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وآله يوما صلوة الظهر
فسأل سائل في المسجد فلم يعطه احد فرفع السائل يده الى السماء وقال اللهم اشهد اني
سألت في مسجد الرسول صلى الله عليه وآله فما اعطاني احد شيئا وعلي عم كان راكعا
فاومى بخنصره اليمنى وكان فيها خاتم فاقبل السائل حتى اخذ الخاتم فرأى النبي صلى الله عليه
وآله فقال اللهم ان اخي موسى سألك فقال رب اشرح لي صدري الى قوله واشركه في امري
فانزلت قرآنا ناطقا سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا اللهم انا محمد نبيك
وصفيك فاشرح لي صدري ويسر لي امري واجعل لي وزيرا من اهلي عليا اشدد به
ظهري قال ابو ذر فوالله ما اتم رسول الله صلى هذه الكلمة حتى نزل جبرئيل فقال يا محمد اقرأ انما

الله عليه وآله وسلم صح

وليكم [illegible] على ان الامام بعد رسول الله صلى الله
عليه وآله علي ابن ابي طالب [illegible] في امور الائمة [illegible] برواية [illegible] وغيره
واجيب بالمنع [illegible] والمتصوف [illegible] للحق والمحب [illegible]
عنهما [illegible] الآية [illegible] قال وبعد بهما
[illegible] في حيوة الرسول صلعم لم يبق الا انه سيصير اماما
ونحن نقول بموجبه [illegible] قال والحق انه ان صحت الرواية
دلالة قوية على عظم شان علي رض والمناقب في امثال ذلك تطويل بلا طائل الا ان اصحاب
المذاهب تكلموا فيه اوردنا حاصل كلامهم على سبيل الاختصار ه من كتاب تفسير النيشابوري
في ذيل تفسير قوله تع انما وليكم الله ورسوله الآية ونقله الامام الرازي في تفسيره الكبير ايض
انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون
قيل انها نزلت في علي رضي الله عنه حين سأله
سائل وهو راكع فطرح له خاتمه لانه كان مرجا في خنصره فلم يتكلف لخلعه
كثير عمل يفسد صلوته وورد بلفظ الجمع وان كان السبب فيه
واحدا ترغيبا للناس في مثل فعله لينالوا مثل ثوابه ه تفسير مدارك في سورة المائدة في ذيل
الآية المذكورة فائدة اصل وليس تبقى الارض يا ابا خالد يوما واحدا بغير حجة الله على الناس
منذ يوم خلق الله آدم عليه السلام واسكنه الارض فقلت له جعلت فداك كان علي عليه السلام
حجة من الله ورسوله على هذه الامة في حيوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال نعم يوم اقامه
للناس ونصبه علما ودعاهم الى ولايته وامرهم بطاعته قلت وكانت طاعة علي عليه السلام
واجبة على الناس في حيوة رسول الله صلى الله عليه وآله وبعد وفاته فقال نعم ولكنه
صمت فلم يتكلم مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكانت الطاعة لرسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم على امته وعلى علي عليه السلام في حيوة رسول الله صلى الله عليه وآله وكانت
الطاعة من الله ومن رسول على الناس كلهم لعلي عليه السلام بعد وفات رسول الله

خلق ص

صلی الله علیه وآله کان علی علیه السلام حکیما عالما [illegible] و ساکت که باقی ماند زمین از حجت
بکرامت الهی که حجت باشد از جانب الله تعالی بر مردم خواه رسول باشد خواه وصی
و الله [illegible] خلق کرد الله تعالی آدم علیه السلام را و مسکن او کرد زمین را پس گفتم
[illegible] شوند [illegible] السلام حجت از جانب الله نعم رسول و [illegible] امت [illegible]
رسول صلی الله علیه وآله پس گفت [illegible] که [illegible] امت مردم [illegible]
او ماند علم خوانند مردم را [illegible] و [illegible] تا اطاعت او کنم پس بود
اطاعت علی علیه السلام واجب بر مردم در زندگی رسول صلی الله علیه وآله و بعد از فوت
رسول پس گفت آری و لیکن علی ساکت شد پس گفتگو در امر و نهی خلایق بکرد با رسول الله
صلی الله علیه وآله و بود اطاعت برای رسول ص واجب بر امت و بر علی علیه السلام در ز
رسول صلی الله علیه وآله و بود اطاعت از جانب الله تعالی و رسولش واجب بر مردم جمیع
ایشان برای علی علیه السلام بعد از وفات رسول صلی الله علیه وآله و بود علیه السلام
عاقل و دانا یعنی که با وجود فرض اطاعت او بر مردم ادب خود را در زمان رسول
صلی الله علیه وآله نگاه میداشت و ساکت میبود ه شرح کلینی ملا خلیل در باب بودم باب
حالات الائمة فی السن باب ان الارض لا تخلو من حجة قوله لا الا واحدهما صامت
ای ساکت عن الدعوة و التعریف من قبل نفسه و یکون الآخر هو المعرف الداعی و هو امام
علی الصامت کما فی السبطین الحسن و الحسین علیهما السلام ه حاشیه میرزا رفیعا بر اصول
خطبه حسن بصری رابعه را و امتحان رابعه علم حسن را و الزام و خجالت [illegible]
قال الفقیه علی بن یحیی البخاری المصنف سمعت الامام ابا بکر محمد بن یوسف یحکی و یقول لما مات
زوج رابعة العدویة استاذن علیها الحسن البصری و اصحابه فقالوا اتاذنین لنا فاذن
لهم بالدخول علیها وارخت سترا و جلست وراء الستر فقال لها الحسن و اصحابه انه ما
بعلک و لا بد من محرم وقد انقضت عدتک فاختاری من هولاء الزهاد من شئت منهم
قالت نعم کرامة و لکن من اعلمکم حتی ازوجه نفسی قالوا الحسن البصری فقالت ان اجبتنی

روی جلال الدین [illegible] عن النبی صلی الله علیه وآله
[illegible]

اربع مسايل فان انبأتك بها فانت انت وفقهم الله اجيبك قالت ما تقول يوم مت انا ام خرجت من الدنيا مت مسلمة او كافرة قال هذا غيب لا يعلمه الا الله قالت اذا احشر الناس يوم القيمة وتطايرت الكتب فيعطى بعضهم الكتاب بايمانهم وبعضهم بشمالهم يعطى كتابي بيميني ام بشمالي فقال هذا غيب ايضا لا يعلمه الا الله قالت ما تقول اذا وضعت في القبر سالني المنكر والنكير اقدر على جوابهما ام لا فقال هذا ايضا غيب لا يعلمه الا الله فقالت اذا نودي الخلق يوم القيمة فريق في الجنة وفريق في السعير كنت في جملة اهل النار ام في جملة اهل الجنة فقال هذا غيب ايضا لا يعلمه الا الله قالت يا جاهل سميت نفسك عالما وانت اجهل الجهال يا جاهل من كان غمه هذه الاربعة يحتاج الى الزوج او يتفرغ اختيار زوج ثم قالت يا حسن الى كم قسم الله العقل من الرجال والنساء قال على عشرة اجزاء جزء للنساء وتسعة للرجال وعلى كم قسم الشهوة قال عشرة اجزاء تسعة للنساء وواحد للرجال قالت يا جاهل انا املك حفظ تسعة اجزاء من الشهوة بجزء واحد من العقل قال فبكى الحسن وخرج من عندها انتهى كلام المسلم الامام قال رايت في كتاب مجالس الاستوا هذه الحكايت بعينها وزاد في آخره قال فخجل الحسن ٥ من كتاب روضة العلماء **فايدة** المسئلة الاولى اختلفوا في انه هل كان ابنا له وفيه اقوال الاول انه ابنه في الحقيقة الى ان قال وصرف هذه اللفظ الى انه رباه فاطلق عليه اسم الابن لهذا السبب صرف الكلام من حقيقته الى مجازه من غير ضرورة الى ان قال القول الثاني انه كان ابن امراته وهو قول محمد بن علي الباقر وقول الحسن البصري ويروى ان عليا قرا ونادى نوح ابنها والضمير لامراته من التفسير الكبير للفخر الرازي في ذيل تفسيره قوله تعالى وهي تجري بهم في موج كالجبال ونادى نوح ابنه وكان في معزل الاية في سورة هود في الجزء الثاني عشر من الاجزاء الثلثين للقران وفي الحديث الآخر اخر عني يا عمر اي اخر عني قولك او رايك او نفسك فاختصر مجازا وبلاغة ٥ من مشارق الانوار للقاضي عياض المالكي في لغة اخ ٥ ومنها انه حي في قبره وكذلك الانبياء ولهذا قيل لا عدة على ازواجه وقيل ويصلي فيه باذان واقامة المدينة في النوع الرابع من الوف[...] من المقصد الثالث **فايدة** احل قال ثم يدخل عليه

غيب ٥

من كتاب المواهب ٥

[illegible] قبل القبر [illegible] فنظر ابو بكر حال ابو بكر [illegible] الامر [illegible] على الموسى [illegible] الكاف [illegible]
[illegible] لا تقال فيقولانه الحديث يعني الكف بعد ان [illegible] اخلى [illegible]
[illegible] التيات [illegible] بعد [illegible] كفت ابو [illegible]
[illegible] ابو بكر [illegible]
كليني ملا خليل [illegible] ان رسول الله لا يدمع على احد اخرج ابن سعد
الطبقات وابن ابي شيبة عن [illegible] مات سعد بن معاذ حضره رسول صلى الله عليه واله
ابو بكر وعمر فو الذي نفسي بيده اني لاعرف بكاء ابي بكر من بكاء عمر وانا في حجرتي وكانوا كما قال
رحماء بينهم قيل فكيف كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصنع فقالت كانت عينه لا تدمع
على احد ولكنه كان اذا وجد فانما هو آخذ بلحيته من كتاب التفسير المسمى بالدر المنثور
للسيوطي في سورة الفتح في ذيل تفسير قوله تعالى رحماء بينهم **تا ينت** اخوند ملا محمد صالح
مرحوم در حاشية كليني در كتاب الحجة در باب في ان الامام متى يعلم ان الامر قد صار اليه در عنوان
قوله وسمعته يقول طلقت ام فروه در شرح حديث سيم وقوع طلاق عائشه از
حضرت امير را بيان نمود باين عبارت وقيل هذا كان من خصائصهم عليهم السلام كما
طلق علي عليه السلام عائشة بعد النبي صلى الله عليه واله وسلم فخرجت من عداد امهات
المومنين في كتاب المناقب لابن شهر آشوب ان علي عليه السلام توفى عن اربع
نسوة امامة وامها زينب بنت النبي صلى الله عليه وآله واسماء بنت عميس وليلى التميمية وام
البنين الكلابية ولم تتزوجن بعده وخطب المغيرة بن نوفل امامة ثم ابو الهياج بن ابي سفيان
بن الحرث فروت عن علي عليه السلام انه لا يجوز لازواج النبي والوصي عليهم السلام ان يتزوجن
بغيره بعده فلم تتزوج امراة منهن ولا ام ولد لهذه الرواية من تفسير نور الثقلين في سورة
الاحزاب عند قوله تعالى وما كان لكم ان تؤذوا الآية واما المجهول فان روى عنه
السلف وشهدوا له بصحة الحديث صار مثل المعروف بالرواية فان سكتوا عن الطعن
بعد النقل فكذا الان السكوت بهذا الحاجة الى البيان بيان عنوان ثبت العيض ورد البعض مع

نقل

نقل الثقات عنه بقوله ان وافق [illegible] كما حديث معقل بن سنان في بروع بنت [illegible]
بن مرة وما سمي لها مهرا [illegible] فقضي عليه السلام لها بمهر مثل نسائها [illegible] ابن مسعود
[illegible] علي وقد روي عنه الثقات كابن مسعود [illegible] علقمة ومسروق وغيرهم [illegible]
[illegible] بطل [illegible] الثقة [illegible]
[illegible] ثاني حديث [illegible] ابو بكر در فضايل صديق مسطور
[illegible] و واقع نشود ولهذا
قيل في مدحته [illegible] بود دستگیر دها بش که تا گوهر نهفته ماند زبانش جلد
دوم روضة الاحباب ونعم ما قيل الذي فبهت الذي كفر كانه القم الحجر حقيقت علم
ابي بكر ومرويات ابوبكر در كتب معتبره صد و [illegible] چهل و دو حديث است از انجمله
شش متفق عليه است و نزد بخاری یازده و نزد مسلم يك حديث است و باقی در كتب
احاديث متداوله جلد دوم روضة الاحباب و اينم اورده هذه الرواية الشيخ جلال الدين
السيوطي في كتاب تاريخ الخلفا عن ابي بكر انه سئل عن الاب فقال اي سماء تظلني
واي ارض تقلني اذا قلت في كتاب الله ما لا علم لي به وعن عمر انه قرا هذه الاية
فقال كل هذا قد عرفنا فما الاب ثم رفض عصا كانت بيده وقال هذا لعمر الله التكلف
وما عليك يا ابن ام عمر ان لا تدري ما الاب ثم قال اتبعوا ما تبين لكم من هذا الكتاب و
ما لا فدعوه كشاف في تفسير سورة عبس تحقيق ان عليا عليه السلام اول من اسلم
واخرج ايضا ابن عساكر عن ابي جعد قال قلت لمحمد بن الحنفية هل كان ابو بكر اول القوم
اسلاما قال لا صواعق في الباب الثاني قال ابن كثير الظاهر ان اهل بيته صلى الله
عليه وسلم امنوا قبل كل احد زوجته خديجة ومولاه زيد وزوجته ام ايمن وعلي
وورقة بن نوفل فقبل ابي بكر اكثر من خمسة لكن خيرنا اسلاما صواعق محرقة في
الفصل الثاني من الباب الثالث اسلم علي وهو ابن عشر سنين وقيل تسع
وقيل ثمان وقيل دون ذلك قديما قال ابن عباس وانس وزيد بن ارقم

[illegible] ... اول من اسلم و نقل بعضهم الاجماع علیه و نقل ابو یعلی ... قال بعض

عن ... صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین و اسلمت یوم ... [illegible] ... علی مرتضی ... الفضل

الاول من باب ... [illegible] در وجه تلقیب ابی بکر بعتیق در وجه تلقیب ابی بکر بعتیق

بند روایت ... [illegible] ... منقول است ... من اراد ان

ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر دوم آنکه بواسطه حسن ... و جمال لقب

مدعو شد چه عتاقت در لغت بمعنی حسن آمده سیوم آنکه بسبب طهارت نسب مسمی

عتیق گشت یعنی آزاد از معایب نسبیه چهارم آنکه دو برادر داشت عاتق و عتیق

و قبل از تولد وی وفات یافتند چون وی متولد شد بعتیق مشابهتی تمام داشت وی را

عتیق لقب نهادند پنجم آنکه مادر وی را فرزندی نزیست چون وی بوجود آمد و بسر حد

جوانی رسید وی را عتیق خواندند لانه عتیق من الموت و گویند مادر وی بتخانه کعبه برد

و گفت یا رب هذا عتیق من الموت فهبه لی ۵ روضة الاحباب جلد دویم و این وجه

تلقیب را شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب تاریخ الخلفا نیز ذکر کرده و صحیح نزد محققان

اهل سیر و تواریخ السنة آنکه اول خدیجه کبری اسلام آورده و بعد از او علی مرتضی بعد از

او زید بن حارثه آنگاه ابوبکر صدیق پس بلال ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت

کرده که از محمد بن کعب قرظی پرسیدند که اسلام علی اسبق بود یا اسلام ابوبکر جواب

گفت سبحان الله علی اول بدین مشرف شد اما رعایت جناب ابوطالب کرده اظهار

ایمان خود نمی نمود و ابوبکر بعد از وی باسلام فایز گشت و اظهار اسلام خود نمود از

اینجهت مردم در اشتباه افتادند ۵ روضة الاحباب جلد دویم چهار یار صاحبان حدیث

و از جمله صحابه چهار یار با وقار اند که در میدان کثرت روایت حدیث گوی رجحان

از اکفا و اقران ربوده و نقادان حدیث ایشان را بوصف اکثر الصحابه روایة

ستوده اند اول ابو هریره دوسی دویم عبد الله بن عمر سیوم انس بن مالک

چهارم عایشه و این رفقاء اربعه را اصحاب الوف مینامند ۵ روضة الاحباب

[illegible] [illegible] حق [illegible]
که مخالفت [illegible] که میان بعضی از صحابه واقع شده نزد اهل سنت جماعت
محمول بر [illegible] که بحق اجتهاد بود لا عن نفسانیة و همه آنها قابل [illegible] و جمیع اصحاب
و بر تقدیر تسلیم که تعلق [illegible] و [illegible] جمیع اصحاب
منقولست [illegible] میان [illegible] اخبار احاد و اکثر آنها ضعاف و جایز الکذب است و
صلاحیت معارضه با آیات قرآنی و احادیث صحیحه مشهوره که سابقا مذکور شد ندارد
پس سزاوار آنست که بسبب این اخبار جسارت بطعن اصحاب جناب نبوت
مآب که آن طعن موجب خسارتست یوم یقوم الحساب ننمایند ابطال کتاب و سنت
با خبار جایزة الکذب لازم نیاید ه روضة الاحباب جلد دویم در احوال ابو بکر اعتراف
بقساوت قلب خود بخود آورده اند که در زمان خلافت صدیق جماعتی از یمن نزد وی
آمدند و چون کلام الله شنیدند رقت در دلهای ایشان پیدا گشت و گریستند ابو بکر
گفت کنا هکذا ثم قست القلوب بودیم ما پیش از این یعنی در زمان صلی الله علیه و آله همچنین
رقیق القلب بعد از آن دلها سخت شده ه جلد دویم روضة الاحباب در ذکر کلمات
ابی بکر بیان آنکه استخلاف ابو بکر از روی مشورت بود بلکه از راه شدت و غلظت
در روز سقیفه میان عمر و حباب سخنان بنهایت غلیظ واقع شد عمر گفت لا یصلح
سیفان فی غمد واحد پس بین المهاجرین و الانصار مخاصمت بغایت قوی گشت و
اختلاف بسیار در میان آمد چنانکه نزدیک بود منجر بمقاتله شود و سعد بن عباده
در آن [illegible] زیر دست و پای مردم ماند قایلی از انصار گفت قتلتم سعدا عمر گفت
اقتلوه قتله الله و در روایتی آنکه گفت قتل الله سعدا فانه صاحب شر و فتنة ه جلد
دویم روضة الاحباب در ذکر سقیفه و موید این دو عبارت نهج البلاغه است قال
البراء بن عازب رایت ابا بکر قد اقبل و معه عمر و ابو عبیده و جماعة من اصحاب السقیفة
و هم محتجزون بالازر الصنعانیة لا یمرون باحد الا خبطوه و قدموه فمدوا یده فمسحوها علی ید

ان [illegible] اجماع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و معنی الفاظ [illegible] و بلغت [illegible] و الفاظ [illegible] و احادیث [illegible] [illegible] [illegible] در حق اهل بیت [illegible] و [illegible] اخبار [illegible] [illegible] [illegible] خارج [illegible]

شرح ه

في شرح نهج البلاغة في المحنة السقيفة لابن الحديد المعتزلي

قال وحدثني ابن ابي الشيخ ان عمر كان يومئذ يعني يوم بويع ابي بكر محتجزا يهرول بين يدي ابي بكر ويقول الا ان الناس قد بايعوا ابا بكر

نهج البلاغة لابن الحديد المعتزلي

جمعی از اصحاب تواریخ آورده اند که چون از مهم بیعت فراغت حاصل شد جمعی از وجوه مهاجر و انصار مجمعی ساخته فرستادند علی مرتضی را باین مجلس طلبیدند وی اجابت نموده در آن مجلس حاضر شد و در محل لایق خود نشست و از موجب طلب خویش پرسید عمر فاروق گفت موجب آنست که میخواهیم که چنانچه سایر اصحاب با بوبکر بیعت کردند تو هم بیعت کنی علی گفت من همان سخن که شما بر انصار حجت ساخته این منصب گرفتید بر شما حجت میگردانم راست گویید بحضرت رسالت صلی الله علیه و السلام اقرب کیست عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت نکنی علی گفت اول این سخن مرا جوابی بصواب بگویید بعد از آن از من بیعت جویید ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت و اسلام و فضل و قرابت قریبه با سید انام علیه صلوة و السلام سزاوار حکومت و خلافتی و لیکن چون صحابه با بوبکر اجماع و اتفاق نموده اند مناسب اینست که تو هم قدم در دایره وفاق در آری علی گفت ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار و مقتضی امانت و راستی است در گفتار و کردار و موهبتی که حق سبحانه بخاندان نبوت کرامت فرموده و ربندان مباشید که بجای دیگر نقل کنید مهبط قران و وحی و موارد امر و نهی و منبع فضل و علم و معدن عقل و حلم و بواسطه این امور خلافت از آن ماست و امامت را سزائیم بشر بن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن اگر این داعیه که تو امروز ظاهر میکنی پیش از این معلوم مردم شدی هر آینه که با تو مضایقت و منازعت منکر شدند و با تو بیعت مینمودند ولیکن چون در خانه خود نشستی و در اختلاط با مردم بستی اینها از این گمان بشدند که تو از خلافت کناره میکنی و دفع اعیای این امر را از خود چاره میکنی اکنون که جماعه

ماٸم ٣

[illegible] نمایند کسی ابوبکر را قبول کردند [illegible] معذور از طرز [illegible]

[illegible] نبود و امید داری که [illegible] سلام [illegible]

[illegible] او واقعیت حاصل نکرده [illegible] از طلب حکومت و خلافت

[illegible] مخصوصیت شد [illegible] علی علیه السلام حکم

[illegible] رفق و مدارا در آمد و گفت ای

ابوالحسن مرا گمان این بود که ترا با من درین امر مضایقه نباشد و اگر میدانستم که از بیعت با من
تخلف خواهی کرد هرگز این امر را قبول نمیکردم اکنون که مردم بر من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان
موافقت نمائی ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر حالا توقف کنی و خواهی که درین
باب تامل و تفکر نمائی هیچ حرجی نیست بر تو پس علی از مجلس برخاست و متوجه خانه خویش
گشت ؎ روضة الاحباب جلد دویم در ذکر سقیفه تحقیق خانهٔ ابوبکر و جبرهائی که بدان
متعلق است و منزل ابوبکر در سنح بود و سنح از منازل بنی الحارث بن الخزرج است
در طرفی غربی مدینه و از آنجا تا مسجد نبوی یک میل راه است بعد از بیعت یکماه در آن
منزل بسر میبرد و هر روز سوار بمدینه می آمد و صلوة خمسه را بجماعت در مسجد رسول صلی الله
علیه و آله وسلم امامت مینمود و بعد از نماز خفتن بمحله سنح میرفت و گاهی که وی حاضر نمیشد
عمر بنیابت وی امامت اصحاب بتقدیم میرسانید و روزهای جمعه در سنح توقف مینمود
تا موی سر و لحیه خویش را رنگ میکرد و تنظیف و تطهیر بجا می آورد آنگاه بمسجد حضرت نزول
میداد و نماز جمعه میگذارد ؎ روضة الاحباب جلد دویم در ذکر سقیفه قول محمد افندی
بل ان منزل ابی بکر کان بالسنح من العوالی فلا یکون له خوخة الی المسجد و رد بان السنح
منزله زوجته الانصاریة و کانت اسماء بنت عمیس معه و ام رومان و قد قال ابن
[illegible] ان الدار التی اذن له فی ابقاء الخوخة منها الی المسجد کانت ملاصقة له و لم یزل
[illegible] بید ابی بکر حتی باعها و قال اذ اتخذ ابو بکر دار [illegible] زقاق البقیع قبالة دار عثمان الصغری
و اتخذ منزلا آخر عند المسجد [illegible] الذی جاء فیه حدیث سدوا عنی هذه الابواب الا باب ابی بکر

قال وبعون [illegible] اسمعيل ابن عمر اخبرنا ابن [illegible] [illegible] في خوخة المسجد خو

ابي بكر [illegible] التي قال لهما رسول الله صلى الله عليه [illegible] سد [illegible] الا باب

ابي بكر [illegible] ابو بكر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عن

ابي سعيد [illegible] [illegible] ابي بكر [illegible] [illegible] المسجد خوخة

الا خوخة ابي بكر [illegible] [illegible] المسجد [illegible]

[illegible] جد غير خوخة ابي بكر وفي آخر للبخاري ليس [illegible] في نفسه وماله من ابي بكر بن ابي

قحافة ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن خلة الاسلام افضل سدوا عني كل خوخة

في هذه المسجد غير خوخة ابي بكر وفي آخر لابن عدي سدوا هذه الابواب الشارعة في المسجد الا

باب ابي بكر وطرقه كثيرة منها عن حذيفة وانس وعائشة وابن عباس ومعاوية قال العلما

في هذه الاحاديث اشارة الى خلافة الصديق لان الخليفة يحتاج الى القرب من المسجد

لشدة احتياج الناس الى ملازمته له للصلوة بهم وغيرها صواعق محرقة في الفصل الثالث

من الباب الاول جواب حديث موضوع اقول هذا باطل اما اولا فلانه لم يكن لابي بكر

عند وفات النبي صلى الله عليه وآله بيت بقرب المسجد بل كان يسكن هو في العوالي كما روى

في الفصل الخامس من الباب الاول انه لما مات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

ودهش الناس بموته حتى عمر فجزم بانه لم يمت وقال من قال ذلك ضربت عنقه حتى قدم ابو بكر

مسكنه بالعوالي فليتامل واما ثانيا فلانه روى في الفصل الثاني من الباب التاسع ان النبي

صلى الله عليه وآله وسلم امر بسد الابواب غير باب علي ثم ذكر وجه الجمع بينهما انه صلى الله

صلى الله عليه وآله وسلم امر اولا بسد الابواب غير باب علي ثم لما قرب الوفات امر بسد الابواب

غير باب ابي بكر ولا يخفى ان سياق الرواية يكذبه لانه يفهم من قول سدوا عني خوخة وسدوا

هذه الابواب وجود الابواب والخوخات في ذلك الوقت فلو كان الامر بسد الابواب غير

باب علي متقدما على هذه الواقعة لم يكن في المسجد الا بابه فلم يصح قوله سدوا كل خوخة

سدوا هذه الابواب بل يقول سدوا باب علي وافتحوا باب ابي بكر فقط فانه من المليهات

واما ما نقله

لان النبي صلى الله عليه وآله وسلم انما امرهم بسد الابواب لان الناس كثيرا ما [illegible] فلو لم يكن لهم طريق غير الابواب [illegible] لوقعوا في الحرج فامر الله سبحانه بسد ابواب كلهم غير باب من [illegible] ان [illegible] في مسجده [illegible] ليس [illegible] روضه كما روي في الفصل الثاني من الباب التاسع قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] ان [illegible] المسجد غير [illegible] [illegible] فلا [illegible] خوخة الا خوخة ابي بكر [illegible] في [illegible] ولا تيسير منها الدخول والخروج [illegible] سد الابواب [illegible] ابي بكر وهذا غلط وقع من الراوي باشتباه الخوخة بالباب كيف وقد كانت الابواب مسدودة قبل تقدم الامر بسد الابواب غير باب علي فعلى هذا الاكبر فيه اشارة الى الخلافة لان الاشارة انما يفهم من سد الابواب دون بابه لان الخليفة انما يحتاج الى قرب المسجد كما ذكره وقد علمت انه لم يترك له خوخة والخوخة لا تيسير منها الدخول والخروج ه بوارق خواطفه في رد الصواعق المحرقه شبهه ضعيفي كه خالد بسبب اهمت ارتداد بر مالک بن نویره چون مالک بن نویره را نزد خالد اوردند در اثنا مخاطبات مالک کفت الان میبرم صاحب شمار امکر اکه آنجنین وچنین است کفت ومقصود او از صاحب شما حضرت رسالت بود صلی الله علیه وآله وخالد کفت یا عدو الله آنحضرت را صاحب خود نمیشماری این عبارة را از مالک بر ارتداد او حمل نموده فرمود تا ویرا مقتول ساختند ه روضه الاحباب جلد دویم در ذکر قتل مالک بن نویره تفضیل اما دی اشعث بابی بکر وفی الافضاء عمر بن الخطاب چون قضیه محاصره کنده بتطویل انجامید از طرفین بصلح راضی شدند اشعث در حصار را کشاد بشرط انکه اهل اسلام ده کس را از اهل حصار که او تعین نماید امان دهند وعشره موعده را جدا ساخت زیاد کفت صلح ما بر آن ده کس معین واقع شده ما ایشان را بموجب شرط امان دادیم اکنون ترا با سایر مردان حصار مقتول خواهیم ساخت اشعث از استماع این سخن بر آشفت وکفت شمارا کمان آنست که من برای دیکران امان بستانم وخود را در معرض قتل نمایم این امر نیست از عقل بغایت بعید

اما من مبالات عقلی معلوم است و سخنان در این باب بسیار واقع شده و آنچه [illegible] ازان
گرفت که حکایت قومی [illegible] سنت وطی یفتنه و میل فرمایید [illegible] بنام مرو [illegible]
که حصار را [illegible] در [illegible] موعود [illegible] ایشان [illegible] مسیب
و مقید گردانیده بمدینه فرستاد چون چشم ابوبکر بر اشعث افتاد فرمود که الحمد لله که خدا تعالی
مرا بر تو دست داد اشعث بمقتضای [illegible] عمل نمود [illegible] عمر [illegible]
گفت یا خلیفه رسول الله اشعث از [illegible] الواع [illegible] و از او در [illegible] و
پیغمبر صلی الله علیه والسلم فرمود من بدل دینه فاقتلوه سزاوار آنست که فرمانا سر او را
از بدن به تیغ سیاست جدا کنند و اشعث را سخن آنکه من مسلمانم و از کرده پشیمانم و این
امور ناپسندیده که از من واقع شده بنابر ارتداد نبوده بلکه بنابر عدم تحمل عارضی بود که
از استخفاف زبانی زیاد بود و عدم مبالات نسبت باقوام من صادر شده حالا معترفم باینکه
بد کردم ازان توبه و استغفار نمودم و خونهای خویش میدهم و شرط میکنم که هر اسیر
اهل اسلام که در بلاد من باشد اطلاق نمایم و بعد کارهای شایسته کنم و اگر خلیفه رسول
خدا ص بر من منت نهد و خواهر خود را ام فروه بنت ابی قحافه در حباله نکاح من در آورد
امیدوارم که من داماد بد نباشم اعتذار اشعث نزد حلم صدیق مستحسن و مقبول افتاد
بنابر قضیه مرضیه لیس من عادة الکرام سرعة الانتقام ساعتی تنگ تامل نموده حکم کرد
تا بند از وی و سایر اشراف آن قبیله برداشتند و خواهر خود را باو عقد بست
روضة الاحباب جلد دویم در ذکر ارتداد بنی کنده بیان من رای عورة النبی طمست عیناه
وعن علی رض اوصانی النبی صلی الله علیه واله ان لا یغسله غیری فانه لا یری احد عورتی الا طمست
عیناه شفاء قاضی عیاض المالکی فی فصل من الفصول الباب الاول کتابة اسم
النبی و اسم علی علی العرش وروی ابن قانع القاضی عن ابی الحمراء قال قال رسول الله
صلی الله علیه والسلم لما اسری بی الی السماء اذا علی العرش مکتوب لا اله الا الله محمد
رسول الله ایدته بعلی رضی الله عنه شفاء قاضی عیاض المالکی فی فصل من الفصول

یغسله ص

الکتاب الاول [illegible] فاطمه [illegible]

و در بعضی از کتب تواریخ نوشته اند که [illegible] بعد از [illegible] روز

از وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها واقع شده [illegible] روضة الاحباب جلد دوم

در ذکر بیعت علی با ابوبکر [illegible] عمر خالد بن ولید [illegible]

در مذمت

چون ابوبکر فوت شد و عمر بجای او نشست نامه با بوعبیده نوشت مضمون آنکه خداوند
تعالی ابوبکر را بآن جهان برد و امر خلافت و امارت مسلمانان را بمن تفویض نموده
مرا هم غم مسلمانانست خالد مردیست که مالک بن نویره را کشت و دروغ هم گفت
مسلمانان را چنین کس مسلم نتوان داشت لعنة الله علی [illegible] الناس بدروغ خود اعتراف
نماید و اقرار کند که من مالک بن نویره را کشتم و او مسلمان بود اگر چنین کند بحال خود امیر
باشد اگر چنین نکند او را معزول ساختم و ابوعبیده را بجای او نصب ساختم باید که حساب
بیت المال از وی بطلبند و از ممر خمس و غنائم و عجزها هر چه بروی باقی بود بگیرند و بعد از آن تمام
ما فی ید او را دو نیمه کنند یک نیمه برای بیت المال ضبط نمایند و نیمه دیگر را بدو گذارند پس
ابوعبیده روی با خالد کرد و گفت مصلحت چه می بینی ازین دو امر کدام یک اختیار میکنی خالد
گفت مرا امشب مهلت ده ابوعبیده گفت نیکو باشد پس خالد خواهری داشت عاقله و
ذات الرای فاطمه نام با وی مشاورت کرد وی خالد را بدان دلالت کرد که امارت را
تسلیم ابوعبیده کند و نیمه مال خود بدو دهد که در اختیار شق دیگر مخاطره جان هست و روز
دیگر حساب مال خود کرد و نصف آنرا تسلیم ابوعبیده نمود و آن چهل هزار درهم بود ه
روضة الاحباب جلد دوم در ذکر توجه خالد از جانب عراق بطرف شام و در
روضة الصفا آورده اند که عمر را از هلاک مالک بن نویره و انکاح بنت قحافه بمبلغ مذکور
یعنی صد هزار درهم بر خاطر گذشته نامه با بوعبیده نوشت مضمون آنکه خالد
بن ولید اسراف در اموال اهل اسلام جایز داشته و خاطر بر تضییع حقوق ایشان
گماشته باید که نصف متملکات مشار الیه را گرفته او را بمدینه فرستی و چون فرمان

حضرت خلیفه نکوشناس ابو عبیده رسید چنانچه در آن باب [illegible] کرد [illegible] بنعلین خالد را کشته
دیگر برابا و کیا نشستند خالد از سر و فور رغبت و طیب نفس نصف اموال خود را تسلیم ابو عبیده نمود
گفت که من زمان [illegible] خسته که [illegible] عمر اکنم [illegible] ابو عبیده
نصف مال خالد را اضافه بیت المال کرد خالد بجانب مدینه روانه شد و بعد از وصول که بمدینه
طیبه رسید [illegible] رضی الله عنهما [illegible] از موقف خلافت تفحص
اموال او حکم صادر گشت و چهل هزار درم دیگر از وی گرفته اضافه بیت المال مسلمین کردند

ابتدای مشهور شدن عمر بفاروق محمد بن سعد کاتب واقدی از زهری روایت
کرده که گفت بما رسیده که اهل کتاب اول وی را فاروق خواندند و مسلمانان متابعت
ایشان کرده اند و از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درین باب چیزی بما نرسیده ه روضة
الاحباب جلد دویم در احوال عمر روایتی که دلالت میکند بر نفاق عمر نقلست که چون عمر بشرف
اسلام مشرف شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه نوبت فرمود اللهم اخرج ما فی صدره من
غل و ابدله ایمانا ه جلد دویم روضة الاحباب در احوال عمر ضبط کردن [illegible] عمر [illegible]
روزی عمر بر منبر بود و طالبان را موعظه میفرمود در اثنای سخن کلام بانجا منجر شد که مقالات
در مهر بنا کرد و گفت مهر زنان را زیاده بر چهل اوقیه نکنید و اوقیه چهل درم است چه
بهترین عالم مهر زوجات مطهرات خویش از چهل اوقیه در نگذرانیده من بعد هر که ازین
تجاوز نماید بفرمایم تا زیادتی را داخل بیت المال سازند ضعیفه از صف زنان برخاست
و بعرض رسانید که یا امیر المؤمنین لایق منصب بزرگوار تو نبود که این داعیه از قوت
بفعل آری زیرا که حق تعالی فرموده و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا عمر
خطاب عنته شده فی الحال در مقام انصاف در آمد و فرمود امرأة اصابت
و رجل اخطأ و در روایتی آنکه بعد از آنکه از منبر فرود آمد زن قرشیه بر سر راه با وی آمد
بموقف اظهار رسانید که این نهی که فرموده مخالف نص قرآن بود و آیه مذکوره را ادا
کرد عمر گفت اللهم اغفر لی کل انسان افقه من عمر و در زمان [illegible] عود بمنبر نموده فرمود

ایها الناس انی نهیتکم [illegible] رجوع نمودم هر کس آنچه از مال خود خواهد
مهر کند ه روضة الاحباب و ذکر عمر بیان عدم رؤیة النبی صلعم فی لیلة المعراج عن
مسروق قال قلت لعائشة یا ام المؤمنین هل رای محمد ربه فقالت لقد قف شعری مما قلت
ثلاث من حدثک ان محمدا رای ربه فقد کذب ثم قرأت لا تدرکه الابصار الآیة و قال جماعة یقول
عائشة و هو المشهور عن ابن مسعود [illegible] و قول [illegible] فی باب المعراج [illegible]
[illegible] روایت است از عبد الله بن بریده اسلمی و غیره که امیر المؤمنین
عمر شبی در بازار مدینه سیر مینمود ناگاه شنید که زنی این بیت میخواند الا سبیل الی خمر فاشربها
ام لا سبیل الی نصر بن حجاج چون بامداد شد در تفحص در آمده از امنا دولت خویش
سوال کرد که نصر بن حجاج کیست و احوال او چیست بعرض رسانیدند که جوانیست
از بنی سلیم سلیم الاعضاء رشیق القد صحیح الخد بهترین مردم است از روی موی و روی
در زمان امر باحضار او فرمود بعد از ملاحظه کمالی حسن و جمال مشار الیه دانست که
زنان بنا بر قلت عقول و رقت قلوب که دارند بسیار بروی مفتون خواهند شد حلاق
طلبید تا سر وی را تراشید نگاه آنکه شاید در حسن وی قصوری پدید آید حسن
از آنچه بود زیاده نمود پس حکم فرمود تا از بیت المال چیزی باو دادند و از مدینه اخراج
کرده بجانب بصره فرستادند ه روضة الاحباب جلد دویم در ذکر سیر نمودن
عمر شبها در بازار جهل و خطا در مسئله و تنبیه کردن امیر المؤمنین علیه السلام او را
مرویست از ابو سعید که گفت نوبتی با امیر المؤمنین عمر مناسک حج قیام مینمودم چون
استلام و تقبیل حجر الاسود میفرمود با او در خطاب آمده گفت میدانم که تو سنگی
بیش نیستی نه نفع و نه ضرر از تو متصور است و اگر نه آن بود که پیغمبر را دیدم صلی الله
علیه و آله که ترا تقبیل و استلام میفرمود من هرگز باین امر قیام نمینمودم علی مرتضی
کرم الله وجهه حاضر بود گفت هم نفع و هم ضرر از و متوقع و متصور است و اگر تو
بر تمام تاویل این آیه مطلع میبودی صدق کلام من ظاهر میشد عمر فاروق گفت

صحیح

مذاست آن اثبت علی کفت واذ اخذ ربک بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی چون اقرار بربوبیت خداوند سبحانه و عبودیت خود نمودند حضرت عزت عز شانه ایشان
و عهد نامه بر ورقی کتابت فرموده بود در دهان حجر الاسود بود لعب بسر و مراد از [illegible] چشم و دهن و
لب است که گواهی خواهد داد برای کسی که بوی رسیده و استلام و تقبیل نموده باشد و او
امین حق تعالی است درین مکان عمر رضی الله عنه گفت لا ابقانی الله تعالی بارض لست بها
یا ابا الحسن ه روضة الاحباب جلد دویم در ذکر تصرف وی در بیت المال [illegible] عمر [illegible]
رایها را روزی عمر بر منبر موعظه میفرمود در اثنای کلام گفت بدانید و آگاه باشید که اصحاب
رای اعدای سنن و احادیث نبوی اند از حفظ احادیث وا مانده و توفیق نیافتند که ضبط آن
نمایند و بموجب آن عمل کنند پس برای خود معجب و مستبد گشته در بادیه ضلالت سرگردانند
بدرستی که ما مقتدیم نه مبتدی متبعیم نه مبتدع مادام که متمسک جوئیم باحادیث و سنن و اسلام
و انار پیغمبر صلی الله علیه و سلم گمراه نگردیم ه روضة الاحباب جلد دویم در ذکر تصرف وی
در بیت المال و در ماه رمضان این سال امیر المومنین عمر امر فرمود تا نماز تراویح بجماعت
در مسجد مدینه و سایر بلاد که داخل حوزه اسلام گشته بود گذارند و در شب اول علی مرتضی
کرم الله وجهه بیرون آمد و آواز قرات ائمه مساجد بسمع شریف آن شمع محافل و مشاهد
رسید و مصابیح و قنادیل که در مساجد منصوب شده بود و آن روشنائی و جمعیت
مشاهده نمود خوشوقت گشته فرمود نور الله قبرک کما نور مساجد الله بالقرآن ه روضة
الاحباب جلد دویم در ذکر وقایع سال چهاردهم از هجرت پوشیده نماند که [illegible] برای زننده
باین لفظ متعارف نیست و مجلس نگفته امیر علیه السلام که افصح و ابلغ عرب است
چگونه باین کلام متکلم خواهد شد بیان آنکه پسر عمر که او را [illegible] حد زدند بعد
ازان مرده و درین سال بر جماعتی بجهت شرب خمر اجرای حد فرمود و از آن جمله
پسر وی عبد الله و بقولی عبد الله الاصغر بود و بعد از نکاه آن پسر وفات
و در السنه و افواه مردم چنان شهرت داشت که سبب موت او ضرب دره بو

والله اعلم روضة الاحباب علیه ... در ذکر وقایع سال چهارم از هجرت جابر عبدالله انصاری
روایت کرده که ... بهشتی بودن صحابه و تابعین
بر عنوان ... روضة الاحباب ... ذکر من امر بالنبی صلی الله علیه و آله و اصحاب
خلافت ... عمر در وقت ... بخدا سوگند آنچه بر روی زمین است از اموال
... ابن عباس گفت یا امیر المومنین بخدا
سوگند که من امید دارم که ... مقدار که از این آیه معلوم میشود ان
منکم الا واردها زیرا که امیر مومنان و امیر مسلمانان و مقتدای ایشان بودی بموجب
کتاب الله حکم فرمودی و عطایا را بطریق راستی و سویت قسمت نمودی و اسلام تو
سبب عزت دین و نصرت مسلمانان بود و خلافت تو سبب عزت دین و واسطه
فتح بلاد و امصار گشت و امارت تو تمام روی زمین را از امارت عدل و داد مملو گردانید
هیچ دو خصم پیش تو نیامدند الا که بسخن تو آمده بحکم تو راضی شدند عمر خطاب چون این خطاب را
از ابن عباس شنید و گفت مرا راست بنشانید و چون راست بنشست گفت
نه چه شود که بار دیگر که این کلام را که موجب روح روح و آرام دل مجروح منست اعاده
نمای ابن عباس موجب فرموده ممتثل شد جناب خلافت مآب فرمود که فردای قیامت
نزد حضرت عزت توانی که برای من این شهادت بموقف اظهار رسانی ابن عباس
از وی قبول کرد عمر بغایت فرح و مسرور گشت و دست خویش بر کتف ابن
عباس نهاد و ابواب دعای خیر بر وجود ایشان گشاد و در روایتی آنکه در وقت مخاطبه
عمر با ابن عباس علی مرتضی حاضر بود و فرمود یا امیر فردا نزد خداوند سبحانه من
نیز همین طریق برای تو ادای شهادت خواهم نمود عمر خطاب امر باحضار دوات
و قلم فرمود و از علی التماس نمود تا وی شهادتین مذکورتین را بدست مبارک خویش
بر صفحه کتابت کرد آنگاه عمر وصیت کرد که این مکتوب را با من مدفون سازند تا آنرا
نزد خدا تعالی وسیله خلاص خویش سازم ۵ روضة الاحباب در ذکر قتل عمر

عزل کردن عمر سیف الله سلطان خالد بن ولید را و [illegible] شدن از آن و عبید
به مدح ابن شعر [illegible] و زر دادن و چون فتح حمص عنبر شمیم گردید مردم خالد را تهنیت منعقد ارباب
اشتهار تهنیت کنند می بود که قصیده غرا در مدح خالد و آنکه فتح بدست او واقع شده
انشا کرد و او را بان اسم تهنیت نمود و خالد را به هر ده هزار درهم صله انعام [illegible] بداد و ابو
از غم تعظیم بوجود ... کلمات ... خبر این معنی بسمع امیر المؤمنین عمر رسید از خالد متغابی
تافته گشته به ابو عبیده نامه نوشت که باید خالد بن ولید را از منبر بزیر خود خوانی و در
مجمع اعیان لشکر خویش او را بایستانی و فرمائی تا عمامه از سرش باز کنند و او را بهمان عمامه
مقید سازند و طاقیه نیز از سر او بگذارند و از وی سوال کنی این ده هزار درهم که بشاعر انعام
کرده از کجا بود و اگر گنجی یافته و از آن گنج دل او را بیرنج کردانید از جنایت و خیانت
خویش نموده باشد و اگر از مال خود عطا کرده بتحقیق که طریق اسراف سپرده خود را
در عرصه تهدید و انه لا یحب المسرفین در آورده و علی ای حال وی را از حکومت و شغل و لا
معزول کرده نزد من فرستی و شغل و عملی که متعلق بدو بود داخل اشغال اعمال خود کردانی
ابو عبیده موجب فرموده عمل نمود و خالد را طلبید از وی پرسید خالد ساکت شد بلال
از حضار مجلس ابو عبیده برخاست و دستار از سر خالد برداشت و در گردنش کرد و
گفت حکم امیر المؤمنین بدین نمط صادر گشته تا جواب نگوئی ترا بدان طریق بدارند و ابو
عبیده باز از خالد جواب طلبید گفت از مال خویش دارم پس ابو عبیده خالد را بمدینه
روانه گردانید و چون بمجلس جناب خلافت مآب در آمد وی بنفس خود باز ازو
استفسار فرمود که این مال و ثروت از کجا بود که ده هزار درهم بیکبار بیک کس دهی
خالد جواب داد از قبضه شمشیر و غنیمت حلال امیر المؤمنین عمر فرمود تا مال خالد را
تقویم کردند هشتاد هزار درهم بود شصت هزار با وی گذاشتند و بیست هزار از برای
بیت المال ضبط کردند و چون این خبر بسمع امرا و اجناد شام و عراق رسید جمله زبان
طعن و ملامت گشوده گفتند این امر از امیر المؤمنین عمر مناسب واقع نشده و چون وی

از لوم لایان واقف شد خالد را طلبید و عذرخواهی نموده دلداری نمود و نامه را امضا
احمقانه نوشت که بقول [illegible] ازین [illegible] توجیح [illegible] ازو باوجود سخط و کراهی از من
باو بوده با چون بر روی بر اعظم و تحیل زیاده ارصد نموده اند و این فتح را ازو
خواسته خواستم که بر روی [illegible] را از خدا تعالی دانسته اند از خالد [illegible] روضة
الاحباب در ذکر وقایع سال [illegible] هم از هجرت [illegible] باشد که از قول صاحب کتاب
و چون [illegible] واقف شد ظاهر شد که حدیثی که مریدان او در فضایل او
روایت کردند ان لو مرا عمر [illegible] لو یا ابنا لا یخاف فی الله لومة لائم موضوع
و مفتری است فتامل جمعی بعمر گفتند چرا عبدالله پسر خود را خلیفه نمیکنی چه همه مردم
برو رضا دارند فرمود کفا لآل عمر ما علی عمر من وبال هذا الامر ۵ روضة الاحباب در ذکر
وقایع سال بیست و دوم از هجرت سوختن عثمان مصاحف را گویند
وقتی که عثمان قرآن جمع کرده هفت مصحف کتابت کرده بودند یکی بمکه مبارک
دیگر بیمن و یکی بشام و یکی بحرین و یکی ببصره و یکی بکوفه فرستاد و یکی در مدینه نگاه
داشت و امر کرد تا سوای آن مصاحف را از صحف و کتاف و قضب هر جا که بود حرق
یا خرق ص
نمودند غایة [illegible] باب الاختلاف نقلست که مروان در زمان حکومت خویش
در مدینه از قبل معاویه نزد عبدالله بن عمر فرستاد و صحف را از وی گرفت
و نمود تا پاره کردند و روایتی که امر بغسل آنها نمود و روایتی امر باحراق آنها کرد و
توفیق من الروایات المذکوره آنکه گوئیم که مجموع امور مذکور شد شان آن صحف
تحقق پذیرفته باشد اول حرق بعد از آن غسل بعد از آن خرق مبالغة
للاعدام تلک الصحف ۵ روضة الاحباب جلد دوم در ذکر جمع نمودن عثمان قرآن را و
این حدیث را صاحب صواعق محرقه در قصه غدیر خم نوشته ۵ عن ابن عباس
انه قال لما فتح الله المداین علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فی ایام عمر امر عمر
بالانطاع فبسطت فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فاول من بدر الیه الحسن بن

علی علیه السلام فقال یا امیر المومنین اعطنی حقی مما فتح الله علی المسلمین فقال یا مرحبا والكرامة
فامر له بالف درهم ثم انصرف فتقدم الیه الحسن بن علی رض فقال یا امیر المومنین اعطنی حقی
مما فتح الله علی المسلمین فقال یا مرحبا بالكرامة فامر له بالف درهم ثم انصرف فتقدم الیه
ابنه عبد الله بن عمر فقال یا امیر المومنین اعطنی مما فتح الله علی المسلمین فقال یا مرحبا والكرامة فامر
بخمسمائة فقال یا امیر المومنین انا رجل مشتد اضرب بالسیف بین یدی رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم والحسن والحسین طفلان یدرجان فی سكك المدینة تعطیهما الفا الفا و
تعطینی خمسمائة درهم قال نعم اذهب فاتنی باب كابیهما وام كامهما وجد كجدهما وعمة كعمتهما و
خال كخالهما فانك لا تاتینی بها اما ابوهما فعلی المرتضی وامهما فاطمة الزهرا وجدهما محمد المصطفی
وجدتهما خدیجة الكبری عمهما جعفر بن ابی طالب وعمتهما ام هانی بنت ابی طالب وخالهما
ابراهیم بن رسول الله صلعم وخالتهما رقیة وام كلثوم بنتا رسول الله صلی الله علیه واله
فسمع بذلك علی فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة
فبلغ ذلك عمر فقام ومعه جماعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله فاتی الی باب
علی فنقر الباب فخرج علی فقال اسمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول عمر بن
الخطاب سراج اهل الجنة قال نعم قال اكتب لی خطا فكتب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما ضمن
علی بن ابی طالب لعمر بن الخطاب عن رسول الله صلی الله علیه واله عن جبرئیل عن الله تعالی ان
عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة فی الجنة فاخذها عمر واعطاها احد اولاده فقال اذا انا مت
وكفنتمونی فادرجوا هذه معی فی كفنی حتی القی بها ربی عز وجل فلما اجیب غسل وكفن وادرج فی
كفنه ودفن معه فصل الخطاب لخواجه محمد پارسا المسند الی حضرت امیر ع در اعلی شان او
در بعضی از تواریخ بنظر رسیده كه چون عبد الرحمن بن عوف با امیر المومنین عثمان بیعت
نمود و حضار مجلس با او در آن امر موافقت نمودند علی مرتضی كرم الله وجهه تامل و
تعلل ورزید و فرمود سوگند میدهم شما را بخدا كه با من راست بگویند كه در میان صحابه
رسول هیچ احدی هست كه آنحضرت در وقتی كه سلسله عقد مواخات در میان یاران خویش

استحکام بنیاد ولا او عقد اخوت بجهة فرموده باشند انت اخی فی الدنیا والآخرة غیر از تو
جمله حضار مجلس گفتند یا بعد از آن فرموده هیچکس درمیان شما هست که عترت و نشان
او فرموده باشند من کنت مولاه فهذا علی مولاه غیر از من همه گفتند نه آنگاه فرمود آیا هیچ
احدی درمیان شما هست که با آن سرور او فرموده باشند انت منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی غیر از من جمیع حضار از صحابه کبار گفتند نه پس فرمود درمیان شما هیچ
مردی هست که ابلاغ آیات برائت بعهده او کرده باشند یا رسول برائت موسوم داشته علی الشان
کرده باشند با این همه کافیه و با این همه وافیه که لا یؤدی عنی الا انا او رجل من عترتی
غیر از من زمره حضار با جمعهم گفتند نه دیگر فرمود آیا میدانید که سید بشر و شفیع روز
محشر بر جمیع مهاجرین و کل انصار امیر تعیین نموده مرا با نجابت دشمن فرستاد
و ایشان را وصیت با نقیاد و متابعت امیر جیش نمود و بر من هرگز کسی را امیر نکردانید
طایفه حاضر با جمعهم گفتند بلی همچنین بوده که میفرمائی دیگر گفت آیا میدانید که معلم علم الاولین و
الآخرین یاران را اعلام کرد باین طریقه که انا مدینة العلم و علی بابها و بروایتی انا دار الحکمة
و علی بابها گفتند آری میدانیم دیگر فرمود آیا میدانید که اصحاب رسول مکرر و برادر مقام فخر و ظفر
با عدا گذاشته از معرکه محاربه فرار نمودند و من هرگز هیچ موطن مخوف از آن سرور تخلف
نموده نفس خویش را وقایه نفس انفس و جنه اقدس آنحضرت کردم گفتند بلی همچنین است
باز فرمود آیا میدانید که اول مردیکه قدم در دایره ایمان و اسلام در آورده منم همه
گفتند بلی میدانیم آنگاه فرمود کدام یک از ما اقرب است برسول خدا از روی نسب
جمله گفتند مرتبه اقربیت ترا ثابت و مسلم و قدم مرتبت تو در راه قربت آن سرور بغایت
راسخ و محکم است درین حال عبد الرحمن گفت یا ابو الحسن همه این فضایل را
بر شمردی چنین است که در تحت بیان آوردی جمیع اصحاب بدین امور اقرار
اعتراف دارند لیکن اکنون اکثر مردم بعثمان میل نموده با او بیعت کردند متوقع
از جناب تو اینکه با جمهور موافقت نمائی و بقدم قبول و اقبال پیش آئی آنشاه عرصه

برسم ۳

ولامت فرمود بجد اشو کند که شما میدانید که احق بخلافت کیست مع ذلک بمقتضی علم خو
عمل نمایید بنابر ملاحظه اغراض و مصالح دنیوی خود [illegible] که من مسلم داشتم این امر را بر غیر
زیرا که میدانم که سلامت مسلمانان در همین تنزل و تسلیم است چه در همین تسلیم حسب ظاهر خاصه [illegible]
[illegible] اسلام و [illegible] مسلمانان ترک مناقشه دنیا نفعه کردم طلبا لاجر و فضله و اما عثمان بعد
فرمود ۵ روضة الاحباب حاصل بهم دیدن قصه شوری [illegible] اقرار با فتن خلافت [illegible]
قایل گوید جواب ولایت پناه در قصه معاویه [illegible] [illegible] نمود چه صلاح
دران واقعه نیز در همین تنزل و تسلیم بود جواب گوییم که فرق بین الصورتین در غایت وضو
چرا که امیر المومنین عثمان را شایسته خلافت میدانست اما خود را احق میدانست و بنا بر
حصول مصلحت اسلام و مسلمانان از حق خود گذشت و اما معاویه را شایسته خلافت
و سزاوار حکومت و امارت عامه مسلمانان نمیدانست چه غیر از امیر جمعی دیگر در میان
صحابه بخلافت احق از معاویه بودند با وجود ذات شریف خود و آن جمع اگر رضا
بخلاف معاویه دادی خلل و اختلال در اسلام فتادی ۵ روضة الاحباب و ذکر شو
مخفی نماند که احتمال دیگر نیز در اینجا متصور است که در وقت شوری صحابه بحضرت امیر
علیه السلام اقبال نمیکردند و از و معرض بودند و آنحضرت ناصر و معین نداشت پس
در آنوقت در محاربه مصلحت ندید و بعد از قتل عثمان مردم از انحراف باقبال و ا
عداوت بمحبت مبدل کرده بودند و ناصر دید و بکار بسیار بهم رسیده بود لاجرم کمر
بقتل و قمع اهل بغی و فساد بربست چنانکه صاحب صواعق محرقه در باب ثامن گفته
فجاء الناس یهرعون الیه ظلم عثمان بر مجاورات کعبه مشرفه بسبب توسعه مسجد حر
و چون عثمان در سال بیست و ششم از هجرت از عمره فارغ شد امر بتوسعه مسجد الحرا
نموده و بواسطه اجرا و انفاذ این مصلحت سرای چند که در [illegible] مسجد حرام بود از
آنها خریداری کرد بعضی بطیب خاطر [illegible] فروختند و جمعی دیگر از مبایعت مخالفت نمود
ذو النورین بر ایشان غضب کرده فرمود تا از اهل آن مفتاح انتزاع کردند و منهد

ساختند

برآشفتند و عمال عثمان آنچه در بیت المال ضبط داشتند مردم بر باد و فغان [illegible] آوردند
و فرمود تا آن جمیع را محبوس کردند گفت چون بود که در زمان عمر وقتیکه مثل این واقعه
از قوة بفعل می آمد غوغا نکردید آخر الامر بالتماس عبد الله بن خالد بن ولید امر باطلاق
محبوسان فرمود در روضة الاحباب جلد دوم در ذکر وقایع سال بیست و ششم
نقل است که چون خمس غنایم افریقیه بمدینه رسید مروان بن الحکم آنرا بپانصد هزار
هزار دینار خرید [illegible] اهل مدینه باین امر عثمان را عیب و طعن کردند
روضة الاحباب جلد دوم در ذکر سال بیست و ششم رجم کردن عثمان زنی را که بعد از
عقد بشش ماه فرزند آورده بود و درین سال از قبیله جهینه زنی نزد امیر مومنان
عثمان آوردند که بعد از عقد نکاح و خلوت صحیحه بمدت شش ماه فرزند آورده
عثمان حکم فرمود برجم او علی المرتضی بعد از وقوف بران حکم بمجلس خلافت وی
رفت و گفت یا امیر المومنین اگر تامل درین حکم رفتی انسب و اولی بودی چه حق
تعالی در قرآن مجید میفرماید وحمله وفصاله ثلثون شهرا یعنی این آیه مسوق است
در بیان مدت حمل و مدت فصال بمقتضی آیه کریمه والوالدات یرضعن اولادهن
حولین کاملین دو سال است پس اقل مدت حمل شش ماه باشد و زنا این زن
بیقین نه پیوندد و عثمان بعد از ملاحظه این مقدمات شخصی از عقب فرستاد که در
رجم آن ضعیفه تعجیل نکنند چون فرستاده رسیده کار از دست رفته بود
نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند ؛ نه دهد فایده گر همه تریاک دهند روضة
الاحباب جلد دوم در ذکر وقایع سال بیست و نهم بند شدن عثمان بر منبر در خطبه
بصحت رسیده که عثمان که جمعه اول از ایام خلافت خود بر منبر بر آمد از غایت دهشت
و هول آن مکان در ان زمان زبانش از بیان افکار و شرایط خطبه عاجز
شده گفت بسم الله الرحمن الرحیم ایها الناس ان اول الله بعد عسر یسرا و بعد عی
نطقا و انکم الی امام فعال احوج منکم الی امام قوال اقول و استغفر الله و لکم و در روایتی آنکه

...رسیده و شیخین نسبت عثمان گفت این رائی است که تو ابداع می نموده عبدالله ...
مجلس عثمان بیرون آمده بمنزل خویش مراجعت کرد و در راه با ابن مسعود ملاقی شد
از وی پرسیدند که نماز چگونه گذاردی ابن مسعود گفت خلاف موجب شر
...است اما هم متابعت للامیر اتمام نموده عبدالرحمن گفت من با صحب خود دو ر...
گذاردم و بالجمله اول طعنی معتقده که طاعنان در شأن ... کردند از جهت این دو
بود که برخلاف سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله ... شده ... الا صحاب
جلد دوم در ذکر سال سیت و نهم مخالفت معاویه با ابوذر غفاری عثمان ابوذر
بجانب ربذه و منع کردن او را مسلمانان از مشایعت و در سال سی ام از هجرت میان معاویه بن ا...
سفیان و ابوذر غفاری در معنی آیه کریمه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم مخالفت واقع شد ابوذر میگفت لفظ قرآنی مق...
آنست که مومنان درین تهدید داخل باشند و مدعی معاویه آنکه حکم آیه مخصوص با...
کتابست و نیز پیوسته ابوذر امر معروف و نهی از منکر سلوک داشته و بموجب
قل الحق و ان کان مرا عمل نموده معاویه را از بعض امور که لایق بحال حکام نمیدانست
منع مینمود و از رسانیدن کلمه حق هیچ محابا نمیکرد و وی ازین معنی تنگ آمده ا...
ابوذر غفاری شکایت بامیر مومنان عثمان نوشت ذوالنورین بعد از وقوف
بر مکتوب معاویه مصلحت در بودن ابوذر در شام ندید و وی را بمدینه طلب...
معاتب ساخت بعد از رد و بدل بسیار و قیل و قال بسیار ابوذر را از افتاء
منع کرد و حکم باخراج نمود ابوذر گفت مرا دستوری ده تا بولایت شام روم گفت
اگر بشام میفرستادم چرا از آنجا میطلبیدم صبح اشتهار تو دیگر از افق بشام طلو...
نشود گفت پس بگذار تا بعراق روم فرمود میخواهی که در عراق عرف...
را متحرک گردانیده اهل آن مملکت را در اغرا من بتوفیق سازی ابوذر گفت
پس هر جا که میفرمائی بروم امیر المومنین عثمان فرمود در نواحی حجاز که نام موضع...

لبعض است گفت ربذه آن موضعی است در بادیه که از آنجا تا مدینه چند مرحله است
عثمان گفت با آن موضع می باید رفت ابوذر گفت خوشش باشد اما بدان اگر شمشیر بر سر
من نهند من زبعه امر بمعروف و نهی از منکر فرو نایستم آنچه از پیغمبر شنیده ام از خود منخلع نخواهم
گردانید و کلمه حق را هر جا باشم خواهم رسانید و در روایتی آنکه ابوذر گفت مرا رخصت ده
تا از این بلده بیرون روم چه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود هر وقت که ابنیه
و عمارات اهالی مدینه بکوه سلع رسد در آنجا ساکن مباش و اذن خروج یافت و
بجانب ربذه شتافته در آنجا رفته اقامت انداخت روضة الاحباب جلد دویم در ذکر وقایع
سال سی ام از هجرت طعن کردن مردم بر عثمان و مکالمات او با [illegible]
و در سال سی و یکم سعد بن العاص و بعضی از اشراف و روسای کوفه با امیر مومنان
عثمان بن عفان نامه نوشتند که جماعتی از اهالی این دیار مانند مالک بن حارث
نخعی المشهور باشتر و ثابت قیس المفجع و صعصعه بن صوحان عبدی و برادر وی زید بن
صوحان و عروه بن جعد و عمرو بن الجموع حراشی و عامر بن قیس و ابن ذی الحبکه و کمیل
بن زیاد و عمر بن صابی و غیرهم زبان طعن در شان او کشیده او را بعیب و غیبت
و سب و شتم متعرض میشوند و در باب امیر مومنان عثمان نیز سخنان که زیاده از
حد ایشان است میگویند مناسب چنان مینماید که امیر مومنان فکری کلی در باره
این جماعت فرماید تا اطفاء نایره فتنه ایشان شود والا کار بجایی خواهد رسید
که بهیچ اصلاح پذیر نباشد و امیر مومنان عثمان را دستور چنان بود که چنین
کسی که پای از جاده اطاعت او بیرون نهادی بنزد معاویه فرستادی
پس حکم کرد تا ایشان را بشام نزد معاویه فرستند و اسامی ایشان را از جریده
اشراف کوفه بدر نیز [illegible] اهل شام نقل کرد و نامه بمعاویه نوشت که جمعی از
اهل کوفه که فتنه جویی و هرزه گویی مینمودند و در اثاره غبار فتن و اثاره شرار بغی و
طعن در امام زمان میکوشیدند بنزد تو فرستادم اگر بمصلحت بنصیحت نوازش کنی

که بعضی از آیینه طبیعتشان زدوده کرد و فیها و الّتا فکری بر اصل و دافعات ایشان نماید چون آن طایفه
به دمشق رسیدند معاویه مقدم ایشانرا گرامی داشته در منزل مناسب فرود آورد و در خوا
و انعام فرا فزود و اکثر اوقات بعد از عشا با ایشان تناول میکرد و هر چند آن قوم را نصیحت نمود
انکار ایشان بیفزود و با معاویه بطریق خشونت پیش گرفته زبان طعن و عیب در شان
وی دراز کردند پس معاویه بامیر مومنان عثمان نوشت که جماعتی ... قوم بودند که
از حلیه عقل و حلی دین عاری و از متابعت امام در صدد دوری و بیزاری اند و طریقه
قبیح انحراف و عدل از جاده و انصاف پیش گرفته بهیچ وجه قاصد حق نیستند و مقصود
ایشان جز تهییج فتنه و فساد نیست امیدوارم که عنقریب خداوند سبحانه تعالی ایشانرا
ببلائی مبتلا فرماید بعد از آن رقم خرق خذلان بر ناصیه عاصیه ایشان کشیده باقبح وجوه فضیحت
نماید چون نامه معاویه بامیر مومنان عثمان رسید اشارت فرمود تا آن ... بحمص نزد
عبدالرحمن بن خالد بن الولید فرستند تا وی ممر غه تجبر و تکبر و عدم التفات کردن امثال
ایشانرا الزام گرداند پس معاویه آن طایفه را بموجب فرموده بحمص فرستاد عبدالرحمن
ایشانرا انتظار زیاده بار نداد و بعد از ملاقات در مجلس خود ننشاند و گفت لا مرحبا بکم
و اهلا حق جل و علا عبدالرحمن را خایب و خاسر گرداناد اگر شما را در کوره زجر و تادیب
و بوته تقریع و تثریب گداخته نگرداند و الجماعت هرگاه بمجلس عبدالرحمن در آمدندی ایشانرا
ننشاندی و چون سوار شدی پیاده در رکاب خود دوانیدی تا عاقبة الامر و
انکه اجازت مراجعت بکوفه یافتند روضة الاحباب جلد دویم در ذکر وقایع سال سی و
مطاعن عثمان و گویند در آن غزوه محمد بن ابی حذیفه و محمد بن ابی بکر و متابعان
ایشان در باب مصلحت حرب و جهاد سخنی میگفتند که موافق مزاج عبدالله بن سعد نبود
گفت شما را با مصلحت محاربه چکار محمد بن ابی بکر در جواب عنیف گفت و منجر بان شد که زبان
طعن در شان امیر المومنین عثمان گشوده سخنان بی ادبانه میگفتند و آنچه بر سنت سنیه نبویه و
منافی سیرت شیخین از وی واقع شده اذاعه و اشاعه مینمودند و میگفتند عبدالله بن ...

مخالف

یمن الکس...

بجم

سعد بن ابی سرح را که رسول صلی الله علیه وآله از وی جهانی منافی گشته بود که در جمیع وجوه
[illegible] او را اسباب گردانید و قرآن مکتوب او نازل شد و الی ممالک اسلام ساخته و رعایت نفوذ
بنو امیه را در بلاد و دیار اسلام به نوعی افراخته که هر چند صیت ظلم و فسق ایشان به سمع و بصر
خود را بان میان زده دو وقت تسلط و استیلا ایشان بر ایر رعایا با اندک سبق اقوی مینماید
... آن ... رسول ... که زیاده از مرتبه البشات
دقوتند و رسول صلی الله علیه وسلم از نزد خود طرد و مردود گردانیده بود در حیات
بهمات خویش به نیابه مطلق العنان ساخته که او را از آن زمان فرو است و کلمات ایشان
چون به سمع عبد الله بن مسعود رسید ... بر افهم و غضب بسیار کرده از کشتی خویش
مخرج ساخت روضة الاحباب جلد دویم در ذکر وقایع سال سی و یکم **مناظره عمرو
عثمان و ...** چون امیر المومنین علی علیه السلام او با ابن عرب را بکلمات رفق آمیز
و نصایح صلح انگیز تسکین داده رخصت فرمود مروان نزد عثمان رفت و گفت اهل
مدینه را زعم اینست که تو بزاری در خواست تمام این کرده را باز گردانیده اگر هیچ
توقفی در عزم ایشان نزد مردم محقق شود و موجب جسارت و جرأت دیگران گردد عثمان
اهالی مدینه را جمع کرد و بر منبر رسول خدا بر آمده خطبه خواند مشتمل بر این معنی که این فرق
مجتمعه دانستند که آنچه اعدا و اضداد با ایشان رسانیده بودند خلاف واقع بود و داعیه که
داشتند از قوت بفعل نتوانستند آورد باز بانفروت پشیمان و نادم گشته مراجعت
نمودند عمرو عاص دران جمع خاص حاضر بود فریاد بر آورد که ای عثمان بترس از خدا
و از افعال قبیحه که مرتکب گشته توبه و انابت نمای و دست طغیان و ظلم بنو امیه را
از جیب و دامان مظلومان کوتاه کردان تا کار بر تو دور و دراز نشود که این مردم
را بدر خواست تمام باز گردانیده اند عثمان بانگ بر وی زد که ای پسر نابغه فراجه
یار رای اگر با وجود سوء حال خود از مفهم توبه با من مقاوله نمای این همه زجر و
تشویر برای آنست که از حکومت مصر معزول شده و نتوانم که جز تو فر... دماعه را

به جبرئیل علی بیاریم عمر در معرض جواب آمد بگفت من در زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و صدیق بودم که هر دو مراتب بر تو رجحان داشتند صاحب علم بودم و تو از خدا نترسیدی
تو به یکی از گوشه دیگر آواز برآمد ای عثمان تائب و نادم بشو تا از تو عذاب ننمایند گفت
از اطراف و نواحی [illegible] فریاد بر آمد که یا عثمان [illegible] از مجلس [illegible] رسانان
با امیر المؤمنین ندا کرد عثمان [illegible] بدعا [illegible]
فانی تائب روضة الاحباب در ذکر وقایع سال سی و [illegible]
نقلست که عبد الله بن عمر با گروه او باش گفت از عثمان در حیات رسول صلی الله
علیه و آله در حرب احد گناه بزرگ واقع شده و حق تعالی بکرم خویش از وی عفو فرمود
چنانچه کریمه و لقد عفی عنهم دلالت بر آن میکند و اکنون شما هم را بصغیر میخواهید که مقتول سازید
روضة الاحباب در ذکر وقایع سال سی و پنجم [illegible] عثمان گویند از روز و بقولی
سه روز عثمان با آن حال مطروح بود که کسی را مجال برداشتن وی نبود بعد از آن دوازده
مرد و عایشه دختر عثمان در شب و برا بر تخت در وی نهادند و تا بقیع غرقد میبردند و
سر مبارک او بر آن تخته طق طق میکرد و در اثنای آنکه آنها تقی از غیب آواز داد که
دفن کنید او را و بر وی نماز مگذارید فان الله تعالی قد صلی علیه خطبه اول حضرت امیر
و چون اهالی مدینه بشرف بیعت با آنحضرت دریافتند پس امیر المؤمنین علی علیه السلام
روز جمعه بر منبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر آمد و خطبه در غایت فصاحت
و بلاغت انشا کرد و گویند اول آن خطبه این بود که الحمد لله علی احسانه قد رجع الحق
الی مکانه روضة الاحباب جلد سیم [illegible] متخلفی از بیعت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام گویند جمعی معدود از بیعت حضرت امیر تخلف
ورزیدند مانند سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و محمد بن مسلم الانصاری و
اسامة بن زید بن حارثه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کسی را نزد ایشان
فرستاد و ایشان را طلبیده فرمود که جمهور مردم با من بیعت کردند و ما تخلف نکردید

[illegible] روضة الاحباب

مشغولیم که اگر دشمنی پیدا شود او ساخته و آماده باشیم ترتیب از شما آنست که تخلف ننمایید
و ابواب مرافقت و موافقت مسلمانان بر وجوه امنیت خویش بگشایید سعد
گفت من با تو بیعت نکنم تا زمانی که شمشیری بمن دهی که کافر را از مومن بشناسد و چون نوبت به
عبدالله بن عمر رسید گفت سوگند بخدا میدهم ترا که مرا بر امری تکلیف نمایی که حقیقت آنرا
نشناخته باشم [illegible] گفت رسول خدا امر فرمود که چون اصحاب من با یکدیگر خلاف
ورزند و در بیعت در میان ایشان [illegible] واقع شود تو در میان ایشان مباش و تیغ
خود را بر عرض کوه احد زن چون بشکند در خانه خود بنشین و اما اسامه بن زید گفت از بیعت
بقول خلافت خود را از من مطلبی من در بیعت قوم اما در امر بقتال اهل اسلام متوقفم چه
با رسول صلی الله علیه و آله وسلم عهد کردم که با شخصی که گواهی بوحدانیت خدا و برسالت
مصطفی دهد مقاتله نکنم چون امیر المومنین این سخنان از آن جمع استماع نمود گفت
مرا از بیعت بیرون نیارید و برای خود هر که را خواهید بخلافت بردارید الجماعت
در جواب هیچ نگفتند و از مجلس برخاستند و در مستقصی آورده که صهیب و حسان ثابت
و کعب بن مالک و زید بن ثابت و رافع بن [illegible] و فضالة بن عبید و کعب بن عجره و قدامه
بن مظعون نیز از بیعت امیر تخلف نمودند پوشیده نماند که جناب امیر المومنین علیه السلام
متخلفان را سیما سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر را الزام میتوانست نمود باین آیه کریمه و ان
طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا
التی تبغی لکن ترک احتجاج باین آیه نمود و اعراض کرد از ایشان که مبادا منجر بفسادی
عظیم شود که اعظم و اشد از فساد تخلف ایشان باشد والله اعلم به روضة الاحباب
جلد سیم تکفیر کردن ام المومنین عایشه عثمان را و او را بنعثل یاد کردن و با طلحه
همراه شدن و ملزم شدن مرویست که مردم شکایتهای بسیار از عثمان نزد عایشه آوردند
که دیگر سنتهای نبویه را از وجه ترک کرد و امر بدعه که در زمان حیات آنسرور نبود
از منع حقوق مسلمانان و ایثار و ترجیح بنی امیه و قوی داشتن دست تسلط و تعدی

آن قوم را بر مردم و اعمال ناهنجاری و کج رفتاری و اغماض از معایب و ناهمواری ایشان و ابدا
جمعی از اصحاب رسول خدا برای خاطر جمعی از بنی امیه و از جمله افعال عثمان که نزد اصحاب رسول
خدا از قبایح است مستبعد نموده آنکه حکم بن العاص را که عم عثمان و پدر مروانست و نسبت
با حضرت حرکات شنیعه قبیحه و امور فضیحه از و بظهور میآمد و این معانی از و نزد حضرت
صلی الله علیه و سلم به تحقیق پیوسته او را از مدینه بیرون کرده و مطرود و مردود ساخت
و تا زمان وفات آنحضرت در ناحیه طایف بود و بار الحال بهمان حال داشت که بیرامون گردد و در زمان
ابوبکر و عمر نیز باین دستور سعی بود تا زمان عثمان درآمد و رخصت دخول و اقامت
در مدینه داد و ابوذر غفاری را که زبان معجز بیان در شان محمدی در وی بحدیث ما اظلت
الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی لهجة اصدق من ابی ذر بدان ناطق است برای
خاطر معاویه از شام اخراج کرد و نیز نگذاشت که در مدینه توطن و اقامت کند از مدینه
بربذه که نزد ابوذر از ابغض بود فرستاد تا بسر برد و بآن اکتفا نکرده او را از جواب فتوی
مسلمانان منع نمود بالجمله بعضی از این امور حامل و باعث شد عایشه را که از دشمنان عثمان گشت
لعن الله نعثلا و قتل الله نعثلا چنانچه در بعض از کتب تواریخ هست و چون عایشه را از کشته
شدن عثمان و جلوس علی بر مسند خلافت اخبار کردند سوگند میخورد که وی بظلم کشته شد
و من در صدد آنم که قاتلان او را بقتل رسانم و عبید بن سلمه از اقربای ام المومنین در حالتی که
وی این سخنان میگفت با عایشه گفت تعجب میکنم من از تو اول کسی که زبان طعن
در عیب عثمان گشوده تو بودی و او را بوصف نعثل می ستودی و میگفتی اقتلوا نعثلا فانه قد
کفر چون عبید بن سلمه بر ام المومنین عایشه بدین سخنان اعتراض نمود عایشه
گفت آن مردم که او را بقتل میگفتیم و مردم را بقتل او میخواندیم اموری که مناسب حال او نبود
از و صادر میشد و این زمان سخن طلب خون او برای آن میگویم که از آن توبه کرده
و پشیمان گشته بود آن مردم که او را بایست گذشت نگذشتند و این زمان که تایب شده
بود مقتولش ساختند و این هر دو قول قول منست و لکن هر یکی را وقتی و زمانی است

بسر میبرد

مواضع

گویند عبید بن سلمه در مخاطبه با عایشه گفت که فمنک البدا و منک الغیر و منک
الریاح و منک المطر و انت امرت بقتل الامام و قاتل عندنا من امر و گویند زمانی که
حال عثمان با مادر مومنان میگفت اتی در دهر که از تو بود در زمان ما از تو و شنواهیم الان
و اشیان از تو روضة الاحباب جلد سیم گفته که عایشه بعد از فراغ از حج
از مکه بمدینه می آمد در اثناء راه خبر کشته شدن عثمان و جلوس علی ابن ابیطالب علیه السلام
بر مسند خلافت باو رسید در زمان از راه برگشته بمکه معاودت نمود ابن عباس
اورا پیش آمد و حالانکه او نیز از گذاردن حج فارغ شده بود و بمدینه رفت گفت یا ام المؤمنین
چه حال داری و چرا از مدینه برگشتی و بطرف مکه میروی گفت قتل عثمان و خلافت
علی بمن رسید بمدینه دیگر جای توطن نمیتواند بود و در دل عایشه از آنحضرت غباری داشت
برای آنکه در [illegible] افک با پیغمبر علیه السلام در شان عایشه گفته بود و النسا سواها کثیره
روضة [illegible] باب در اوایل جلد سیم مخفی نماند که سبب بغی عایشه بغض و کینه بود که
نسبت بحضرت امیر علیه السلام در دل داشت نه اجتهاد و فضایل ارباب سیر در
تواریخ آورده اند که عایشه در مکه بخانه ام سلمه رفت چه وی نیز از مدینه بعزم حج گذاردن
بمکه رفته بود و هنوز بمدینه مراجعت ننموده بعد از تقدیم مراتب تسلیم و تحیت با وی
گفت ای دختر ابو امیه میدانستی که تو اول کسی که بهاجرت در راه خدا و رسول
[illegible] شرف فرازش حضرت عظیم الشان و رفیع القدر و از میان
امهات [illegible] بخواص مزایا ممتاز گشتی پوشیده نماند نباشد بر تو که جماعتی از غوغاییان
مردم هرجایی بدار امیر المومنین عثمان خود را در انداختند و اورا بقتل آوردند
و اکنون جمعی از برادران و یاران آن خلیفه مظلوم در صدد آن در آمده اند
که از قاتلان او انتقام کشند و ایشانرا بقصاص رسانند و مرا اخبار کردند که
عبدالله بن عامر بن کریز در بصره صد هزار شمشیر معدود مهیا دارد که همه
ایشان برای واقعه عثمان غضبناک اند و من می ترسم که میان مسلمانان بر سر

این قضیه محاربه بهمدیگر که واقع نشود و بعضی از اهل اسلام بعضی دیگر را بقتل آرند چه شود
اگر در جانب بسیر بجانب بصره با ما موافقت فرمایی شاید که خداوند تعالی بسبب آن اصلاح
این امر نماید و عقده تعویق از قصاص خون عثمان بدین جهت بگشاید چون ام سلمه
این سخن در آمد و گفت ای دختر ابوبکر تو بخون عثمان باز خواست میکنی و حال آنکه تو
اکثر از ایشان مردمان بودی [illegible] قهر و غضب بروی و آواز [illegible] نکرده
نعثل میگفتی لعن الله نعثلا و قتل الله نعثلا بی عایشه ام سلمه چون مقدمات مذکوره
از عایشه شنید از روی تعجب و استبعاد آواز بلند بر داشت چنانکه آواز بهر که در آن
سرای بود رسید و گفت تو طلب خون عثمان میکنی و دیروز بود که وی را سب و شتم
میکردی و بکفر منسوب میساختی و امروز امیر المومنین خلیفه مقتول میگویی و خود را در
قضیه او بصورت اهل تعزیت و مصیبت مینمایی و موافقت میکنی با جماعتی که بر علی
ابن ابیطالب علیه السلام خروج میکنند چه مناسبت با تو دارد طلب خون عثمان
و حال آنکه او مردیست از بنی عبد مناف و تو ضعیفه از بنی تیم بن مره و یک
ای عایشه متفق مشوی با طایفه که در مقام خروج اند با علی ابن ابیطالب
که میان او و حضرت سلسله اخوت و مصاهرت مستحکم و پسر عم رسول و زوج
بتول و مرتبه ریاست و خلافت در میان اهل روزگار او را مسلم است و حال
آنکه جمهور مهاجر و انصار از حضار اصحاب مدینه با او بیعت نمودند و
و حکومت عامه اهل اسلام او را قبول فرمودند و در ایستاد و فصلی مشبع از
فضایل و کمالات و خصایل و حالات علی ابن ابیطالب بر عایشه خواند عبد الله
بن زبیر بر در سرای ام سلمه ایستاده بود و جمله سخنان او را که با عایشه میگفت
متصل میشنود از بیرون سرای بانگ بر ام سلمه زد که ای دختر ابو امیه ما شناخته
بودیم عداوت ترا با زبیر کاش با در مومنان عایشه استدعا نمود و مرافقت
ترا درین سلوک و پس ام سلمه از اندرون سرای بجواب عبد الله مشغول گشت

کفت نبود بدر تو بود اگر بدید بر لب آب بعد از آن باز خواهد آورد با آب و تاب و جلال
بلکه علی مرتضی بقول پیغمبر ولی هر مومن و مومنه بود و [illegible] بعد از پیغمبر کفت ما این حدیث
در هیچ ساعتی [illegible] از آنحضرت نشنیده ام ام سلمه کفت اگر تو از آنحضرت نشنیده
[illegible] تو که عایشه است شنیده [illegible] که خاله اینجا حاضر است پیش من شنیده یا نی [illegible]
من [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود علی خلیفتی علیکم فی حیاتی
و مماتی فمن عصاه فقد عصانی [illegible] عایشه کواهی میدهی که از آنسرور چنین شنیده
عایشه کفت آری انکاه ام سلمه از روی نیکو خواهی و نصیحت کفت ای عایشه بترس
از خدا در نفس خود و از امری که ترا رسول خدا از آن ترسانیده و مباش صاحب
سکان حوائب و در روایتی انکه عایشه را کفت سوکند میدهم ترا بخداوند تعالی که از
پیغمبر نشنیدی که فرمود بسی نکذرد از شبها و روزها که سکان حوائب بر یکی از ازواج من
صیاح و نباح کنند و این زمان که او را این واقعه پیش آید در میان اهل بغی و فساد
و فتنه و عناد باشد و دران زمان که حضرت اخبار از معنی میفرمود من اناری
در دست داشتم و از غایت اضطراب و قلق که مرا دست داد از دست من
بیفتاد آنسرور جانب من التفاتی فرمود و موجب آن اضطراب و سبب افتادن
آن انار را از من پرسید کفتم یا رسول الله اضطراب و قلق من از خوف آنست
[illegible] ان آن زن من باشم آنسرور تبسمی فرمود و بجانب تو نگاهی کرد و کفت
…ن میبرم که آن زن تو باشی ای حمیرا و عایشه ام سلمه را در روایت این حدیث
…یق نمود انکاه ام سلمه با عایشه کفت باید که فریب نیابی از طلحه و زبیر که ایشان
…ری که اکر وبال و نکال بر ارتکاب اینکار از خدای جبار بتو متوجه کردد ایشان در
در دفع آن نفعی بتو نتوانند رسانید پس عایشه بسیار ملول و بی حضور از مجلس
ام سلمه برخاست ه روضة الاحباب جلد سیم در مکالمه نمودن عایشه با ام سلمه
…توب ام سلمه بحضرت امیر المومنین ع منقولست که ام المومنین ام سلمه با امیر المومنین

و مکتوب نوشت بمن طریق که بنده خدا علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین نوشته منسوب از
جانب ام سلمه بنت ابی امیه سلام علیک بدرستی که طلحه و زبیر دو پسران ایشان که نی السوء
همیشه بضلال عهد داخل فرقه جهال و زمره ضلال اند از که بیرون آمده اند و محمد بن عائشه
جزابا ایشان در رفیق میاده است و سخن شجاعت عجب ظاهر است که عثمان بن عفان بظلم
کشته شده و ایشان بطلب خون وی بر خاسته و در حقیقت طالب خلافت و
حکومت خاستند و الله کافیهم و جاعل دایرة السوء علیهم ان شاء الله و تحذیر شو که اگر
خداتعالی نهی نفرموده بودی از بیرون آمدن زنان از خانه های خویش و آنچه
وصیت فرموده حضرت نبوی ما را در حین وفات خود هر آینه که من در لشکر تو با تو
همدم میبودم و لکن قرة العین و روایتی انکه گوش و چشم خود دو پسر مردم خود را که
درود داد و محبت عمیز و مودت حید صفدر درجه کمال و پایه بی خلل و اختلال و
و شرف تربیت و نظر عاطفت و رافت رسول یافته و از آفتاب عنایت مرحمت
آنحضرت برورد دیوار قابلیش تافته بسوی تو میفرستادم تا ملازم رکاب دولت
مآب تو باشد و بذل مجهود در جهاد با اعدای تو بتقدیم میرساند راوی قصه گوید عمر
ابن سلمه با امیرالمومنین علی پیوسته و خود را بر فتراک دولت آن جناب و مکتوب
ام سلمه را اخبار و اقوالی که ام المومنین با امیرالمومنین و خلیفه المسلمین نوشته و گفته بود
رسانید و امیرالمومنین مقدم او را گرامی داشت و تعظیم و احترام و تکریم و انعام
و دیرا عامل بحرین گردانید و مر او را علم و فضل و عبادت و عقل و سعادت و طیب
طینت و صفای صورت و سیرت و نقاء سریرت و حسن خصال و یمن مقال و شعر
در غایت فصاحت و کمال ملاحت بود الحمد لله علی ذلک روضة الاحباب حکی
شهد رجل عند سوار القاضی فقال ما صناعتک قال مؤدب قال انا لا نجیز شهادتک
قال و لم قال لانک تأخذ علی تعلیم القرآن اجرا قال و انت ایضا تأخذ علی القضاء من
المسلمین اجرا قال انهم اکرهونی قال نعم اکرهوک علی القضاء فهل اکرهوک علی اخذ الاجر

قال مع

بال حلّ شهادتک ابن ابی الحدید فی الجزء والرابع عشر کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام روایت کرده که چون بنده مومن داخل قبر میشود نماز در طرف راست او می ایستد
زکوة در طرف چپ و احسان و نیکوئی که در دنیا بمردم کرده باشد سایه بر سر او می اندازد و صبر
در گوشه می ایستد پس چون دو فرشته که از جانب الهی بجهت سوال قبر مقررند حاضر میشوند
صبر بنماز و زکوة و احسان میگوید که بگذارید که باین مومن ضرری و آزاری برسد و اگر
شما از عهده جواب فرشتها بیرون نیائید من از عهده بیرون می آیم کتاب منهج الیقین
قول جبرئیل علیه السلام للنبی صلی الله علیه وآله ان الله یقول لک یا محمد دار خلقی مثل ما داری
اتق شحناء الناس وعداوتهم وعش ما شئت فانک میّت واحبب ما شئت فانک
مفارقه واعمل ما شئت فانک ملاقیه وشرف المومن صلوته باللیل وعزه کف الاذی
عن الناس اعتقادات ابن بابویه ره از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت
کرده فرمود که صبر دو قسم میباشد یکی صبر در وقت رسیدن مصیبتها که بنده بی تابی و کفران
نعمت الهی نکند و این نوع بسیار خوب است و بهتر ازین نوع صبریست
که آدمی در وقت خواهش چیزهای حرام نکند و متابعت نفس و شیطان نکند و
ذکر الهی دو قسم است یکی آنکه یاد الهی بکند بدل یا بزبان در وقت مصیبت و بهتر
ازین قسم آنست که یاد الهی کند در وقتی که خواهد مرتکب فعل حرامی شود و یاد خدا
او شود از کردن آن فعل حرام منهج الیقین و کلینی رحمه الله علیه از حضرت
روایت کرده که خداتعالی وحی کرد بحضرت موسی علیه السلام که یا موسی
شکر مرا چنانچه باید ادا کن گفت خداوندا چگونه حق شکر ترا بجا توانم آورد و
حال آنکه هر شکر که بجا آورم نعمتی است که تو بمن ادا کرده خطاب رسید که یا موسی ع
حال که دانستی که این نعمت از جانب منست شکر مرا بجا آورده
از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام روایت نموده
فرمود که مرا شرم می آید از خداتعالی که طعامی آنکه گربه ازو خورده باشد

ترک کنم و از ان نخورم ... کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که هیچ عبادتی پیش خدا تعالی بهتر نیست از عفت و محافظت بطن
و فرج ... قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام انت منی
بمنزلت هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی قال رسول الله صلی الله [illegible]
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق
رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی انت منی بمنزلت هارون من موسی الا انه
بعدی قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحسن و الحسین سیدا شباب
اهل الجنة و ابوهما خیر منهما قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی انت منی
بمنزلت راسی من بدنی ۴ انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی
القوم الظالمین الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی انما
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا

ویطهرکم

ويطهركم تطهيرا ان الذين يؤذون المؤمنين

والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا

[illegible] لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم

الكافرون يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و

اطيعوا الرسول واولي الامر منكم فان تنازعتم

عتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم

تؤمنون بالله واليوم الاخر ذلك خير واحسن

لا وقرن في بيوتكن ولا تبرجن تبرج الجاهلية

ولى واذا ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فا

تمهن قال اني جاعلك للناس اماما قال

ومن ذريتي قال لا ينال عهدي الظالمين

يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي

نجويكم صدقة ذلك خير لكم واطهر فان لم تجدوا فان الله

غفور رحيم لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر يوادون

من حاد الله ورسوله ولو كانوا اباءهم او ابناءهم او

اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح

منه ويدخلهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضي الله

عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون

ان اكرمكم عند الله اتقيكم لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون

المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم وقال رجل

مؤمن من ال فرعون يكتم ايمانه وهب لي من لدنك وليا يرثني ويرث

من ال يعقوب ورب سليمان داود يا ايها الذين امنوا كونوا مع الصـ

فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم

ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله

الثانی یجوز عند المحدثین وغیرهم التساهل فی اسانید الضعیف سوی الموضوع وروایته
من غیر بیان ضعفه لکن انما یجوز ذلک فی المواعظ والقصص وفضائل الاعمال لا فی صفات الله
تعالی واحکام الحلال والحرام فان ذلک لا یجوز روایته مع العلم به الا مبینا حاله انتهی من کتاب
المنهج فی القسم الثالث فی الحدیث الضعیف وقد نقل عن ابن العربی المالکی ان الحدیث
الضعیف لا یعمل به مطلقا ثم قال الشیخ تقی الدین القشیری فی شرح الالمام یعمل فیما ذکر
من الفضائل ونحوها اذا کان ثمه اصل شاهد لذلک کاندراجه فی عموم او قاعده کلیه
واما فی غیر ذلک فلا یحتج به وحاصل ما ذکره ان العمل یکون بتلک القاعدة والعموم وهذا
مقو مرجح ونقل عن احمد انه یعمل بالضعیف اذا لم یوجد غیره ولم یکن ثمه ما یعارضه
قال مرة الضعیف عندنا اولی من القیاس وقد یحمل علی الحسن فان المتقدمین یطلقون
علیه الضعیف حقیقت عدل ابو موسی اشعری و نصیحت نمودن امام حسن
علیه السلام و ما کان از حکم او بر ... جون محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر بکوفه رسیدند ابو موسی
مردم را جمع نمود و نامه امیر المؤمنین بر ایشان خواند اهالی کوفه گفتند امیر و حاکم
ما تویی رای تو در این چیست ابو موسی گفت اگر بجائی میروید وقتی بایست رفت
که امیر المؤمنین عثمان مقتول نگشته بود از زمان که از شما طلب نصرت مینمود تقصیر
[illegible] ورزیدید و نرفتید اکنون اگر حربی باید کرد اول با کشندگان او باید کرد انگاه بجای دیگر
[illegible] رفت محمد بن ابی بکر گفت یا عبد الله بن قیس شرم نداری که مردم را از نصرت
و اعانت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام باز میداری و حق بیعت
او بجا نمیاری ابو موسی گفت بیعت عثمان در گردن تو نبود که او را کشتی
[illegible] محمد بن ابی بکر اعراض نموده بجواب وی متعرض نشد و بعضه علیه جناب ولایت ماب
مراجعت کرد و کیفیت مهم کوفیان را معروض داشت بعد از آن حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام فرزند گرامی خود را یعنی حسن مجتبی را با عمار یاسر بکوفه فرستاد
[illegible] آوردند که جون حسن بن علی و عمار یاسر بکوفه آمده اند و پیغام امیر المؤمنین عم

کوفیان رسانیدند و طلب لشکر کردند ابو موسی اشعری که از قبل امیر حاکم ایشان بود اظهار مخا[لفت]
نمود و گفت ای اهل کوفه بپرهیزید و دست بازدارید از خدای عزوجل که نفس خود را در عر[صه]
قتل مسپارید حق تعالی میفرماید لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما و در جای دیگر
میفرماید من یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها عمار بن یاسر چون از ابو موسی
این حرکات و مخالفات دید از قهر و غضب بر سر او جست و او را ساکت
گردانید بکلمات عنیفه بصورة وحدة او را درهم شکست مردی از اهالی کوفه از قبیله
بنی تمیم تعرض بنو نقض و تصریح عمار بن یاسر نمود و گفت ای بنده بینی بریده ترا که
دیروز با غوغائیان مصر در واقعه عثمان حاضر بودی میرسد که امروز درین محفل
ملاء الناس اسکات امیر و حاکم ما بکنی پس زید بن صوحان با اتباع و انصار
خود که در ناحیه کوفه بودند خود را از جمله محبان و شیعه امیرالمومنین مینمودند همه شمشیر
کشیدند و گفتند هرکس سر از اطاعت و فرمان امیرالمومنین بپیچد او را از ما
نخواهد بود مگر شمشیر ابو موسی چون این صورة را مشاهده نمود گفت خاموش
و بلحظه تسکین گیرید تا سخن مرا توانید شنید اینک مکتوب ام المومنین عایشه
بامنست که بمن نوشته و مرا امر کرده که اهالی کوفه را در منازل خویش ثابت دا[رم]
تا زمانی که بیاید ایشان را خبر که خواهان و دوستداران باشد از صلاح عامه مسلما[نان]
تا باید بعمل آورد عمار بن یاسر گفت ای ابوموسی عایشه مامور شد بامری و ما
بغیر آن و از نزد خداوند تعالی مامور است بآنکه در خانه خود قرار و ثبات
و از آنجا بیرون نیاید چنانکه میفرماید وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة و ما
بآنکه مقاتله نماییم تا فتنه تسکین یابد چنانکه آیه کریمه وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة
بآن مینماید ای ابوموسی تو ما را امر مینمایی بآنچه او مامور است بدان [روضة]
الاحباب جلد سیم روایتی آنکه چون شاهزاده امام حسن علیه السلام با عمار
روان شد امیرالمومنین متامل و متفکر بود بجهت آنکه اهالی کوفه درایه سابق

اجمال

اهمال و اهمال میکردند مالک اشتر گفت یا امیر المؤمنین تا صولت ابوموسی که حاکم کوفه است
شکسته نشود مهم اهل کوفه سرانجام نخواهد یافت که مرا یقین است که من او را رعیت سازم
دستوری یافت مالک اشتر در وقتی که ابوموسی با اهالی کوفه در ملازمت شاهزاده در
مسجد جامع جمع آمده بودند بکوفه رسیده و از انجا بقصر الاماره که منزل ابوموسی
بود رفت غلامان ابوموسی را بضرب و زخم بیرون کرد چوبی شکسته بمسجد جامع نزد
آقای خود بخشن رفتند و او را از کیفیت واقعه اعلام کردند و مالک اشتر خواست
تا اموال ابوموسی که دران قصر داشت همه را بیرون اندازد حال انکه ابوموسی مال
بسیار داشت از اسب و سلاح و نقود و امتعه چون غلامان خود را بآن حال دید و خبر
انداختن مال شنید در زمان بجانب قصر الاماره خود دوید و خود را در اندرون
انداخت و مردم بسیار دران جمع شدند و چشم مالک که بر ابوموسی افتاد
گفت که درین سرا چکنی چه این سرای سلطان است و تعلق به امیر المؤمنین دارد
و تو شرف بیعت او نیافته درین سرا چکار داری ابوموسی ازان سورت که داشت
تنزل نموده بتواضع و در جواب در آمد و گفت بگذار امروز مرا مهلت ده تا این سرای را
خالی کنیم و بجای دیگر انتقال نمایم مالک گفت لا و لا کرامة لک یک ساعت بگذارم
که درین جا بنشینی بعد بنوعی جمله متاع او را ازان سرا بیرون انداختند و اهالی
کوفه چون قدوم مالک اشتر شنیدند جمله بر در قصر الاماره جمع شدند و دران هجوم
و ازدحام اکثر متاع و اموال ابوموسی بتاراج و غارت رفت و بعضی از اهالی کوفه
با التماس بسیار برای ابوموسی تا شب از مالک اشتر مهلت طلبیدند که سرای
دیگر برای خود پیدا کند و آنچه باقی مانده باشد از اموال بانجا منتقل سازد چون قصر الاماره
خالی شده شاهزاده امیر المؤمنین حسن علیه السلام و مالک اشتر و عمار بدولت
و سعادت بقصر الاماره در آمدند روضة الاحباب جلد سیم. **حقیقت بطلوی سهل
بن حنیف که عامل بصره بود از جانب حضرت امیر علیه السلام**

و چون میان سهل بن حنیف که عامل حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام بود در بصره
و میانه طلحه و زبیر نائره شین مقاتله واقع شده و هر دو لشکر مانده شده دست از جنگ
بر داشتند عایشه گفت ما برای نشستن فتنه و حقن دماء مسلمانان آمده ایم به برای ریختن خون
ایشان و انگیختن فتنه میان ایشان اصلاح و رای آنست که ما یکدیگر صلح کنیم عثمان بن حنیف
گفت من با تو صلح نکنم مگر آنکه طلحه و زبیر را از خود دور کنی چه ایشان نقض بیعت
خلیفه بر حق و نکث عهد او کردند و چون شب در آمد مردم تسکین و آرام یافتند
طلحه و زبیر بعثمان بن حنیف شبخون بردند و اکثر یاران او را بقتل رسانیده او را
بدست آوردند و قصد قتل او نیز داشتند لیکن بملاحظه کثرت اقارب و عشایر
او در مدینه از کشتن او اجتناب و احتراز نمودند لکن موی روی او و اشفار عینین و
شعور شارب و حاجبین او را نتف نمودند و بعد از آنکه رها شده با این
حالت بجانب مدینه متوجه شده و در راه بخدمت امیر المومنین علیه السلام رسید
بر آن حضرت سلام کرد جناب امیر از آن ناشناختند وی گفت منم عثمان
بن حنیف امیر المومنین فرمود سبحان الله حوادث ایام اطفال انام را بر دور شهور
و اعوام پیر میگرداند چگونه است که ترا از حال پیری بمقام طفولیت آورده عثمان
بن حنیف بعرض رسانید که از کف ستم و حیف اعادی دولت تو بر من چنین حیف
رفته امام المسلمین از هیئت و صورت او ملول شده و اقعه و کیفیت
معلوم فرموده بسوی بصره نهضت فرمود انتهی روضة الاحباب جلد سیم
شاعر العجم حال طلحه در بعضی کتب اهل سیر و تواریخ هست که قبل از مفارقت روح
سواری در گذر آمد و در آن حال چشم طلحه بر آن سوار افتاد و او را از وجود طلبید و از
وی پرسید که از کدام لشکری سوار گفت از زمره اصحاب علی ابن ابیطالبم طلحه گفت
دست پیش آر تا بدست تو بیعت تازه کنم و خود را شایسته رحمت ایزد گردانم
این محل است آنچه شاعر گفته سر موی ولت سفید نشد هیچ مو بر تنت ...

ای حسن توبه آنزمان کردی ⁂ که زطاقت گناه نماند ⁂ توبه‌ها را نفس بازپسین ⁂ تو بجست [illegible]
بحیله دیر رسیدی در منزل بستند ⁂ بعد ازان سوار ر[و]حش از مرکب تن پیاده گشت
روضة الاحباب جلد سیم کما قال عزوجل وعلی الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین
[illegible] امیر المومنین [illegible] روز جمل تو[م]ی که تعبیه سار لشکر خویش میفرمود اصحاب خود را
وصایا[ی] [illegible] فرمود ومیگفت چشم‌ها[ی] خود را بپوشانید و دندانها[ی] نواجد خویش
بیفشارید و عبر[ت] از یاد حق سبحانه سخن بسیار مگویید چه ارتکاب سخن گفتن بسیار
درین محل دال است [illegible] جبن و [illegible] از قبل و عایشه این افعال و اقوال را از هودج خود میدید
و می‌شنید و با نزدیکان خویش میگفت نظر کنید بسوی او که فعلش امروز مشابهت
تامه دارد بفعل رسول صلی الله علیه وآله وسلم در روز بدر بمانید واگاه باشید
که فرصت وانتظار مبدهید شما را مگر برای آنکه آفتاب از وسط آسمان میل بجانب
غروب کند و وقت نماز پیشین در رسد چه آن ساعت وقت نزول رحمت الهی
و هنگام هبوب نسایم الطاف و اعطاف نامتناهی است و گویند جناب ولایت
مآب دران روز باعلی صوت خود با عایشه خطاب فرمود که عما قلیل لیصبحن نادمین
یعنی ⁂ هر کس که نصیحت عزیزان نکند گوش ⁂ بسیار بخاید سر انگشت ندامت ⁂
روضة الاحباب جلد سیم حدیث ملزم شدن عایشه واعتراف کردن او بالزام
[illegible] پس جناب امیر المومنین زید بن صوحان را با معدودی بعایشه فرستاد
که بروید با او بگویید آیا نفرموده ترا خدا تعالی که در خانه خود باشی و از آنجا بیرون
نیایی خدایع وفریب دادند ترا و بفریب بیرون آوردند توبه و انابت کن از آنچه
[کردی] پس زید بن صوحان با رفقا بسوی عایشه رفتند و پیغامهای امیر المومنین را
بدو رسانیدند عایشه گفت من هیچ جواب ندارم این سخنان را چه آنکه از جهتهای
علی بن ابی طالب عاجزم باو باز گردید و این خبر را بدو رسانید ⁂ روضة الاحباب
جلد سیم حدیث متعرض شدن انس بن مالک در بعضی از شروح نهج البلاغه هست

که جناب ولایت مآب خلافت دستگاه دران ایام بر در بصره در مقابل لشکر طلحه و زبیر
و عایشه منزل گرفته بود روزی انس بن مالک را نزد طلحه و زبیر فرستاد تا ایشان را
نصیحت نماید و حدیثی که از رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که دال بود بر منع
ایشان از کاری که با علی در پیش گرفته بودند بدیشان برساند انس را موجب فرموده عمل
ایشان را رفت و خود را بآن حدیث که امیرالمؤمنین اشاره فرموده بود نیاورد چون باز
بملازمت آنجناب مراجعت نمود از وی پرسیدند که هیچ حدیثی مشعر باین قضیه از من و ایشان با
بر ایشان خواندی جواب داد که از خاطرم رفت حضرت ولایت منقبت فرمود ان کنت
کاذبا فضربک الله بیضاء لامعة لا تواریها العمامة یعنی اگر باشی تو دروغ گوینده که گفتی
از خاطر من برفت خدای تعالی ترا باین علت و زحمت یعنی مرض برص نعوذ بالله منه
گرفتار کند بنوعی که ظاهر و نمایان و هویدا باشد چنانکه دستار آنرا استتار ننمود راو
این واقعه گوید تیر دعای امیر در شان انس بهدف اجابت آمد و آن مرض بصفتی
امیر بدعا خواسته بود در روی انس ظاهر شد بمثابه که بعد از آن روی ویرا احدی
مگر برقع فرو گذاشته و گویند آن حدیث اینست که آن سرور صلی الله علیه و آل
با زبیر و طلحه فرمود که انکما ستقاتلان علیا و انتما له ظالمان   روضة الاحباب
ذکر حرب جمل مکالمه ابن عباس با عایشه نقلست که بعد از انقضاء حرب جمل امیر
و خلیفه المسلمین معدن الناس و استئناس یعنی حجر ابن امت عبدالله
ام المؤمنین عایشه فرستاد تا باو گوید چنانچه بسوی بصره آمده بجانب [illegible] رجعت
نمای و دیگر درین دیار آرام مگیر و سابقا تقدم ذکر یافت که منزل عایشه در بصره سرای
عبدالله بن خلف خزاعی بود که او را انجا فرود آورده بودند ابن عباس بدان
رفت و استیذان نمود تا درآید عایشه و برادر آمدن اذن نداد ابن عباس بی
ادای رسالت امیرالمؤمنین بی اذن درآمد از پیش بازنگاه کرد ناگاه چشمش بر بالا
افتاد که دران بالا وسادة بود از آنجا وساده برداشت و بگستراند و بر [illegible]

دران

خویش متمکن نشست عایشه گفت ای ابن عباس بر خلاف عمل سنت کردی بی اذن مرا
در منزل من آمدی و بر بالای ساده من بی دستوری من نشستی ابن عباس گفت اگر تو منزل
و خانه خود که رسول صلی الله علیه و سلم ترا در آنجا گذاشته و امر فرموده بود که از آنجا بیرون نیایی می بودی
هرگز بی اذن تو در آنجا و منزل نمی آمدم و این منزل است که خدا ترا امر فرموده که اینجا
باشی و آرام گیری چنانچه در تنزیل عزیز خطاب با زواج مطهرات سید رسل میفرماید
و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی چون تو خلاف امر خداوند و خلاف
فرموده رسول صلی الله علیه و سلم نمودی اگر من با تو بخلاف سنت قیام نمایم کسی را
مجال اعتراض من نباشد بعد از آن ابن عباس بادای پیغام مشغول شده گفت
امیر المومنین میفرماید که روی توجه بجانب مدینه آر و در بصره بهیچ حال توقف جایز
مدار عایشه در جواب گفت رحمت خدا بر امیر المومنین باد و آن عمر بن خطاب
بود ابن عباس گفت وی مرتبه امارت و حکومت مومنان در زمان خود داشت و
این جناب که من از نزد او پیغام بتو میرسانم امیر المومنین است اگرچه بعضی را
خوش نمی آید و از شنیدن آن دل پریشان و بحضور میشوند و چاره ندارند و بالجمله
میان عایشه و ابن عباس سخنان درشت آمیز واقع شد و سخن بان گشت که عایشه
بگریه در آمد و گفت آری بخدا سوگند که من از شما رحلت خواهم نمود و بجایی خواهم رفت
که بنو هاشم در آن دیار نباشند ابن عباس گفت نعمت و حسن بلای که ترا
حاصل شده است بسبب بنی هاشم مقتضی آن نیست که مثل این کلام بر ایشان
القا کنی عایشه گفت نعمت و حسن بلای که مرا بسبب شما هست کدامست
ابن عباس گفت ما ترا ام المومنین گردانیدیم و حال آنکه سابقا قبل از آنکه
شرف فراش سید المرسلین یابی دختر ام رومان بودی اکنون مادر مومنان
گشتی و پدر تو بواسطه تصدیق برسالت پیغمبر لقب صدیق یافت و پیش از آن
[illegible] ابن قحافه میخواندند و تو بسبب ما ام المومنین گشتی نه بسبب تیم و عدی

عایشه کفت منّت می‌نهید بر من جهة رسول خدا ابن عباس کفت چه بود اـ
مارا که بر رسول خدا منّت نکنی در حالتی که آن از مقصد رفتی موی بابا خیمی از آنحضرت بود ببود توبوی
هر آینه که منت بر ما و بر جمیع مردم مینمودی فخر که حالا مراد است بواسطه است که کُلی لـ
زوجات مطهرات آنحضرت و نسبی زدی بی و از راه شرف حسب و از کرم حرمت نسب
احسن واکرم وارسخ از ایشان بودی میخواهی که سخن کوئی ... بیان تو بود و امر
خلاف امر تو نکند و ما بمنزله لحم و دم رسول و وارث علم او باشیم عایشه کفت با وجود
علم علی ابن ابیطالب ترا نرسد که ازین مرتبه سخن کوئی ابن عباس کفت این
هنگام که دم از ین مقام و حال میزنی من مقر و معترفم بحقوق امرا و باین که وی احق و
اولی و اقرب و احری است بآنحضرت از من زیرا که وی برادر و پسر عم آنسرور و زوج دخـ
پاکیزه کوهر وپدر دو سبط مسمی بشبر و شبیر است این بکفت و از نزد عایشه بر خاست
و پیش امیر المومنین آمد و حکایات ما جری بینهما مفصلا و مشروحا بعرض رسانید
روضة الاحباب جلد سیم حدیث تفویض کردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآ
طلاق زنان خود بحضرت امیر المومنین علیه السلام نقلست که روز دیکر غنچه چمن نبوة و رسالت
سرو بستان جلالت و بسالت یعنی شاهزاده حسن را برسم رسالت بخانه عایـ
فرستاد و حسن آمد و کفت امیر المومنین میفرماید بدان خدائی که بشکافت
دانه را و بیافرید آدم فرزانه را که اکر زمان تجهیز سفر مدینه به پردازی میـ
فرستم و ترا انبه کنم برامری که کیفیت آن تو نیک دانی راوی کوید عایشه
دران وقت سر خویش را شانه میکرد و جانب راست را بافته بود و میخو
که جانب چپ را بباقد چون شاهزاده این مقام را رسانید عایشه کیسوی
خویش را نابافته در زمان از آن مکان برجست و با خواص و خدم خویش
کفت باز مرا برای من نهید و بکارسازی سفر مدینه مشغول شوید که هیچ
جز رفتن بمدینه ندارم و کمال اضطراب در بشره وی ظاهر شد زنی از زمرهٔ ... بعـ

بنی المطلب با عایشه گفت یا ام المومنین عبد الله عباس نیز در تو آمد و همین معام بتو
رسانید و سخن بلند کردانیدی که ما همه آواز ترا او حسین مقاتله و مجادله با و شنیدیم
چنانکه وی بغضب برخاست و از این خانه بیرون رفت و بدر این حوالی یعنی امیر
المومنین [illegible] آمد و با تو از این مقوله [illegible] جواب اقبال بقول او نمودی اکنون
[illegible] که بقول [illegible] عمل کرده [illegible] داد عایشه در جواب گفت
این جوان سبط رسول و زاده بتول بود دیده اهل قبول است و هر کس که دوست میدارد
که نظر بر هر دو چشم پیغمبر اندازد باید که او بچشمان این فرزند کند و بتحقیق که من دیدم رسول
صلی الله علیه و سلم که او دائمی بوسید و می بوئید و بسینه اطهر خود ملحق میکردانید و بدرش
بدست او بیغامی فرستاده و مرا بر امری اطلاع داده که بجز سلوک طریق مدینه نمودن
دوائی دیگر ندارم حالیا مصلحت خویش در آن می بینم که رخت با آن کوشه
و خویش بنشینم آن زن از کیفیت آن امر استفسار نمود عایشه گفت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم روزی از غنایم نفلی رسیده بود و میان ذوالقربی و یاران قسمت
میفرمود و ما نیز یعنی زوجات مطهرات آنحضرت از آن نصاب حصه و نصیبی طلبیدیم و در آن
طلب الحاح و مبالغه بر انسرور از حد گذرانیدیم علی ابن ابیطالب زبان بر ملامت ما گشود
و گفت بس است که مبالغه کردید و الحاح را از حد گذرانیدید و حضرت را ملول و
[illegible] ساختید و ما را توبیخ و تفریع بسیار کرد ما نیز بخصم نمودیم بر او و او را سخنان
خشونت آمیز گفتیم وی این آیه را برخواند که عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا
خیرا منکن یعنی شاید بود که اگر او دست از شما بردارد و شما را در جرگه مطلقات در آرد
پروردگار بهتر و سه تر از شما عوض و بدل بدهد او را نیز در خشونت و درشتی
آوردیم رسول چند از درشتی که با علی کردیم در غضب شد و نظر بجانب علی
فرمود که علی من طلاق اینها را در قبضه اختیار تو در آوردم و برای تو مفوض
ساختم که ترا او که خوگر دانیدم که هر کدام از ایشانرا که تو قبل از من طلاق دهی :

نام او از دفتر اشهاد النبی محو شود و آنحضرت امر طلاق بار اطلاق فرموده و فرق میان
حیات و ممات ننموده مرا علی بن ابیطالب تعزیه و تهنیت میکند اکنون من از فراق کلی
[illegible] میباشم [illegible] که تعالی [illegible] بتدبیر کار [illegible]
صلی الله علیه و سلم [illegible] شوم و دوران جهان [illegible] دولت ملاقات و سعادت خدمت [illegible]
مانم . لکل شیء عدة وعند الله خلف وما فقد الحبیب [illegible] باب [illegible]

چون یاران اهتمام حضرت صلی الله علیه و سلم را در باب عمارت مسجد دیدند و مشاهده
کردند که بنفس نفیس خود خشت میکشد همه بجد و اهتمام تمام بامداد و اعانت در کار آمدند
و این رجز میخواندند لئن قعدنا والنبی یعمل لذاک منا العمل المضلل و علی مرتضی رضی الله عنه
کار میکرد و این رجز تکرار مینمود لا یستوی من یعمر المساجد یدأب فیها قائما و قاعدا و من
عن التراب حائدا عمار بن یاسر رضی الله عنه این رجز از زبان علی کرم الله وجهه یاد کرده
و خشت میکشید و میخواند یکی از اصحاب نشسته بود و خاطر نمیداشت که عمار تعریض
میکند گفت خاموش میکنی والا زاینم با این عصا که در دست داشت بزنم خواجه عل
چون این سخن از آن صحابی بشنید فرمود که عمار زهره دو دیده منست هیچکس او را نه
نخواند و در روایت صحیح بخاری آمده است که آن روز صحابه یک یک خشت میکشیدند
عمار دو دو و در روایتی آنست که یک خشت بجهت خود و یکی بجهت مصطفی صلی الله ع
والسلم برمیداشت و آنسرور خاک از سر و روی او پاک میکرد و میفرمود و یح
الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار و عمار میگفت اعوذ بالله من
الفتنة و عمار در حرب صفین که میان امیر المومنین و امام المتقین علی
ابیطالب کرم الله وجهه و رضی عنه و میان معاویه بن ابی سفیان واقع شده
شربت شهادت نوشید تا آنکه گفت و آن مسجد هم بهمان طریق بود
تا زمان خلافت امیر المومنین عمر بن خطاب بجهت مردم که انبساط شده
خلیفه ثانی آنرا کشاده گردانید ولیکن در مصالح عمارت [illegible]

امیر المؤمنین عثمان بن عفان آن بناها را تغییر داده و زیاده کرد دیوارها را از سنگ
منقش و گچ ساخته و ستونهای آنرا نیز از حجاره منقوش ترتیب نمود و سقف آنرا
از ساج ساخته بود . از سیر ملا معین . نقلست که حفصه خاتون از امهات مؤمنین هفده خوی
تندی داشت و احیانا بجهت خاطر آنحضرت ازو ملول میشد چنانکه همتش بجایی رسید

آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل کرده و بر ناقه قصوای خویش سوار شد و روز دوشنبه
اول ماه ذی القعده از مدینه بیرون آمد و عبد الله ام مکتوم را در مدینه خلیفه گذاشت
و اکثر یاران بغیر شمشیر دیگر هیچ سلاح با خود همراه نبردند چه بنیت عمره میرفتند بعضی
از یاران مثل عمر خطاب و سعد بن عباده در بردن سلاح اهتمام مینمودند فاما آنحضرت تجویز
آن نفرمودند . از سیر ملا معین در وقایع سال حدیبیه . نقلست از ام عماره که گفت
در وقت مصالحه در آن مجلس حاضر بودم تا آنکه گفت درین وقت سهیل که پسر خود ابو
جندل را که مسلمان شده بود و بسبب ایذاء پدر گریخته آمده پناه بخدمت حضرت رسالت
پناه آورده بود بعد از مصالحه پدرش او را خلاص کرده برده بود چون سهیل بن عمرو
ابو جندل را از مسلمانان بستانید مصحوب خویش گردانید که بمکه برد عمر بن الخطاب
رضی الله عنه همراهی ایشان روان شده با ابو جندل میگفت که صبری کن که این جماعت
مشرکانند و خون ایشان چون سگ برابر است و قبضه شمشیر خود پیش او میداشت
تا آنکه ابو جندل که شمشیر از غلاف برکشد و سهیل بن عمرو را بکشد و هر چند بکنایه
نه بصریح ابو جندل را بر قتل پدر تحریض مینمود علاقه ابوت او را از آن کار مانع
می آمد آنگاه فاروق اعظم منقولست که گفت در آن زمان امید میداشتم که ابو جندل
شمشیر از من بستاند و سهیل بن عمرو را آسیبی تمام رساند ولیکن او بقتل پدر خویش
بخل کرده و در بعضی کتب اهل سیر آورده‌اند که چون فاروق ابو جندل را بر کشتن
سهیل بن عمرو تحریض نمود ابو جندل با وی گفت که تو چرا بر قتل او اقدام نمائی
فاروق جواب داد که رسول صلی الله علیه وسلم مرا از کشتن او نهی فرموده

از چوب نخل ۱۲

که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم خواست او را
طلاق دهد از سیر ملا معین بعد از آن حضرت
رب البیت ۱۲

ابو سفیان گفت که تو احق واولی بنسبتی بمطاوعت و اطاعت رسول از من [illegible]

شاو باستقسم در صلح حدیبیه فرمودن علی در روز باکفر بعد الایمان واقعه هفتم نقلست که

چون مسلمانان از صعوبت آن حال بدرجی بهر طرف بشتافتند و هر چند انحضرت اصحاب را ند[illegible]

میفرمودند اجابت نمی نمودند انحضرت بیامد و دست بر خصص آن بود که عرق از روی [illegible]

همایونش متقاطر گشتی و بر مثال مروارید بر صفحه جبین [illegible] نظر فرمود

علی را برابر دست خود دید ایستاده فرمود چون است که برادران خود ملحق نگشتی

جواب داد که یا رسول الله االکفر بعد الایمان ان لی بک اسوة یعنی بعد از ایمان کفر

نباشد مرا با تو اقتدا است دران حین جمعی از مخالفان متوجه انحضرت شدند

فرمود ای علی مرا ازین جمع نگهدار حیدر کرار بزخم شمشیر آبدار افواج مشرکان را [illegible]

گردانید و باول رسم برنا فوی و جنان نزد که تا باید ترخا است ۵ واقعه ششم نقلست

که چون لشکر اهل اسلام متفرق گشته بعضی انهزام نمودند و قومی کشته شدند حضرت

مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم ثبات قدم ورزید روی از معرکه بر نتافت و

سنگ دفع مشرکان مینمود و دران روز ملایکه در جنگ حاضر بودند ولیکن مقا[illegible]

نمی نمودند جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بر مثال دو مرد سفید جامه بر یمین و[illegible]

انحضرت چهارده کس از اصحاب مانده بودند هفت از مهاجران و هفت از ا[illegible]

اما مهاجران ابو بکر صدیق و علی مرتضی و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی [illegible]

و زبیر بن العوام و طلحه بن عبد الله و ابو عبیده بن الجراح و از انصار حباب [illegible]

المنذر و ابو دجانه و عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف ۵ واقعه نهم از امیر المومنین

علیه السلام منقولست که فرمود چون من کان بر اهل اسلام غالب [illegible]

بحال مومنان راه یافته چندان حزن و جزع بر من استیلا یافت که عنان [illegible]

از دست دادم و در پیش رسول صلی الله علیه وسلم ساعتی با کفار بح[illegible]

و قتال اشتغال نمودم چون در عقب خود نظر کردم حضرت [illegible]

از فضل حق تعالی که بر جوامع [illegible] تمام گردد
[illegible] از رسالات [illegible]
معظم [illegible] بفضل العطایا [illegible]
[illegible] اعاده [illegible]

بالقف

با خود گفتم که آنحضرت از آن قبیل نیست که از صف قتال روی گردانیده در میان
کشتگان [نیز] طلب کردم نیافتم با خود گفتم غالبا بجهت افعال ناشایسته ما
غضب الهی متوجه قوم گشته و رسول خود را باسمان برده انگاه گفتم که بهتر از آن نیست
که با اغیار مقاتله نمایم تا کشته شوم پس شمشیر برکشیدم و بر مخالفان حمله کردم چون
مخالفان [را] پراکنده ساختم آنحضرت را در میان ایشان سالم بازیافتم
یقین دانستم که حق تعالی آنحضرت را بجنود غیبی و ملایکه صیانت نمود بعد از آن
روی بمن آورده پرسید که مردم چه کردند گفتم از صف قتال روی گردان شده ترا تنها
گذاشتند و من ملازمت ترا بجان برگزیده بخدمت ایستادم تا رمقی در تن من
باقیست یا رسول الله ناگاه جماعتی از اعدا قصد آنحضرت کردند من حمله بر مخالفان
آوردم ایشان نیز روی بهزیمت آوردند باز نزد آنحضرت مراجعت نمودم باز
جمعی دیگر قصد آنسرور کردند روی بایشان آوردم ایشان نیز هزیمت نمودند و
روایتی آنست که هر بار مرتضی علی کرم الله وجهه با مشرکان مبارزت مینمود ابودجانه
و سهل بن حنیف بر بالای سر آنسرور با شمشیرهای برهنه ایستاده بودند و شرایط
صیانت بجا میاوردند رضی الله عنهم اجمعین واقعه دهم آوردند که گروهی از اشرار
قصد سید ابرار نمودند خواجه روی بعلی آورده فرمود که شر اینها از من دفع کن جناب
ولایت پناه مکاید ایشان کماهی از آنحضرت مدفوع ساخت درین حال
جبرئیل علیه السلام با آنحضرت فرمود که این کمال مواسات و جوانمردیست که با تو
علی پیش میبرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود انه منی وانا منه یعنی که او از منست
و من از اویم جبرئیل گفت وانا منکما من از شما هر دویم دران اثنا آوازی شنیدند
که گوینده میگفت [...] لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و در کشف الغمه مثل
این واقعه آورده است فاما ازین مبسوطتر ایراد کرده که چون کافران هجوم نمودند
مسلمانان منهزم گشته اند نزد آنحضرت مرتضی علی ماند تنها حضرت با او
گفت [...] با قوم نرفتی گفت چگونه ترا تنها گذارم بخدا سوگند که ازین موضع

گفتم ۳

سر نخستین غزوات [...] روز احد و ساطع
علیه السلام و افتخار جبرئیل در آن [...]

قدم وا بر نهم تا کشته شوم با انکه خدا تعالی انجاز وعده خود فرماید یعنی فتح و نصرت کرامت
کند درین بودیم که گروهی از مشرکان قصد پیغمبر کردند خواجه بر علی اشارت کرد علی
شمشیر کشید و روی بایشان [illegible] آورد و ازان جمع هشام بن امیه مخزومی را بقتل آورد و
باقی منهزم گشتند بعد ازان طایفه دیگر قصد آنحضرت کردند بار دیگر علی مرتضی باشارت
مصطفی صلی الله علیه و آله متوجه آن فرقه شد عمرو بن عبد الله جمحی [illegible] ان آن قوم
برا ه دوزخ روان ساخت و باقی کفار از بیم شمشیر آبدار حیدر کرار روی بفرار آوردند
انگاه زمره دیگر خواستند که آسیبی بدان حضرت رسانند علی حمله بران جماعت آورد
بشیر بن عامری را از پای درآورد و باقی قوم روی بگریز نهادند دیگر هیچکس جرات ننمود
که آهنگ حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله کند گویند درحین کارزار شمشیر امیر المومنین
رضی الله عنه شکسته شد آنحضرت صورت حال عرض کرد حضرت ذو الفقار بوی ارزانی
داشت و علی با آن بمشرکان چندان قتال کرد که رسول الله فرمود ای علی مشنوی مدح
خود را که ملکی نام او رضوان در آسمان میگوید لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی علیه م
که ازین چندان ذوق و ابتهاج بمن عاید گشت که زبان شکر نعمت خدا تعالی بجا آوردم
محمد بن اسحق گوید چند کس از مشرکان در روز احد بدست مرتضی علی بقتل آمد
یکی ازان جمله طلحه بن طلحه بود ملقب بکبش الکتیبه که حضرت رسول در وی از خواب خود
بقتل او تعبیر فرموده بود و دیگر پسرش کلده و عبد الله بن حمیل بن زهره و ابو الحکم بن
اخنس بن شریق و ولید بن ابی حذیفه بن المغیره برادر امیه و ارطاه بن شرحبیل
و هشام بن امیه و عمرو بن عبد الله جمحی و بشر بن مالک و صواب مولی بنی عبد الدار
روایتست از قیس که وی از پدر خود روایت کرده که وی می گفت از مرتضی علی شنیدم
علیه السلام که فرمود در روز احد شانزده ضربت بمن رسید و در چهار ضرب
ازان بر زمین افتادم و هر بار که بر زمین افتادم مردی خوبروی و خوشبوی بازو
من میگرفت و مرا برپای میکرد و مرا میگفت متوجه شو که تو در طاعت خدا و رسولی و با بار
هر دو از تو راضی اند بعد از فراغ از جنگ این واقعه

اسلام

رسالت پناه عرض کردم آنحضرت پرسید که او را می‌شناختی گفتم نه اما بغیر دحیه کلبی نمی‌مانست فرمود
ای علی خدای تعالی چشم ترا روشن کناد که آن جبرئیل بود علیه السلام نقلست که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را در روز احد هفتاد سر تیر و شمشیر بر روی آنحضرت
رسیده بود و در شرح صحیح بخاری ابن حجر از عبد الرزاق و وی از معمر و وی از زهری
روایت کرده که هفتاد ضربت شمشیر و غیره رسیده بود حق تعالی با وجود این زخمها
در میان آن همه دشمنان آنحضرت را نگاه داشت و در کنف سلامت محفوظ بداشت
سیر ملا معین در وقایع سال سیم از هجرت در غزوه احد و طبرانی از طریق ابن
عباس روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون بمکه در آمد گفتند یا رسول الله
این خالد ولید است که شمشیر کشیده و اهل مکه را میکشد آنحضرت یکی از اصحاب را فرستاد
تا بخالد گوید ارفع عنهم السیف یعنی شمشیر از ایشان بردار و یکی را پیش آن مرد بر دخالد
آمد و گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید که ضع فیهم السیف یعنی شمشیر در میان
ایشان نه و به هر که دست یابی بکش پس خالد هفتاد کس را در آن روز بکشت و در
بعضی از تفاسیر بنظر رسیده که سید عالم صلی الله علیه وسلم با خالد عتاب کرد که
با وجود آنکه فرستادم که دست از قتل بدار چرا خلاف کردی خالد گفت یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرستاده تو آمد و گفت حضرت میگوید که ضع فیهم السیف مصطفی
صلی الله علیه وسلم آن مرد را بخواند و فرمود که من ترا چه گفته بودم گفت فرموده بودی
که ارفع عنهم السیف من خواستم که پیغام تو رسانم شخصی را دیدم که سر او بر آسمان
و پای او بر زمین حربه در دست گرفته بر سینه من راست کرده گفت خالد را بگو که
ضع فیهم السیف و اگر چنین نگوئی ترا باین حربه هلاک خواهم کرد حضرت فرمود صدق الله
رسوله من گفته بودم در آن روز که عم مرا حمزه کشتند که اگر دست یابم بر قریش
هفتاد تن از ایشان باز کشم آن روز حق تعالی مرا نهی کرد ولکن امروز خواست
که مبادا بآنچه پیغمبری گذشته بود در است کند این معنی برای آن بظهور آمد ۵

بر روی آنحضرت

نافرمانی خالد و اعتذار آن

روضة الاحباب در وقایع سال ششم از هجرت بعد از واقعه فتح مکه در واقعه دیگر

سال چهارم ولادت حسین بن علی بود علیه السلام در زهرة الریاض نقل از ابن عباس

آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون نماز بامداد بگذاردی روی مبارک با صحا

کردی و از شعاع انوار جبین آنحضرت ظلمات عالم منور شدی و از ساعت جمعه اصحاب

منتفع گشتی روزی نماز صبح گذارده چنین با اصحاب باز کرده با امیر المومنین علی بن ابو طالب

کرم الله وجهه مفتخر گردانید و با خود از مسجد بیرون آورده و اصحاب از کیفیت احوال

بودند تا حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله با علی مرتضی کرم الله وجهه تا بحجره فاطمه

زهرا رضی الله عنها در آمدند آنگاه علی را فرمود تا بر در حجره توقف نماید و اینکه کار از در

منع فرماید مبنی بر آنکه حسین متولد گشته شده و ملایکه بزیارت آنحضرت تهنیت گویان می

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تنها در آمدند امیر المومنین ابی بکر از عقب آن حضرت

بر در حجره علی را متوقف دید از حال آنحضرت استفسار نمود گفت در حجره اند و مرا از در آمدن

آمده کان اینجا باز داشتند ابو بکر گفت مرا اجازت هست که در آیم علی علیه السلام گفت

آنحضرت را شغلی هست پرسید که چیست گفت فرزند ارجمندی متولد گشته و

بزیارت او می آیند و تهنیت حضرت رسالت میگویند و تا اکنون چهار صد هزار و

چهار هزار فرشته بزیارت او آمدند و دیگر نیز میایند ابوبکر متعجب ماند از تعین

عدد و از کیفیت اطلاع امیر المومنین علی علیه السلام بر این امر ساعتی مکث

امیر المومنین عمر رسید و او نیز متوقف گشت امیر المومنین عثمان آمد و باقی اصحاب

جمع آمدند و منتظر میبودند تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بیرون آمدند و

بجمع بحجره در آوردند ابوبکر آنچه از علی علیه السلام شنیده بود

فرمود صلی الله علیه وسلم که ای علی ترا با بمعنی که اطلاع داد و اعداد ملایکه چگونه

دانستی فرمود من در آمدن افواج ملایکه واقف شدم و هر زمره که از فرشتگان

می آمدند اعداد خود بلغت خاص تقریر مینمودند من آن عدد ها را بر یکدیگر

بمبلغ ارسعید حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود زاوکس انبیاء عظام ه تاریخ سیر ملا معین
در وقایع سال پنجم از هجرت **فضیلت حضرت مرتضی علی علیه السلام** القصه عمرو چون از
خندق بگذشت قدم در میان لشکر شجاعت و دلیری نهاده مبارز طلبید و لشکر اسلام بر
پهلوانی و صلابت و شجاعت او اطلاع یافته بودند و چون مردانگی آن ملعون و تهور او میدانستند
خوف جبان بر ایشان مستولی گشته گویی خون در بدن ایشان نماند و سرها در
پیش افکنده خشک فرو ماندند و هیچکس در معرض در نیامد حضرت فرمود که هیچ دوست
باشد که شر این دشمن را دفع کند سلطان تخت ولایت برهان تخت حمایت امیر المومنین
علی علیه السلام فرمود یا رسول الله انا ابارزه حضرت در جواب او هیچ نفرمود باز عمرو مبارز
خواست علی رخصت خواست مرخص نگشت بار سیم گفت در میان شما مردی نیست که در
میدان مردان درآید باز امیر المومنین علی علیه السلام دستوری خواست تا بآن
متمرد دست بردی نماید حضرت رسالت پناه اشاره عالیه فرمود که ادن یا علی نزدیک آن
حضرت آمد شمشیر خود که بذو الفقار مشهور بود بوی داد و زره خاص خود در علی پوشانید
و عمامه خویش بر سر او نهاد و بروایتی که دستاری از برای او بپیچید بعد از آن گفت
اللهم اعنه علیه ای خدای سزاوار پرستش یاری ده علی را بر عمر عبد ود نقلست که بعد از آن
دست مبارک بجانب آسمان برداشت و گفت الهی عبیده را روز بدر از من باز گرفتی
و حمزه را روز احد از من جدا ساختی الهی این علیست برادر من و ابن عم من انگاه گفت
فلا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین ه تاریخ سیر ملا معین فرو وقایع سال پنجم از هجرت
در غزوه خندق **خواندن حضرت یار از برای جنگ عمر و جواب دعا فرمودن حضرت
پیغمبر از برای حضرت امیر در روز خندق نگفتن همه بغیر علی مرتضی**
نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه واله آن روز درباره حضرت امیر المومنین چنین
فرمود مبارزة علی ابن ابیطالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة
یعنی مبارزت امیر المومنین علی در روز خندق فاضلتر است از اعمال امت من

تا روز قیامت و ابوبکر و عمر در مجلس رسول بودند صلی الله علیه وسلم که وی ندا کرد هر دو جواب [illegible]
و فرق مبارک [illegible] بوسیدند و عبدالله مسعود برخواند و کفی الله المؤمنین القتال بعلی و
کان الله عزیزا حکیما در وقایع سال پنجم ه نقلست که حذیفة بن الیمان گفت که در آن وقت
که احزاب از حوالی مدینه کوچ میکردند چندان مشقت از خوف و مجاعت و [illegible]
و صعوبت بلا و ابتلا بما راه یافته بود که بغیر از خدا تعالی کسی بر کیفیت آن اطلاع ندا[شت]
و در آن شب حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله از خوابگاه برخواسته بنماز
اشتغال مینمود چون چند رکعت نماز ادا فرمود روی ببعضی یاران آورده گفت
کیست که برود خبر قوم بما بیاورد تا او را خدا تعالی در بهشت رفیق من گرداند حذیف[ه]
گفت والله که هیچ یک از ما بنا بر استیلاء جوع و خوف سرما جواب آنحضرت ندا[د]
تا باز بنماز مشغول گشت بعد از فراغ بار دیگر گفت که هیچکس هست که خبر قوم بما برساند
تا خدا تعالی در جنت رفیق من گرداند و درین نوبت کسی نیز اجابت نکرد چون [سه]
نوبت ندا کرد هیچکس اجابت ننمود و سه نفر یا چهار نفر از صحابه عظام را نام بر[د]
و حال آنکه ایشان می شنیدند و جواب هر یک این بود که پناه میبرم بخدا و رسول او
مشقت که مرا از مقام من برانگیزاند و درین شب بجای فرستد بعد از آن نام من بر ز[بان]
مبارک راند گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که توانی بامر ما امشب قیام نمائی تا فر[دا]
قیامت با ما باشی گفتم بلی یا رسول الله در وا[ی]نی مرا نزد خود خواند و پرسید که [ای]
حذیفه چه چیز مانع شد ترا که سخن من شنیدی و اجابت ننمودی گفتم جوع و سرما یا ر[سول الله]
حال آنکه از سرما بند بر بندم میلرزید آنحضرت از سخن من تبسم فرمود گفت بن[شین]
ای نزد من نزد آنحضرت رفتم و او دست مبارک بر سینه ام [illegible]
من مالید و بروایتی بر سر و روی من مالید و در تاریخ من دعا فرمود اللهم احفظه م[ن]
بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه بخدا سوگند که خوف و [سرما]
از من زایل شد ه تاریخ سیر ملا معین در وقایع سال پنجم [illegible]

نقل

گفتن ایشان بغیر از حذیفه خواب و اون
[illegible] پیغمبر را از او جوار و پاس

نقلست آنحضرت مان فاروق اعظم آنحضرت این سؤالی میکرد که نه تو وعده کردی که چنین و چنین خواهد بود حضرت نبوت آیت فرمود که حالی مرقوم کلک بیان گشت بعد از روی نعم و گفت شما روز احد را که پیش گرفته بودید و من شما را میخواندم و ... ربع تعالی الیه ... نداشت فراموش کرده روز احزاب را که دشمنان از اعلی و اسفل متوجه بودند ... ممتحن شده ... لی بود باز بوشته ... سیر ملا معین در واقعه سال ششم بعد از بیان کیفیت صلح حدیبیه ... و در مقصد اقصی باین عبارت مذکور است که بعضی گویند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بسوی فدک امیر المومنین علی علیه السلام فرستاده و مصالحه بر دست حضرت امیر واقع شد بران نهج که امیر قصد خون ایشان نکند و حوایط خواص اذان رسول الله صلی الله علیه والسلم باشند پس جبرئیل فرود آمد و گفت که حق تعالی میفرماید که حق خویشان بده رسول الله صلی الله علیه وآله گفت خویشان من کیستند و حق ایشان چیست جبرئیل علیه السلام گفت فاطمه است حوایط فدک را باو ده وآنچه از خدا و رسول است در فدک هم باو ده پیغمبر صلی الله علیه وآله فاطمه را بخواند و برای وی حجتی نوشت و آن صحیفه بود که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله پیش ابوبکر آورد و گفت این کتاب رسول خداست صلی الله علیه وآله که برای من و حسن و حسین نوشته است در وقایع سال هفتم بعد از واقعه خیبر سیر ملا معین الفقصه چون اهل حصن قموص و مردم سایر خیبر چنان امر غریب از امیر المومنین حیدر مشاهده کردند از قلعها فریاد الامان الامان برآوردند علی ابن ابیطالب علیه السلام رخصت طلبیده باشاره آنحضرت خیبریان را امان داد مشروط بآنکه هر مردی یک شتر وار طعام برداشته از آن دیار بیرون روند و نقود و امتعه و اسلحه و سایر اموال باهل اسلام گذارند و هیچ چیز پوشیده و پنهان ندارند و اگر مالی ظاهر شود امان ایشان مسلوب باشد و چون خبر فتح خیبر بسمع همایون آنحضرت رسید بغایت مسرور و فرحان گشت و چون علی ع

عوض از پیغمبر باو دادن گرفتن باز ایاو

بیان اینکه پیغمبر فدک را به فاطمه بخشیده بود حضرت فاطمه رجوع به ابابکر کرده بود چنانچه

...کفار [illegible] قیاب [illegible] علیه الصلوة توجه فرموده گفت [illegible] تهنیت [illegible] و از جمله [illegible] علی [illegible]
[illegible] المذکور [illegible]
یعنی خبر [illegible] داد [illegible] خدا تعالی از تو راضی است و من از تو
راضی ام [illegible] امیر المومنین [illegible] [illegible] واقعه خیبر ۵ نقلست که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اظهار رضا از مرتضی علی علیه السلام فرموده
علی را رقتی دست داده آنحضرت از وی پرسید که این گریه شادی است یا گریه اندوه
و گفت گریه فرحست و چگونه و خشنود نباشم و شاد مانی نکنم که تو از من راضی باشی رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم من نه تنها از تو راضی ام بلکه خدای عز و جل و جبرئیل و میکائیل و
حمله عرش و [illegible] علیهم السلام از تو راضی اند ۵ نقلست که هم در منزل صهبا
حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم سر مبارک در کنار علی نهاده بود علیه
که آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد و زمان نزول وحی مرتبه امتداد یافت که جمشید
خورشید مدار الملک مغرب شتافت و چون وحی منجلی گشت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از علی پرسید که نماز عصر گذارده گفت نه یا رسول الله حضرت
مناجات آغاز نموده گفت خداوندا اگر علی در اطاعت تو و رسول تو بوده آفتاب
بجهت او باز گردان تا ادای صلوة عصر قیام نماید حضرت خداوندی جل ذکره مسئله
حبیب خود را اجابت فرموده آفتاب فرو رفته در مغرب باز بر آمد چنانچه شعاع
آن بر کوه و هامون تافت و خلایق روی زمین برای العین مشاهده این معنی نمودند
و تعجب بر تعجب می افزودند ۵ نقلست که چون واقعه خود عرض کرد در زاویه خانه
عایشه سر بسجده نهاده حاجت خویش بقاضی الحاجات [illegible]
منقول است که چنین دعا کرد اللهم انی اشکو الیک وحدتی و وحشتی و قلة زادی و
وجدی هنوز سر از سجده بر نیاورده بود که جبرئیل علیه السلام برسید [illegible]

رضای خدا و رسول و ملائکه از علی علیه السلام در روز خیبر خندق

ردّ شمس برای علی مرتضی علیه و آله السلام

نعمت نمودن فاطمه زهرا حق سبحانه خوان از بهشت

محرم وله و حکم ظهار در بیان کفایت آن فرود آورد قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها
و تشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما الآیات صد بقه از کمال بیمعنی حضرت [illegible] حدیث
تعجب نموده میکفت که در قصه خویش را با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر
سبیل عرضه میداشت چنانکه [illegible] از وی نشنیده چنان سخن میگفت که بعضی از
من نیز نشنیدم و حضرت جلال احدیت [illegible] شنیده با لفور از برای وی آیت فرستاده
سیر ملا معین در وقایع سال ششم از هجرت در واقعه ظهار میان خوله و شوهرش
نقلست که آن زمان که پای علی علیه السلام بر کتف مبارک حضرت نبوی بود
صلی الله علیه و سلم حضرت از وی سوال فرمود که ای علی خود را چگونه میبابی گفت
یا رسول الله چنان می بینم که حجب مرتفع شده و سر من بساق عرش رسیده
و بهر چه دست دراز میکنم اگر همه آسمانست که بقبضه اقتدار من [illegible] ت آنسرور
فرمود ای خوشا وقت تو که کار حق میکنی و حبذا حال من که بار حق میکشم در روایتی گفت
یا علی رسیدی بانچه مطلوب تو بود آورده اند که چون بتانرا بر زمین انداخت خود را
از دوش آنحضرت بر زمین افکند تبسمی نمود و آنسرور را از خنده موجب پرسید
علی جواب گفت تبسم برای آن بود که خود را از جای چنین بلندی انداختم و هیچ
المی بمن نرسید حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم فرمود ای علی چگونه
الم بتو رسد که محمد ترا برداشته و جبرئیل فرود آورده ه و درین باب اهل اشاره
نکتها ایراد نموده اند اول در بر آمدن علی بر دوش آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سه حکمت گفته اند اول آنکه نبوت را قوت زیاده است از ولایت و ولی بار نبی
نتواند کشید و لیکن نبی بار ولی تواند کشید چنانکه شمه از این معنی آنحضرت بیان فرموده
سیر ملا معین در وقایع سال هشتم بعد از فتح مکه و من هذا ظهر بطلان ما رواه العامة
ایضا من ان ابا بکر حمل النبی صلی الله علیه و سلم لیلة الغار علی عاتقه لانه صلی الله علیه
و سلم قال لعلی علیه السلام مع کونه اشد قوة من الناس کلهم کما یشهد الخبر المتفق

قیل لی قل فی علی مدحاً
المصطفی قال لنا
لیلة المعراج لما صعدا
وضع الله بظهری یده
فاحس القلب ان قد برداه
وعلی واضع اقدامه
فی محل وضع الله یده

علیه الخاصة والعامة من انه قلع باب حصن خیبر الذی عجز عن حمله اربعون رجلا لا تتفق نفو

الیه فکیف یلیقه ابوبکر مع کونه هرما ضعیفا ۵ روایتی انکه اول عمر خطاب را با عثمان بن

طلحه فرستادند تا صورتهای ملایکه وانبیا علیهم السلام که کفار بر دیوار خانه کشیده بود

محو سازد و عمر بغیر صورت [illegible] علیهما السلام همه صورا محو کرد آنگاه آنحضرت

درآمد و بلال و اسامه بن زید و عثمان بن طلحه با آنحضرت درآمدند [illegible] تا در را بست

تا مردم ازدحام ننمایند چون نظر آنحضرت بر صورة آن دو پیغمبر علیهما السلام افتاد فرمود ای عمر

نه بتو فرمودم که صورها را محو کن لعنت خدا تعالی بر قومی باد که چیزیکه خود نیافریدند تصویر آن

نمایند و بروایتی تیر قماری را بصورة نگار در دست ایشان نگاشته بود حضرت

فرمود قاتلهم الله این مردم نیکو میدانستند که پیغمبران هرگز قمار نمی باختند پس مقداری زعفران

طلبیده آن صورت را بآن زعفران پوشیدند و در روایتی انکه دلو آب طلبید و آن دو صورت

بشست بعد از ان زمانی مکث فرمود و دو رکعت نماز بگذارد و آنگاه بر عتبه خانه بایستاد

و عثمان بن طلحه باب را بر هم زد و دست بگرفت و کلید در دست مبارکش بود امیر المومنین

علیه السلام قدمی چند پیش آمد و گفت یا رسول الله منصب حجابت کعبه را با اهل بیت

تفویض فرمای چنانچه سقایت زمزم را ارزانی داشته بعد از ان حضرت رسول صلی

علیه وسلم عثمان را طلبید و او را گفت بگیر کلید را که امروز روز بر و وفا است و بعضی

روایات آنست که خذوها یا بنی طلحه تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم از ارباب سیر آو

که آیه کریمه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها درین باب نازل گشت آنگاه علی

علیه السلام را گفت کاری بشما تفویض میکنیم که از ان کار نفع شما مردم عاید گردد نه آنکه

نفع مردم بشما رسد پس عثمان ملازمت آنحضرت اختیار کرد و کلید را برادر خود شیبه

سپرد و تا اکنون مفتاح کعبه در دست بنی شیبه است [illegible] والظاهر

الامر الذی وعد صلی الله علیه وسلم بتفویضه اهل البیت هو امر الخلافة لانه لم یق

امر کسوتها و تفویض العلم لا معنی له والله اعلم ۵۵ و عمر همچنان در حضرت

الحاح و مبالغه تمام مینمود عباس گفت ای عمر این همه اضطراب [illegible] او برای
آن میکنی که از بنی عبد مناف است و اگر از بنی عدی میبود چندین مبالغه نمیکردی
سیر بلا نعیین بعد از فتح که بر مدعون امیرالمومنین در روایت [illegible] قلعه و اعطاه صلی الله
علیه وآله وسلم اللواء فی مواطن کثیرة [illegible] علیه وآله وسلم
عن [illegible] علی یده علیه وآله والصلوة والسلام کما فی الصحیحین وحمل یومئذ باب
حصنها علی ظهره حتی صعد المسلمون علیه ففتحوها وانهم جروه بعد ذلک فلم یحمله الا اربعون رجلا
وفی روایة انه علیه وآله الصلوة والسلام تترس بباب الحصن عن نفسه فلم یزل
فی یده وهو یقاتل حتی فتح الله علیه ثم القاه فاراد ثمانیة ان یقلبوه فما استطاعوا
صواعق محرقه در فضایل علی علیه وآله الصلوة والسلام در فصل اول علی بغایت در غضب
شد و حمله کرد تا خود را بدر حصار رسانید و یکدر آهنین حصار را بر کند و سپر خویش
ساخت اهل قلعه قموص و اهل قلاع باقیه چون آن قوت بازو دیدند امان طلبیدند روضة
الاحباب در فتح خیبر یکی از شعراء عرب راست قیل لی قل فی علی مدحه ذکره یخمد نارا
موصده قلت لا اقدم فی مدح امرء حار ذو اللب الی ان عبده شکست خوردن اهل
اسلام بسبب حرف ابوبکر منقول است که چون لشکر اسلام مرتب و مکمل گشته
و بکثرة عدد آراسته و شوکت عدد بیاراستند یکی از اصحاب گفت بعضی گویند
ابوبکر صدیق بود با سلمه بن سلامه بن وقش میگفت که امروز ما بجهت قلت
مغلوب نخواهیم گشت چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شنید
ازین سخن کراهت آمد آنحضرت را گویند که آن انهزام و شکستگی که در ابتدا
بلشکر اسلام رسید از شومی همین سخن بود که بکثرت عدد خود نازان بودند
[illegible]ت بکثرت عدد نیست و عدت نیست بلکه بمدد الهیست
سبحانه تعالی خواه لشکر قلیل و خواه کثیر و آیه کریمه لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة
ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا بیان این معنی فرموده آورده اند که مالک

بن عوف پیش از وصول اهل اسلام بوادی حنین در آنجا لشکر در کمین گاهها نشانده و وصیت
چنان کرده که چون مسلمانان غافل درین میدان درآیند تا یکبار حمله آورده انبار تیر
باران کنید و ... وقت سحر بود که تهیه لشکر خویش نموده علم بدست [illegible]
مرتضی علی علیه السلام بود دیگری سعد بن ابی وقاص و همچنین هر قبیله [illegible]
اختصاص فرمود چون گذرگاه تنگ بود سپاه اسلام [illegible] متعدده
بوادی حنین درآمده آمد و مخالفان انبها فرصت نموده یکبار بر مسلمانان حمله کردند
و تیر اندازان جلد تیرها بجانب اهل اسلام فرو ریختند مقدمه لشکر خالد بن الولید بود با بنی
سلیم که به خبر هوازن بر ایشان هجوم نموده تیرباران کردند خالد روی بفرار آورده و [illegible]
نو عهدان که در اسلام عنقریب درآمده بودند متابعت خالد بن ولید نمودند چه اگر
ایشان ثبات نداشتندی دیگر تفرقه در میان لشکر اسلام بمرتبه واقع شد که بیش از
معدودی چند پیش آنحضرت نماند و از انجمله دلاوران که آن روز ثبات قدم نمودند علی
بود و عبد الله مسعود و عباس و قثم و فضل و اسامه بن زید و برادر مادری او ایمن
بن ام ایمن که محافظت آنحضرت مینمودند شیر ملا معین در وقایع سال هشتم از هجرت
بعد فتح مکه در روایتیست که آن روز چهار کس پیش آنحضرت بیش نماندند سه از بنی
علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و یکی دیگر غیر بنی هاشم و آن عبد الله بن مسعود بود
علی و عباس طرف پیش روی آنحضرت نگاه میداشتند و ابو سفیان عنان اسب
عبد الله مسعود طرف چپ را محافظت مینمود نقلست که چون علی ابن ابیطالب
بتان هوازن و ثقیف را که در نواحی طایف بود همه را بشکست و رسول صلی الله علیه و سلم
بر در حصن طایف انتظار قدوم آنحضرت میکشید و چون سلطان اولیا بخدمت سید
انبیا رسید و چشم آنحضرت بر روی منور علی افتاد و پیغمبر گفت با او خلوتی ساخت و با
نهان راز گفتن آغاز نهاد و جابر گوید رضی الله عنه که در هنگام خلوت و مساره نبی با
عمر با رسول گفت با علی رازی میگوئی و با او خلوت میکنی و آنحضرت فرمود [illegible]

وابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب
وهو ... پسر [illegible] عباس

دیگر آنکه اینجا من نجوی با او نکرده‌ام بلکه الله تعالی با او راز میگوید ۞ سیر الملا معین در وقایع
سال هشتم از هجرت فرمودن پیغمبر علیه السلام انت منی بمنزلت هارون من موسی نقلست که چون
سید عالم صلی الله علیه وآله از مدینه بیرون رفتند علی ابن ابیطالب علیه السلام را در آنجا
گذاشته تا از احوال امهات مسلمین خبردار باشد و منافقان مدینه گفتند که محمد
علی را بجهت [illegible] [illegible] از مصاحبت او در خاطرش پدید آمد امیر المومنین
چون حدیث اهل نفاق شنید از عقب آنحضرت روانه شد و در موضع جرف
شرف ملازمت آنحضرت دریافت و صورت واقعه را معروض آنحضرت گردانید
والتماس مرافقت نموده آنحضرت در جواب فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی ای علی راضی نیستی که نسبت تو بمن همچو نسبت
هارون باشد بموسی ولیکن تخلف همین پیش نیست که هارون پیغمبر بود علیه السلام و
بعد از من پیغمبر نیست ۞ سیر الملا معین در واقعه تبوک از وقایع سال نهم واقعه
دیگر از وقایع سال نهم قصه ایلا بود و اجمال آن بود که در این سال سید عالم صلی الله
علیه وآله قسم یاد فرمود که یکماه با ازواج خویش اختلاط و مصاحبت ننماید و سبب
آن واقعه وجوه گفته‌اند که یکی از آنها اینست که رسول صلی الله علیه وسلم روزی
بحجره حفصه بنت عمر بن الخطاب تشریف حضور ارزانی فرموده بود و حفصه در آن
روز برخصت آنحضرت از خانه بیرون آمده بدیدن پدر رفت و حجره خانه خالی شد
آنحضرت سریه خویش ماریه قبطیه را طلبید با او خلوت ساخته و در آن حین حفصه از
منزل پدر باز گشته دید که در حجره بسته است بالضرورة لحظه توقف فرمود تا حضرت
در باز کرده بیرون آمد و حفصه بر حقیقت حال اطلاع یافته گریه آغاز کرد و گفت
[illegible] رسول [illegible] صلی الله علیه وسلم از میان ازواج خویش در خانه من در نوبت من
با کنیزک مباشرت مینمائی بعد از آن صلی الله علیه وسلم چون اضطراب حفصه را مشاهده
کرد [illegible] راضی هستی که ماریه را بر خود حرام سازم جواب داد که هستم وآنحضرت

صحبت ابدا بخود حرام ساخته در اقتضاء آن امر وصیت نمود حفصه این قول قبول
کرد اما بعد از نشست آنحضرت از غایت فرح و سرور با عایشه رضا از این صورت واقف
نموده بنده گفت بشارت مر باد ترا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بر ترک قبطیه
حرام گردانید چون عایشه بملازمت آنحضرت رسید ادا نمود ... یا رسول الله ...
یا رسول الله در او قات نوبت من با جاریه قبطیه ... ازواج ترا حاله
و سالم بماند درین اثنا جبرئیل علیه السلام بیامد و آیات اوایل سوره تحریم بیاورد
و آنحضرت با حفصه عتاب نمود گفت ترا گفته بودم که هیچ کس را برین مطلع
نگردانی چرا افشاء سر من نمودی حفصه گفت یا رسول الله ترا بر آن که واقف کرد
حضرت فرمود نبانی العلیم الخبیر مرا خبر کرد دانای با رنگ بین و چون این صورت از بعض
ازواج بظهور پیوسته بود غرامت آن همه ازواج رسید تا یکماه از شرف
مصاحبت آن حضرت محروم گشته اند وجه دوم آنست که امهات مومنین از حضرت
چیزی چند از نفقه و کسوه میطلبیدند که در تحصیل آن عسرتی بود حضرت بواسطه آن
محزون و غمگین در خانه خود نشسته بود که ابو بکر صدیق بدر حجره آمده دید که در بسته
جمعی بر در منتظر نشسته بزیارت مرخص نگشته صدیق دستوری حاصل کرده و
و بعد از آن عمر خطاب نیز استیذان نموده بشرف دست بوس مشرف گشت
چون آنحضرت را مقبوض دیدند عمر گفت بیا تا سخنی بگویم که موجب بهجت و سرور
و گفت یا رسول الله درین ایام زوجه من بنت خارجه از من چیزی خواست که تحصیل
آن بر من دشوار بود در خواستم در گردن او زدم کاش اینصورت مشاهده تو میکردی
رسول صلی الله علیه و سلم ازین سخن متبسم شد فرمود اینها گرد من نشسته اند چه
می بینی از من نفقه میطلبند و چیزی میخواهند که ندارم امیر المومنین صدیق ...
متاثر گشته برخواست و مشت بر گردن دختر خویش حفصه زد و دید ران تا در ...
عتاب کردند که از رسول چیزی میطلبید که در تحت تصرف او نیست عایشه و حفصه ...

طلب میکنید

زیاده طلبی حفصه و عایشه
از حضرت صلی الله علیه و سلم

سوگند یاد کرد و گفتند که چون آنحضرت را باین نوع تکلیفات فراهم شوند و بواسطه
آنکه قبل ازین خلوتی که آنحضرت بواسطه ازواج حاصل آمده بود از زنان هجرت کرده
بود و در بالاخانه مسجد منزوی شد و بکمال متعکف شد و غلامی رباح نام را تعین نمود که
بمجلس [illegible] و این خبر در مدینه شایع گشته که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ازواج طاهرات را طلاق داده و یاران هرکدام این خبر میشنیدند
بمسجد می آمدند و بسیاری دستوری نمی یافتند تا فاروق اعظم میگوید که من نیز این خبر
شنیده بمسجد آمدم جمعی از اصحاب را نزد منبر صلی الله علیه وسلم نشسته دیدم که
میگریستند لحظه پیش ایشان نشستم و اندوهی عظیم بر خاطر مستولی گشته از انجا برخواستم
و بر غرفه مسجد بر آمدم و از رباح التماس نمودم که رخصت حاصل کند رباح ملتمس مرا
چند نوبت معروض داشت و جوابی نیافت آخر الامر باواز بلند گفتم ای رباح
سخن من آنست که رسول را صلی الله علیه وسلم گمان شده که من بشفاعت دختر خود
آمده‌ام تا جرم او را ببخشد بخدا سوگند اگر فرماید که گردن او را بزن از فرمان او تجاوز
جایز ندارم این سخن گفته برگشتم ناگاه آواز رباح شنیدم که میگفت ای عمر بیا
که دستوری فرمود و رباح تو و من مراجعت نمودم نزد آنحضرت رفتم و بعد از
سلام پیش از آنکه بنشینم گفتم یا رسول الله ازواج خویش را طلاق داده‌ای فرمود که
نه باواز بلند تکبیر گفتم ام سلمه گوید چون در خانه خود آواز تکبیر عمر شنیدم دانستم
که وی با رسول الله صلی الله علیه وآله چه گفت و چه شنید تدبیر عایشه و حفصه و
ساختن دروغ برای ترک عسل کردن پیغمبر وجه سیم آنکه از برای [illegible] در طرفی

زینب بنت ج

عسل او [illegible] دند و وی برای آن بنزد او نگاه میداشت چه میل آنحضرت را بعسل
بسیار بود پس هرگاه آنحضرت نزد او تشریف میبرد از برای وی شربت ترتیب
مینمود و بواسطه ترتیب آن شربت و تحلیل عسل در آب گاهی زیاده از معهود
در نزد وی توقف میفرمود عایشه میگوید که من و حفصه باهم موافقت نموده

با ملکه یکی گفتم حضرت بر هر کدام از ما در آید باید که بابوی کوید از تو بوی مغافیر می آید مگر مغافیر
خورده و مغافیر صمغ مشهور است و مغفور صمغ درختیست عرفط که بدبوئیه بو کریهه
دارد و آنحضرت از چیزها تنفر بغایت متنفر از چیزهای بدبو بلکه صاحب بوی بودند و ایشان از روایح
خبیثه متاذی میشوند چون حضرت بر یکی از ایشان در آمد آنچه مقرر بود با آنحضرت
همان گفت حضرت فرمود چون چنین است دیگر هرگز آن عسل نیاشامم و بعضی گویند
که برین معنی هم قسم یاد فرموده و او را وصیت کرد که این سخن را با هیچکس نگوئی آن
زن قبول کرده بوصیت آنحضرت وفا نکرد و با آن یک گفت جبرئیل علیه السلام سوره
تحریم آورد که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک تا اینجا که ان تتوبا الی الله
فقد صغت قلوبکما الآیه پس حضرت باین سبب سوگند یاد فرمود که یکماه از زنان
عزلت گیرد و بیشتر از مفسرین و ارباب حدیث باین قول میل فرموده و بالجمله چون از عهد
آنحضرت بیست و نه روز بگذشت از غرفه مسجد بیرون آمد نخست بخانه عایشه رفت
صدیقه استقبال آنحضرت نمود پرسید که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم سوگند
خورده بودی که مدت یکماه پیش ما نیائی و از آن تاریخ تا اکنون بیست و نه روز بیش
نگذشته حضرت فرمود گاهی تکمیل ماه بیست و نه روز است و این ماه از آنجمله است
سر ملا معین در وقایع سال نهم صاحب سر ملا معین در سیر خویش در وقایع سال
سال نهم در غزوه تبوک نقل کرده که از برکت دعای آنحضرت مال او بمرتبه رسید
که بعد از فوت وی یک زن او را که در مرض موت طلاق داده بود از جمله چهار زن
و عدتش منقضی نشده ربع ثمن که حصه وی شد مبلغ هشتاد هزار درم و بروایتی هشتاد
هزار مثقال طلا صلح کردند منع حضرت عمر را از تعرض با جوان عبدالله ذوالبجادین
معجزه دیگر خبر فوت عبدالله ذوالبجادین است و او پسری بود ... از پدر یتیم ماند
و از متاع دنیوی هیچ نداشت و عم وی کفالت وی مینمود تا بزرگ شد صاحب
اغنام و کنیزک و غلام گشت و در ایام جاهلیت او را عبدالعزی میگفتند

بازآمدن عایشه زن پیغمبر و جواب آن

بود و میخواست که ایمان آرد و خود را در عداد مسلمانان درآرد ولیکن از ترس عم خود ابا نمود تا آنکه این
دولت فایز نشد تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از فتح مکه بازگشت بعد ازان با عم
خویش گفت ای عم مدتهاست که انتظار اسلام تو میکشیدم و تا غایت اثری ازین معنی ندیدم
و بر حیوة مستعار بیشتر ازین اعتماد ندارم اکنون متوقعم که دستوری فرمایی تا زبان بکلمه شهادت
بگشایم و در آینهٔ دل جمال شاهد غیب مشتاقان لاریب بنمایم عمش گفت سوگند بخدا
که اگر مسلمان شوی و بمحمد بگروی آنچه بتو دادم بستانم بلکه ترا از ردا و ازار تو نیز برهنه کنم
ذوالبجادین گفت والله که من ترک بت پرستی نموده مسلمان میشوم و بخدا و رسول او
ایمان میارم و از مال و متاع دنیا که گذاشتنی است هم اکنون باز میمانم و هرچه داشت
از ملکات از سرای برخاست و ردا و ازار از بدن بیفکند و بخانه مادر آمد مادر
از کیفیت حال سوال کرد و گفت از بت پرستی و از مال دنیا بیزار شدم و میخواهم که
نزد محمد روم مومن و موحد شوم مرا چندان چیز بده که بر پوشم پس کسائی از نمد
بر خود ببند و دو نیمه ساخت نیمی را ردا و نیمی را ازار ساخت و آن گلیمی بود مخطط
که از اعراب بجاد گویند و چون دو قطعه اش ساخته بود تثنیه نموده ذوالبجادین
ازان جهت لقب او آمد بعد ازان بملازمت حضرت شتافته روی بمدینه آورد و از
روی صدق و صفا به آستان حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله سحر بمسجد
آنسرور درآمد و چون آنحضرت از نماز صبح فارغ شد بدستور معهود بتفحص و تصفح
مردم پرداخت و در اثنای این حال نظر کیمیا اثر بر عبدالله افتاد از وی پرسید
تو کیستی گفت مرا عبدالعزی میگویند و از فلان قبیله ام حضرت فرمود نام تو عبدالله
ذوالبجادین باشد نزد ما منزل گیر عبدالله در میان مهمانان آنسرور بسر میبرد و بتعلیم
قرآن اشتغال نمود و در مسجد باواز بلند میخواند روزی عمر بن الخطاب معروض
داشت که یا رسول الله این اعرابی باواز بلند قرآن میخواند و مزاحم قرائت
نمازگزاران میشود پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود دعه یا عمر فانه خرج مهاجرا الی الله و رسوله

نقلست که دران حین که مردم تهیهٔ اسباب غزوهٔ تبوک مشغول بودند ابن عبد الله بجلی
چون بآنحضرت آمده گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا فرمای که در راه خدا
شهید گردم حضرت گفت که پوست درختی بیار عبد الله بیار از درخت سمره و بدست
رسول الله صلی الله علیه وسلم آن پوست را بر بازوی عبد الله بسته گفت بار خدایا
من خون او را بر کافران حرام ساختم عبد الله گفت یا رسول الله غرض من نه این
آنحضرت فرمود که چون بر راه خدا تعالی بنیت غزا بیرون آئی و دران راه محموم گردی
و بآن تب از دنیا بیرون روی شهید میروی و در عداد شهدا منخرط میگردی و عبد الله
در ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم متوجه تبوک شد چون مردم در
منزل آرام نمودند عبد الله ذو البجادین بعارضهٔ تب گرفتار شد و بعد از چند روز
یافته و در شب او را دفن کردند سبز ملامعین آمدن عمر پیش حذیفه نقلست که هرچند
عمر پیش حذیفه میآمد و او را سوگند میداد که در آنوقت که حضرت نزد تو ذکر منافقان
میکرد عمر را دران میان ذکر کرده باشد و این دلیل است برانکه احساس نفاقی
میکرد از حذیفه میپرسید که حضرت وی رسوا کرده باشد والله اعلم ❁ واقعهٔ دیگر
وقایع سال نهم از هجرت در کشف الغمه آورده است که بعد از غزوهٔ تبوک
اعرابی نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت قومی از عرب در وادی الرمل
مجتمع گشته داعیهٔ آن دارند که بر سبیل شبیخون بجانب مدینه توجه نمایند حضرت
بیاران گفت کیست که متصدی دفع شر ایشان گردد طایفهٔ از اصحاب صفه
دران امر رغبت نمودند آنگاه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم لوا
بابو بکر صدیق داده بر آن طایفه ایشان امیر گردانید و در آن ایام
و رمل نام وادئی بود کثیر الحجارة والاشجار چنانچه اگر در آن وادی دشوار
چون مومنان خواستند که پای دران وادی نهاده دست بردی نمایند
ارباب خلاف باتفاق نموده از آن وادی بیرون ریختند و دست بشمشیر

ان قتال

بران قتال اشتعال پذیرفت جماعتی بسیاری از سپاه اهل اسلام شربت شهادت
چشیدند و باقی [illegible] گرفته بمدینه مراجعت نمودند و بعد از اطلاع آنحضرت
قصد رایتی دیگر نموده بفاروق اعظم تسلیم فرموداو [illegible] تا طایفه ارباب نفاق
مقام اصحاب نفاق و شقاق نامزد فرمود و عمر سپاه [illegible] سرکرده چون بمقصد
رسید خواست تا در وادی در آید [illegible] کمین گاه
ایشان بود بیرون آمده روی مسلمانان نهادند بعد از کوشش و کشش لشکر اسلام باز از
طریق انهزام بمدینه اسلام معاودت نمودند و بعد از فراغ این قصه عمرو بن العاص
که بشیوه مکر و حیل اختصاص داشت التماس نموده تا حضرت او را بر سر ایشان
فرستند تا بمقتضای الحرب خدعة عمل نموده اعدا را مقهور و مغلوب گرداند حضرت
التماس او مبذول داشته او را امیر جمعی از مسلمانان گردانیده بجانب مخالفان فرستاد
و او نیز متوجه معاندان شده و در مقام مقابله و مقاتله با ایشان در آمده منهزم بازگشت
و بعضی از مسلمانان شهید گشته اند بعد از چند روز از مراجعت عمر و حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه و سلم از برای امیر المؤمنین علیه السلام لوائی بسته دست مبارک
بجانب آسمان بر داشت و در شان علی دعاهای نیکو بر زبان معجز بیان بگذرانید و
تا بمسجد احزاب به تشییع مرتضی علی قدم رنجه فرمود و فرمان داد که صدیق اکبر و
فاروق اعظم و عمرو عاص و جمعی دیگر از یاران که همراه بودند دران سفر با علی موافقت
نمایند و از صواب دید او تجاوز ننمایند و مرتضی علی از طریق وادی الرمل اعراض نموده
متوجه عراق عرب شد و بعد از طی چند منزل عزیمت محاربه مخالفان تصمیم داده از
راه که منتهی بهم وادی میشد بجانب مقصد شتافت و شب سیر مینمود و روز از
[illegible] و باسایش و استراحت میپرداخت و چون نزدیک بمساکن اهل
ضلالت رسید سپاه را به تسکین دلالت فرموده خود پیش پیش لشکر روان شد
عمرو عاص خواست تا در رائی که امیر بران قرار گرفته بود تغییر دهد نتوانست هر چند

نزد ابوبکر و عمر بها نها کرده و ایشان را برای خود مایل کردانید و مردم را در آن راه بخود ...
شیاع نموده مفسده شاید خواست تا از نزد خود فرح دکر جستن تعبیه در طریق و تفرقه ...
... آنحضرت ... کفتند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بار اینها ...
فرمود تا پیرامون خلاف ... نکشتن ... با ... نفاق نمودن ... بمیان ... عقبه ...
غنیمت ... روی ... از ... در وقت ...
عدوان رسیدند و بر طریق خاطر خواه بمدافعه از معاندان انتقام تمام کما یجب و ینبغی ک...
و مولف کشف الغمه کوید سوره و العادیات درین باب نازل کشت و حضرت اضح...
بفتح بشارت داد و چون علی مراجعت نمود و نزدیک بمدینه رسید آنسرور با ...
باستقبال امیر المومنین حیدر علیه السلام امر و نموده خود نیز با ایشان روا...
و دران زمان که چشم ولایت مآب بر روی فرخنده حضرت نبوت انتساب علیه الصلو...
و از اسب پیاده شده آن شهسوار کفت ای علی سوار شو که خدا تعالی و رسول از تو ر...
امیر المومنین علیه السلام از غایت فرح در کریه در آمد پس رسول فرمود صلی الله علیه و آله
اکر اندیشه آن نمیداشتم که طایفه امت من در باره تو کویند آنچه نصاری ...
در باره مسیح یعنی عیسی بن مریم کفتند هر آینه در باره تو سخنی میکفتم که بر هیچ کروهی
نمیکذشتی مکر اینکه خاک تحت قدمت را بر داشته کحل الجواهر دیده رمد دیده خو...
میکردانیدند واقعه دیکر از وقایع سال نهم از هجرت فرستادن صدیق و مرتضی بو...
کذاردن حج بکعبه معظمه شرفها و عظمها اعلام بسیر و اخبار چنین آورده که در اوایل ذی
القعده سال نهم از هجرت مر حضرت نبویرا صلی الله علیه و سلم داعیه آن شد که حج
بکذارد و چون استماع نمود که مشرکان برسم جاهلیت در موسم حج بمکه می آیند و ...
طواف خانه کعبه مینمایند از کراهت اختلاط با ایشان آن عزیمت ...
صدیق اکبر را با مارت سیصد نفر از اصحاب تعین نمود و فرمان داد که بمکه
وخلایق را مناسک حج بیاموزد و از اوایل سوره برات تا چهل آیه بر مردم بخوانند ...

در ان فریق ص

برای ص

و ستدن سورهٔ برات را از ابوبکر و سپردن بعلی علیه السلام

[illegible]
از فوق الخلق [illegible] امر ستیه موجب فرموده روان شد و مقارن این حال جبرئیل فرود آمد
و پیغام حضرت باری رسانید که باید که هنگام تبلیغ رسالت و ادای پیغام نکند الا
تو یا مردی که از تو باشد و چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام از میان قوم
و عترت [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داشت آن
سرور جناب ولایت [illegible] فرمود تو از عقب
ابوبکر رو و اوایل سورهٔ برات از وی بستان و در موسم حج بر مردم خوان و این چهار
کلمه را بخلق برسان یکی آنکه در بهشت در نیاید مگر کسی که بحلیهٔ ایمان محلی بود دوم آنکه
هیچ برهنه طواف کعبه ننماید سیم آنکه بعد از امسال هیچکس از ارباب شرک
و ضلال حج نگذارد چهارم آنکه منافقان و کفار و مشرکان هر که عهدی موقت
با خدا و رسول داشته تا انقضای آن وقت بر عهد خود ثابت باشد و اگر
عهد او موجل نبود تا چهار ماه در امان باشد و بعد از انقضای این مدت اگر مسلمان نگردد
خون و مال او هدر باشد جابر بن عبدالله انصاری گوید که با صدیق بعزم حج گذاردن
بیرون آمده بودم چون بعرج رسیدیم و وقت نماز بامداد درآمد ابوبکر پیش رفت
که امامت کند و هنوز در نماز شروع نکرده بود که آواز ناقهٔ خاص حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم از عقب بگوش او رسید و او در امامت توقف فرمود
و گفت این آواز ناقهٔ رسول است صلی الله علیه و سلم و گویا آنحضرت مأمور شده که حج
بگذارد تا نماز با او بگذاریم چند لحظه شد علی مرتضی علیه السلام بر شتر آنحضرت
سواره رسید ابوبکر پرسید که امیر آمده یا مأمور جواب داد که مأمور لیکن
اوایل سورهٔ برات را آورده که فرمان واجب الاذعان چنین صادر شده
که آن آیات را من بخلق خوانم و این کلمات را بسمع مردم رسانم صدیق آیات
بینات را تسلیم مرتضی علی علیه السلام نموده نماز گذارد جابر گفت چون بمکه رسیدیم
بگرد و پیش از ترویه ابوبکر خطبه خواند خلق را تعلیم مناسک حج کرد علی برخاست

وسوره برائت را بر مردم خواند وکلمات اربعه را باتشان رسانید ودر هر موقفی از مواقف حج کلما
خطبه خوند و احکام بیان فرمودی علی نیز با آنچه مامور شده بود قیام نمودی آو
نه چون علی کلمات اربعه را بسمع مردم رسانید یکی از ان میان آواز داد که اگر بیت بکشند
الخه میان ما و پسر عم تست از سوگند ابتدا هر آینه تو میکردم علی علیه السلام گفت اگر نه بر
صلی الله علیه وسلم دشوار آمدی که مرا کفته است که هیچ مگو تا بازآئی هر آینه بکشتن
اقدام مینمودم میگویند که چون امیر المومنین علی علیه السلام بمکه رسید شمشیر کشید وگف
بخدا سوگند که هیچکس برهنه طواف نکند مگر آنکه او را بتیغ تا دیب کنم آنگاه هر که برهنه بود
با جامه پوشیده زیارت خانه کعبه کرد یا از ان احتراز نمود نقلست که چون صدیق
مرتضی ازین قضایا واغنت یافته بمدینه مراجعت نمودند ابوبکر نزد آنحضرت رسید گ
یا رسول الله از من چه صادر شد که مرا از قرائت سوره برائت منع فرموده آنحضرت گف
ای ابوبکر هیچ امری از تو در وجود نیامده و هیچ منقصتی بحال تو راه نیافته و تو صاح
منی در غار و صاحب من خواهی بود و دران زمان که برلب حوض کوثر ایستاده با
اما جبرئیل آمد علیه السلام گفت که ادا این کلام نتماید الا تو یا کسی که از تو باشد والله تعالی الملهم
للرشاد ﻫ سیر ملا معین در وقایع بسال نهم از هجرت حدیث اول عن زید بن ارقم
ان رسول الله ص خلف علی ابن ابیطالب فی غزوه تبوک فقال یا رسول الله اتخلفنی فی ال
الصبیان فقال اما ترضی ان تکون منی بمنزلت هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی حدیث د
عن ابن عباس ان رسول الله ص قال یوم خیبر لاعطین الرایه غدا رجلا یفتح الله علی ید
یحب الله ویحب رسوله ویحبه الله ورسوله الحدیث حدیث سیم عن عایشه کانت
فاطمه احب النساء الی رسول الله وزوجها علی احب الرجال الیه حدیث چارم عن سعد
ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآیه ندع ابنائنا وابنائکم دعا رسول الله صلی الله علیه و
علیا وفاطمه وحسنا وحسینا علیهم السلام فقال اللهم هولاء اهل بیتی حدیث پنجم قال صلوات الله
علیه یوم غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه الحدیث

حدیث ششم وروی من البیهقی انه ظهر علی من البعید فقال رسول الله صلعم هذا سید
العرب فقالت عایشة الست لسید العرب فقال انا سید العالمین وهذا سید العرب
الحدیث حدیث هفتم عن بریدة قال رسول الله صلعم ان الله امرنی بحب اربعة واخبرنی انه
یحبهم قیل یا رسول الله سمهم لنا قال علی منهم یقول ذلک ثلثا وابو ذر والمقداد وسلمان
حدیث هشتم عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلعم علی منی وانا من علی ولا یودی
عنی الا علی حدیث نهم عن ابن عمر قال آخی النبی بین اصحابه فجاء علی تدمع عیناه
فقال یا رسول الله آخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی وبین احد فقال انت اخی فی الدنیا
والآخرة حدیث دهم عن علی قال والذی فلق الحبة وبرء النسمة انه لعهد النبی الامی الی انه
لا یحبنی الا مومن ولا یبغضنی الا منافق عن ابی سعید الخدری قال کنا نعرف المنافقین
ببغضهم علیا ۱۱ عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انا مدینة
العلم وعلی بابها ۱۲ وفی روایة فمن اراد العلم فلیأت الباب ۱۳ وفی آخر عن علی انا دار الحکمة
وعلی بابها ۱۴ واخری علی باب علمی ۱۵ اخرج الحاکم وصححه عن علی قال بعثنی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم الی الیمن فقلت یا رسول الله بعثتنی وانا شاب اقضی بینهم ولا ادری ما
القضاء فضرب صدری بیده ثم قال اللهم اهد قلبه وثبت لسانه فوالذی فلق الحبة
ما شککت فی قضاء بین اثنین ۱۶ قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اقضاکم علی
۱۷ عن علی انه قیل له ما لک اکثر اصحاب رسول الله حدیثا قال انی کنت اذا سألته انبأنی
واذا سکت ابتدأنی ۱۸ عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
من شجر شتی وانا وعلی من شجرة واحدة ۱۹ عن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم لعلی لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک ۲۰ عن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله اذا غضب لم یجترئ احد ان یکلمه الا علی ۲۱ عن ابن مسعود ان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم قال النظر الی علی عبادة ۲۲ عن سعد ابن ابی وقاص قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم من آذی علیا فقد آذانی ۲۳ عن ام سلمة رضی الله عنها قال من

احب عليا فقد احبني ومن احبني فقد احب الله ومن ابغض عليا فقد ابغضني ومن ابغضني فقد
ابغض الله ... عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه ... قال لعلی علیه
انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله عن علی علیه السلام قال دعانی رسول الله
فقال ان فیک مثلا من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة
الذی لیس به الا وانه فی اثنان محب مفرط یقرظنی بما لیس فیّ ومبغض یحمله شنآنی علی
ان یبهتنی عن ام سلمه رضی الله عنها قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض این حدیث و شش
حدیث در کتاب صواعق محرقه ابن حجر در فصل ثانی از باب تاسع است ملا معین
در سیر خویش در واقعه نهم که بیان دعوت نمودن آنحضرت است خلایق را بر سبیل عام
در آنجا که گفت دیگر بعلی فرمود که طعام مهیا سازد و بعد از اطعام بسخن مبادرت جست
که او لحمد ابتدا فرمود تا ابا که گفت پس کدام یک از شما معاضدت من و مظاهرت
من قیام مینماید تا برادر من باشد و وصی من بود و خلیفه من در میان شما او باشد
هیچکدام از قوم جواب نگفتند امیر المومنین علی میفرماید گفتم یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم من از همه ایشان بسال خوردترم و بچشم تیزتر و فضیلت و نسبت عظیم بدانچه از دست
من آید بجان بکوشم و خاک قدم ترا الکحل الجواهر شمرم رسول صلی الله علیه وسلم دست
در گردن من انداخت و مرا بدعا و ثنا بنواخت و گفت این برادر منست و وصی منست بر هر چه
گوید و فرماید گوش وار سمعا در کوش کنید و طیلسان اطاعتش در دوش افکنید قوم بر نمائید
و میخندیدند و با ابوطالب میگفتند که برادرزاده تو ترا فرمود که کلام علی را بشنوی
فرمان او را اطاعت نمائی سیر ملا معین واقعه نهم باب اول رکن سیم وکان السید
الحمیری شاعرا مطبوعا مکثرا وامات ذکره شعره وهجوه لافراط ... بعض اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم وذکر بعض ازواجه وطعنه علیهم فتحامی الناس شعره نحو ما وهو لحب آل
بنی هاشم وذم غیرهم ممن هو عنده ضد لهم وعن ابی شیخ ان ابو ... السید کانا ناصبیین

یهلک

اخبار السید الحمیری رحمه الله تعالی

وکان

وكان ينزل البصرة في غرفة لبني ضبة وكان السيد يقول طالما سب امير المؤمنين في هذه
الغرفة فاذا سئل [illegible] من له فيقال ما ضمنت على الرحمة عوضا ولما علم ابواه بمذهبه
هما بقتله فاتى عقبة بن سلم الهنائي فاخبره بذلك فقال اكرمني [illegible] لهما ووهب له
منزلا وكان فيه حتى ماتا وكان السيد يذهب مذهب الكيسانية يقول بامامة ابن الحنفية
بعد الحسن والحسين عليهما السلام وله في ذلك شعر كثير وروى من لم يصح روايته انه رجع
عن هذا وانه لقي جعفر بن محمد فقال بامامته ورجع عن مذهب الكيسانية وروى في ذلك
اشعارا تجعفرت باسم الله والله اكبر وايقنت ان الله يعفو ويغفر ولم نجد في ذلك
رواية صحيحة ولا هذه القصيدة من جنس مذهبه وشعره لانها ضعيفة ركيكة وعن سليمان
بن سفيان المعروف بالمشرق راوية السيد قال ما رضي والله السيد الا على الكيسانية
وهذه القصائد التي ينشدها الناس له مثل قوله تجعفرت باسم الله والله اكبر ومثل
قوله فيا راكبا نحو المدينة جسرة عذافرة تهوي بها كل سبسب اذا ما هداك الله
لاقيت جعفرا فقل يا ابن الله يا ابن المهذب لغلام السيد يقال له قاسم الخياط قالها ونحلها
السيد ودخل السيد الى جعفر بن محمد عليه السلام فاجلسه واجلس حرمه خلف ستر و
استنشده فانشد قوله امرر على قبر الحسين وقل لاعظمه الزكية يا اعظما لازلت من
وطفاء ساكبة روية واذا مررت بقبره فاطل به وقف المطية وابك المطهر ا
لمطهر والمطهرة النقية كبكاء معولة اتت يوما لواحدها المنية فرايت دموع جعفر
تتحدر على خديه ولحيته وارتفع الصراخ والبكاء حتى امرهن بالامساك فسمع بذلك بعض
الشيعة فقال ويلي على الكيساني الفاعل يقول واذا مررت بقبره فاطل وقف المطية
افلا نحر نفسه ثكلته امه قال التيمي حدثني ابي قال قال فضيل انشدت جعفر بن محمد قصيدة
السيد لام عمرو باللوى مربع دارسة اعلامه بلقع فسمعت النحيب من داره فسالني
لمن هي فاخبرته انها للسيد فسالني عنه وما فعل فاخبرته بوفاته فقال رحمه الله
فقلت اني رايته يشرب النبيذ الدوشاب يعني الخمرة فقال وما خطر ذنب

عند الله ان يغفر للمهدي على قال ابو سليمان الناجي جلس المهدي يوما يعطي قريشا صلات
لهم وهو ولي عهد فبدا ببني هاشم ثم بسائر قريش فجا السيد فدفع الى الربيع الحاجب رقعة
مختومة وقال ان فيها نصيحة للامير فاوصلها واذا فيها • قل لابن عباس سمي محمد • لا تعطين
بني عدي درهما • واحرم بني تيم بن مرة انهم • شر البرية اخرا ومقدما • ان تعطهم لا
يشكروا لك نعمة • ويكافوك بان تذم وتشتما • وان ائتمنتهم او استعملتهم خانوك واتخذوا خراجك
مغنما • ولين منعتهم لقد بدوكم بالمنع اذ ملكوا وكانوا اظلما • منعوا تراث محمد اعمامه • وابنيه وا
عديلة مريما • وتامروا من قبل ان يستخلفوا • وكفى بما فعلوا هنالك ماثما • لم يشكروا لمحمد انعامه •
افيشكرون لغيره ان نعما • والله من عليهم بمحمد • وهداهم وكسا الجلود واطعما • ثم انبروا لوصيه وولـ
بالمنكرات فجرعوه العلقما • وهي قصيدة طويلة حذفنا باقيها لقبح ما فيه فرمى بها المهدي
الى عبد الله ثم قال له اقطع العطا فقطعه حماد بن اسحق عن ابيه ان السيد كان
بالاهواز فمرت به امراة من ال الزبير تزف الى اسمعيل بن عبد الله بن عباس فقال اتـ
تزف على بغلة • وفوق رحالها قبة • زبيرية من بنات الذي • احل الحرام من الكعبة • تز
الى ملك ماجد • فلا اجتمعا وبها الوجبة • فذكرت في طريقها الى خربة فنهشتها افعى فما
خرج اهل البصرة يستسقون ومعهم السيد وعليه ثياب خز ومطرف فجعل يجر مطرفه ويقو
اهبط الى الارض وخذ جلمدا ثم ارمهم يا مغيث بالجلمد لا تسقهم من غيثها قطرة فانهم حر
بني احمد ابن طباطبا قال سمعت زيد بن موسى بن جعفر يقول رايت رسول
صلى الله عليه وسلم في النوم وقدامه رجل جالس عليه ثياب بيض فنظرت اليه
فلم اعرفه فالتفت اليه النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا اسمعيل انشدني قولك
لام عمرو باللوى مربع • فانشده اياها ما غادر منها بيتا واحدا وحفظتها كلها منه وا
لحدث روي الانشاد فاذا انشد هذه القصيدة لم يلحن • قال محمد بن ... عن فضيل الر
دخلت على جعفر بن محمد اعزيه عن عمه زيد ثم قلت له الا انشدك شعر السيد فقا
امهل ثم امر بستور فاسدلت قال انشد فانشدته • البائس يوم البعث را

نحس [illegible] كالربع ٭ فاما [illegible] فرعونها ٭ وسامريها الذي منه تفرع ٭ وما كان

ونيه فخرج اسود عبد لكع اوكع ٭ وفي رواية فانفذ [illegible] كانه الشمس [illegible]

[illegible] السيد [illegible] فايل [illegible] الشعر [illegible] فقال [illegible] فقلت جعلت

فداك [illegible] تعالى [illegible] ان [illegible] المحب على

عليه السلام ان محب علي لا تزل له قدم الا ثبت له اخرى ٭ الخبر ان السيد [illegible] سفينة

الى الاهواز فماراه رجل فدفعه السيد فغرقه فصاح الملاحون غرق فاعتد الرجل شيئا

تفضيل علي عليه السلام وباهله على ذلك فلما كان الليل قام الرجل ليبول على حرف السفينة

فدفعه السيد فغرقه فصاح الملاحون غرق واعتد الرجل فقال دعوه فانه عد للبلى

عن حمدان بن الحصين قال كان السيد يختلف الينا ويغشانا فقام من عندنا ذات يوم

فخلفه رجل وقال لكم قدر وشرف عند السلطان فلا تجالسوا هذا فانه من مشهور شتم

السلف وشرب الخمر فقال السيد ٭ وصفت لك الحوض يا ابن الحصين ٭ على صفة

الحارث الاعور ٭ فان تسق منه غدا تشربه ٭ تفز من نصيبك بالاوفر ٭ وما لي ذنب

سوى انني ٭ ذكرت الذي فر عن خيبر ٭ ذكرت الذي فر عن مرحب ٭ فرار الحمار من

القسور ٭ فانكر ذلك جليس لكم ٭ زنيم اخو خلق اعور ٭ لحاني محب امام الهدى ٭

وفاروق امتنا الاكبر ٭ سأحلف لجنبه انهما شهودا ٭ على الزور والمنكر ٭ فهو والله

حقا يحيا جميعا ذلك الرجل ولازم مواخية السيد ٭ عن الداني كان السيد يلازم

الاعمش فيكتب عنه الفضائل علي عليه السلام ويخرج من عنده فيقول في تلك

المعاني شعرا فخرج ذات يوم من عند بعض امراء الكوفة وقد حمله على فرس وخلع

عليه فوقف بالكناس ثم قال يا معشر الكوفيين من جاءني منكم بفضيلة لعلي

ابن ابي طالب لم اقل فيها شعرا اعطيته فرسي هذا وما عليه فجعلوا يحدثونه وينشدهم حتى اتاه

رجل منهم فقال ان امير المومنين عليا عليه السلام عزم على الركوب فلبس

ثيابه واراد لبس الخف فلبس احد خفيه ثم اهوى الى الاخر ليأخذه فانقض ٭

عقاب من السماء فحلق به ثم ألقاه فسقط منه أسود سالخ فانساب فدخل جحرا إذا ... ف
فبان ولم يكن فأن في ذلك شيئا أنكر منه ۞ ألا يا قوم للعجب ... حف لأبي الحسن و
للحباب ۞ ... فقاله فانساب فيه ۞ لينبش رجل منه نباب ۞ فخر من السماء له عقاب
من العقبان أو شبه العقاب ۞ فطار به فحلق ثم أهوى ۞ به للأرض من دون السحاب
إلى جحر له فانساب فيه ۞ بعيد القعر لم يرتج بباب ۞ ودفع عن أبي حسن علي ۞ نقيع سمام
بعد انسياب ۞ ثم حجب في سبيه ومضى ۞ وروى أبو بكر الغلابي أن أبا الحلال العتكي دخل على
عقبة بن سلم والسيد عنده وقد أمر له بجائزة وكان أبو الحلال شيخ العشيرة وكبيرها فقال
له أيها الأمير أتعطي هذا العطايا رجلا ما يفتر لسانه من سب أبي بكر وعمر فقال عقبة ما
ما عرفت ذلك ولا أعطيته إلا على العشرة والمودة وما يوجبه حقه وجوازه مع ما هو عليه
من موالاة قوم يلزمنا حقهم فقال له أبو الحلال فمره إن كان صادقا أن يمدح أبا بكر وعمر حتى
يعرف براءته مما ينسب إليه من الرفض فقال قد سمعك فإن شاء فعل فقال السيد
إذا أنا لم أحفظ وصية أحمد ۞ ولا عهده يوم الغدير المؤكدا ۞ فإني كمن يشري الضلالة
بالهدى ۞ تنصر من بعد الهدى أو تهودا ۞ وما لي وتيم أو عدي وإنما ۞ أولو نعمتي في الله
من آل أحمدا ۞ تتم صلاتي بالصلاة عليهم ۞ وأدعو لهم ربا كريما ممجدا ۞ بذلت لهم ودي
نصحي ونصرتي ۞ مدى الدهر ما سميت في الناس سيدا ۞ وإن امرأ يلحى على صدق
جاهنم ۞ أحق وأولى فيهم أن يفندا ۞ فإن شئت فاختر عاجل الدين ضلة ۞ وإلا فأمسك
أن تصان وتحمدا ۞ فقام مغضبا فقام أبو الحلال إلى عقبة وقال أعذني من شره أعا...
عن بعض البصريين عن سليمان بن إبراهيم قال كنت مع سيد الحميري في مجلس عند
باب سليمان بن العلاء وهو يقول يؤتى رسول الله صلى الله عليه وسلم ويوضع
يوم القيامة أمته أجمع في كفة فيرجح ثم يؤتى بفلان وفلان فيوزن بهم فيرجح فأقبل ...
على أبي سفيان فقال لعمري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ليرجح على أمته في فضل
الحديث حق وإنما رجح الآخران الناس لأنهم لأن من سنة سنة قال ...

بعد لكان

بعد ... عليه وبه نا ... ويعلي بها الى يوم القيمة فلم يجبه احد من القوم الا ...
قال ابو الاعرج حدثني اسمعيل بن المساحر قال خرجت من منزل نصر بن مسعود كاتب
عقبة بن مسلم وانا واسيد ونحن سكارى فلما كنا بزهوان لقينا بنت النجاة بن عمر
بن قطرى بن الفجاة وكانت امرأة جزلة حسناء فصيحة فواقفها اسيد وخاطبها
واثبتها نسبا من ... بجيس فاعجب كل واحد منهما صاحبه ثم خطبها فقالت كيف
يكون هذا ونحن على ظهر الطريق فقال نكون كزواج ام خارجة قيل لها خطب قالت نكح
فاستضحكت وقالت ننظر في هذا وعلى ذلك فمن انت فقال شعر ان تسأليني
بقومي تسألي رجلا :: من ذروة العرف احياء ذي يمن :: هو لي بها ذو كلاع في منازلها ::
وذو رعين وهمدان وذو يزن :: والازد ازد عمان الاكرمون اذا :: عدت ماثرهم في سالف
الزمن :: بانت كريمتهم عني بدارهم :: واري في الرحب من اوطانهم وطني :: لي منزلان
منها منزل وسط :: منها ولي منزل بالعرف عدن :: ثم الولاء الذي ارجو النجاة به ::
من كبة النار للهادي ابي الحسن :: فقالت قد عرفناك ولا شيء اعجب من
هذا يمان وتميمية افضي وانا ناصبية فكيف نجتمعان فقال نحسن رايك وننسخو نفسك
ولا نذكر احدنا سلفا ولا مذهبا قالت اوليس التزويج اذا تجلى انكشف معه المستور
وظهرت خفيات الامور فقال انا اعرض عليك اخرى قالت وما هي قال المتعة
التي لا يراها احد قالت تلك اخت الزنا قال اعيذك بالله ان تكفري بالقرآن
بعد الايمان قالت فكيف قال قال الله تعالى فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن
فريضة ولا جناح عليكم فيما تراضيتم به من بعد الفريضة فقالت استخير الله واقلد
اذا كنت صاحب قياس وقفيتس ففعلت وانصرفت معه وباتت
بها معرسا وبلغ خبرها اهلها الخوارج فتواعدوها بالقتل وقالوا تزوجت كافرا
فجحدت ذلك ولم يعلموا بالمتعة وكانت تختلف اليه على هذه السبيل وتواصله
فى اخر فا نقلست كه در وقت مراجعت گفتند كه با محمد مردامين از ياران

وسنادن بيعز احسبه را باهل نجران

خود همراه ما کن تا اگر میان ما اختلاف واقع شود براستی حکم کند [illegible] روز

بیاید [illegible] ایشان [illegible] امین قوی [illegible] امانت بجا آرد همراه [illegible] کوید [illegible]

[illegible] این دولت [illegible] تا [illegible] مسجد رفتیم حضرت چون [illegible]

شد از یمن [illegible] بر [illegible] حفظ نمود و [illegible]

افتاد و بر الحق [illegible] نمود همراه نصاری [illegible] ایشان رو و در اموری که میان ایشان خلاف واقع شود

حکم کن و آن منصب تعلق بابو عبیده گرفت پس آنجماعت ببلاد خویش بازگشته اند و

بعد از اندک زمانی سید و عاقب باز آمدند و بشرف اسلام مشرف گشته اند و صلح

نامه در میان ایشان بماند و در زمان خلافت ابو بکر هم بران منوال عمل میکردند و در

زمان عمر بن الخطاب تغیر یافت بحسب مصلحت بعضی از امور والله اعلم مقرر نمودن

پیغمبر علی را برای آنکه بیمن برود واقعه دیگر توجه علی ابن ابیطالب بود بجانب یمن

درین سال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم علی مرتضی را علیه السلام مقرر فرمود

که بجانب یمن رود و چون لشکر در موضع قبا تعین یافت تا مجموع مردم که نامزد ملازمت

او بودند دران مجمع مجتمع کردند و بجهت امیر لوائی عقد فرمود و دستار سه پیچ بدست

مبارک بر سر همایونش بربست و دو علاقه بگذاشت یکی قریب بذراعی از جانب

پیش و دیگری قریب بشبری از طرف قفا و از اهل شجاعت سیصد نفر را ملازم او

گردانید و گفت ای علی ترا او سفارش کرده ام و بر رفاقت تو دریغ میخورم و فرمود

بروایتی علی با مباحث ایشان قتال مکن با ایشان تا نخست ایشان مقاتله نکنند و

آن قوم را بر قول لا اله الا الله تحریض کن اگر قبول ایمان کنند اقامت صلوة بر ایشان

معروض گردان و اگر در مقام انقیاد در آیند تو تا صدقات اموال خویش بر

فقرا خود صرف نمایند اگر قبول کنند بهیچ وجه متعرض ایشان مشو گویند

چون توجه بجانب یمن علی مرتضی گفت یا رسول الله مرا میدانی که جمعی از اهل کتاب

میفرستی و من جوانم و چندان وقوف و اطلاع بر علم قضا و احکام شرعیه

...ازم [illegible] دست محبت بر سینه پاکینه علی علیه السلام نهاد و فرمود اللهم ثبت لسانه
...قلبه لا [illegible] که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم
...ین فرمود که اقضیکم علی سیر ملا معین در وقایع سال دهم در وقت اداء حجة الوداع
...قیقت غدیر خم [illegible] و چون حضرت مقدس نبوی زمام ناقه بجانب [illegible] گشت و
...ند روزی در مکه اقامت فرموده بعد عنان عزیمت بمدینه مکرمه معطوف
...د اینجا بعد از قطع مسافت بغدیر خم که از نواحی جحفه است رسید دران مرحله
...زول فرمود و نماز پیشین گذارده روی باصحاب آورد و فرمود که الست اولی بالمؤمنین
...من انفسهم آیا نیستم اولی بمومنان از نفسهای ایشان و بقبولی فرمود که مرا بعالم
...عا خواندند و من اجابت نمودم معلوم شما باد که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم
...از دیگر اعظم است قرآن و اهلبیت من ببینید که بعد از من چگونه و بچه کیفیت با این
...و امر سلوک خواهید کرد و رعایت حقوق آن دو امر بچه نوع بجا خواهید آورد
...آن دو امر از هم متفرق نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر بمن رسند بعد از ان
...ربان معجز بیان بگذرانید بدرستی که خدای عز و جل مولای منست و من مولای جمله
...مومنانم و آنگاه دست علی را گرفته فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
...ال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره وادر الحق معه حیث
...ان آورده که بیشتر از اصحاب تا بحدیکه امهات مومنین نیز علی را درین امر تهنیت
...جا آوردند تا عمر خطاب گفت ای علی بامداد کردی و مولای من و مولای جمیع مومنین و
...مومنات گشتی **بیت** روا ز برای سر دین خویش تاجی بساز ∴ ز خاک پای جوانمرد
...ال من والاه ∴ ز دل عداوت او دور دار تا نخوری ∴ ز تیغ لفظ نبی زخم عاد من
...داه ∴ گواه پاکی اصلت ولای مبری دان ∴ که بر کمال معالیش هل اتی است گواه ∴
...سیر ملا معین در وقایع سال دهم **الفصل الخامس والاربعون** فی زواج علی بن
...ابیطالب بفاطمة الزهراء علیه السلام الحمد لله العظیم المحمود الکریم المقصود بالقدیم

الموجود الذي [illegible] من آفاق [illegible] لاهل التحقيق نجوم العقود وجعل [illegible] الوجود
بزاة الشهود فمن فهم المطلوب اتبع المقصود وزين زمان الربيع [illegible] غرود
الاشجار ثمار ال[illegible] الانهار [illegible] وكل غصن الموز وقام في عرشها خطيبا
على منابر الاشجار [illegible] الممدود وجعل العقل حاكما على الجوارح والعينين
جملة الشهود وامرهم بالتفكر في عجائب مصنوعاته وشهد واعقد حبات السنبل
والعنقود فاعجب لصانع القدرة كيف هذه الفطرة الفكرة في صنعه صبغة هذه الالوان
المختلفة الايمان القاطعة لاهل الطغيان الجحود فسبحان من فجر الانهار من صم صخور الجلمود
وطلع الازهار من خلال الاشجار وخرج ثمرها من عود وزين السماء بالنيرين والبطحاء
بالنهرين والازهار بالسبطين وجعل جدهما اشرف الجدود فكم شاب
لهفان آلبه قد حثت نجائب الشوق الكدود فقطعت بها مقاوز النجد والصدود فاذا
بلغت الى ذلك البادي ترابا نود واذا حدا لها الحادي ارخت الدموع على الخدود
عج على الوادي ونجد وزرود ايها الحادي واجز باوعود ثم عرج بالنقاد المثنا فلهم
بالشيح والرند ورود حلها زعي لكثبان الحما فلها فيها هبوط وصعود لا تسقها ايها الحادي
الحادي قنا ترك شوق بها الا الخلود لو نشا بدها اذا ما استنشقت نسمات الجو
بالنفس تجود واذا لاحت لها دار المنا بذت الاعناق بالسعي الكدود للنبي الهاشمي
المصطفى صفوة الرحمن من كل الوجود فعليه الله صلى كلما صدحت قمرية من فوق عود
روي انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة بضعة مني حوريه انسيه
وروي عن بعض الروايه ان خديجة الكبرى بنت يوما من الايام على حسب الانام ان تنظر الى
بعض فاكهة دار السلام فاتاه جبرئيل الى المفضل على الكونين بتفاحتين وقال يا محمد
يقول لك من جعل لكل شي قدرا كل واحدة واطعم الاخرة لخديجة الكبرى واعتنقها فانه
خالق منكما فاطمة الزهراء ففعل المختار ما اشار به الامين وامره فلما سالوه الكفار ان يريهم
انشقاق القمر وقد بان لخديجة الكبرى حملها بفاطمة قالت خديجة واخيبة من كذب محمد

القول

[illegible] في ليلة [illegible] فاطمة [illegible] الا [illegible] فلما تمت ايام حملها
[illegible] وضعت فاطمة فانه قد تنور وجهها القضاء وكان [illegible] العشاق الى الجنة ونعيمها
[illegible] فاطمة ونم طيب نسيمها فيقبل [illegible] فاطمة لحور [illegible]
استنارت في [illegible] الدنيا [illegible] جمالها [illegible] لها ابنة وامها
مطالع الافكار [illegible] النظر [illegible] ساداة المهاجرين و
الانصار [illegible] المخصوص من الله [illegible] وقال [illegible] القضا شعر من مثل فاطمة
الزهراء في نسب ۞ وفي فخار وفي فضل وفي حسب ۞ والله شرفها حقا وفضلها ۞ اذ كانت
ابنة خير العرب والعجم ۞ ولقد خطبها ابو بكر وعمر رض ۞ فقال لهما رسول الله صلى الله عليه وآله
ان امرها الى الله تعالى ثم ان ابا بكر وعمر وسعد بن معاذ كانوا جلوسا في مسجد النبي صلى الله
عليه وسلم فتذاكروا فاطمة رضي الله عنها فقال ابو بكر قد خطبها الاشراف فردهم
النبي صلى الله عليه وسلم وقال ان امرها الى الله تعالى وان عليا لم يخطبها ولم يذكرها ولا ارى يمنعه
من ذلك الا قلة ذات اليد وانه ليقع في نفسي ان الله ورسوله انما يحبسانها لاجله فان منعه
من ذلك قلة ذات اليد واسيناه فقال سعد وفقك الله يا ابا بكر فخرجوا من المسجد والتمسوا
عليا في مسجده فلم يجدوه وكان ينضح الماء ببعير على نخل لرجل من الانصار باجرة فانطلقوا
جميعا نحوه فلما رآهم قال ما وراءكم فقال له ابو بكر رض يا ابا الحسن انه لم تبق خصلة من خصال الخير الا ولك
فيها سابقة وفضل وانت من رسول الله صلى الله عليه بالمكان الذي عرفت من قرابة وقد خطب
الاشراف من قريش الى رسول الله صلى الله ابنته فاطمة فردهم قال ان امرها الى الله تعالى
فما يمنعك ان تذكرها وتخطبها فاني ارجوان يكون الله ورسوله يحبسانها عليك قال
فتغرغرت عينا علي بالدموع فقال يا ابا بكر لقد هيجتني على ما كان ساكنا وايقظتني لامر كنت
عنه غافلا والله ان لي في السيدة فاطمة لرغبة وما مثلي من يقعد عن مثلها ولكن يمنعني قلة
ذات اليد فقال ابو بكر لا تقل كذا يا ابا الحسن فان الدنيا وما فيها عند الله ورسوله
[illegible] ثم ان علي كرم الله وجهه حل عن ناضحه وقاده الى منزله فشده فيه اخذ نعله و

اقبل الى منزل رسول الله صلى الله عليه وسلم عند ام سلمة فطرق الباب فقالت من
فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم قومي وافتحي له الباب هذا رجل [illegible] الله ورسوله
ويحبهما [illegible] بابي وامي من هذا فقال [illegible] اخي واحب الخلق الي قالت ام سلمة فقمت
مبادرة اكاد ان اعثر في مرطي ففتحت الباب فاذا بعلي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
فوالله ما دخل حتى علم اني رجعت الى خدري ثم دخل فسلم فرد عليه النبي صلى الله عليه وسلم
كانه قاصد حاجة يستحيي منه فقال له النبي صلى الله عليه وسلم كانك قاصد حاجة فابدا بما في
نفسك فكل حاجتك عندي مقضية فقال علي عليه السلام فداك ابي وامي
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انك تعلم اخذتني من عمك ابي طالب وفاطمة بنت
اسد وانا صبي لا اعقل فغذيتني وادبتني وهديتني وكنت لي افضل من ابي طالب وفاطمة بنت
اسد في البر والشفقة وان الله عز وجل هداني بك واستنقذني مما كان عليه ابائي
وعماتي من الشرك وانك يا رسول الله ذخري ووسيلتي في الدنيا والاخرة وقد
احببت مع ما شد الله عز وجل بك من عضدي ان يكون لي بيت وزوجة اسكن اليها
وقد جئتك خاطبا ابنتك فاطمة فهل تزوجني يا رسول الله قالت ام سلمة فرايت وجه
النبي صلى الله عليه وسلم قد تهلل فرحا وسرورا ثم تبسم في وجه علي وقال يا علي
هل معك شيء تصدقها به فقال والله ما يخفى عليك حالي ولا من امري شيء ما
املك غير درعي وسيفي وناضحي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي اما سيفك
فلا غنا لك عنه تجاهد به في سبيل الله واما ناضحك تنضح به على اهلك وتحمل عليك مثل حملك
في سفرك ولكن ازوجك على درعك ورضيت منك به وابشر يا ابا الحسن فان الله تعالى
قد زوجك بها في السما قبل ان ازوجك بها في الارض ولقد هبط علي ملك من
السما من قبل ان تاتيني لم ار قبله في الملائكة بوجوه شتى واجنحة شتى فقال
لي السلام عليك يا رسول الله ابشر باجتماع الشمل واظهار النسل فقلت وما ذلك
ايها الملك فقال يا محمد انا اسطائيل الملك الموكل باحدى قوائم العرش استاذنته

ثم قال له اجلس فجلس بين يدي رسول الله صلعم

الله تعالى باذن لى فى لقائك يا رسول الله واذا جبرئيل عليه السلام على اثرى يخبرك عن ربك
بامر الله عز وجل نلت فقال النبى صلى الله عليه وسلم فما استتم الملك كلامه حتى [illegible]
جبرئيل عليه السلام على رسول الله وقال السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته ثم وضع
فى يدى حريرة بيضاء فيها سطران مكتوبان بالنور فقلت حبيبى جبرئيل ما هذه الخطوط
فقال الله عز وجل قد اطلع على الارض اطلاعة فاختارك من خلقه فبعثك برسالته
ثم اطلع اليها ثانية فاختار لك منها اخا ووزيرا وصاحبا وصيا فزوجه ابنتك فاطمة
فقلت لجبرئيل ومن هذا الرجل فقال اخوك فى الدين وابن عمك فى النسب على بن ابى طالب
عليه السلام فان الله اوحى الى الجنان ان تزخرف والى الحور العين ان تزينى والى شجرة
طوبى ان احملى الحلى والحلل وامر الملائكة ان تجتمع فى السماء الرابعة عند البيت المعمور فهبطت
ملائكة الصفح الاعلى وامر الله تعالى رضوان ان ينصب منبر الكرامة على باب البيت
وهو منبر الذى خطب عليه آدم عليه السلام حين علمه الاسماء امر الله تعالى ملكا من
ملائكة الحجب يقال له راحيل فعلى على ذلك المنبر فحمد الله تعالى بجميع محامده واثنى عليه
بما هو اهله فارتجت السموات فرحا وسرورا وقال لى يا جبرائيل كن انت خليفة
وعليا وكنت خليفة رسولى محمد صلى الله عليه وسلم فزوجها الله تعالى وقبلها انا من
على فهذا عقد نكاحها فى السماء وقال جبرئيل عليه السلام فاوحى الله تعالى الى ان اعقد عقد
النكاح فانى زوجت عليا وليى بفاطمة امتى بنت رسولى وصفيى من خلقى محمد صلى الله
عليه وسلم فعقدت عقدة النكاح واشهدت على ذلك الملائكة وكتبت شهادتهم
فى هذه الحريرة وقد امرنى ربى ان اعرضها عليك واختمها بخاتم مسك ابيض وادفعها
الى رضوان خازن الجنان وان تبارك وتعالى لما اشهد على تزويج فاطمة
الملائكة امر شجرة طوبى ان تنثر الحلى والحلل فنثرت ذلك والتقطته الحور العين والملائكة
فان الحور العين ليتهادينه الى يوم القيمة وقد امرنى ان امرك تزوجها عليا فى الارض وان
ابشرها بغلامين زكيين نجيبين فاضلين خيرين فى الدنيا والآخرة فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم فوالله ما عرج الملك يا ابا الحسن الا وانت قد طرقت الباب [illegible] وانا
ستنقذ [illegible] امر ربي فامض يا ابا الحسن امامي فاني ذاهب [illegible] على رؤوس
الاشهاد واذكر من فضلك ما تقر به عينيك قال علي عليه السلام فخرجت من عنده مسرعا
لا اعقل من شدة الفرح فاستقبلني ابو بكر الصديق وعمر الفاروق فقالا لي ما وراءك يا ابا الحسن
فقلت زوجني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة واخبرني ان الله تعالى زوجنيها في السماء
هذا رسول الله آت على اثري الى المسجد فيقول ذلك في محضر من الناس ففرحا بذلك
ودخلا المسجد فوالله ما توسطنا المسجد حتى لحق بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
وجهه تهلل سرورا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بلال اجمع المهاجرين والانصار
فانطلق بلال لامر النبي صلى الله عليه وسلم وجلس النبي صلى الله عليه وسلم قريبا من منبره
فجمع الناس وقام ورقي المنبر وحمد الله تعالى واثنى عليه ثم قال معاشر المسلمين ان
جبرائيل اتاني ان الله اشهد الملائكة عند البيت المعمور انه زوج فاطمة بنتي من علي
يا علي واخطب لنفسك فقام علي عليه السلام فحمد الله واثنى عليه فقال الحمد لله شكرا
لانعمه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ولا شبيه واشهد ان محمدا عبده
ورسوله ونبيه النبيه وحبيبه الوجيه صلى الله عليه وسلم صلوة والية وعلى نبيه واصحابه وذريته
وازواجه صلوة دائمة ترضيه وبعد فان النكاح سنة امر الله واذن وقد زوجني رسول الله
صلى الله عليه وسلم ابنته فاطمة وجعل صداقها درعي هذا وقد رضي ورضيت
فاسالوه واشهدوا فقال المسلمون لرسول الله صلى الله عليه وسلم زوجته يا رسول الله
فقال نعم فقال المسلمون بارك الله لهما وعليهما وجمع شملهما ثم انصرف رسول الله
صلى الله عليه وسلم الى ازواجه وامرهن ان يدففن لفاطمة عليها السلام فضربن ازواج
النبي بالدفوف على راس فاطمة قال علي عليه السلام فاخذت درعي ومضيت به الى
السوق فبعته باربعمائة درهم من عثمان بن عفان فلما قبضت الدراهم قبض عثمان
الدرع وقال لي يا ابا الحسن الست الآن اولى منك بالدرع وانت اولى مني بالدراهم

قال

آنفا فاخبرني صح

لكما وعليكما

قال علي [illegible] فان الدرع هدية مني اليك قال علي فاخذت الدرع والدراهم واتيت
بها الى النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] فخبرته بما كان من عثمان فدعا له بخير وقبض النبي صلى الله عليه
وسلم قبضة من الدراهم ثم دعا بابي بكر فقال له يا ابا بكر اشتر بهذه الدراهم ما يصلح لفاطمة
في بيتها وارسل معه سلمان وبلال ليعيناه على حمل ما يشتريه قال ابو بكر صديق وكانت
الدراهم التي دفعها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة وستين درهما فاشتريت
فراشا من خيش محشوا بالصوف ونطعا من اديم ووسادة من اديم حشوها ليف النخل و
قربة للماء وكيزانا وستر صوف رقيق فحملت انا بعضه وسلمان بعضه وبلال واقبلنا
فوضعناه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما نظر اليه بكا ثم رفع راسه الى
السماء وقال اللهم بارك لقوم شعارهم الخوف منك وقال علي ودفع رسول الله صلى الله
عليه وسلم باقي الدراهم التي من ثمن الدرع الى ام سلمة وقال لها دعي هذه الدراهم عندك
فمكثت بعد ذلك شهرا لا اعاود رسول الله صلى الله عليه وسلم بقول حياء منه غير اني
كنت اذا خلوت برسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لي يا ابا الحسن زوجتك سيدة
النساء العالمين قال علي فلما كان بعد شهر دخل علي اخي عقيل فقال يا اخي والله ما
فرحت قط بشيء كفرحي بتزويجك فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فان
تدخل قرت اعيننا باجتماع شملكما فقلت والله اني لاحب ذلك وما يمنعني منه الا الحياء
من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلقينا في طريقنا ام ايمن مولاة رسول الله
صلى الله عليه وسلم لها ذلك فقالت مهلا ودعنا نحن نكلمه في امرها فان كلام النساء
اوقع في النفس من كلام الرجال ثم انثنت راجعة الى ام سلمة واعلمتها بذلك واعلمت
نساء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان النبي ذلك الوقت في بيت عائشة فاحدقن
به وقلن بذلك عنها ما قالت ام سلمة فلما ذكرنا خديجة بكا رسول الله وقال ومن
اين لي مثل خديجة صدقتني حين كذبني الناس واعانتني على ديني ودنياي بمالها
فقالت ام سلمة يا رسول الله ان خديجة كانت كذلك غير انها مضت الى ربها عز وجل

والله يجمع بينها وبينها في درجات الجنة فهذا اخوك في الدين وابن عمك في النسب علي

ابن ابى طالب يريد ان يدخل على زوجته فاطمة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا

ام سلمة ارسلي ام ايمن وامريها ان تنطلق الى علي فياتيني فخرجت ام ايمن فاذا علي ينتظر

فقالت له اجب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال علي فانطلقت معها الى رسول

صلى الله عليه وسلم فهو في حجرة عائشة من ازواجه فدخلن البيت فجلست بين يديه

فقال اتحب ان تدخل على زوجتك فقلت نعم فداك ابي وامي يا رسول الله فقال حبا

وكرامة تدخل عليها في ليلتنا هذه ان شاء الله تعالى قال علي ثم قمت من عنده فرحا مسرورا

فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تزين فاطمة وتطيب ويفرش لها ودفع النبي

صلى الله عليه واله وسلم لعلي عشرة دراهم من الدراهم التي كانت عند ام سلمة وقال له اشتر

تمرا وسمنا واقطا قال علي فاشتريت كل ذلك واتيت به الى النبي صلى الله عليه واله

محسر عن ذراعيه ودعا بسفرة من ادم فجعل يشدخ التمر بالسمن ويخلطهما بالاقط

حتى جعله حيسا واحدا ثم قال يا علي ادع من احببت فخرجت من المسجد فوجدت

اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت اجيبوا رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقام القوم باجمعهم واقبلوا معه فاخبره ان القوم كثير فجلل السفرة بمنديل ثم قال ليدخل عشرة

عشرة ففعلت ذلك فجعلوا ياكلون ويخرجون والسفرة ما تنقص حتى اكل من ذلك

الجيش سبعمائة رجل ببركة النبي صلى الله عليه وسلم ثم دعا رسول الله صلى الله

عليه وسلم بفاطمة وعلي فاخذ علي عليا بيمينه واخذ فاطمة بشماله وجعلها الى

صدره وقبل ما بين عينيهما ثم رفعها اليه وقال يا ابا الحسن نعم الزوجة زوجتك ثم

قام يمشي معهما الى البيت الذي هيئ لهما ثم خرج واخذ بعضادتي الباب وقال لهما

جمع الله شملكما واستودعكما الله واستخلفه عليكما فاقبل علي عليه السلام على فاطمة

يلاطفها بالكلام حتى خبر الظلام فاخذت فاطمة في البكاء فقال لها ما يبكيك

يا سيدة نساء العالمين الم ترضي ان اكون لك بعلا وتكونين لي اهلا فقالت يا

الم ترض

بلى

[illegible] ارضى وانت الصائم يوم الحيا وانا فكرت فى حالى وامرى عند ذهاب عمرى
ونزولى [illegible] فى قبرى الى [illegible] واشتغل عزى وفخرى لدحولى الى لحدى وقبرى
وانا اسئلك يا ابن عم بحق محمد صلى الله عليه واله الا [illegible] بالعتق فقصدى [illegible] وقمت بنا
الى محرابنا نعبد فى هذه الليلة فهو احق واحرى بنا فنهضا الى المحراب وقاما فى التهجد
فى خدمة رب الارباب اخوانى ما كان [illegible] القوم فى الدنيا ولذاتها ولا فى راحة
النفس وشهواتها ولا كانت قصوهمهم العالية الا الى الدار الباقية لاجرم جعل
ذكرهم فى الكتاب مسطورا وكتب لهم بالبشارة منشورا انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا فتركا فراش لذتهما واشتغلا بعبادتهما فكانا
يقطعان الليل بالقيام والنهار بالصيام حتى مضت ثلثة ايام ثم رقدا على فراشهما
فهبط الامين جبرئيل عليه السلام فى اليوم الرابع على سيد الانام وقال له ربك
يقريك السلم ويقول لك ان عليا وفاطمه تركا فراشهما وهجر المنام فى هذه الثلثة
الايام واقبلا على القيام والصيام فامض اليهما واسئل عنهما وقل لهما ان الله
تعالى باهى بكما الملائكة المقربين وانكما تشفعان يوم القيمة فى العصاة والمذنبين
فقام النبى صلى الله عليه وسلم واتى منزلهما فدخل فصادف فى البيت اسما بنت
عميس فقال لها ما يوقفك ههنا وفى البيت رجل فقالت فديتك بابى وامى
يا رسول الله البنت اذا زفت الى زوجها احتاجت الى امراة تتعاهد بامرها وحوايجها
فاقمت لها ههنا لاقضى حوايجها فتغرغرت عينا رسول الله صلى الله صلى الله
عليه واله وسلم بالدموع فقال يا اسما قضى الله لك كل حاجة من حوايج الدنيا
والاخرة فقال على عليه السلام وكان غداة قر وبرد شديد وكنت انا وفاطمه
فلما سمعنا كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم هممنا ان نقوم فنظر الينا رسول الله
صلى الله عليه وسلم وقال لهما سالتكما بحقى عليكما لا تفرقا حتى ادخل عليكما فرجع
كل [illegible] الله تعالى الى صاحبه ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس عند

وسنا وادخل رجليه فيما بيننا فاخذت رجله اليمنى وضممتها الى صدري فاخذت فاطمه
رجله اليسرى ضمتها الى صدرها وجعلنا ندفي رجلي رسول الله صلى الله عليه وسلم من
البرد حتى دفيتا فقمنا نتحدث ثم امر علينا بالخروج فخرج فقال لفاطمه كيف رايتي عليا
بعلك يا بنيه فقالت انه خير بعل يا ابت ثم دعا بعلي فقال له ارفق بزوجتك والطف
بها فان فاطمه مني يوذيني ما يوذيها ويولمني ما يولمها ويسرني ما يسرها استودعكما الله
واستخلفه عليكما واذهب الله عنكم الرجس وطهركم تطهيرا قال علي عليه السلام
فوالله ما اغضبتها ولا اكرهتها بعد ذلك على امر حتى قبضها الله تعالى اليه ثم
ولا اغضبتني ولا عصت لي امرا ولقد كانت تكشف عني الهموم والاحزان كلما
نظرت اليها شعر من مثل فاطمة البتول وبعلها ۞ اعني عليا فارس الفرسان ۞
نالا من المختار اعلى رتبة ۞ فلاجل ذا فاقا على الاقران ۞ تركا فراشهما وقاما في الدجا
متلذذان بطاعة الرحمن ۞ قد اثروا الاخرى على الدنيا وما ۞ فيها من العيش اليسير
الفاني ۞ والله قد باها ملائكة السماء ۞ بهما وخصهما بكل امان ۞ هم ال بيت المصطفى و
العروة الوثقى لمن يبغي سنا الايمان ۞ وبهم يزول الهم عنا والاذى ۞ وبهم نردا
غواية الشيطان ۞ ماذا يقول المادح لوصفهم ۞ ومديحهم قد جاء في القران
يا قوم من اضحى بهم متمسكا ۞ وغدا له فوزا من المنان ۞ لولاهم ارجو النجاة واتقي
سوء العذاب وزفرة النيران ۞ هم ال طه الطاهرين ومن لهم ۞ شان عظيم
ماله من شان ۞ صاموا وقاموا في الهواجر والدجى ۞ وترنموا في الليل بالالحا
بالقران ۞ فاليهم تسعى الوفود وترتجي ۞ منهم قرى الاكرام والضيفان ۞ ال النبي
رهطه وصحابه ۞ التابعين له على الاحسان ۞ هم ال بيت المصطفى خير الورى
السيد المبعوث من عدنان ۞ صلى عليه الله ما سرت الصبا ۞ وتناغت الا
في الاغصان ۞ روي ان فاطمه الزهراء البتول وسلالة الرسول صاحب
النسب الاعلى والوجوه المتلالاه بالضيا ابنة المصطفى سيدة نساء العالمين

التي تقبل شفاعتها لمن يحبها من المذنبين زوجة الانزع البطين ام الحسنين قرة العين
التي كان لها عرش في السموات وتشفع في جميع نساء المؤمنات قالت على المرتضى عليه السلام
وجه لو وجدت من بعوضك صاعا من شعير فان ولدك قد اصبحا باكين ومن الجوع
شاكين فقال زاهد العالم القائم الصائم يا بنت البشر نذير ابوك سيد البشر
البس قد صح في الخبر ان المرتضى لا يملك ابيض ولا اصفر والخلق في مسغبة واعسار و
جعل يبكي وخرج من الدار والبعد عن المدينة فدرمبل ولا يدري الى اي الطريق يميل
فلاح له من البعد قطيع غنم فقال رضي الله عنه عند الغنم المغتنم فقصد نحو الغنم الامام الكريم
واذا هو العبد اسود كالطود العظيم يسقي الغنم على بير عميق والغنم يفتل من العطش
والعبد من التعب فدار تعش فقال له الامام الهاشمي لو وجدت من يسقي غنمك
بما كنت تجازيه قال العبد عن كل دلو تمرة اعطيته فقال الامام رضيت بالاجرة فتقدم
الامام الى الامام وكان البير عميقا والدلو كبيرا جيدا وثيقا وقد ازدحمت عليه الاغنام
فتمر ساعده الاسد الامام فلما قبض الدلو وادلاه تبع الماء بقدرة من لا اله سواه
ففاص الماء الى فم البير فجعل العبد يتعجب وارتوى الاغنام فشبعت كانها في
الربيع قد ارتعت فلما راى العبد كرامات الامام نهض قايما يقبل الاقدام و هو
يقول من تكون انت يا بطل يا شديد يا صاحب الفضل يا تقي يا حميد فقال له
الاسد لو ثاب انا المغيث لامة محمد صلى الله عليه والسلم يوم الحساب ودوث
العبد الى جراب من التمر فاوضعه بين يديه فقال الامام المرتضى لا اخذ الاما جرت
الشرط عليه فقال علي عليه السلام فهو متفكر في امر الاخرة فهو مهموم حزين اذا كان
ازدحام الاغنام على الماء صدري فكيف ازدحام الخلق يوم الطامة الكبرى فجلس
الامام متفكرا في اليوم المشهود واذا بقافلة قد اقبلت من نحو خيبر كلهم يهود
والابل قد مدت اعناقها وضمت اذنابها والرمال قد قلدت ذنابها والقت
منها شبابها وقد زورت الاعين من العطش وخرجت الالسن من الدهش

وكانوا سبعين رجلا ومائة واربعون الفا فلما [illegible] الفضل و
النوال [illegible] وجاء عليهم بالماء الزلال [illegible] رجال [illegible] فقال القوم
مندهشين [illegible] في تجارتكم [illegible]
عراقي قال انا بعل البتول [illegible] ابن عم المصطفى الرسول ان الساقي في الدنيا والآخرة
فاروى العطاش لما يقوم من الحافرة فلما سمعت اليهود قالوا خذ علينا المواثيق والعهود
كلنا نشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله الواحد المعبود ونشهد ان محمدا عبده ورسوله
الموصوف بالكرم والجود ومعنا سويق ودقيق وقمح وسمن واقط واثاث وقد كثر شوقنا
الى الحبيب المختار فهبط الامين جبرئيل فاخبر النبي الكريم بقصة المرتضى ففرح النبي صلى الله
عليه وسلم واعلم الصحابة بما جرى واتت اليهود مشتاقين لسيد المخلوقين وحده و
عدد ما كان من بدره والكثر وامن الصلوة والسلام عليه وضم النبي صلى الله عليه وآله الاسد
الامام وشمه وقبله في فمه وقال انت اخي وابن عمي وقال معشر المهاجرين والانصار ان
عليا اخو المصطفى المختار فنادى جبرئيل في السماء طوبى لك يا ابن ابي طالب حزت الخالية
المشارق والمغارب جواهر النفائس لاحمد بن ابراهيم تردكي باخر حكم حضرت پیغمبر
بانفاذ جیش اسامه و بد بردن بعضی از عزرا و حکم حضرت نبوة شعاری صلی الله علیه وسلم
چنان نافذ گشت که صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذو النورین و غیر ایشان نیز از اعیان
مهاجر و از اشراف انصار رضی الله عنهم اجمعین دران سفر با اسامه موافقت
نمایند و اینمعنی بر خاطر بعضی گران آمد که غلام زاده را بر مهاجرین اولین و انصار تابعین
حاکم گردانید و سخن طعن آمیز که ازین جماعت در مجالس و گود بیافت بسمع
شریف آنحضرت رسیده خاطر مبارکش رنجید خشمناک عصابه بر سر
مبارک بسته با وجود صداع و تب از منزل مقدسش بیرون آمد و بر منبر برآ
بعد از ثنای حضرت باری سبحانه تعالی فرمود یا معشر الناس این چه سخن
نه در باب امارت اسامه از شما من رسیده اگر امروز طعن در امارت وی مینمایند

مقرر است که طعن در امارت پدرش نموده اند و در غزوه موته بجا اسپ کند که او سزاوار
امارت بود [illegible] روی [illegible] و او را امارت بشت و زید از دوستترین مردم بود
بمن و اسامه اکنون [illegible] اسامه است نزد من و هر دو مظنه جمع خیر اند اکنون
وصیت مراد رشان وی قبول کنید که [illegible] معین در وقایع سال
یازدهم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایتست که گفت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم پیش از وفات خود بیکماه ما را از فوت خود خبر داد تا آنکه گفت گفتیم
یا رسول الله غسل تو که بجا آورد فرمود از اهل بیت من آنکس که بمن نزدیکتر بود و نیز
از اعلام الوری صاحب تاریخ سر ملا معین در وقایع سال یازدهم وصیت نمودن
پیغمبر بحضرت امیر در باب غسل و مواریث در ذکر مرض آنحضرت نقل کرده که آنحضرت فرمود
ای علی تو مرا غسل ده و عورت من بپوش که هیچکس را نظر بر عورت من نیفتد الا
که نابینا شود و چون مرا شسته باشی آبی که در مغاک ناف من و در حدقه مجتمع گشته باشد
بیاشام تا میراث علوم پیغمبران از اولین تا آخرین مر ترا میسر گردد وصیت نمودن
پیغمبر با حضار قرطاس و دوات و قبول نکردن عمر آن را واقعه دیگر از وقایع مرض آنحضرت آن بود که
در حین اشتداد مرض که اصحاب در حجره همایون مجتمع بودند حضرت فرمود که دوات
و صحیفه بیارید تا از برای شما وصیتی نویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید اصحاب اختلاف
کردند بعضی گفتند آنچه فرمودید بآن عمل باید کرد و گروهی گفتند نباید که این سخنان
مثل آن سخنان است که در زمان شدت مرض میگوید عمر خطاب گفت که درد
الم بر رسول صلی الله علیه واله مستولی شده و قرآن در میان ماست و آن ما را
بسند است جمعی با عمر درین سخن اتفاق کردند و زمره در مخالفت اصرار نمودند
القصه در اختلاف اصوات مرتفع گشت و اختلاف از حد تجاوز نمود پس
حضرت اشارت نمود که یاران از صحبت برخیزند که منازعت در حضور پیغمبر مناسب
نیست و با وجود آن بسه وصیت بجا آورید یکی آنکه فرمود مشرکان را از جزیره عرب

اخراج کنند دوبه آنکه تو فرمودی تعرف بکه بروشما آمید ایشان را جواب بفرمانه باب
چنانچه من بانجاعت میدادم دوصف بسیم فرو برنی شما تود با خود دیه
اظهار بیان نمیکنند بعد علما رحمه الله چنین آورده اند که در صلح حدیبیه یاران نعایت
اندوهناک و محزون گشتند چون [illegible] بود که همان سال نتیجه خواب
حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله ظاهر گردد و فتح مکه میسر گردد و مسلمانان
شادکام بمسجد حرام درآیند و بشرایط زیارت کعبه قیام نمایند کو هر چند
بعضی از اهل اسلام شیطان شبهها درواد که مناسب عقیده ایشان نبود
نقلست که فاروق اعظم آنروز نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد
و گفت نه تو پیغمبر بر حقی گفت بلی گفت نه ما بر حقیم و دشمنان بر باطل فرمود
که بلی گفت پس چرا اینهمه خست و حقارت و منقصت و ذلت قبول میکنیم و صلح بر بی
نهج نموده مراجعت مینمایم فرمود من رسول خدایم و نافرمانی او میکنم و او ناصر و معین
منست و قولی آنکه من رسول خدایم و او مرا ضایع نخواهد گذاشت عمر گوید که
گفتم یا رسول الله نه تو ما را وعده فرمودی که زود باشد که بمکه رویم و طواف خانه کعبه
بجا آریم فرمود که آری ولیکن نه امسال ای عمر غم مخور که تو بزیارت کعبه طواف
خواهی نمود فاروق گفت همچنان حزین و اندوهناک از مجلس رسول صلی الله علیه وسلم
بیرون آمدم و نزد ابوبکر رفتم و حکایات گذشته را با او درمیان نهادم از وی
همان جواب شنیدم که از رسول صلی الله علیه وسلم شنیده بودم و بقولی صدیق اکبر
در جواب فاروق گفت که ای عمر او فرستاده خداست سبحانه هرچه کند بوحی کند
و مصلحت در آن بود تو دست از رکاب او باز مدار در هر کرده و گفته او اعتراض مکن
نقلست که ابوعبیده جراح با عمر گفت که محمد صلی الله علیه وسلم رسول خداوند است
جل و علا هرچه کند و گوید بصدق و صواب مقرون خواهد بود ای عمر از مکاید
شیطان پناه گیر و نفس خود را متهم دار فرمودن پیغمبر عمر را رفتن بمکه و عدم رجوع ای

انکار عمر صلح حدیبیه و سایر یاران

روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله افتتاح عالیه بعمر خطاب فرمود که ترا که
باید رفت و قریش را اعلام نمود که ما واعیه جنگ نداریم و بزیارت عمره میایم عمر گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بر ضمیر منیر حضرت روشن است که عداوت
قریش با من در چه مرتبه است [illegible] خاطر ایشان بچه مثابه و هرگاه
الجماعت بر من دست یابند بی شک مرا زنده نگذارند و درکه از بنی عدی هیچکس
که مرا از شر ایشان حمایت نماید واگر عثمان بن عفان را بفرستی دور نیست
یاد دادن بعمر عمر ازا گفتن روز [illegible] نقلست آنزمان که فاروق اعظم از حضرت
این سوال میکرد که نه تو وعده کردی که چنین و چنین خواهد بود و حضرت الجواب فرمود
که حالی مرقوم کلک بیان گشت بعد از ان روی بعمر آورد و گفت شما روز احد راه
گریز پیش گرفته بودید و من شما را میخواندم و هیچ یک از شما مجال التفات نداشت
و در روایتی آنکه در آخر مرض هفده نماز بجماعت از آنحضرت شد بعضی گویند که ابتدا
آن نمازها فائته بجماعت نماز خفتن بود که بلال بر در حجره حضرت آمده فریاد
کرد الصلوة یا رسول الله و آنحضرت بواسطه استیلاء مرض نتوانست که بیرون
آید فرمود که بگویید تا ابو بکر بمردم نماز گذارد عایشه گفت یا رسول الله ابو بکر مردی
رقیق القلب است کثیر الحزن چون در مقام تو بایستد و مباد قرات کند گریه بر وی
غلبه خواهد کرد نتواند که نماز گذارد و اگر عمر را درین امر دلالت فرمایی چه شود حضرت
فرمود ابو بکر را بگویید تا نماز گذارد هر چند صدیقه آن سخن تکرار میکرد آنحضرت
همین جواب میداد تا صدیقه تشبث بحفصه نموده بنت عمر تاوی الناس نماید امامت
عمر را آنگاه حضرت در جواب حفصه گفت که شما صواحب یوسفید ابو بکر را بگویید
تا نماز با مردم گذارد **وصیت فرمودن پیغمبر بعایشه که بعد از رحلت پیغمبر از خانه بر نیاید**
ملا معین در سیر در قصه وفات آنحضرت از حضرت امیر المومنین علیه السلام
نقل کرده که فرمود بعد از آنکه عایشه الناس نصیحتی کرده فرمود ای عایشه بر شما باد

فوت ص

که در کنج خانه خود بنشیند و دست در عروة الوثقی صبر و صیانت زند چنانکه حق تعالی
بجو باید که نیکو کن و نیز نوشته که اگر عایشه النا... ... که همین را فرمود بعد
بعد از این حضرت فرمود که ای علی فلان یهودی را در ذمه من مبلغی است اداکن که جهت تهیه
اسباب و تجهیز جیش اسامه با ستقراض از وی گرفته ام و زینهار که ذمه مرا از آن بری
گردانی ای علی اول کسی که بر لب حوض کوثر بمن رسد تو باشی و بعد از من بسیار
از مکروهات بتو خواهد رسید باید که دلتنگ نگردی و دست در عروة الوثقی تحمل زده
طریق صبر پیش گیری و چون ببینی که دنیا مرضی و مختار خلق گردد باید که تو آخرت اختیار کنی
معجزه مرتضی علی رکف و شنید یا مفر در واقعه دیگر که بعد از وفات آنحضرت بظهور پیوست
واقعه مفر است و تفصیل این قصه بعد از اجمال آنکه در زهرة الریاض ایراد فرموده
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم داعی اجیبوا داعی الله را اجابت نمود و
طایر صدره نشین روح نازنینش باوج علیین پرواز کرد و بدن مبارکش در
منبرکه تکیه بنقاب اصحاب متواری گشت و از این واقعه مدت ده روز منقضی شد
ناگاه عربی از بیابان رسیده بدر حجره رسول صلی الله علیه و سلم تازیانه
در دست گرفته نقاب بر روی افکنده گفت السلام علیک یا اصحاب رسول الله
آنچه از شما فوت شده حق خلف کرامت فرماید و آنچه تلف شده عوض ارزانی
دارد اگر کان محمد قد مات فان الله حی لا یموت اعظم الله اجرکم و عفی و غفر لکم ما اعظم
موت نبیکم صلوات الله علیه و آله بعد از آن بار دیگر اعرابی رسید که آن حضرت علیه الصلوة
رساند و گفت وصی پیغمبر شما کیست ابو بکر بعلی اشارت فرمود اعرابی روی بعلی
آورده تحیت سلام بجا آورده گفت السلام علیک یا مرتضی علی گفت علیک السلام
یا مفر یا صاحب البشر ابو بکر با یاران حاضر الجواب مرتضی متحیر گشتند اعرابی گفت
ای جوان نام من چه دانستی و مرا صاحب ... چگونه گفتی امیر فرمود که مرا حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده خبر و کیفیت حال تو بمن تقریر نموده از ...

وقرن

مصیبتکم

استماع نمود سپس تو در میان قوم مراجعت کن نام تو چیست گفت علی بن ابو
طالب که عم پیغمبر صلی الله علیه وسلم تو او را گفت الحمد لله بعد از آن امیر فرمود که تو
مردی از عربی و نام تو مضر است و نام پدرت دارم و مدت سیصد و شصت
سال از عمر تو گذشته و در ابتدا که صد سال از عمر تو منقضی شد آنرا قوم خود نموده
بخروج حضرت رسالت ما صلی الله علیه وسلم بشارت دادی و در اوصاف
آنحضرت با خود این گفتی که از نهامه بیرون آید با رخسار از ماه نورانی تر و سخنی
از عسل شیرین تر هرکه تمسک بوی نماید نجات دارین یابد بدر یتیمان و مسکینان ؛
صاحب شمشیر بود هر دو از گوشش نشنید و گفتش خود ببوند زنند و خمر و زنا حرام
کنند و از قتل در نا نهی کنند خاتم انبیا باشند و سید اولیا بود و امتش پنج وقت نماز ؛
گذارند و ماه رمضان در صیام بدارند و حج بیت الله بتقدیم رسانند ای گروه من بآنحضرت
ایمان آورید و تصدیق نمایید چون تو باین امر ایشان را دلالت نمودی ایشان بسنم و ضرب
وطعن و حرب تو مبادرت نموده در ابتدا و انتها تو گوسفند ترا در چاه عمیق انداختند
و خاطر از تو باز پرداختند و تا با الکنون در آن چاه محبوس بودی و چون بساط
حیوة محمد صلی الله علیه وسلم نوردیدند حق تعالی قوم ترا بسیل هلاک گردانید و ترا
از آن مجلس نجات کرامت فرمود بعد از آن ندای از عالم غیب بسمع تو رسانید ندی
آنکه گفت ای مضر بدرستیکه محمد فوت شده و تو از زمره اصحاب او ای بر و بجانب
مدینه و دار از یارت نمای و تو شب و روز قطع منازل و طی مراحل نموده تا اکنون که
بمقصد رسیدی و بزیارت آنحضرت مشرف گشتی مضر چون این سخن از امیر المؤمنین
علی استماع نمود در گریه درآمد و گفت یا علی این قصه چون دانستی و برین حال
از کجا اطلاع یافتی امیر فرمود که مرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر داده
که مضر بعد از وفات من بمدت بسیر بیاید و چون تو بوی ملاقات کنی سلام من
و تو برسانی مضر چون تو بد سلام آنحضرت شنید و بسعادت پیغام آنحضرت

قوم ه

مشرف گشت پیش آمده بوسه بر فرق علی داد و پیش وی نشست امیر الناس شو
تا مضر بر تیغ از جمال خود برداشت نور بر جبین او [illegible] شد که تا مسجد نور
شو [illegible] بعد از آن گفت ای علی از تو چند سوال دارم که بر جواب او اطلاع
نیابد مگر پیغمبر یا وصی [illegible] امیر المومنین [illegible] السلام فرمود ای مضر سوا
کن مضر گفت ای علی خبر کن مارا از زنی که پدر و مادر ندارد و از ماده که بی پدر
بوجود آمده و از زنی که بی پدر موجود گشته و از رسولی که نه از جن و نه از انس
و نه از ملایکه و نه از بهایم و نه از سباع بوده و از قبر که صاحب خود را سیر دا
و از جوانی که اصحاب خود را بهم کرد و از جسم که خورد و لیکن نیاشامید و از بقعه
که از ابتدا خلق تا اکنون یکنوبت پیش آفتاب بروی نتافت و دیگر نخواهد
تا قیامت و از جمادی که زنده بزاد و از زنی که سه ساعت فرزند از وی
شد و از دو ساکن که حرکت نکنند و از دو متحرک که ساکن نگردند و از دو دوست
هرگز دشمن نگردند و از دو دشمن که هرگز دوست نگردند دیگر خبر کن مرا از شی
و خبر کن مرا از لاشی و از خوبترین اشیا و از زشت‌ترین چیزها و از آنچه اول متعلق
گردد و از آنچه آخر در قبر بریزد چون مضر این چند سوال از مرتضی علی کرد
امیر المومنین کرم الله وجهه بجواب بتفصیل مبادرت نمود فرمود اول پرسیدی از زنی
پدر و مادر ندارد و آن آدم است علیه السلام آن ماده که بی پدر و مادر موجود
شد حواست رضی الله عنها زنی که بی پدر بوجود آمد عیسی علیه السلام
رسولی که نه از جن و نه از انس و نه ملایکه است غرابیست که حق تعالی بتعلیم
قابیل فرستاده بود که بعث الله غرابا یبحث فی الارض آن قبر که
صاحب خود را سیر داد ماهی یونس بود که یونس را علیه السلام در شکم داشت
و از اطراف و جوانب بحر سیر میکرد مدت چهل روز آن حیوان که صاحب
خود را بهم کرد موری که بطلب رزق بیرون آمده بود با قوم خود بر ستون میرفت

باخود ده

لرولای

کم بالای سر [illegible] ایشان [illegible] قوم خود را کفت واقف باشید که حق تعالی از
[illegible] خدای تعالی از شما منادی کرد و آن چیز که خوردنی باشد
و بر نخورد تا قیامت عصای موسی بود علیه السلام که سحره [illegible] را یک لقمه
فرو بردند در شان آن آمد که تلقف ما یافکون و آن بقعه که آفتاب یکنوبت
بیش در آنجا نتافت آن قعر دریا بود که حق تعالی از برای قوم موسی علیه السلام بشکافته
قعر آن پدید آمد و آفتاب بر آنجا تافت چنانکه او از تک دریا بر آمد و بعد از عبور
قوم باز آب دریا در هم ریخت و بحال اول باز گشت و آن جاندار که از وی حیوان متولد
گشت سنگی بود که از وی ناقه صالح پیغمبر علیه السلام بیرون آمد و آن دو ساکن که
متحرک نگردند آسمان و زمین مراد از تحرک انتقال است از مکانی بمکانی دیگر و آن
دو متحرک که هرگز ساکن نگردند آفتاب و مهتاب آن زنی که بسه ساعت
بزاد مریم بود رضی الله عنها که یک ساعت بار برداشت و یک ساعت حامله بود
و یک ساعت دیگر درد مخاض متحرک گشت عیسی علیه السلام تولد نمود و آن دو دوست
که هرگز دشمن نگردند جسم و جان و آن دو دشمن که هرگز دوست نگردند موت و
حیوة شی مومن و لا شی کافر احسن الاشیا صورة بنی آدم و اقبح الاشیا بدن
بیع سر و آنچه اول در رحم بند و انگشت شهادت است و آخر چیز که در قبر
بر دارند استخوان سرشته بند که در اقصای آن مضر است جوابهای سوال پست
کانه تو چون مضر جوابهای اسوله خود شنید برخواست و بوسه بر فرق
همایون و ناصیه میمون شاه مردان داد و اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم
که در آن مجلس حاضر بودند تقبیل راس آنحضرت و راد لیا و صفدر اصفیا
رضوان الله تعالی علیه مبادرت نمودند و او را وارث علم رسول و آشنه بفضایل و
مفاخرت زبان بتفنون تحسین بکشودند بعد ازان مضر گفت یا علی مرا بعضی
آنحضرت ولایت کن بنا بر قوت ذات عالیصفات آنحضرت و زنگرم علیه بد رفته

بدل نشوند

حمزه او دکرنه بقبر حضرت [illegible]

سر فرود آورد و در گذشت و سینه بران درج ایامی و سینه نهاد و حضرت شاه [illegible]

تا ساعتی مغفرت بحال او طلب کرد ... که وقت مفارقت اوست از دنیا چون بعد از

ساعتی درآمدند دیدند که سر خود بر قبر نهاده و جان بحق تسلیم کرده یاران

تلقین و تجهیز او نموده در نزدیک قبر سید الشهدا حمزه علیه السلام مدفون

ساختند ۵ سر ملا معین در وقایع سال چهاردهم بعد از وفات آنحضرت ۲

معجزه دیگر نقلست که امیر المومنین علی علیه السلام از فرمان حضرت نبوت شعا[ر]

چنان دارد گشت تا ناقه آنحضرت را سوار شود و چنین برود و فرمود که ای ع[لی]

چون بفلان عقبه برسی که نزدیک یمن است و بران بالا روی جوابی د[ه]

مردمانرا که استقبال تو کرده باشند آنجا خطاب بسنگ و کلوخ و درخ[ت]

کرده بگوی یا حجر یا مدر رسول الله یقریکم السلام حضرت امیر میفرمایند که چو[ن]

بآن منزل رسیدم بالا رفتم و دیدم که مردم یمن بنزدیک آورده میآیند من

گفتم علیکم یا حجر یا مدر یا شجر رسول الله یقریکم السلام خروش و غلغله از

زمین برآمد که علی رسول الله سلام چون آنجماعت این واقعه مشاهده کرد[ند]

همه ایمان آوردند ۵ سر ملا معین در معجزات بعد وفات معجزه دیگر

از امیر المومنین علیه السلام منقولست که گفت من ملازم رسول صلی ا[لله]

علیه وسلم بودم که جماعتی از قریش نزد او آمده بگفتند ای محمد تو کاری عظ[یم]

دعوی کرده و بدعائی در میان آورده که هیچکس از آباء و اجداد تو این

دعوی نکردند و این در میان نیاورده اگر چنانچه از امور خارقه عادت چیزی

بر ما ظاهر گردانی ما را معلوم شود که بنای کار بر نبوت و رسالت

نه بسحر و کذب و ضلالت هر آینه که طریق متابعت تو مسلوک داریم

سخن تو بهیچ دقیقه نامرعی نگذاریم حضرت فرمود که مطلوب شما چیست

گفتند

جواب سلام گفتن سنگ و کلوخ بآنحضرت

اگر این درخت را بخوانی تا از بیخ برآید و [illegible] بدرختی کردند که [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که حق تعالی بر همه کارها قادر است
اگر این کار کنند شما با او ایمان می آرید و به وحدانیت او گواهی میدهید مشرکان
گفتند آری حضرت گفت که من شما را مینمایم آنچه طلب میکنید و میدانم که در شما خیر
نیست و در میان شما است آنکه در قلب او را شما بیفکنند یعنی کسی از کشتگان بدر که در آن
روز بفرموده رسول صلی الله علیه وسلم در چاه انداختند و در میان شما است شخصی
که احزاب را بر من جمع کند یعنی ابی سفیان بن الحرب آنگاه خطاب کرد که ای
درخت اگر بخدای عز وجل و بروز قیامت ایمان داری و میدانی که من
رسول خداوندم با جمله ریشهای خود از زمین برای و نزد من ای و پیش من بایست
باذن خدای تعالی علی گوید سوگند بآن خدای که محمد را براستی بخلق فرستاد
که آن درخت از بیخ برآمده متوجه رسول شد صلی الله علیه وسلم و از حرکت
او آوازی حاصل میشد چون آواز حرکت بال مرغ تا آن زمان که پیش پیغمبر
صلی الله علیه وسلم رسید بایستاد و شاخ بلندترین خود را بآنحضرت
سایه انداخت و بعضی از شاخهای خود را بدوش من افکند و من بر جانب
آنسرور ایستاده بودم چون مشرکان صورت حال را بدیدند بگفتند ای محمد
بفرما تا یک نیمه درخت بجای خود گردد و نیمه دیگر پیش تو بایستد حضرت
مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم اشارت کرد بدرخت یک نیمه وی بجای خود
رفت و یک نیمه دیگر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بایستاد و دیگر باره
التماس نمودند که نصف رفته باز نزد حضرت آید و نصف مانده بجای او
رود و آنحضرت اشارت فرمود تا رفته باز آمد و ایستاده برفت من گفتم لا اله
الا الله محمد رسول الله من نخستین مومنم برسول الله و ایمان آرم که این درخت
آنچه کرد بفرمان خدا تعالی کرد و بجهت صدق نبوت تو بعد از آنکه آمد من

این کلمات بر زبان آوردم مشرکان گفتند که محمد ساحر است و نسبت سحر دادند و علی ...
تصدیق او نکند چه چنین کس و مقصود ایشان از آنکه من بودم سر ملاعین عنایات
پیغمبر بفاطمه بنت اسد بعد از وفات معجزه دیگر چون فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابی
طالب علیه السلام فوت شد امیر المؤمنین که نزد آنحضرت آمدم و از فوت مادر خود
آنحضرت را واقف گردانیدم آنحضرت از فوت او اندوهگین شد و فرمود که مرا
مادری کرده و نیکوئیها که از وی در باره خود مشاهده کردم از عم خود ابو طالب آن ندیدم
و رداء خود با من تسلیم داد تا او را بآن مندرج گردانند و فرمود که چون از غسل وی فا(رغ)
شوند مرا واقف گردانید چون تکفین و تجهیز وی نمودند او را بر سر نهاده تا
گاه آوردند حضرت بروی نماز گذارد و بقبر وی در آمد و او را بلحد در آورد و سا(عتی)
مکث فرمود و بعد از آن گفت یا فاطمه بنت اسد جواب داد که لبیک یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود دیدی آنچه من ضامن آن شده بودم گفت نعم یا رسول الله
حق تعالی ترا جزا خیر دهاد هم در حیات و هم در ممات بعد از آن از قبر وی بیرون
آمد و خاک بروی راست کرد یکی از قریش پیش آمد و گفت یا رسول الله صلی ا(لله)
آنچه با صاحب این قبر اکنون معامله نمودید با هیچکس مثل این معامله پیش تر
بوده هم تأنی در نماز و هم طول در مناجات در قبر حضرت فرمود که او روزی
پیش نشسته بود من این آیه بر خواندم ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وی
از من سؤال کرد که معنی فرادی چیست من گفتم یعنی برهنه مجرد از لباس او گفت
واسوأتاه ای بد احوال مادران برهنه کی که من از حق تعالی درخواست کردم که
عورت وی ظاهر نگرداند و کفن او را در قبر نریزاند بعد از آن از من طریقه منکر
و نکیر پرسید کیفیت آمدن و طریق سؤال ایشان با وی گفتم گفت واغوثاه
بالله منهما فریاد میخواهم بالله تعالی از ایشان من از حق تعالی مسئلت
نمودم که منکر و نکیر را بهیئت نیکو برفق بوی نمایند و قبر او را بروی گشاده و منفسح گر(داند)

... [illegible] و عفو کرده ... حق تعالی قبول فرمود [illegible] آن سوال
کردم که این تربت ما [illegible] گفت [illegible] من آن شنیده بودم [illegible] جواب
بمن داد که آن [illegible] جزاک الله خیر الجزاء الحیاة والممات و بعد از آن حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم دست مبارک بر موضع سر او از قبر کشید تا موضع قدم حق تعالی
به برکت دست مبارک آنحضرت قبر وی گشاده گردانید رزقناه بفضله و
ما یحب و یرضی سیرالمعین در آخر کتاب در بیان معجزات بیان تقدم اسلام امیرالمؤمنین
بر اسلام صحابه واقعه ثانیه ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود نقلست که چون
خدیجه خاتون ایمان آورد و بعد از آن یکروز و بروایتی در آخر همان روز علی بن ابیطالب
علیه السلام ایمان آورد و قصه وی چنان بود که در روایات آمده است که ابوطالب را
از جهت قلت مال و کثرت عیال مر اضطرار باحوال راه یافته بود و در مکه قحط کلی
واقع شده بود چنانکه اهل مکه درمانده بودند پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعباس گفت ای
عم برادرت ابوطالب عیال بسیار دارد و خرجی بشمار و دخلی کم [illegible] ایام عسرة
مصلحت آنست که او را معاونتی کنیم و تخفیفی در عیال او نمائیم و هر یک فرزندی از
فرزندان او برداریم ابوطالب گفت مرا از عقیل ناگزیر است باقی شما
دانید پیغمبر صلی الله علیه و سلم کما ینبغی تربیت علی قیام نمود تا در حجره
تربیت بمرتبه ده سالگی رسید روزی بخانه پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و دید
که آنحضرت با خدیجه علیها السلام نماز میگذارند حضرت پرسید که این چیست
گفت این دین خدای تعالی است که از برای خود برگزیده و ترا باین دعوت میکنم
که خدای تعالی را یگانه گوئی و دانی که او تنهاست و شریک ندارد و ترا بترک
لات و عزی میخوانم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که این دین را پیش از این از
هیچکس نشنوده ام و هیچ کاری بی مشورت پدر خود ابوطالب
نمیکنم اگر رخصت باشد با او مشورت کنم حضرت فرمود که ای علی مقرر چنانست

اظهار اسلام نیاری این راز بپس اظهار نکنی امیرالمؤمنین یک شب توقف فرمود هم در آن شب
مفتح الابواب دروازه دلش بگشاد و بنور هدایت منور گردانید لاجرم چون صبح بردمید دیگر
روز قصب نور در پوشید امیرالمؤمنین علی علیه السلام بخدمت رسول صلی الله علیه
وسلم آمد و گفت یا رسول الله بر من اسلام عرض کن فی الحال باسلام درآمد و بروایتی
آنست که گفت بروم و با پدر مشورت کنم چون دو قدم برفت بخاطرش آمد که پدرم
وصیت کرده بود که هر چه محمد ترا بآن دلالت کند قبول کنی همان وصیت عمل نمود بالفور
بازگشت و ایمان آورد و در فضایل اهل بیت چنین وارد است که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم روز دوشنبه مبعوث گشت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز سه
شنبه ایمان آورد و اسلام خویش از ابوطالب پنهان میداشت و بعد از آن زید
بن حارثه مسلمان شد سر ملا معین در وقایع سال چهارم از نبوت واقعه س
اسلام زید بن حارثه واقعه چهارم اسلام ابوبکر صدیق و این منافی است با آنچه گفته
که ابوبکر اول امت اسلاما ششم از نشر نفحات قیامت که بآنحضرت مخصوص باشد
آنست که لوای حمد در دست آنحضرت باشد چنانچه فرمود لواء الحمد یومئذ بیدی
بروایت دیگر که انا سید ولد آدم یوم القیمة ولا فخر و بیدی لواء الحمد ولا فخر و ما
نبی یومئذ آدم فمن سواه الا وهو تحت لوائی و همه انبیا و رسل علیهم الصلوة وال
در ظل لوای آنحضرت باشند نقلست که لوا را هزار ساله راه ارتفاع باشد
قبضه او از نقره سفید است و دستان او از یاقوت حمرا و از زمرد خضرا و
سه زبانه باشد از نور یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در مکه و بر و
سه مکتوب باشد اول بسم الله الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین س
لا اله الا الله محمد رسول الله چون این لوا در فضای عرصات حاضر کرده باشند
منادی ندا کند این النبی الامی العربی القرشی المکی الحرمی التهامی بیاید محمد
عبد الله خاتم النبیین سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العا

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پیش آید و این لوا مبارک بدست میمون گیرد و
بعد ازان تمامی انبیا از آدم تا عیسی علیهم السلام و با سایر صدیقان و شهدا و صالحان
و کافه اهل عرفان در حوالی آن لوا تجمع کنند آنگاه از برای هر یک حله و براق و تاج حاضر
گردانند و از برای حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم تاجی از نور بیارند و بر
فرق همایون آن سلطان انس و جان نهند و لباس از حریر خضرا و زیب بدن مبارک
پوشانند و هفتاد هزار لوا پیش آنحضرت ببرند و این لوا مجید را بدست شاه
مرتضی علی علیه السلام داده این افواج تا این اعلام و الویه در سایه لواء الحمد در آیند
و هر که طریق متابعت سنت محمدیه صلی الله علیه وسلم مسلوک داشته همراه همه
سالم غانم بجناب عدن نزول نمایند   سر طامعین تعلقت که بر این لوا
چلاچلها باشد آویخته و در هر یک ازان چلاچل قبه‌ای از نور و در هر قبه حوری
نشسته با جمال و بر دست هر یک براتی داده دران برات تعین ازدواج ایشان
نموده حوریان در غرفات آن قبات منتظر ازواج و طالب جفتان خود در میان
حلایق عرصات می بینند و دست دراز کرده تا هر د خود را بر تخت ناز با خود
اکرام و اعزاز میکرد اند بعد ازان ملایکه را فرمان شود تا آن علم را بردارند ملایکه
از بهاران عاجز آیند حق تعالی فرماید این اسد الله شیر حضرت ما یعنی علی بن
ابی طالب کجاست علیه السلام را حاضر کردانند تا آن لوا را چون گلدسته
بر سر دست گرفته از پل صراط بسلامت بگذراند و روایتی هست که حق تعالی
از منایم جنت بفرستند تا علی عالی علم را با لوا بر داشته بفضا رحمت
فرود آرد و گویند آن علم از روز بر سر شاه مرتضی علی بر مثال تاجی باشند و
اولیا دران علم بر مثال جواهر زواهر دران تاج و الله اعلم بحقیقة الحال افتاب
بجهت چاکری از چاکران آن سید صلی الله علیه وسلم یعنی ابو بکر صدیق
از طلوع باز ایستاد تا صواب جماعت در صلوة فجر فوت نشود و از برای

قرین ص

علی ص

تا دم دیگر بود دیگر خاو ... آنحضرت یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از هجرت
آفتاب ... نهان نمود ... از عرصه ... ادا کرد. سر ملا مقتبس فرزبیان
فضل حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در اول کتاب نقلست در آن شب که علی مرتضی
علیه السلام جانداری مصطفی مینمود و جان شیرین خویش فدای آنحضرت میفرمود حضرت
جلال احدیت جل وعلا بجبرئیل و میکائیل علیهما السلام وحی فرمود که من در میان شما
عقد مواخات بستم و عمر یکی را بیش تر از دیگری ساختم کدام یک از شما حیات یار خود را
بر حیات خود بر میگزیند هر یک از آن دو فرشته مقرب گفتند که ما حیات
خود را دوست میداریم و اختیار زندگانی دیگری را بر زندگانی خویش نمیکنیم
وحی آمد که چرا مثل علی ابن ابی طالب علیه السلام نمیباشید که میان او و محمد
عقد مواخات بستم و او جان خود را وقایه نفس گرانمایه وی ساخت حیات
محمد را صلی الله علیه و آله وسلم بر حیات خویش اختیار نمود اکنون از این طارم
خضر الخط غبرا روید و علی را از اعدا نگاه دارید ایشان بفرمان سلطان بیچون
جل وعلا از این سقف نیلگون در پرواز آمده بعرصه ربع مسکون نزول فرمودند
جبرئیل علیه السلام بر بالین علی نشست و میکائیل علیه السلام در پایان پای او
جبرئیل میگفت بخ بخ لک یا علی کیست مثل تو ای علی که مباهات کند بتو خدای تعالی
بر ملائکه ملا اعلی هر آنکه بهر خدا راه نفس بربندد ملک زحمتش بفرمان او کمر
بندد حق تعالی در باره مرتضی علی علیه السلام این آیه فرستاد که ومن الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد و شاهمزان نیز
درین باب چند بیت فرموده است. وقیت بنفسی خیر من وطی الحصی. ومن
طاف بالبیت العتیق وبالحجر. رسول اله خاف ان یمکروا به. فنجاه ذو الطول
الاله من المکر. وبات رسول الله فی الغار امنا. موقی وفی حفظ الاله وفی ستر
وبت اراعیهم وما یتهمونی. فقد وطنت نفسی علی القتل والاسر. سر ملا ملا ...

در بیان فدا کردن علی مرتضی علیه السلام ...

در بیان آمدن جبرئیل و میکائیل ...

در سال هجرت [illegible] خطاب بعیسی علیه السلام که ای [illegible]
عذرای بتول وای [illegible] مبارک [illegible] قبول [illegible] و بدان یقین
از روی معقول و منقول که من که خداوندم شجره نهادترا در بهار فطرت
بر کنار جویبار قدرت بی واسطه ازدواج و رابطه امتزاج نشاندم و این نهال
بوستان فتوت را بدرجه کمال نبوة رسانده‌ام و پس در آستانه عبادت
من معتکف باش و بوحدانیت ذات و فردانیت صفاتم معترف و احکام انجیل
بر سبیل تعجیل قبول کن و متابعان خود را از خداوندی قدیم مانندی من
واقف گردان و بآمدن پیغمبر امی عربی و دین پرور هاشمی و مطلبی صلی الله
علیه وسلم که موعود انبیا و مقصود اصفیاست بشارة ده و از جمله صفات
او یکی آنست که بر جمل سوار شود و دیگر عدد منکوحاتش بسیار بود فاما سلسله نسل
و فروع پاکیزه اصلش یکی از ازواج طاهرات او منتهی گردد که فردای
قیامت رفیق مادر تو مریم باشد در فرادیس خلد یعنی خدیجه کبری رضی الله
عنها و آن سرور را از دو دختر همچون اختری تولد کند که خاتون قیامت و بانوی
حجله کرامت بود و صدف عصمت و درج عفتش دو در شاهوار عرش
و مرکز دایره فرش توانند بود و ایام حیوة در تمهید قواعد دین اسلام
کوشند و عاقبت الامر از دست قوم با قرجام شربت شهادت نوشند

فصل پنجم در بشارات بعث پیغمبر آخر الزمان ۵ واقعه چهارم نیز بشارة
آدم علیه السلام است عبد الرحمن بن زید انصاری روایت کند که آدم
علیه السلام گفت من در قیامت مهتر فرزندان باشم الا آنکه پیغمبر
که نامش احمد است که فضیلت وی بر من بدو چیز محقق است یکی آنکه
زوجه وی یعنی خدیجه کبری در دفع شیطان یار او باشد بخلاف زوجه من
که مددکاری شیطان کرد در اضلال من دیگر آنکه حق تعالی یاری وی داد

[illegible] فاطمه و حسن و حسین

ناشکیبان ... دست ... مسلمانان ... [illegible]

صبر ... [illegible] ... علیهم السلام ... [illegible]

بشارت آدم صفی علیه السلام امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم
من ربه کلمات میفرماید که آدم و حوا در حینی که بر بستر جنت متکی بودند و از زندگانی
بر رفق کامرانی عنبر متکی حق تعالی جبرئیل امین را علیه السلام نزد فرستاد تا آدم را
علیه السلام بمنازل و قصور و درجات جنت سیر دهد و جبرئیل دست آدم گرفته بمنزلی
آورد که بنای آن خشتی از زر و خشتی از نقره بود و کنگرهای آن از زمرد و زبرجد اخضر
در وی قصر تختی بود از یاقوت احمر نگاشته و بر بالای آن تخته قبه از نور برافراشته
و در آن قبه بر بالای تخت صورتی در غایت حسن و جمال ترتیب داده و تاجی
از نور بر سر وی نهاده و گوشوار از لؤلؤ در گوش وی درآورده و قلاده
از نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت و کثرت ملاحت انگشت حیرت
در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوا را در جنب آن فراموش کرد گفت
یا رب ما هذه الصورة خطاب آمد که این صورت فاطمه زهراست دختر مصطفی
صلی الله علیه و سلم و آن تاج نور بر سر او نمودار پدر اوست علیه الصلوة
والسلم و آن قلاده نور در گردن او مثال شوهر عالیقدر اوست یعنی علی علیه
السلام و آن دو گوشواره جگرهای زاهر او کنایت از دو فرزند ارجمند و نامدار
او علیهم الصلوة والسلم اجمعین بعد از آن بر بالای سر نظر کردیم در دید گشاده
و بر کتابه هر یک کلمه از نور مثبت ساخته بر بالای یک در نوشته بود که المحمود و هذا
محمد و بر فوق دری دیگر رقم زده بود که انا العلی الاعلی و هذا علی و بر کتابه منظر سیم
این کتابت کرده بود که انا الفاطر و هذه فاطمه و بر عصابه روزن دیگر این کلمه
مرقوم ساخته بود که انا المحسن و هذا الحسن و بر ایوان منقد پنجم نوشته بود این
ترکیب که منی الاحسان و هذا الحسین جبرئیل علیه السلام فرمود که ای آدم ...

جنت ص

کلماتی چند بر کاغذ نوشت و این ابیات [illegible] روزی [illegible] کار این کلمات
[illegible] بعد از آنکه [illegible] کتاب [illegible] مقتضا [illegible]
[illegible] هاتف غیبی با زبان کلمات مستمع گشت تا گفت یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطر
و یا محسن و یا قدیم الاحسان بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین ان تغفر لی
و تقبل توبتی انک انت الغفور از جانب قدس خداوندی جل و علا وحی آمد که ای آدم که اگر از
من مجرمان تمامی ذریت خود را درخواست میکردی ببرکت این پنج نفر همه را معفو
میساختم من زبده کلمات قباب علیه سید علامعین

واقعه پنجم از دویم باب اول رکن دویم

از وقایع اسحق و غیر او از علماء تواریخ رحمهم الله
آورده‌اند که چون جهانبانی بر تخت فرمان روائی متمکن گشت
ملکت یمن بر وی مسلم و متعین شد شبی در خواب حالی دید که از آن عظیم‌تر ندیده
بود و از آن خواب هولناک بغایت ترسیده از هول و فزع آن از خواب
درآمد و آن خواب قضا را بروی فراموش شد و ترس و فزع در دل او
بماند و گویند که وی مقصد خواب خود پوشیده میداشت تا معبران کهنه را
بیازماید و آنچه از خاطر او پوشیده گشته گفت کسی اگر از شما خواب مرا تعبیر بیان
[illegible] ایت علیه و مواهب سنیه مخصوص گردد همه گفتند اگر خواب بر خاطر عاطر ظاهر بودی
هر آینه به تعبیر مبادرت می جستیم فاما با وجود پنهان واقعه تعبیر آن در تحت اخفا
داخل نیست ربیعه در غضب رفت و گفت تربیت شما از برای انحلال چنین
مشکلات نموده‌ام و اگر این واقعه معضله همچنین مبهم ماند سیاست تمام متعاقب
گردد ایشان گفتند که حل این نوع مشکلات مفوض برای صاحب دو کاهن
تواند بود که بزیور کمال در حل این نوع اشکال آراسته‌اند و در فن کهانت
پیشوای زمانه و در احکام شناسی و اخبار از اسرار مغیبات منفرد و یگانه‌اند

چون در اصل نسخه نقص [illegible] بیاض گذاشته [illegible]

و آن سطیح بود و شق ملک قاصد بفرستاد تا هر دو را بزودی بحضرت آورند پیش آمد سطیح را
تنها بخواند و گفت خوابی دیده‌ام و از خاطرم رفته است مرا از آن خبر ده و سطیح گفت
مسجع چنانکه عادت کاهنان عرب بوده خواب او بیان فرموده رایت حممة
خرجت من ظلمة فوقعت بارض تهامه فاکلت منها کل ذات جمجمه یعنی چنین در خواب دیدی که
چیزی سیاه سوخته از تاریکی بیرون آمد و بزمین تهامه یعنی یمن درافتاد و هر چیز را
که استخوان کاسه سر داشت بسوخت ملک گفت براستی گفتی خواب من
این بود اکنون تعبیرش بیان کن سطیح گفت احلف بما بین الحرتین من حنش
لیهبطن ارضکم الحبش فلیملکن ما بین ابین الی جرش یعنی سوگند یاد میکنم بانچه
در میان این دو سنگستانست یعنی مدینه تا یمن از حیه و کژدم و این سوگند
بجدی آنهاکه هر آینه فرود آیند بزمین شما اهل حبشه و مالک یمن گردند از آنجا که ابین
یعنی عدن تا آنجا که جرش است و آن دو موضع بود بر سر حد یمن ربیعه را از این
تعبیر ناخوش آمد و گفت ای سطیح این کار بر ما بغایت دشوار است آنچه دل از این
واقعه بس گران بار میگردد بگوی که این در روزگار من بود یا بعد از من سطیح
گفت در زمان تو نباشد بعد از تو بر هفتاد سال مبادی این امر ظاهر گردد و
مقدمات این فتنه پیدا شود ملک گفت چون حبشه مستولی شوند ملک بر ایشان
پاینده باشد یا نه گفت نه همه ایشان باندک فرصتی کشته و آواره و نگونسار گردند
و انهدام قواعد حکومت ایشان بدست یکی از فرزندان ذوالیزن باشد و وی
پادشاهی بود فرخ و پاک نژاد که بعد از ایشان به دولت و مراد بر تخت عدل
استقلال نشیند و ابتداء ظهور وی بامداد خسروان عجم باشد که وی از زمین یمن
بملک عجم التجا جوید از انجا پهلوانان ایران را که نیزه شان پروین گسل و تیر شان
جوشن گداز بود و حبشیان را قوت و طعمه کرکسان گردانند گفت ای سطیح این
پادشاه مبارک قدم که از نسل ذوالیزن و دودمان حمیر است ملک بروی

پاینده باشد گفت که ملک تو نیز نماند و دولت از خاندان او برود گفت بعد از این
فتنه و تبدیل و انتقال که زوال گیرد و جهانداری بر که مسلم ماند گفت نبی زکیا یأتیه
الوحی من العلی بر دست پیغمبری که دریاها در بار رسالت او سر آمد گوهر بنی آدم باشند و
در فضایل و شرف زبدهٔ ترکیب چهار ارکان عالم صلی الله علیه وسلم و وحی بر وی
نازل شود از کردگار خورشید آسمان و دارندهٔ زمین و زمان و آفرینندهٔ مکین و
مکان سبحانه تعالی پرسید که این از کدام نسل بود گفت از غالب بن فهر
بن مالک بن نضر از قریش و ملک خاندان او تا بقیامت بماند ربیعه چون از صلب
توحید یگانه بود و از آمدن قیامت از این سخن تعجبش بر تعجب بیفزود خواست
تا تحقیق این معنی کند گفت ای سطیح زمان را هیچ نهایتی باشد سطیح گفت
ای پادشاه کامکار خاتمت ادوار و سر انجام آمد شدن لیل النهار روز رستخیز
و چه روزی که در وی اول و آخر عالم خلف و سلف اولاد و اعقاب آدم را جمع
کنند و خطبه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بر هژده هزار عالم خوانند و سکه
سلطان بر چهره دینار و درم خورشید و ماه نهند و حقه‌های اجسام این
قبه‌های لاجوردی یکبار را در میدان استغنا بچوگان بی‌نیازی درهم شکنند و ثوابتها
را که چون مهره بر الواح افلاک دوخته اند بگشایند بجنبان بلند کوهان
را بر بساط عرصات چون پیل شطرنج بجان روان گردانند هر که امروز شاهوار
عرصه روز را بقدم عدل و راستی رفته و از جات موت معنوی رسته در بهشت
خانهٔ هشت بهشتش نشانند و آنکه فرزین وار برین بساط مدار کج رفتار بود
پیادگان سبق المفردون اسب گلگون در میدان شنعت بر رخ فرد او دوانند
ربیعه گفت ای سطیح ما را مبر ساخ تا خود فی الواقع چنین خواهد بود سطیح
سوگند یاد کرد بالشفق و الفلق ان ما انبئت به لحق یعنی سوگند بسرخی
او و سیاهی شب و روشنائی صبح که آنچه بتو گفتم حق و صدق است

آنچه واقع خواهد شد چون آن ملک از تحیر و معنا تعبیره سطیح باز برغبت بعد
تا شق بن صعب بجلی که او نیز کاهنی بود با هر نخوت طلبیدند و از وی نیز التماس
نمود واقعه تعبیر او بعینه تلفظ چنانچه سطیح تقریر کرده بود عرضه داشت و او
عالم سید حضرت اولاد آدم صلی الله علیه وسلم قرار داد چون ملک ربیعه
شهادات این دو ماهر که از غیب خبر میدادند متفق اللفظ والمعنی یافت و شق
احوال و اهوال قیامت ربیعه را بشیر و واقف ساخت و از ظلم و جور و وبال قیامتش
حاضر گردانید و از عدل و احسان و ثوابهای متفرع بر آن بروی خواند و از بهشت
دوزخ وی را وقوف داد ملک ربیعه بغایت ترسید و بگریه آمد و بسیار
بگریست و بعد از آن ترک بت پرستی داد و ایمان به پیغمبر صلی الله علیه وس
آورد و دست تعدی و ظلم از رعیت کوتاه گردانید و دست شفقت و انصاف
بر سر رعیت بگسترانید و دانست که آمدن حبشیان همچون بتحقیق خواهد بود
و از شامت ایشان وقایع شنیعه بظهور خواهد آمد مصلحت دید که اهل بیت خود را
یمن با قلیم دیگر برند بکنار فرات آمدند و در پناه امان و ظل احسان شاپور زمین حیره
قرار گرفته اند و از فرزندان او آنجا پادشاهان بنشستند و یکی از ایشان منذر بود که
که بهرام گور را بدر روی پرورده بود بعد از وفات او بخدمت پسر او کمر بسته تا تخت و تاج
رسید والله الوارث بعثت پیغمبر آخر زمان بعد از آن خدیجه رضی الله عنها
در خزاین بگشاده آن همه را تملیک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کرد و گفت
میخواهم که در امور معیشت تو ممنون منت باشی این همه مال از آن تست و من مملوکه
منت و محتاج خودی صحبت تو باشم و ابوطالب از این سبب بسیار خرم و شادمان
گشت و از فکر معیشت سید عالم صلی الله علیه وسلم و ضبط مهمات او فراغت
تمام حاصل کرد و گفت الحمد لله الذی اذهب عنکم الکرب و دفع عنا الغموم پس
خدیجه کمر خدمتکاری آنحضرت صلی الله علیه وآله بر میان بست و کشاده

دین فرو بنای خود ازان مرصد الغیب سیر ملا معین در فصل عقد ازدواج خدیجه
اینجا مکذب حدیثی است که عوام نقل کرده اند که حضرت فرموده که هیچ مالی اعانت
نکرد مرا مانند مال ابوبکر زیرا که اعانت مال خدیجه در وقتی بود که حضرت کمال عسرت
داشتند با آنکه محتاج بقوت بودند چنانچه از حرف ابو طالب معلوم است
و نیز میرساند که کذب آنچه را که گفته اند از تفضیل عائشه بر خدیجه خصیصه
دهم از خصایص خدیجه دعا و استغفار آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر او را در
حیات و ممات چنانچه کائن بود که عائشه رضی الله عنها از بس که آنحضرت یاد وی
میکردند غیرت میبرد تا روزی گفت تا چند یاد عجوزی از عجایز قریش کنی از غایت
پیری دندان در دهان نداشت و عمر گذرانیده بود اکنون حق تعالی عوض بهتری
ارزانی داشت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ازین سخن برآشفت و فرمود
سوگند بخدای که بهتر از وی زن بمن نرسیده ایمان آورد وقتیکه همه مردم کافر بودند
و تصدیق من کرد وقتی که همه تکذیب میکردند و مواسات کرد با من بمال خود وقتی که
همه مرا محروم میداشتند و حق تعالی مرا از وی فرزندان داد عائشه گفت با خود
شرط کردم که دیگر هرگز خدیجه را به بدی یاد نکنم نقلست که خواجه علیه السلام
بدست مبارک خود او را در گورستان که حجون که مقبره مکه است مدفون
ساخت و خاطر مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بفراق او بغایت محزون گشت
وفات او سال دهم بود از مبعث و عمر او شصت و پنج سال بود مدت
مصاحبت او با رسول صلی الله علیه وسلم بیست و پنج سال بود و فضایل او بسیار است
بدین مقدار کفایت افتاد سیر ملا معین در زیر فصل وفات خدیجه معجزه
مرتضی علی از حضرت سلطان اولیا علی بن ابی طالب علیه السلام منقولست
که چون پای مبارک در رکاب در آوردی پیش از آنکه پای دیگر در آوردی تمامی قرآن ختم
کرده بود سیر ملا معین در فصل تمثیلات معراج حضرت خیر البشر در باب

چهارم نقلست ... [illegible] ... گفت که من علی صورتی ترا در آسمان چهارم دیدم
از جبریل پرسیدم ... [illegible] گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ملایکه مشتاق لقای
علی اند حق تعالی فرشته بصورت علی خلق کرده است واو را در آسمان چهارم جا داده
داشته تا زیارت او میکنند و بدیدار او تبرک میجویند بعد از آن در کوشک تو در آمد
ای علی و از درختی آیت باز کردم و آنرا بوئیدم و بمجرد شگافت و از میان آن لعبتی بیرون آمد
نقاب بر روی کشیدم از وی پرسیدم که از آن کیستی گفت مرا از برای برادر تو و ابن
عم تو علی ابن ابیطالب علیه السلام آفریده اند سر ملا معین فصل نوزدهم در باب
چهارم در بیان عواید که در بهشت دیده بودند شراب خوردن عبد الله حمار واقعه
دیگر نقلست که عبد الله حمار که از جمله مسلمانان بود اما بشرب خمر گاهی اقدام مینمود آن روز
که شراب خورده بود آن مجرم را پیش حضرت آوردند و الحضرت نعلین
مبارک او را ادب نموده یاران نیز با شتابع الحضرت با وی همین معامله پیش بردند
فاروق اعظم بروی لعنت کرده گفت بار خدایا بروی لعنت کن تا چند این شخص
ازین عمل ناپسندیده منع کنند و او ممتنع نگردد و هیچ زجری منزجر نشود حضرت
مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم فرمود ای عمر چنین مگوی که او خدا و رسول او را
دوست میدارد واقعه دیگر آورده اند در ان اوان که مسلمانان بمحاصره حصار قموص
اشتغال مینمودند حضرت را صداعی عارض گشته بود و بان جهت بمبارک نفس نفیس
خود حاضر نمیتوانست شد فاما هر روز یکی از اعیان مهاجر و اشراف انصار را
اختیار فرموده رایت نصرت آیت را بوی داده بجنگ میفرستاد و چون قلعه قموص از
قلاع دیگر باستحکام زیاده بود و فتح آن عنقریب میسر نمیشد نقلست که روزی
عمر خطاب متصدی بمحاربه گشته علم برداشته با طایفه از حامیان حوزه اسلام
بپای قلعه آمد بذل جهد نموده سعی بلیغ پیش برد چهره فتح از آیینه مراد روی ننمود روز
دیگر صدیق اکبر رایت برگرفته با جمعی از شجاعان و ابطال بقتال جدال ارباب ضلال

السلام

بهادرن

بمبادرت نموده مقاتلات عظیمه بمحاربه نمودند تحقیق نرسید اما آن عقب برج عزل مقصود
بازگشتند در نوبت سیم عمر بن الخطاب با طایفه اصحاب روی بقلعه آورده با اهل
محصوران بمحاربت درآمد و بعد از کوشش بسیار بدستور سابق عنان مراد بدست
ننا و وده مراجعت نموده اند شبانگاه که شامیانهٔ عباسی نشان بر سر این حجرهٔ آبنوسی
برکشیدند خواجه کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات چنین فرمودند که
لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله و یفتح الله علی یدیه گویند علی ابن
ابیطالب علیه السلام در مبداء حال از این غزوه تخلف نموده بود و جهت رمدی که بر دیدهٔ
میمونش عارض شده بود در مدینه توقف فرموده و در این اثنا مفارقت آنحضرت
بر ضمیر منیرش صعب نموده و الم مفارقت آن نور دیده بر وجع دیده برافزوده با وجود
الم متوجه ملازمت سید عالم صلی الله علیه و سلم شد سهل بن سعد الساعدی گفت که
در آن شب که پیغمبر صلی الله علیه و سلم این کلمه بر زبان معجز بیان گذرانیده
غلغله در میان اصحاب افتاد که آیا رایت را بکدام یک از ما خواهد داد بریدة بن حصیب
گوید که هر کرا با آنحضرت رابطهٔ تقربی بود امید میداشت که صاحب لوا او باشد
و جمعی قریش با یکدیگر میگفتند که مقرر است مراد از این مرد نه علی ابن ابیطالب است
علیه السلام که چشم وی مرتبه درد مند است که در موضع قدم خود نمیتواند دید و چون خبر
معجز اثر آنسرور بگوش امیر المؤمنین حیدر علیه السلام رسید فرمود اللهم
لا معطی لما منعت و لا مانع لما اعطیت خداوندا هیچکس نتواند داد چیزی که تو منع کنی
و هیچکس منع نتواند نمود چیزی که تو عطا فرمائی علی الصباح که خروس زرین
بال صبح جناح باتجاج نور برای ظهور بر بام هفت اشیام این قصر لاجوردی تمام
گسترانید سعادتمندان آن فیروز جنگ که در بیشه وغا چنگ در کمر پلنگ زنند
و در بحر [illegible] دم در کام نهنگ تنها دهی بر در خیمهٔ سلطان لامع الله و در سراپرده
بارگاه دین پناه شهنشاه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع گشته دهر [illegible]

هیجاء

[illegible] سعیسا لا زین [illegible] حضرت امد منقطعه ایشان بود که فرمود با این بعد وقت عظمی و موهبت
کبری او قایز اید سعد بن ابی وقاص گوید که مهر بر چشم مبارک رسول صلی الله علیه و سلم
در آمدم و بعد از ان برخواستم تا امید انکه صاحب رایت من باشم از فاروق اعظم منقول
که گفت هرگز امارت را دوست نداشتم مگر در این روز و چون مصطفی صلی الله علیه و سلم
از خیمه بیرون آمد فرمود علی ابن ابیطالب علیه السلام کجاست مردم از هر طرف آواز بر آوردند
که چشم او چنان درد میکند که پیش پای خود نمی بیند فرمود که او را بیارید دست علی را
گرفته حاضر ساختند پیغمبر او را بر زانوی مبارک خویش نهاده آب دهان با زبان
خویش میمونش افکند در حال علت رمدش زایل گشت و چشمان نرگسینش تر و تازه
بهتر از حالت اول شد بعد از ان حضرت در باب او دعا فرمود اللهم اذهب الحر والقر عنه
علی علیه السلام گفت ببرکت دعای رسول صلی الله علیه و آله دیگر هرگز سرما و گرما متاذی
نگشتم القصه حضرت مرتضی علی علیه السلام چون از علت رمد خلاص یافت حضرت با ورا
داد و زره خود در وی پوشانید و ذو الفقار بر میانش بست و فرمود برو والتفات
مکن تا آن زمان که خدا تعالی بر تو مفتوح گرداند امیر المومنین علیه السلام روان شد چون
اندک مسافتی قطع نمود هم از انجا از حضرت سوال فرمود یا رسول الله صلی الله علیه و آله
علی ماذا اقاتل الناس فرمود که قاتلهم حتی یشهدوا ان لا اله الا الله محمد رسول الله
ذلک فقد منعوا منا دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله و در روایتی انکه چون علی
علم برگرفته در راه آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله با ایشان مقاتله کنم تا مثل
شوند یعنی مسلمان گردند حضرت فرمود یا علی در مقاتله تعجیل مکن و برو تا آن زمان که بر
ایشان فرود آئی و آنگاه ایشان را با سلام دعوت کن و از حقوق خداوندی که بر ایشان
ایجاب فرموده ایشان را واقف گردان و بخدا سوگند که اگر یک کس را خدا تعالی بو
تو هدایت کرامت فرماید ترا بهتر است از شتران سرخ موی که
در راه حق عز و جل تصدق نمائی بعد از ان امیر المومنین متابعت حضرت رب العا[لمین]

صح [illegible]

[illegible] ... با ... سنگ بر ...
[illegible] حصار بود ... صاحب ... وصیت ... بزرگوار علیه السلام
جواب داد منم علی بن ابیطالب یهودی با قوم خویش خطاب فرمود غلبتم و ما انزل علی موسی
مغلوب شدید سوگند بتورات موسی سیر ملا معین باب هشتم در وقایع سال هفتم

فرو بردو دران حین یکی از احبار یهود که بر بالای حصار بود

ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النیشابوری المفسر المشهور کان اوحد زمانه فی علم
التفسیر صنف التفسیر الکبیر الذی فاق غیره من التفاسیر وله کتاب العرائس فی قصص الانبیاء و
غیر ذلک ذکره السمعانی وقال یقال له الثعلبی وهو لقب له ولیس بنسب قاله بعض العلماء
وقال ابو القاسم القشیری رایت رب العزة عز وجل فی المنام وهو یخاطبنی واخاطبه فکان
فی اثناء ذلک ان قال الرب تعالی اسمه اقبل الرجل الصالح فالتفت فاذا احمد الثعلبی مقبل
وتوفی فی المحرم سنة سبع وعشرین واربعمایة از تاریخ ابن خلکان ج اول الکتاب

و الثعالبی ص

فی بیان ان داود العباسی نبش قبر علی بن ابیطالب ع علانیة فانه یعرف بالجبل فجری علی الغلام ما جری

وعنه عن ابی الحسین
محمد بن تمام الکوفی قال حدثنا ابو الحسن علی بن الحسین بن الحجاج بن حنظلة قال کنا جلوسا فی
مجلس بن عمر ابی عبد الله بن عمران بن الحجاج وفیه جماعة من اهل الکوفة من المشایخ وفیمن
حضر العباس بن احمد العباسی وکانوا قد حضروا عنده ابن عمر یهنئونه بالسلامة لانه حضر
وقت سقوط سقیفة سبتی ابی عبد الله بن الحسین بن علی علیه السلام فی ذی الحجة
من سنة ثلثه وسبعین ومائتین فبینماهم قعود یتحدثون اذ حضر المجلس اسمعیل بن عیسی العباسی
فلما نظرت الجماعة الیه احجمت عما کانت فیه واطال اسمعیل الجلوس فلما نظر الیهم قال
لهم یا اصحابنا اعزکم الله لعلی قطعت علیکم حدیثکم وقال ابو الحسن علی بن یحیی السلیمانی وکان
شیخ الجماعة مقدما فیهم لا والله یا ابا عبد الله اعزک الله ما امسکنا لحال من الاحوال
فقال لهم یا اصحابنا اعلموا ان الله عز وجل سائلی عما اقول لکم وما اعتقدت من المذهب
حتی حلف بعتق جواریه ومالیکه وحبس دوابه انه ما یعتقد الا ولایة امیر المومنین
علی بن ابیطالب علیه السلام والسادة من الائمة ع وعدهم واحدا واحدا وتولی وتبرا و

ثم يخرج احد ابو ... [illegible] ... من هذا الا ... والثاني والثالث ثم علي الجماعة
فانبسط اليه اصحابنا فسالهم ... [illegible] ... من الصلوة من مسجد الجامع فمع
عمي داود فلما كان قبل منازلنا وقبل منزله وقد خلى الطريق قال اينما كنتم قبل ان تغرب الشمس فصيروا
الي ولا يكون احد منكم على حال فيتخلف لانه كان حرا قيت بني هاشم فصرنا اليه اخر النهار وهو جالس
ينتظرنا فقال صيحوا لي بفلان وفلان من الفعلة فجاءه رجلان معهما التهما والتفت الينا فقال اجتمعوا كلكم
كاركبوا في وقتكم هذا وخذوا معكم الجمل غلاما كان له كان اسود يعرف بالجمل وكان لو حمل بهذا الجمل لفا
على سلّه وحمله لشكرا من شدته وبابته وامضوا الى هذا القبر الذي قد افتتن به الناس ويقولون
انه قبر علي حتى تنبشوه وتجيئوني باقصى ما فيه فمضينا الى الموضع فقلنا دونكم ما امر به فحفر الحفارون
وهم يقولون لا حول ولا قوة الا بالله في انفسهم ونحن في ناحية حتى نزلوا خمسة اذرع فلما بلغوا الى
الصلابة قال الحفارون قد بلغنا الى موضع صلب وليس نقوى بنقره فانزلوا الحبشي احد المتقا
فضرب ضربة فسمعنا لها طنينا شديدا في البرية ثم ضرب ثانية فسمعنا لها طنينا اشد من ذلك ثم
ضرب الثالثة فسمعنا طنينا اشد مما تقدم ثم صاح الغلام صيحة فقمنا فاشرفنا عليه و
قلنا للذين كانوا معه سالوه ما لكم فلم يجبهم وهو يستغيث فشدوه بالحبل فاذا على يده من اطراف اصابع
الى مرفقه دم وهو يستغيث لا يكلمنا ولا يحير جوابا فحملناه على البغل ورجعنا طائرين ولم
يزل لحم الغلام ينتثر من عضده وجنبه وسائر شقه الايمن حتى انتهينا الى عمي فقال ايش
فقلنا ما ترى وحدثناه بالصورة فالتفت الى القبلة وتاب مما هو عليه ورجع عن الم
وتولى وتبرا وركب بعد ذلك في الليل الى علي بن مصعب بن جابر فساله ان
على القبر صندوقا ولم يخبره بشيء ووجه من طم الموضع وعمر الصندوق عليه ومات الغلام
الاسود من وقته قال ابو الحسن بن الحجاج رأينا هذا الصندوق الذي هذا حديثه بلطف وذلك
قبل ان يبنى عليه الحائط الذي بناه الحسن بن زيد تهذيب الحديث في باب الزيارات
في كتاب الزيارات قوله تعالى وما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول
ممن ينقلب على عقبيه وان كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله وقد ... ابان امير المؤمنين

اخرجوه

عليه السلام

علیه السلام از اینجا معلوم میتوان کرد که در اثنای نماز ظهر پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر شد که تحول نماید
کعبه چون آنحضرت مشغول شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با بعضی از مؤمنان که
راسخ الایمان بلا توقف بجانب کعبه توجه نمود و باقی مؤمنین بجهت ضعف ایمان و نفاق
بحال خود ماندند و لهذا در حق امیر المؤمنین علیه السلام واقع شده که المصلی الی القبلتین
و موافق و مخالف درین قول اتفاق دارند و از مشاهیر مناقب آنحضرت است بر وجهی که
هیچکس انکار آن نمیتواند کرد و شعبی روایت کند که ما در بصره بودیم نزدیک حجاج بن یوسف
و جمعی از اولاد مهاجر و انصار و کبرای بنی امیه و شام آنجا حاضر بودند هر یک بمرتبه خود
نشسته حسن بصری از در درآمد حجاج فرمود تا برای او کرسی نهادند و در مقابل تخت
وی آورد او را آنجا نشاندند و اکرام و تعظیم تمام در حق وی مرعی داشت و مکالمه و محاوره مشغول
شدند و در اثنای کلام حدیث امیر المؤمنین را در میان آوردند حجاج بر آن حضرت نفرین
کرد و ناسزا گفت و ما نیز از خوف او متابعت وی کردیم و حسن بصری خاموش بود و
هیچ نمیگفت حجاج روی با وی کرد و گفت یا ابا سعید در حق علی چه میگوئی و رای تو در باب
او چیست گفت حق تعالی میفرماید و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم
تا آنجا که الا علی الذین هدی الله تلاوت نمود بعد از آن گفت فعلی من هدی الله و هم از
رسول الله و ختنه علی ابنته و احب الناس علیه و او فهم بعضی علما از آن کسانی بود که حق تعالی
در رسوخ ایمان با و عطا فرموده تحویل قبله بر او شاق نیامد و از اول کسی بود که در تحویل
اقتدا آنحضرت نمود و او پسر عم رسول خداست و داماد اوست و دوستترین خلقان
برا و نزدیکترین ایشان با و او را از نزد خدا تعالی سابقه هست که نه تو و نه کسی دیگر از مردمان
دفع نتواند کرد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء حجاج چون شنید ساکت شد و هیچ
نگفت خلاصه تفسیر منهج الصادقین ٥ امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
برادر مصطفی شیر دفتر اولیا سلطان اصفیا صاحب لا فتی گوهر درج مروت
لؤلؤ بحر کرامت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ٥

شرف ه آیت ه

بیان نعت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مصلی القبلتین ٥

سبب تسمیه بابوتراب

آنحضرت امام اولست وکنیت آنحضرت ابو الحسن وابو تراب است وهیچ نام او را
خوشتر از ابو تراب نیامدی وچون او را باین نام خواندی شادمان شدی امام احمد حنبل
فرمود که از هیچ یکی از صحابه کرام آنقدر فضایل نرسیده است که از امیر المومنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام وبسید طایفه شیخ صدر نوعالدوی کفته که اگر امیر المومنین علی علیه السلام
بمحاربات مخالفان نپرداختی از وجدان حقایق با نقل کردندی که دلهای ما طاقت
آن نیاوردندی شمایل ومناقب آنحضرت شاه ولایت علیه السلام بیشتر از انست
که بتقریر زبان وتحریر بنیان استقصای آن تواند نمود اما شمهٔ از آن درین مقام مسطور
میکردد آورده اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخانه فاطمه درآمد علی را
نیافت از فاطمه پرسید که پسر عم من کجاست گفت میان من واو چیزی واقع شد
خشم کرده بیرون رفت وپیش من قیلوله نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را
فرمود که ببین او کجاست آن کس آمد وگفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم او در مسجد
درخوابست رسول صلی الله علیه وسلم آنجا رفت واورا دید آنجا خفته وردای او از
دوشش افتاده ودوش او بخاک آلوده شده رسول صلی الله علیه وسلم آن خاک را
بدست مبارک خود از دوش او دور میکرد ومیفرمود قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب
کذا فی شواهد النبوه واز امیر المومنین عمر خطاب روایت کنند قال نصب رسول الله
صلی الله علیه وسلم العلی علما فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره اللهم انت شهیدی علیهم فقال کان
فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الرایحه فقال یا عمر لقد عقد رسول الله صلی الله
عقدا لا یحله الا منافق فاحذر ان تحله فقال فقلت یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم انک حیث قلت فی علی کان فی جنبی شاب حسن الوجه طیب الرایحه فقال کذا
وکذا قال نعم یا عمر انه لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان یوکد علیکم ما قلته فی
علی گفت عمر خطاب که برپا کرد رسول صلی الله علیه وسلم مر علی را علم وفرمود که اگر

که اکر

من مولاه فعلی مولاه المؤمنین بار خدایا دوست دار آن کس را که علی را دوست دارد و دشمن دار آن را که علی دشمن دارد

و ذلیل کن آن را که علی را ذلیل کند و خوار کن آن را که علی را خوار کند و یاری کن آن را که علی را یاری کند و بار خدایا تو گواهی منی

بر ایشان گفت عمر خطاب که در پهلوی من جوانی بود نیکو روی خوشبوی پس گفت

آن جوان که ای عمر بتحقیق بسته است رسول خدا عقدی که باز نکشاید آن را مگر

منافق پس پرهیز کن تو از آنکه این عقد را بکشائی پس عمر خطاب گفت من گفتم

ای رسول خدا بدرستی که چون تو سخنان تو در حق علی گفتی در پهلوی من بود جوانی

خوش روی خوشبوی بدین چنین و چنان گفت رسول فرمود ای عمر آن جوان از

فرزندان آدم نبود لیکن جبرئیل علیه السلام بود که خواست که محکم کند آن را که در حق علی در میان

شما گفتم حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه در صحیح ترمذی و صحیح مسلم و مصابیح و مسند امام

حنبل و مشکوة و صواعق محرقه نیز مسطور است فی الکشاف روی ان ابا بکر لما کان

ببعض الطریق هبط جبرئیل فقال یا محمد لا یبلغن رسالتک الا رجل منک فارسل علیا فرجع

ابو بکر الی رسول الله و قال انزل فیَّ شیء من السماء قال انت علی الموسم و علی ینادی بالآیات

یعنی در کشاف در تفسیر سورهٔ برائت آورده مرویست که پیغمبر ابو بکر را با آن سوره فرستاد

و ابو بکر باز گشته آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آیا چیزی از آسمان نازل شد

فرمود تو امیر موسم باش و علی بر ایشان آیات ندا کند و از ام المؤمنین عائشه مرویست قالت سمعت

رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لعلی حسبک ان لیس محبک حسرة عند موته و لا وحشة فی

قبره و لا فزع یوم القیمة گفت عائشه که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که

میفرمود علی بن ابیطالب را که بسنده است ترا ای علی آنکه نیست مر دوست ترا افسوس

و پشیمانی نزدیک مردن و نیست او را ترسی و وحشتی در گور و نه اضطراب در روز

قیامت و از ابن عمر روایت کنند قال کنا نصلی مع النبی صلی الله علیه و سلم

ثم التفت الینا فقال ایها الناس هذا ولیکم بعدی فی الدنیا و الآخرة فاحفظوه

ابن عمر میگوید ما با پیغمبر نماز میکردیم پس نگاه کرد بجانب ما فرمود ای مردمان این مرد

که علی دشمن دارد

یعنی امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام شناکم وامیر شماست بعد از من در دنیا و آخرت
پس نگاه دارید او را یعنی ادب او را و از ابانت بن ربیع مرویست قال قال النبی صلی الله
علیه وآله انا سید النبیین وعلی سید الوصیین وان اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم
علی وآخرهم القائم المهدی ابانت بن ربیع گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که من بهترین پیغمبرانم وعلی بهترین وصیان بدرستی که وصیان من دوازده اند
که اول ایشان علیست علیه السلام وآخر ایشان قائم مهدی علیه الصلوة و از
امیر المومنین عمر خطاب نقل کنند قال لما عقد عقد مواخاة بین اصحابه قال هذا علی
اخی فی الدنیا والآخرة وخلیفتی فی اهلی ووصیی فی امتی ووارث علمی وقاضی دینی ماله
منی وماله منه نفعه نفعی وضره ضری من احبه فقد احبنی ومن ابغضه فقد ابغضنی عمر
خطاب گفت هرگاه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب عقد برادری
بست فرمود این علی برادر منست در دنیا و آخرت وخلیفه من در اهل من ووصی من
در امت من ووارث من واداکننده دین من مال او از من ومال من از آن اوست
نفع وضرر او نفع وضرر من است هرکه دوست دارد علی را بتحقیق دوست دارد مرا وهرکه
دشمن دارد او را بتحقیق دشمن دارد مرا کذا فی المناقب المرتضویه می آرند که بروایات صحیحه
بصحت پیوسته که چون آنحضرت پای مبارک در رکاب می نهاد افتتاح تلاوت قرآن
میکرد و چون پای دیگر در رکاب میرسید بر وانی بر بالای اسب می ایستاد ختم قرآن
تمام میکرد و از امیر المومنین حسین روایت کنند چون حضرت امیر علیه السلام وفات
یافت شنیدم که قایل میگوید که بیرون روید واین بنده خدا را واگذارید بیرون رفتیم
از درون خانه آوازی آمد که محمد علیه السلام در گذشت ووصی او شهید شد نگاهبانی امت
نخواهد کرد دیگری گفت هرکه سیرت سیرت ایشان ورزد و پیروی ایشان کند
چون آواز ساکن شد در آمدیم او را غسل کرده در کفن پیچیده یافتیم وبروی نماز گذارده
ودفن کردیم نشستن پیغمبر صاحبش را که مبغض مرتضی علی بود آنگاه مستنعوی در رکعت

فرمودن پیغمبر در حق مرتضی علی که خلیفه منست

قصه از امیر معجزات

غسل دادن حضرت امیر

در شواهد النبوة آورده که در مدینه شخصی بود که نسبت با آنحضرت سخنان ناشایسته میگفت
سعید ابن مالک او را بد دعا کرد و آن شخص شتر خود را بیرون مسجد گذاشته بود و خود
در مسجد در آمده و در میان حلقه مردم نشسته این شتر از جای خود برجست و بمسجد در آمد
و آن شخص را در میان مردم زیر سینه خود گرفت و بر زمین میمالید تا بکشت امام مستغفری
آورده که علی بن زید گفته که سعید بن مسیب شخصی را بمن نمود گفت بر خیز و او را به بین گفتم
حال او را باز نمای که چیست تا به بینم گفت این شخص با صحاب رسول یعنی علی و عثمان سخنان
ناشایسته میگفت من مناجات کردم خداوندا اگر این بار ایشان تو سابقه عنایتی هست
نشانه بمن بنمای روی این شخص سیاه شد **رد آفتاب مرتین برای حضرت امیر**
منقولست که باری تعالی بجهت پاس خاطر آنجناب دو نوبت رد آفتاب نمود یکی در عهد
رسول و یکی بعد از وفات او ام سلمه و اسما بنت عمیس و جابر عبد الله انصاری و ابو سعید خدری
روایت کردند که رسول صلی الله علیه وسلم روزی در خانه سر بود و علی پیش او ناگاه
جبرئیل آمد و آن سرور را از گرانی وحی تکیه بر ران علی کرد و سر بر نداشت تا آن
زمان که آفتاب غروب کرد علی نماز عصر نشسته باشارت نماز گذارد چون رسول خدا
صلی الله علیه و آله بحال خود باز آمد فرمود ای علی نماز عصر از تو فوت شد گفت یا رسول الله
باشارت گذاردم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دعا کن که خدای تعالی آفتاب را
باز آرد تا تو نماز دیگر را ایستاده در وقت بگذاری علی علیه السلام دعا کرد و آفتاب
بآن موضع که در وقت نماز دیگر می باشد باز گشت و علی نماز خود را در وقت گذارد
اسما بنت عمیس گوید که از آفتاب در وقت غروب آوازی بر می آمد همچو آواز اره و آنچه
بعد از وفات رسول صلی الله علیه وسلم واقع شد آن بود که آنحضرت در حین توجه بکوفه
چون خواست که از فرات بگذرد وقت نماز دیگر بود امیر المؤمنین علیه السلام
با بعضی از صحابه بگذرانیدن چهارپایان و اسباب مشغول گشتند آفتاب
غروب کرد نماز عصر از ایشان فوت شد آن سر چشمه ولایت بدرگاه رب العزت

درخواست نمود که آفتاب را بر گرداند حق تعالی دعای او را مستجاب کرد و آفتاب بجای
نماز دیگر آمد چون با قوم سلام نماز بگزارد آفتاب غروب شد و آوازی سهمناک
هولناک می‌آمد و خوف بر مردم غالب آمد به تسبیح و تهلیل مشغول شدند **باز داشتن جبرئیل
آفتاب را از طلوع برای نماز صبح حضرت امیر علیه السلام** و در ترجمه چهل حدیث آورده که روزی
سید کاینات علیه افضل الصلوات و التسلیمات نماز بامداد میگزاردند چون برکوع رفتند
چندان توقف نمودند که باعث تحیر آفتاب اصحاب شد بعد از فراغ نماز از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استفسار کردند که یا رسول الله این همه مکث
در رکوع از چه روی بود فرمودند که علی بن ابیطالب بجهت نماز در مسجد می‌آمد در راه
پیر فانی با وی ملاقی شد او بواسطه تقدیم آن پیر تاخیر نمود جبرئیل علیه السلام از حضرت
عزت در رسید و یک دست خود را بر پشت من گذاشت و دست دیگر بر آفتاب که تا رسیدن
او من سر از رکوع بر ندارم و نه آفتاب از مطلع سر کشد **فیصل حضرت میان زن و شوهر**
مرویست که آنحضرت یکی از اصحاب خویش گفت برو بنشین مسجد فلان خانه است مردی
و زنی باهم نزاع دارند هر دو را نزد من آر چون آن شخص موجب فرموده عمل نمود آنحضرت
از ایشان پرسید که در میان شما چه گفتگو واقع شده مرد گفت یا امیر المؤمنین من این
زن را بعقد خویش در آورده بودم چون خواستم که او را در آغوش کشم مرا نفرت
تمام از وی بهم رسید آنحضرت مجلس را خلوت ساخته بزن فرمود که تو دختر فلان
نیستی زن گفت هستم امیر المؤمنین فرمود پسر عمی داشتی فلان وقت با تو زنا دخول
کرد و تو از وی حامله شدی و مادر خود را از این سر واقف کردی چون وضع حمل واقع شد
پسری بود آنرا در خرقه پیچیده در فلان موضع انداختی سگی آمد از آن بو کرد سنگی بر این
سنگ انداختی آن سنگ بر سر طفل خورد سرش را زخمی ساخت مادر تو پاره جامه
از ازار خویش جدا ساخت بر زخم آن طفل بست و او را گذاشته برفتید این
زن همه را تصدیق کرد آنحضرت فرمود فلان قبیله آن طفل را برداشته تربیت کردند

اوست حالا

اوبدبست حالی که تیر بیفد آورده و تاآن جون کفت نیز نوشم کلفتا آنجوان هر چون بکنیم بد
آن زخم بنظر زن در آید انگاه فرمود که بحق سر تست دد خدا تعالی از آنچه بروی حرام بودنگاه
فرمودن حضرت پیغمبر که ذریه من در صلب علی مرتضیست کذا فی شواهد النبوة و جامع التواریخ و از جابر
انصاری مرویست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده ان الله جعل ذریة کل نبی
فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب علی بن ابیطالب خدا تعالی ذریه هر پیغمبر برا در صلب او نهاده است
و ذریه مرا در صلب علی تولد شریف حضرت امیر کذا فی فصل الخطاب ولادت آنحضرت
در مکه معظمه بوده است بعد عام فیل بهشت سال و بقولی ده سال و بقولی نه سال و بقولی
هفت ساله بوده و گفته اند قول اول صحیح است و در سنه چهل ماه رمضان در کوفه عبد الرحمن
بن ملجم علیه اللعنة آنحضرت ولایت را بشهادت رسانید مجمع الاولیا علما اکرام دستان
زهری رض روایت کند که چون او را بخلافت بیعت کردند بر منبر شد و خطبه خواند و در میان
خطبه فرمود والله ماکنت حریصا علی الامارة یوما ولیلة قط ولاکنت فیها راغبا ولا سالتها
عزوجل فی سر ولا علانیة ومالی فی الامارة من راحة یعنی بخدا که من بر امارت حریص
نبستم و نبودم و هرگز روزی و شبی اراده آن بر دلم گذر نکرده و از خدای عزوجل در نخواستم
نهان و آشکارا و مرا اندران راحتی نیست و چون بنده را حق سبحانه بکمال صدق رساند
و تمکین مکرم گرداند منتظر اراده حق سبحانه باشد تا بر هر صفت که آید بران میگردد
و اگر فرمان باشد فقیر باشد چنانکه صدیق در ابتدا و اگر فرمان باشد امیر باشد چنانکه در
انتهی جواب عائشه در باب دفن پدرش مرویست که عائشه گفته که بعضی گفته اند ابو بکر را
در میان شهیدان دفن کنیم و بعضی گفته اند بقیع بریم من گفتم در حجره خویش پیش حبیب
خود دفن میکنم درین اختلاف بودیم که خواب بر من غلبه کرد آوازی شنیدم که کسی
میگوید ضموا الحبیب الی الحبیب دوست را بدوست رسانید چون بیدار شدم همه
آن آواز را شنیده بودند وصیت ابو بکر بدفن خود چنین آورده اند که ابو بکر وصیت کرده
بود که تابوت مرا بدر روضه رسول صلی الله علیه وسلم برید و بگوئید السلام علیک یا رسول الله

و بقولی او را از جانب کعبه اولاد وارد
نعت حضرت رسالت پناه یازده
ساله و بقولی سیزده ساله و در
سنه ... آنحضرت چهار ده
شد و در سنه شصت و پنج سی
هفت و پنجاه است و قول اول
صحیح است

ابن ابوبکر بیت ما بسیار نه تو آید اگر چنانچه اجابت نشود در کنار وی گردد والا المقبح برنداز وی
لو چون بموجب وصیت ابوبکر عمل کردند هنوز کلمات تمام نشده بود که پرده دور شد و آواز
بر آمد فتنه انگیزی مار رسید در آرید حبیب را بسوی حبیب و از ابن عباس روایت
کنند که هرگاه در ایام خلافت عمر خطاب فتح مداین بر اصحاب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم غنایم بسیار آوردند اول کسی که طلب غنیمت کرد امیر المومنین حسن بن علی ابن
ابیطالب بود و امیر المومنین عمر خطاب او را هزار درم گذرانید بعد از آن امیر المومنین حسین
بن علی ابن ابیطالب مطالبه غنیمت فرمودند عمر خطاب خادم خود را امر کرد که او را نیز
هزار درم بگذرانید چون پسر امیر المومنین عمر خطاب که عبدالله باشد درخواست غنیمت کرد
برای او پانصد درم امر فرمود پس عبدالله گفت مردی ام که پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
شمشیر زده ام و امیر المومنین حسن و حسین خورد سال بودند با ایشان هزار هزار درم
دادید و مرا پانصد پس امیر المومنین عمر خطاب فرمود که برو و همچو پدر ایشان پدری بیار
و همچو مادر ایشان مادر و همچو جد ایشان جد و همچو عم ایشان عم و همچو خال ایشان خال و خاله و من

خال و همچو خاله ایشان و همچو عمه ایشان عمه

تحقیق میدانم که تو نتوانی آورد زیرا که پدر ایشان علی ابن ابیطالب است علیه السلام
و مادر ایشان فاطمه زهرا علیها السلام و جد ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و جده ایشان خدیجه کبرا علیهم السلام و عم ایشان پسر ابی طالب است و عمه ایشان
دختر ابی طالب و خال ایشان ابراهیم علیه السلام پسر پیغمبر است و خاله ایشان
رقیه ام کلثوم دختر پیغمبر علیهم السلام چون این ماجرا تمامه بسمع شریف علی مرتضی علیه السلام
رسید فرمود از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود عمر بن الخطاب سراج
اهل الجنة فی الجنة یعنی عمر بن الخطاب چراغ اهل بهشت است در بهشت چون امیر المومنین
عمر خطاب این خبر استماع نمود با جماعه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه
و آله بخانه حیدر کرار آمده و در بکوفت و امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام
از منزل خود بیرون تشریف آورد امیر المومنین عمر خطاب گفت ای [illegible]

شما از زبان مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده‌اید که میفرموده عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة
شناه و ولایت جواب باصواب فرموده که امیر عمر فاروق گفت که برای من خط نوشته
بدهید بعد از آن صاحب لا فتی بخط خاص خود کلمه چند نگارش فرموده بایشان داد
و آن کلمات اینست بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما ضمن علی ابن ابی طالب لعمر بن الخطاب
عن رسول الله صلی الله علیه وآله عن جبرئیل عن الله تعالی ان عمر بن الخطاب سراج
اهل الجنة فی الجنة امیر المؤمنین عمر خطاب این خط گرفته بفرزندان خود داد و
گفت هرگاه من بمیرم این خط را در کفن بجیده مرا دفن خواهید کرد کذا فی جواهر الاسرار
نقلا عن فصل الخطاب مجمع الاولیا نقل میکنند وقتی که عثمان را شهید ساختند سه روز
ماند که او را دفن نکردند ناگاه هاتفی آواز داد ادفنوه ولا تصلوا علیه فان الله عز وجل قد
صلی علیه دفن کنید او را و بر وی صلواة نکنید که خدا تعالی بر وی صلوة کرده است
در شواهد النبوة این نقل نیز مسطور مذکور است و قیس بن ابی الحازم گفت که مروان بن حکم چون
طلحه را در جنگ دید گفت اینست که بر قتل عثمان اعانت کرد تیری بر زانوی او زد و خون
از وی جاری بود تا آنکه روز پنجشنبه ماه جماد الاولی در سنه سی و شش رحلت نمود
و در صحیح ترمذی مذکور است که آنحضرت فرموده ان الله تبارک و تعالی امرنی بحب اربعة
واخبرنی انه یحبهم و هم علی و مقداد و سلمان و ابو ذر در جامع صغیر شیخ جلال الدین سیوطی
نیز مذکور است که صلی الله علیه وسلم فرموده ان الجنة تشتاق الی اربعة علی و عمار
و سلمان و مقداد حضرت خیر البریه علیه افضل الصلوات والتحیة در شان او فرموده که
عمار از سر تا پای خود مملو از ایمان است در ترجمه احوال مقداد و ایضا در شان
او فرموده که هرکه عمار را دشمن دارد خدا تعالی او را دشمن دارد چون فاروق اویس
قرنی را دید که گلیم شتر پوشیده است سر و پا برهنه و تونگری هژده هزار
عالم در تحت آن گلیم دید از خود و از خلافت خود دل برگرفت میگفت کیست که این خلافت
من بیک گرده نان بخرد اویس گفت کسی که عقل ندارد و چه میفروشی بینداز تا هرکه باید

بر کرده [illegible] و فرمود [illegible] مجمع الانبا [illegible] تبوک [illegible] قعده
و فرمان آنست که در ذی حجه حج کنند و محمد بن سعد روایت کند که بعد از ان دو سال دیگر
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بحج رفت و در ان زمان فرمود که زمان همچنان باز گردید
حق تعالی آسمان و زمین آفرید و عرب در موسم ها تقدیم و تاخیر میکردند و تحریم محرم در سفر
مستعمل میداشتند و ماهها در گردش بود چنانکه در هر دو سال ماهی حج میکردند و حج
ابو بکر در ذی قعده واقع شد و حج پیغمبر صلی الله علیه وآله در ذی الحجه واقع شد و چون
رسول خدا ابو بکر را امیر حاج ساخت با سیصد نفر بحج رفت و با وی بیست شتر قربانی
بود و در راه چون بالعرج رسید امیر المؤمنین علی علیه السلام بر ناقه عضبای سوار گشته
بوی رسید تا اخر قصه [illegible] براءة از ابا بکر این را در باب نهم در بیان الایة و در سال
نهم از هجرت بود و دیگر [illegible] و در قصه تبوک و کعب بن مالک و حج ابا بکر در ترجمه کتاب
مولوی شیخ عالم عارف زاهد سعید الله [illegible] الحق والدین بن محمد بن مسعود الکازرونی و مترجم
محمد بن احمد بن محمد السمرقندی است و او چند نوبت بعربی و فارسی از زمان مولانا مرحوم
سعید ثانی شنیده و اجازت باز رسانیدن فرموده بیان معنی ذو القرنین در باب عن علی بن ابی طالب
علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له یا علی ان لک کنزا فی الجنة وانک ذو قرنیها
فلا تتبع النظرة النظرة فانما لک الاولی ولیس لک الآخرة رواه احمد ورواه الترمذی
قوله صلی الله علیه وسلم لعلی وانک ذو قرنیها قیل معناه انک ذو قرنی الجنة ای ذو طرفیها
المتمکن منها الذی یسلک جمیع نواحیها کما سلک الاسکندر جمیع نواحی الارض شرقا وغربا
فسمی ذو القرنین لذلک علی احد الاقوال کتاب الترغیب والترهیب للحافظ الامام زکی
الدین عبد العظیم المنذری فی کتاب النکاح و قال صاحب القاموس فی بیان لغة
القرن ذو القرنین اسکندر الرومی و علی بن ابی طالب علیه السلام لقوله صلی الله علیه وسلم
ان لک بیتا فی الجنة ویروی کنزا وانک لذو قرنیها ای ذو طرفی الجنة وملکها الاعظم
تسلک جمیع الجنة کما سلک ذو القرنین جمیع الارض و قد تقدم فی الصلوة حدیثه

ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلثة لا ترتفع صلوتهم فوق رؤسهم شبرا رجل ام
قوما وهم له كارهون وامرأة باتت وزوجها عليها ساخط واخوان متصارمان رواه ابن حبان
وابن ماجه في صحيحه وفي اللفظ لابن ماجه ايضا من الكتاب المذكور في كتاب النكاح.
وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ان المرأة اذا خرجت من
بيتها وزوجها كاره يلعنها كل ملك في السماء وكل شيء مرت عليه غير الجن والانس حتى ترجع
رواه الطبراني وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اثنان لا تجاوز صلوتهما رؤسهما عبد ابق من مواليه حتى يرجع وامرأة عصت زوجها حتى ترجع
رواه الطبراني باسناد جيد والحاكم وروي عن ابن عباس رضي الله عنهما ان امرأة
من خثعم اتت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله اخبرني ما حق الزوج على الزوجة
فاني امرأة ايم فان استطعت والا جلست ايما قال فان حق الزوج على الزوجة ان سألها
نفسها وهي على ظهر قتب فلا تمنعه نفسها ومن حق الزوج على الزوجة ان لا تصوم تطوعا الا
باذنه فان فعلت جاعت وعطشت ولا تقبل منها ولا تخرج من بيتها الا باذنه فان فعلت
لعنتها ملائكة السماء وملائكة الارض وملائكة الرحمة وملائكة العذاب حتى ترجع قالت لا جرم لا تزوج
ابدا رواه الطبراني من كتاب النكاح من الكتاب المذكور ايضا وعن الاعمش قال خرجت
في ليلة مقمرة الى المسجد فاذا انا بشيء عارضني فاقشعر منه جسدي وقلت امن الجن ام
من الانس فقال من الجن فقلت مؤمن ام كافر فقال بل مؤمن فقلت هل فيكم من هذه الاهواء و
والبدع شيء قال نعم ثم قال وقع بيني وبين عفريت من الجن اختلاف في ابي بكر وعمر فقال العفريت
انهما ظلما عليا واعتديا عليه فقلت له من ترضى حاكما فقال بابليس فاتيناه فقصصنا عليه القصة فضحك
ثم قال هؤلاء من شيعتي وانصاري واهل مودتي ثم قال الا احدثكم بحديث قلنا بلى قال اعلمكم
اني عبدت الله تعالى في السماء الدنيا الف عام فسميت فيها العابد ثم رفعت الى الرابعة
رأيت فيها سبعين الف صف من الملائكة يستغفرون لمحبي ابي بكر وعمر ثم رفعت
الى الخامسة رأيت فيها سبعين الف ملك يلعنون مبغضي ابي بكر وعمر خرجه في فضائل

العابد وعبدت الله ثلثة الف عام فسميت فيها

صنف من الملائكة

بعمره دیاض النضرة من تصانیف احمد بن عبد الله بن ابی بکر بن محمد ابراهیم شیخ الحجازی محب
الدین الطبری المکی آنرا نقل فرموده دعوی کردن شخصی بعد رحلت حضرت که پیغمبر او را منت
وعده فرموده حواله نمودن ابو بکر ایفا آنرا بعلی مرتضی علیه السلام امام حافظ ابو سعید اسمعیل
بن علی بن حسین سمان در کتاب خود گفته است حبشی بن جنازه گوید که نزد امیر المومنین
ابو بکر صدیق رضی الله عنه نشسته بودم گفت هر کرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم وعده
بود بر خیزد مردی بر خواست و گفت یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم سه مشت
خرما بمن وعده فرموده بود گفت او را بسوی مرتضی علی علیه السلام بفرستید گوید که این
مرد گوید که رسول خدا علیه السلام سه مشت از خرما وعده فرموده بود آن وعده را وفا کن
پس حضرت امیر کرم الله وجهه سه مشت خرما او داد ابو بکر صدیق رضی الله عنه
فرمود تا آن خرما را بشمرند در هر مشت شصت عدد خرما یافتند که یکی بر دیگری زیاده نبود
حضرت ابو بکر رضی الله عنه گفت راست فرمود خدا و رسول او صلی الله علیه و آله
رسول خدا شب هجرت فرمود با من در آنحال که ما از غار بر می آمدیم و قصد مدینه داشتیم
که ای ابو بکر کف من و کف علی در عدل برابر است حدیث خیمه و از زید بن ثابع
مرویست که از امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه شنیدم که میگفت دیدم رسول
خدا را صلی الله علیه و سلم که خیمه بر پا کرده او علیه السلام متکی بر قوس عربی بود و در خیمه
علی بود و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم پس فرمود علیه السلام یا معشر مسلمانان
من صلح کننده ام با کسی که صلح کند با اهل خیمه و جنگ کننده ام با کسی که جنگ کند
با ایشان و دوستم با کسی که ایشان را دوست دارد و دوست ندارد ایشان را
مگر نیکبخت نیکو سرشت و بغض ندارد با ایشان مگر بدبخت زشت سرشت
پس مردی گفت ای زید آیا تو شنیدی این از حضرت ابو بکر گفت سوگند برب کعبه
و از قیس بن ابی حازم مرویست که ابو بکر و علی رضی الله عنهما ملاقات کردند ابو بکر در
علی تبسم فرمود علی فرمود چه خبر است ترا که تبسم کردی در روی من صدیق گفت

علی صلی الله علیه وآله الصلوة والسلام

از آنسرور علیه السلام شنیدم که میفرمود که بر هیچ یکی از صراط مگر آنکه نگذشتن او از صراط نبود
مجمع الاولیا در فصل الخطاب نیز این هر سه حدیث بروایت مذکوره مذکور است
و امام ثعلبی روایت کرده که حضرت امیر فرمود که بخدمت آنحضرت علیه السلام از حسد مردم که
نسبت بخود می یافتم معرض کردم فرمود ای علی آیا راضی نیستی باینکه باشی چهارم چهار کس که
اول بهشت در آیند منم و تو و حسن و حسین و ازواج ما و دست راست ما و دست
چپ ما باشند و همه ذریه ما عقب ازواج ما پیغمبر علیه السلام فرمود که حرام است
بهشت بر کسی که ظلم کند بر اهل من و مرا در حق عترت من ایذا رساند ❁ مجمع الاولیا
و از کلام معجز نظام آنحضرت است که فرموده و ما عبدتک خوفا من نارک و لا
شوقا الی جنتک و لکن رایتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت میکنم ترا یا الهی از جهت
آنکه از آتش دوزخ تو میترسم و نه از برای آنکه بهشت تو مشتاقم و طمع دران دارم
لکن ترا یافتم که سزاوار پرستش و مستحق معبودیتی از آنجهت عبادت تو میکنم و معنی
قربة الی الله اینست که بغیر از عبادت هیچ چیز منظور بنده نباشد و این در غایت
اشکال است لهذا یکی از عرفا فرموده ؛ نماز آن بود که گردا آمد ؛ در جهان هیچکس به
نماز نکرد ؛ چه آنحضرت در نماز تا بحدی مستغرق ذات الهی میشد و بنحوی متوجه
جناب احدیت میگشت و چنان از ماسوی الله غافل و ذاهل بود که پیکان از بدن مبارکش
بیرون میکشیدند و خبردار نبود مخالف و موالف همه این حکایت را نقل
کرده اند و ملا جامی در تحفه نظم آورده ؛ که شیر خداشاه ولایت علی ؛ صیقلی شرک
خفی و جلی ؛ روز احد چون صف هیجا گرفت ؛ تیر مخالف به تنش جا گرفت ؛ ؛ و
چون مبدان شد که از بر آوردن پیکان آزار بسیار می باید صبر نمودند تا چون بنماز
مشغول شد آن موضع را شکافته پیکان را بر آوردند و خون شد و چون از نماز
فارغ شد دید که جای نماز گلهای خون دارد پرسید که این خونها چیست و چون
صورت حال باز گفته اند قسم خورد و گفت ؛ گر الم تیغ بتیغ ندارم خبر ؛ گرچه زمن

نیست خبردارترن آخر ابیات ملا جامی که درین باب گفته نظم جامی را آلایش تن پاک شود
در قدم تاک روان خاک شود باشد ازین خاک کردی رسی گر دنگاه مردی رسی
ونیز حکیم سنائی در حدیقه در نعت گفته شعر ساختی با خدا چو برم حضور جان
تن ز خود فلکندی دور باز چو قصه مختصر کردی جامه عنصری ببر کردی در نماز ازجیا
زچار فستی که دعا وار بر هوا رفتی بود غفلت ز سلح بکاریش که به تن توجه برد
و ملا حسین واعظ در تفسیر آیه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة وهم راکعون گفته که اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان
امیر المومنین رضی الله عنه نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و بعضی در قیام بودند دیده
مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی خاتم از زر
یا نقره بحضرت نمود گفت این خاتم بمن دادند حضرت پرسید که این عطا کردم ست
درویش اشارة بعلی کرد کرم الله وجهه حضرت فرمود که در چه حال تو داد گفت
اعطانیه وهو راکع حضرت پیغمبر صلوة الله وسلامه علیه وآله تکبیر گفت و این آیت
برخواند وذکر ایضا صاحب الکشاف فی تفسیر آیة المذکورة وقیل هو حال من یؤتو
الزکوة بمعنی یؤتونها فی حال رکوعهم فی الصلوة وانها نزلت فی علی رضی الله عنه حین
سأله سائل وهو راکع فی صلوته فطرح له خاتمه کانه مرحبا فی خنصره فلم یتکلف لخلعه کثیر
عمل یفسد بمثله صلوته انتهی کلامه وقاضی بیضاوی نیز در تفسیر خودش در تفسیر
گفته وقیل هو حال مخصوصه یؤتون ای یؤتون الزکوة فی حال رکوعهم فی الصلوة
حرصا علی الاحسان ومسارعة الیه وانها نزلت فی علی رضی الله عنه حین ساله سائل
وهو راکع فی صلوته فطرح خاتمه و در کفایه شعبی میگوید که روزی وزیر عبد الملک اما
شعبی را پرسید که از وقت رحلت مصطفی صلی الله علیه وسلم تا امروز پنجاه و چند
سال برآمده است و یزیدیان اینچنین چانه کردند اما حج و زکوة و روزه بجا میآر

تصدق نمودن خاتم در نماز حضرت امیر

در محبت و مودت مصطفی صلی الله علیه وسلم مبالغه میکنند بحدی که عبد الملک شنید که
موی محاسن مصطفی صلی الله علیه وسلم می آرند و قبیل پیاده باستقبال بیرون آمد و
و در صندوقی که موی مبارک بود بر سر کرده در شهر آورد امام شعبی فرمود مثل شما مثل کسی است
که مصحف را زیر پای نهد و کفش پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بر سر کند زیرا که من
بخدمت صحابه کبار رسیده بودم که ایشان دران وقت بقید حیات بودند و بعد
معمر مانده بزیارت ایشان رفتم دیدم که بعضی ترک جمعه و جماعت کردند و سخن
با عیال و اطفال گذاشته و بعضی منزوی بکوه گریخته مانده پرسیدم که چرا چنین
شده اند گفتند اینچنین است که ظاهرا دعوی ایمان کنند و جگر گوشگان رسول را صلی الله
علیه وسلم بازار بکشند روی اینها را نمیتوانم دید پس وزیر از وزارت دست
بدرداشت و تایب شد ای عزیز بشنو که ایذاء اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم
کفر است و موجب طعن و لعن قال الله تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا فی الکشاف نزلت فی ناس من المنافقین
یؤذون علیا یعنی ای آن کسانیکه می آزارید خدا و رسول را بآزردن علی و سایر اهل
بیت رسول صلی الله علیه وسلم خداوند عز وجل ایشان را لعنت کرده است در دنیا
و آخرت جز کفار را نبود پس ازین آیه معلوم شد که ایذاء اهل بیت رسول صلی الله
[علیه و]سلم کفر است و خداوند عز وجل آماده کرده است مر ایشان را عذاب خوار کننده
سؤال ... ایذا چیست جواب در تاریخ آورده الایذاء آزردن و فی النکاح کسی را
رنجانیدن و ناخوش گردانیدن و ایذاء عام است کشتن و زدن و بد گفتن و غیر آنرا
شامل است بحدی که اگر کسی از مجلس برخیزد و جامه بیفشاند و خاک باهل مجلس
رسد ایذا بود و نیز اگر زن و فرزند با غلام و متعلق اورا آزار داد آزار بود و نیز ترش روی کردن
... زیرا که چون امیر المؤمنین عباس پیش انصار آمد و ایشان ترش روی
[کر]دند مصطفی در غضب شد فرمود ... شد ایمان در کسی که عم مرا آزارد و تا خدا است

ولعنت آخرت ص

ناج

که هرکه نیاز خود در مجلس آید که مردمان را ازوی بوی رسد ایشانرا بنظر بیند که انوار المصابیح
و المشارق مجمع الاولیا و نیز امام جعفر صادق مرویست که ایشان اولاد منند این سخن
اینهاست اشارة بفرزند خود موسی کاظم کرده و فرموده که او دری از درهای خداست می برارد
برکه خدا تعالی ازوی غوث این امت و نور انزا نیکو مولودی و بهترین ناسی و مامون از پدر خود
شنید روایت کند که او به پسر خود در حق موسی بن جعفر گفت که این امام مردم و حجت خدا
جل و علا بر خلق او و خلیفه او سبحانه بر بندهاء وی و تعالی من امام جامعی ام در ظاهر بغلبه
و قهر او و اعتدای فرزند ... بمقام رسول صلی الله علیه و سلم
از من و از همه خلق بهم رسد شنید با مامون گفته ای فرزند این وارث علم انبیاست
ابن موسی بن جعفر بن محمد است اگر علم صحیح میخواهی نزد اوست مامون گفت پس این
نهال کرفت در حدیقه دل شجره محبت ایشان مجمع الاولیا قال البیهقی فی کتاب الد
بدلایل النبوة فی باب ذکر البعیر الذی سجد للنبی صلی الله علیه و سلم و اطاع اهله ما امتنع علی
باسناده عن ابن عباس قال جاء قوم الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا یا رسول
ان بعیرا لنا قطن فی حائط قال فجاء الیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال تعال فجاء طاطا
راسه فقال فخطمه و اعطاه اصحابه قال فقال ابوبکر یا رسول الله کانه علم انک نبی فقال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من لابتیها احد الا یعلم انی نبی الا کفرة الجن و الانس
قال البیهقی فی کتاب المسمی بدلایل النبوة فی باب انقیاد الشجر لنبینا محمد صلی الله علیه و
و ما جمع الخبر المنقول فیه و ذکر خروج الماء من بین اصابعه و غیر ذلک من علامات النبو
فی آخر الکلام المنقول قال یا جابر ا رأیت مقامی قلت نعم یا رسول الله قال فانطلق الی ال
شجرتین فاقطع من کل واحد منهما غصنا فاقبل بهما حتی اذا قمت مقامی فارسل غصنا عن یمینک
و غصنا عن یسارک قال جابر فقمت فاخذت حجرا فکسرته و حسرته فانذلق لی فاتیت الشجرتین
فقطعت من کل واحد منها غصنا ثم اقبلت اجرهما حتی اذا قمت مقام رسول الله صلی الله
علیه و آله ارسلت غصنا عن یمینی و غصنا عن یساری ثم لحقت فقلت قد فعلت

وصیت امام موسی به رشید خلیفه ... در حق امام رضا
تعجب ابوبکر از اطاعت شتر بر آنحضرت
حدیث جرید تین

یا رسول الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم فتم واكب قال اني مررت بقبرين يعذبان فاحببت بشفاعتي ان يرفه
عنهما ما دام الغصنان رطبين ٭ وقال البغوي في الكتاب المذكور في باب ما ظهر في نخل التي غرسها
النبي بسلمان فاطعم نخله من سنته الا تلك النخلة فقال رسول الله من غرسها قالوا عمر
فغرسها رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده فحملت من عامها ٭ باب ما جاء في البرقة اه
عن ابي هريرة قال كنا نصلي مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم العشا فكان يصلي فاذا سجد
وثب الحسن والحسين على ظهره فاذا رفع راسه اخذهما فوضعهما وضعا رفيقا فاذا عاد عادا
فلما صلى جعل واحدا ههنا وجعل واحدا ههنا تحته فقلت يا رسول الله الا اذهب بهما الى امهما
قال لا فبرقت برقة فقال الحقا بامكما فاذا لا يمشيان في ضوئها حتى دخلا ٭ دلائل النبوة
بيهقي اخبرنا ابو عبد الله الحافظ وابو عبد الله اسحق بن محمد بن يوسف
السوسي الى ان قال حدثني ابي قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة فاصاب
الناس مخمصة فاستاذن بعض الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم في نحر ظهرهم وقالوا
يبلغنا الله تعالى بهم فلما راى عمر بن الخطاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قد هم
بان ياذن لهم في نحر ظهورهم قال يا رسول الله صلى الله عليه وآله كيف بنا اذا نحن
لقينا العدو غدا جياعا رجالا ولكن ان رايت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
تدعو الناس ببقايا ازوادهم فتجمعها ثم تدعو الله تعالى فيها بالبركة فان الله سيبلغنا
بدعوتك فقال سيبارك لنا دعوتك فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس
ببقايا ازوادهم فجعل الناس يجيئون بالحفنة وقال بعضهم بالحثية من الطعام وفوق
ذلك فكان اعلاهم من جاء بصاع تمر فجمعها ثم قام فدعا ما شاء الله ان يدعو ثم دعا
الجيش باوعيتهم ثم امرهم ان يحثوا قال فما بقي في الجيش وعاء الا ملؤه وبقي مثله فضحك
رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بدت نواجذه فقال اشهد ان لا اله الا الله واشهد
اني محمد رسول الله لا يلقى الله عبد مؤمن بهما الا حجب عن النار دلائل النبوة للبيهقي
في باب ما ظهر في بقايا ازواد القوم ببركته ودعا النبي ٭ وقال البيهقي في الكتاب المذكور

حديث [illegible] الحسنين عليهما السلام
حديث تصليته عليه الصلاة [illegible]

[illegible] تكثير [illegible] ببركته [illegible]

باسناده عن عبد الرحمن بن ابي ربيعه انه سمع اباحبس الغفاري يقول خرجت مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة تهامة حتى اذا كنا بعسفان جاءه اصحابه فقالوا يا رسول الله
قد جهدنا بالجوع فائذن لنا في الظهر ان نأكله قال نعم فاخبر بذلك عمر فجاء النبي صلى الله عليه وسلم
فقال يا نبي الله ما صنعت امرت الناس ان يأكلوا الظهر فعلى ما ذا يركبون قال فما ترى يا بن
الخطاب قال ارى ان تامرهم وانت افضل رأيا فيجمعوا افضل ازوادهم في ثوب ثم تدعوا الله
لهم فان الله تعالى يستجيب لك فامرهم فجمعوا افضل ازوادهم في ثوب ثم دعا لهم الله تعالى
لهم ثم قال ائتوا باوعيتكم فملا كل انسان وعاءه ثم اذن النبي صلى الله عليه وسلم بالرحيل فلما ارتحلوا
مطروا ما شاؤا ونزل النبي صلى الله عليه وسلم ونزلوا معه وشربوا من ماء السماء و
هم بالكراع ثم خطبهم فجاء نفر ثلثة فجلس اثنان مع النبي صلى الله عليه وسلم وذهب
الآخر معرضا فقال النبي صلى الله عليه وسلم الا اخبركم عن النفر الثلثة اما واحد
فاستحيا من الله فاستحيى الله منه تعالى واما الآخر فاقبل تائبا الى الله فتاب الله
عليه واما الآخر فاعرض فاعرض الله عنه تعالى حديث تعجب ابو بكر وعمر رضي الله عنهما بعد ركانه
مشرک را بر زمین زد قال البيهقي في كتابه المسمى بدلائل النبوة باسناده عن ابي
امامة قال كان رجل من بني هاشم يقال له ركانة وكان من افتك الناس واشدهم وكان
مشركا وكان يرعى غنما له في واد يقال له اضم فخرج النبي صلى الله عليه وسلم من
بيت عائشة ذات يوم فتوجه قبل ذلك الوادي فلقيه ركانة وليس مع النبي صلى الله
عليه وسلم احد فقام اليه ركانة فقال يا محمد انت الذي تشتم آلهتنا اللات والعزى
وتدعوا الى الهك العزيز الحكيم ولولا رحم بيني وبينك ما كلمتك الكلام يعني اقتلك ولكن ادع الهك
العزيز الحكيم ينجيك مني اليوم وساعرض عليك امرا لك ان اصارعك وتدعو الهك العزيز
الحكيم يعينك علي وانا ادعو اللات والعزى فان انت صرعتني فلك عشر من غنمي
هذه تختارها فقال عند ذلك نبي الله صلى الله عليه وسلم نعم ان شئت
فاتخذوا ودعا نبي الله صلى الله عليه وسلم الهه العزيز الحكيم يعينه على ركانة ودعا ركانة اللات

والعزى

والعزى ان تغلبانه اليوم على محمد فاخذه النبي صلى الله عليه وسلم فصرعه وجلس على صدره فقال
ركانة قم فلست انت الذي فعلت بي هذا انما فعله الهك العزيز الحكيم وخذله اللات والعزى وما وضع
احد جنبي قبلك فقال ركانة عد فان انت صرعتني فلك عشر اخرى تختارها فاخذه نبي الله
صلى الله عليه وسلم ودعا كل واحد منهما الهه كما فعلا اول مرة فصرعه النبي صلى الله عليه وسلم
وجلس على كبده فقال له ركانة لست انت الذي فعلت بي هذا انما فعله الهك العزيز الحكيم وخذله
اللات والعزى وما وضع احد جنبي قبلك فقال له ركانة عد فان انت صرعتني فلك عشر
اخرى تختارها فاخذه النبي صلى الله عليه وآله وسلم ودعا كل واحد منهما الهه فصرعه نبي الله عليه
وآله الصلوة والسلام الثالثة فقال له ركانة لست انت الذي فعلت بي هذا وانما فعله الهك
العزيز الحكيم وخذله اللات والعزى فدونك ثلثين شاة من غنمي فاخترها فقال له النبي صلى الله
عليه وسلم ما اريد ذلك ولكني ادعوك الى الاسلام يا ركانة وانفس بك ان تصير الى النار
انك ان تسلم تسلم فقال له ركانة لا الا ان تريني آية فقال نبي الله صلى الله عليه وسلم الله
عليك شهيد ان انا دعوت ربي فاريتك آية لتجيبني الى ما ادعوك اليه قال نعم وقريب
منه شجرة سمر ذات فروع وقضبان فاشار اليها نبي الله صلى الله عليه
وسلم وقال لها اقبلي باذن الله تعالى فانشقت باثنين فاقبلت نصف شقتها
وقضبانها وفروعها حتى كانت بين يدي نبي الله صلى الله عليه وسلم وبين ركانة
فقال ركانة اريتني عظيما فمرها فلترجع فقال له نبي الله صلى الله عليه وسلم عليك الله شهيد
لئن انا دعوت ربي عز وجل امرتها فرجعت لتجيبني الى ما ادعوك اليه قال نعم فامرها فرجعت
بقضبانها وفروعها حتى التأمت بشقها فقال له نبي الله صلى الله عليه وسلم اسلم تسلم
فقال له ركانة ما بي الا ان اكون رايت عظيما ولكني اكره ان تتحدث نساء المدينة وصبيانهم
اني انما اجبتك لرعب دخل في قلبي منك ولكن قد علمت نساء اهل المدينة وصبيانهم انه لم
يضع جنبي قط ولم يدخل قلبي رعب ساعة قط لا ليلا ولا نهارا ولكن دونك فاختر غنمك
فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ليس لي حاجة الى غنمك اذا ابيت ان تسلم فانطلق

نبي الله صلى الله عليه وسلم راجعا واقبل ابو بكر وعمر يطلبانه في بيت عائشة فاخبرتهما انه قد توجه
قبل وادي اضم وقد عرفا انه وادي ركانة لا يكاد يخطئه فخرجا في طلبه واشفقا ان يلقاه ركانة
فيقتله فجعلا يصعدان على كل شرف ويتشرفان مخرجا له اذ نظرا الى نبي الله صلى الله عليه وسلم
مقبلا فقالا يا نبي الله كيف تخرج الى هذا الوادي وحدك وقد عرفت انه جهة ركانة
وانه من اقتل الناس واشدهم تكذيبا لك فضحك اليهما النبي صلى الله عليه وسلم
ثم قال اليس يقول الله عز وجل والله يعصمك من الناس انه لم يكن يصل
الي والله معي فانشا يحدثهما حديثه والذي اراه قال فعجبا من ذلك وقالا يا رسول الله
اصرعت ركانة فلا والذي بعثك بالحق ما نعلم انه وضع جنبه انسان قط فقال النبي صلى الله
عليه وسلم اني دعوت ربي فاعانني عليه وان ربي عز وجل اعانني ببضع عشرة و
بقوة عشرة ۞ باب ما جاء في استنصار رسول الله صلى الله عليه وسلم باسم الله
تعالى على ركانة في المصارعة ونصره اياه عليه ۞ قال البيهقي باسناده فاحدثنا مصعب
بن سلام باسناده عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
خطبة اسمع العواتق في خدورها او قال في بيوتها فقال يا معشر من امن بلسانه ولم يدخل
الايمان في قلبه لا تغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فانه من يتبع عوراتهم يتبع الله
تعالى عورته ومن يتبع الله عورته يفضحه في بيته وكذلك رواه جماعة من مصعب بن
سلام ۞ باب ما جاء في اسماعه خطبة العواتق في خدورها وهي في موضعها من المسجد
قال ايضا في الكتاب المذكور في باب ما جاء في دعائه على من احتكر بالجذام :
باسناده عن فروخ مولى عثمان قال القي على باب المسجد تكه طعام
كثير وعمر يومئذ امير المؤمنين فخرج الى المسجد فراى الطعام قال ما هذا
الطعام قالوا طعام جلب الينا بارك الله فيه وفيمن جلبه الينا قال لكن اما ان
امير المؤمنين قد احتكر قال فمن احتكره قالوا فروخ مولى عثمن وفلان مولاك
فقال سمعت ابا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لمن احتكر على المسلمين طعامهم

حديث في ان [illegible] تتبع عورات المسلمين

حديث احتكار على المسلمين ومنع [illegible]

[illegible]

عمر بيعته بالعذيم ابو بالنا قلا نسمى قال فروح قال له عبد الله يا امير المومنين ان لا اعود محول
تجارته الى بر مصر واما مولى عمر فقال نشترى بامو النا ونبتع فزعم ابو يحيى انه رابى مولى
عمر بعد حين محذوما وذلك رواه جماعة عن الهيثم وابو يحيى هو مكى   وفى معجم الطبرانى
برواه على ابن ابيطالب رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفى عام ثم امرت بالطاعة لى والسلام على فاول
روح امن بى وصدقنى من الرجال روح على وشيه   جواهر النفايس احمد بن ابراهيم
باب صد و ستم حديث حضرت حكم شنيدن با نقل مردى با ستعد حالى از ذيان و
با گفتن او را بو فرمودن حضرت نو قبله ما اختلف اثنان فى امتى   قال البيهقى فى
فى كتابه المسمى بدلايل النبوة فى باب ماروى فى اخباره صلى الله عليه وآله وسلم بالرجل
الذى وصف بالاجتهاد فى العبادة بما حدثته نفسه وبغير ذلك من حاله باسناده
عن انس بن مالك قال ذكروا رجلا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم والذى
نفسى بيده انى لا ارى فى وجهه سفعة من الشيطان ثم اقبل فسلم عليهم فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم هل حدثت نفسك وفى رواية ابى سعيد هل حدثت نفسك
انه ليس فى القوم احد خير منك قال نعم ثم ذهب فاختط مسجدا وصف بين
قدميه فصلى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يقوم اليه فيقتله قال
ابو بكر انا فانطلق اليه فوجده قائما يصلى فهاب ان يقتله فانصرف فقال
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم وجدته قائما يصلى فهبت ان اقتله فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ايكم يقوم اليه فيقتله قال عمر انا فانطلق
اليه فصنع كما صنع ابو بكر ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايكم يقوم اليه
ليقتله قال على انا قال انت ان ادركته فذهب فوجده قد انصرف فرجع الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا
اول قرن خرج فى امتى لو قتلته ما اختلف اثنان بعده من امتى ثم قال ان بنى

فذكروا قوته فى الجهاد واجتهاده فى
العبادة فاذا هم بالرجل مقبلا قالوا
هذا الذى كنا نذكر فقال رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم

اسرائيل افترقت على احدى وسبعين فرقة وان امتي ستفرق على اثنتين وسبعين فرقة كلها في
النار الا فرقة واحدة ❁ قال البيهقي في الكتاب المذكور في باب قول الله عز وجل
وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض الآية باسناده عن عمرو بن عوف
قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا عبيدة بن الجراح الى البحرين يأخذ بجزيتها
وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو صالح اهل البحرين وامر عليهم العلاء بن
الحضرمي فقدم ابو عبيدة بمال من البحرين فسمعت الانصار بقدومه فوافت صلوة الصبح مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما انصرف تعرضوا له فتبسم حين رآهم وقال اظنكم
سمعتم بقدوم ابي عبيدة وانه جاء بشيء فقالوا اجل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
فابشروا واملوا ما يسركم فوالله ما اخشى عليكم الفقر ولكني اخشى عليكم ان تبسط عليكم الدنيا كما
بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها فتهلككم كما اهلكتهم رواه البخاري في الصحيح عن اسمعيل
بن ابي اويس واخرجه مسلم من وجه آخر عن الزهري ❁ وقال ايضا في الكتاب المذكور في
الباب المذكور باسناده عن عامر بن سعد انه ارسل الى ابن سمرة العدوي يعني
جابر بن سمرة حدثنا ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال الدين قائما حتى يكون اثنا عشر رجلا خليفة من قريش
ثم يخرج كذا قال ويخرج عصابة من المسلمين يستخرجون كنز القصر الابيض قصر كسرى وآل
كسرى واذا اعطى الله تعالى احدكم خيرا فليبدأ بنفسه واهله وانا فرطكم على الحوض رواه
مسلم في الصحيح عن محمد بن رافع عن ابن ابي فديك ❁ قال محمد بن طغر رواية عن القاضي
الامام ابي الحسن علي عن احمد بن محمد الرشيدي باسناده الى ابي هريرة قال
اجتمع المهاجرون والانصار عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر صديق
رضي الله عنه وعيشك يا رسول الله اني لم اسجد لصنم قط فغضب عمر رضي الله
عنه وقال ويقول وعيشك يا رسول الله اني لم اسجد لصنم وقد كنت في الجاهلية
كذا وكذا سنة فقال ابو بكر صديق رضي الله عنه ان عثمان ابا قحافة اخذ بيدي

فانطلق

ما الكفر بعد الايمان

فانطلق بي الى بيت الاصنام وقال لي هذه الهتك الشم العلى فاسجد لها واعبدها ثم ذهب
عني فدنوت من الصنم وقلت له اني جايع فاطعمني فلم يجبني فقلت اني عطشان فاسقني فلم
يجبني فقلت اني عار فاكسني فلم يجبني فاخذت صخرة فقلت اني ملقيها عليك فان كنت
الها فامنع نفسك فلم يجبني فالقيت الصخرة عليه فخر لوجهه واقبل الذي فقال ما هذا يا بني فقلت
هذا الذي ترى فانطلق بي الى امي فاخبرها فقالت دعه فهذه الذي ناجانى به الله فقلت
يا اماه وما ما جاءك الله فقالت ليلة اصابني المخاض ولم يكن عندي احد سمعت هاتفا
يقول اسمع الصوت ولا ارى الشخص يا امة الله على التحقيق الابشر بالولد العتيق اسمه
في السماء الصديق هو لمحمد صلى الله عليه وسلم صاحب ورفيق قال ابو هريرة رضي الله
عنه فلما انقضى كلام ابي بكر صديق نزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وسلم
وهو يقول صدق صدق ابو بكر ثلثا اخرجه النقاش لاحمد بن ابراهيم قال البيهقي
في كتابه المسمى بدلايل النبوة في باب ما جاء في تحذيره من الرجوع الى الكفر بعد الايمان
واخباره بالتبديل الذي وجد بعد وفاته عن ابي عمر يحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض رواه البخاري
في الصحيح عن ابن الوليد واخرجه مسلم من وجه آخر عن شعبة وبلغني عن موسى بن هارون
وكان من الحفاظ انه سئل عن هذا الحديث فقال هولاء اهل الردة قتلهم ابو بكر صديق وقال
بعض اهل العلم معناه لا ترجعوا بعدي كفارا اي فرقا مختلفين يضرب بعضكم رقاب
بعض فتكونوا في ذلك مضاهين الكفار متعادون يضرب بعضهم رقاب البعض و
المسلمون متواخون يحقن بعضهم دماء بعض وقيل معناه لا ترجعوا بعدي كفارا اي
متكفرين بالسلاح قيل نزلت في ابي بكر صديق رضي الله عنه حين دعاه ابنه عبد
الرحمن الى عبادة الاوثان قل اندعو ونعبد من دون الله الضار النافع ما لا ينفعنا
ولا يضرنا ونرد على اعقابنا راجعين الى الشرك بعد اذ هدانا الله فابعد
منه وهدانا للاسلام كالذي استهوته الشياطين كالذي ذهبت به مردة

لا ترجعوا بعدي كفارا يا اولياء

الجن في الغيلان الخ صاحب كشاف در سوره انعام در ذيل تفسير آيه قل اندعوا من
دون الله ما لا يضرنا ولا ينفعنا ونرد على اعقابنا بعد اذ هدانا الله كالذي استهوته
الشياطين الآيه فبهديهم اقتده فاختص هديهم بالاقتداء ولا تقتد الا بهم هذا معنى تقديم
المفعول والمراد بهديهم طريقتهم في الايمان بالله وتوحيده واصول الدين دون الشرائع
فانها مختلفة وهي هدى ما لم ينسخ فاذا نسخت لم تبق هدى بخلاف اصول الدين فانها
هدى ابدا والهاء في اقتده للوقف تسقط في الدرج واستحسن ايثار الوقف لثبات
الهاء في المصحف انتهى قال النيشابوري في ذيل سورة ضحى وههنا لطايف الاول قدم
ذكر الليل في السورة المتقدم والعكس ههنا الا ان قال ايضا تلك سورة ابي بكر وقد سبقه
كفر شبه الليل في الظلمة وهذا سورة محمد ولم يسبقه كفر طرفة عين ولا اقل من ذلك فبدا
بالنهار الذي هو مشابه الايمان انتهى قال الرازي في التفسير المعروف بالكبير الغيلان
في الجذب ما رواه المتقي في كنز العمال في كتاب الفضايل في فضل ابي بكر عن ابن شهاب
در كتاب روضة الاحباب در باب فتح فدك وخيبر ميگويند كه وهم در منزل بود
كه وقت نماز ديگر حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم سر مبارك
در كنار امير المومنين على عليه السلام نهاد و آثار وحى بر آنحضرت ظاهر شد و على عليه السلام
نماز ديگر نگذارده بود و زمان نزول وحى چندان ممتد گشت كه آفتاب غروب كرد و
نماز ديگر از حضرت امير عليه السلام فوت شد و چون وحى منجلى گشت حضرت پرسيد
كه يا على نماز عصر گذارده بودى على گفت نه يا رسول الله آنسرور فرمود الهى اگر على پيشه
در اطاعت تو و اطاعت رسول تو بود آفتاب را از براى او باز گردان تا نماز
ديگر بگذارد و اسماء بنت عميس گويد بعد از آنكه آفتاب غروب كرده بود ديدم كه
طالع شد و بر كوه و زمين تافت چنانكه همه كس ديدند و على عليه السلام نماز ديگر گذارد
گويند طحاوى كه از اكابر علماى حنفيه است در شرح آثار خويش گفته است روايت
اين حديث ثقات اند و از احمد بن صالح نقل كرده كه اهل علم را سزاوار نيست تغافل كردن از

از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوتست و قاضی عیاض در شفا و خویش
ابن حسنی را ازوی نقل کرده قال البیهقی فی کتابه المذکور فی باب ما جاء فی اخبار
النبی صلی الله علیه وسلم بالبلوی التی اصابت عثمان بن عفان رضی الله عنه باسناده عن
ابا موسی الاشعری قال توضأت فی بیتی ثم خرجت فقلت لاکونن الیوم مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فجئت المسجد فسألت عن النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا
اخرج وتوجه ههنا فخرجت فی اثره حتی جئت بئر اریس وبابها من جرید فکنت عند بابها
حتی ظننت ان النبی صلی الله علیه وسلم قد قضی حاجته وجلس فجئت فسلمت علیه فاذا هو
قد جلس علی قف بئر اریس فتوسط ثم دلی رجلیه فی البئر وکشف عن ساقیه فرجعت
الی الباب وقلت لاکونن الیوم بواب رسول الله صلی الله علیه وسلم فلبثت ان
دق الباب فقلت من هذا قال ابو بکر قلت علی رسلک قال فذهبت الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقلت یا نبی الله هذا ابو بکر یستاذن فقال ائذن له وبشره بالجنة قال فخرجت مسرعا
حتی قلت لابی بکر ادخل ورسول الله صلی الله علیه وسلم یبشرک بالجنة قال فدخل حتی جلس
الی جنب النبی صلی الله علیه وسلم فی القف عن یمینه ودلی رجلیه وکشف عن ساقیه
کما صنع النبی صلی الله علیه وسلم ثم رجعت فسمعت تحریک الباب فقلت من هذا
قال عمر قلت علی رسلک قال جئت النبی صلی الله علیه وسلم فسلمت علیه فاخبرته فقال
ائذن له وبشره بالجنة قال فجئت فاذنت له وقلت له رسول الله صلی الله علیه وسلم
یبشرک بالجنة قال فدخل حتی جلس مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی یساره
وکشف عن ساقیه ودلی رجلیه فی البئر کما صنع النبی صلی الله علیه وسلم قال ثم رجعت
فقلت ان یرد الله بفلان خیرا یأت به یرید اخاه فاذا تحریک الباب فقلت من
هذا قال هذا عثمان بن عفان فقلت علی رسلک وذهبت الی النبی صلی الله
علیه وسلم فقلت هذا عثمان یستاذن قال ائذن له وبشره بالجنة مع
بلوی مع بلاء یصیبه فجئت فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم یاذن لک

يشرك بالجنة مع بلوى وبلاء يصيبك فدخل فلم يجد في القف مجلسا فجلس وجاههم من شق البير وكشف عن ساقيه ودلاهما في البئر كما صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر ٭ وقال ايضا في كتاب المذكور باسناده عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه سيلي امركم قوم يطفئون السنة ويحدثون البدعة ويؤخرون الصلوة عن مواقيتها قال ابن مسعود فكيف يا رسول الله ان ادركتهم قال يا ابن ام عبد لا طاعة لمن عصى الله قالها ثلثا ٭ قال ايضا في كتاب المذكور في باب ما جاء في اخبار عن قتال الزبير ان النبي صلى الله عليه وسلم لقيهما في سقيفة بني ساعدة فقال الجنة يا زبير قال ولم يمنعني قال فكيف بك اذا قاتلته وانت ظالم له ٭ وروى ايضا في اخر الباب المذكور عن ابي اجروة المازني قال سمعت عليا والزبير عليه يقول له نشدتك بالله يا زبير اما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انك تقاتلني وانت لي ظالم قال بلى ولكني نسيت ٭ روى ايضا في الكتاب المذكور عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقتل عمار الفئة الباغية وقاتله في النار في باب ما جاء في اخبار عن الفئة الباغية ٭ قال ايضا في كتاب المذكور عن انس قال لما نزلت هذه الاية يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الى قوله ان تحبط اعمالكم وانتم لا تشعرون وكان ثابت بن قيس بن شماس رفيع الصوت فقال انا الذي كنت ارفع صوتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم حبط عملي وانا من اهل النار فجلس في اهله حزينا فقال النبي صلى الله عليه وسلم فانطلق بعض اهل القوم اليه فقالوا له تفقدك رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لك قال انا الذي كنت ارفع صوتي فوق صوت النبي صلى الله عليه وسلم واجهر له بالقول حبط عملي انا من اهل النار فاتوا النبي صلى الله عليه وسلم فاخبروه بما قال فقال لا بل هو من اهل الجنة ٭ روى ايضا في كتاب المذكور بطرق مختلفة منها ما رواه في باب ما جاء في اخبار بخروج من يخرج على علي وكيفية امرهم

حديث طلحه و زبير [illegible] على

حديث قتال عمار [illegible]

حديث ثابت بن قيس بن شماس [illegible]

حديث متقاتله خوارج [illegible]

باسناده عن ابي سعيد الخدري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان
منكم من يقاتل على تاويل القرآن كما قاتلت على تنزيله قال ابو بكر انا هو يا رسول الله قال
لا قال عمر انا هو يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا ولكن خاصف النعل قال و
كان اعطى عليا نعله يخصفها وروى ايضا عن عبد الملك بن ابي عتبة عن اسمعيل
بن رجا وروى ايضا بطرق مختلفة منها ما روى عن ابي ادريس الاودي عن علي
قال ان مما عهد الي رسول الله صلى الله عليه وسلم الامة ستغدر بك بعدي
فقال ان صح هذا فيحتمل ان يكون المراد به والله اعلم في خروج من خرج عليه في امارته
ثم في قتله وروى ايضا في باب ما جاء في اخبار النبي بامر علي رضي الله عنه وقتله
فكانا كما اخبر باسناده وعن ابن شهاب قال قدمت دمشق وانا اريد الغزو
فاتيت عبد الملك لاسلم عليه فوجدته في قبة على فرش يفوق القائم والناس
تحته سماطان فسلمت وجلست فقال يا ابن شهاب العلم ما كان في بيت المقدس
صباح قتل ابن ابي طالب قلت نعم قال بكم فقمت من وراء الناس حتى
اتيت خلف القبة وحول وجهه فاحنى علي فقال ما كان قال فقلت لم يرفع حجر في بيت
المقدس الا وجد تحته دم قال فقال لم يبق احد يعلم هذا غيري وغيرك ولا يسمعن
منك قال فما تحدثت به حتى توفي هكذا روى هذا في قتل علي بهذا الاسناد وروي
باسناد اصح من هذا عن الزهري ان ذلك كان في قتل الحسين بن علي رضي الله عنهما
در اعتراض على ... فصل الخطاب مذكور است كه در كتاب معارف بروايت
امير المومنين علي ابن ابي طالب عليه السلام مذكور است كه آنحضرت فرمود
روزي مصطفى صلى الله عليه وسلم در خانه بود مرا گفت يا علي خذ بالباب فان
الملائكة عندي ويأخذون مني يا علي برين در بنشين وكسي را مگذار كه امروز نوبت
فرشتگان آسمانست امير المومنين علي عليه السلام گفت فوج فوج
از ملائكه مي آمدند در آن روز پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم ايشان را ارشاد ميكرد در

ولا يبعد ان يكون هذا الامر واقعا
مرتين مرة بعد قتل علي ع م
ومرة بعد قتل الحسين ع م

درین و منبر رفتند که بیکبار جمعی بیایند و من آواز ایشان تلی شنیدم چنانکه گمان بردم که
سه صد و سی فرشته اند چون بازگشته اند از رسول صلی الله علیه و آله سوال کردم
از این جمعی که اکنون رفته اند سه صد و سی فرشته بودند یا نبی الله فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله بم عرفت ذلک چنین است که تو میگوئی و بچه دانستی گفتم سمعت
ثلثمائة و ثلثین صوتا فعلمت انهم ثلثمائة و ثلثون تا سه صد و سی آواز شنیدم که هیچ
بیکدیگر نماند دانستم که سه صد و سی تن اند و مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم دست
بر سینه علی علیه السلام نهاد و فرمود زادک الله تعالی ایمانا و علما یا علی خدای
عز و جل در حقایق ایمان و قوت علم تو زیادت کرد آباد قال البیهقی فی الکتاب المذکور
فی باب ما جاء فی اخباره بملک معاویة بن ابی سفیان و منها حدیث راشد بن سعد
عن معویة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول انک ان تتبعت عورات
الناس او عثرات الناس افسدتهم او کدت ان تفسدهم ۵ و قال صبی لمعلمه انی
رایت فی المنام کانی مطلی بالعذرة و انت مطلی بالعسل فقال المعلم هذا عملک السوء
و عملی الصالح البناء الله فقال الصبی اسمع تمام الرویا و کنت تلحسنی و انا الحسک فقال
اعزب لعنک الله محاضرات راغب اصفهانی ذکر البیهقی فی آخر من کتابه
المسمی بدلایل النبوة باسناده عن یزید بن بابنوس فی آخر قصة وفات
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عمر قال حین ذکر ابو بکر قوله تعالی انک میت
و انهم میتون الی قوله ذائقة الموت افی کتاب الله هذا یا ابا بکر قال نعم و ذکر ایضا
فی الباب المذکور باسناده عن عروة فی ذکر وفات رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان عمر قال حین ذکر ابو بکر قوله تعالی و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل الی
قوله و سیجزی الشاکرین هذه الآیة فی القرآن والله ما علمت ان هذه الآیة انزلت
قبل الیوم. امام فخر در تفسیر کبیر در تفسیر آیه قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و
حرم الربوا در سورة آل عمران المسئلة الثانیة مذهب الشافعی رضی الله عنه ان قوله و

ما احل الله وحرام الربوا من المجملات التي لا يجوز التمسك بها وهذا هو المختار عندي ويدل عليه وجوه

الوجه الثالث ما روي عن عمر رض قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدنيا وما سئلناه عن الربوا ولو كان هذا اللفظ مفيدا للعموم لما قال ذلك فعلمنا ان هذه الآية من المجملات والوجه الرابع ان قوله واحل الله البيع يقتضي ان يكون كل بيع حلالا وقوله وحرم الربوا يقتضي ان يكون كل بيع حراما لان الربوا هو الزيادة ولا بيع الا ويقصد به الزيادة فاول الآية اباح جميع البيوع وآخرها حرم الجميع فلا يعرف الحلال من الحرام بهذه الآية فكانت مجملة فوجب الرجوع في معرفة الحلال والحرام الى بيان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والله اعلم قال البيهقي في الكتاب المذكور في باب ما جاء في اخبار ملك معاوية بن ابي سفيان ومنها حديث راشد بن سعد عن معوية انك ان اتبعت عورات الناس افسدتهم او كدت ان تفسدهم باب ما جاء في تأليف القرآن قال البيهقي باسناده عن زيد بن ثابت قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نؤلف القرآن من الرقاع وايضا في الباب المذكور عن زيد بن ثابت باسناده قال ارسل الي ابو بكر مقتل اهل اليمامة فاتيته فاذا عمر جالس عنده فقال ابو بكر ان عمر جاءني فقال ان القتل قد استحر يوم اليمامة بقراء القرآن واني اخشى ان يستحر القتل بالقراء في المواطن كلها فيذهب قرآن كثير واني ارى ان تجمع القرآن فقلت لعمر كيف افعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر هو والله خير فلم يزل عمر يراجعني في ذلك حتى شرح الله صدري للذي شرح صدره ورأيت في ذلك الذي يراه فقال ابو بكر لزيد بن ثابت انك رجل شاب عاقل لا نتهمك وقد كنت تكتب الوحي لرسول الله صلى الله عليه وسلم فتتبع القرآن فاجمعه قال زيد فوالله لو كلفوني نقل جبل من الجبال ما كان اثقل علي مما امرني به من جمع القرآن قال قلت كيف تفعلون شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هو والله خير فلم يزل ابو بكر يراجعني حتى شرح الله صدري

البيع ص

قال سعيد [illegible]

للذي شرح صدر ابي بكر وعمر قال فتتبعت القرآن اجمعه من الرقاع والعسب واللخاف
وصدور الرجال حتى وجدت آخر سورة التوبة مع خزيمة او ابي خزيمة الانصاري
لم اجدها مع احد غيره لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين
رؤف رحيم فالحقتها في سورتها فكانت الصحف عند ابي بكر في حياته حتى توفاه
الله ثم عند عمر حتى توفاه الله ثم عند حفصة بنت عمر قال ابن شهاب واخبرني خارجة
بن زيد عن زيد بن ثابت قال فقدت آية من سورة الاحزاب قد كنت اسمع رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقرأها فالتمستها فوجدتها مع خزيمة بن ثابت الانصاري من
المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فالحقتها في سورتها قال ابراهيم بن
سعد فحدثني الزهري عن انس بن مالك ان حذيفة قدم على عثمن وكان يغازي
اهل الشام مع اهل العراق في فتح ارمينية وآذربيجان قال فافزع حذيفة اختلافهم
في القراءة فقال يا امير المؤمنين ادرك هذه الامة قبل ان يختلفوا في الكتاب
كما اختلف اليهود والنصارى فبعث عثمان الى حفصة ارسلي الينا بالصحف ننسخها
في المصاحف ثم نردها عليك فبعثت بها اليه فدعا زيد بن ثابت [illegible]
عبد الله بن الزبير وسعد بن العاص والحارث بن الهشام ان ينسخوا الصحف
في المصاحف وقال ما اختلفتم انتم وزيد فاكتبوه بلسان قريش فانما نزل
بلسانهم فكتبوا الصحف في المصاحف فبعث الى كل افق بمصحف وامر بما سوى
ذلك من القراءة في كل صحيفة او مصحف ان يمحى او يحرق قال ابن شهاب
واختلفوا يومئذ في التابوت فقال زيد التابوه وقال سعد بن العاص و
ابن الزبير التابوت فرفعوا اختلافهم الى عثمن فقال اكتبوها التابوت
فانها بلسانهم وايضا في الباب المذكور باسناده عن يزيد الفارسي قال قال لنا
قلت لعثمان بن عفان ما حملكم على ان عمدتم الى الانفال وهي من المثاني والى براءة
وهي من المئين فقرنتم بينهما ولم تكتبوا بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم

ووضعتموها في السبع الطول ما حملكم على ذلك فقال عثمان ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم كان يأتي عليه الزمان تنزل عليه السور ذوات عدد وكان اذا انزل
عليه الشي دعا بعض من كان يكتبه فيقول ضعوا هذه في السورة التي يذكر فيها كذا
وكذا واذا انزل عليه الآية فيقول ضعوا هذه في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا وكانت
الانفال من اوائل ما انزل بالمدينة وبراءة من آخر القرآن وكانت قصتها شبيهة بقصتها
فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يبين لنا انها منها فظننا انها منها فمن
ثم قرنت بينهما ولم اكتب بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم لفظ حديث
هوذه وحديث روح فرحتي ۵ وايضا في الباب المذكور قلت ولم يختلف اهل العلم
في نزول بسم الله الرحمن الرحيم قرآنا وانما اختلفوا في عدد النزول وفي اثبات
الصحابة رسمها حيث كتبوها في مصاحفهم دلالة على صحة قول من ادعى نزولها حيث
ثبت والله اعلم قال البيهقي في الكتاب المذكور في اخر باب ما روي في خطبة رسول الله
صلى الله عليه وسلم من نزله نفسه وماله لحق الكان لاحد قبله حتى يلقى الله عز وجل وليست
لاحد بعده مثله وما ذكر منها لعمر الخطاب رض باسناده عن الفضل عن ابن عباس
قال فقام اليه رجل فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم واني لمنافق واني
لكذوب واني لنؤوم قال عمر بن الخطاب ويحك ايها الرجل لقد سترك الله
لو سترت على نفسك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مه يا ابن الخطاب
فضوح الدنيا اهون من فضوح الآخرة اللهم ارزقه صدقا وايمانا واذهب عنه النوم اذا شاء
۵ ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر معي وانا مع عمر والحق بعدي مع عمر
وقال ايضا في باب قول الله عز وجل وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم
في الارض الآية باسناده عن سعد مولى ابي بكر وكان يخدم رسول الله صلى الله
عليه وسلم وكان تعجبه خدمته فقال يا ابا بكر اعتق سعدا قال يا رسول الله
ما لنا ماهن غيره فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتتك الرجال يعني السبي

حديث [illegible] الحق بعدي مع عمر
حديث [illegible] بسم الله [illegible]
[illegible]

قال الشيخ شهاب الدين السهروردي في كتاب العوارف عوارف المعارف في الباب الحادي والخمسين باسناده
عن عبد الله بن الحسن قال حين نزلت هذه الآية وتعيها اذن واعية قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لعلي سألت الله تعالى ان يجعلها اذنك يا علي فقال علي رضي الله
عنه فما نسيت شيئا بعده وما كان لي ان انسى ٥ وايضا في الباب الخامس
عشر باسناده عن ابن شهاب ان محمد ابن نعمان اخبره ان عمر رض قال
في المجلس فيه المهاجرون والانصار ارأيتم لو ترخصت في بعض الامور ماذا كنتم فاعلين
قال فسكتوا فقال ذلك مرتين او ثلثا قال بشر بن سعد لو فعلت ذلك لقومناك
تقويم القدح فقال عمر انتم اذن انتم وايضا في الباب المذكور عن ابي هريرة عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المؤمن يألف ويؤلف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف
قال صاحب الكشاف في سورة الفجر في تفسير قول الله عز وجل وجيء يومئذ بجهنم يومئذ الآية
وروي انها لما نزلت تغير وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعرف في وجهه
حتى اشتد على اصحابه فاخبروا عليا رضي الله عنه فجاء فاحتضنه من خلفه وقبله بين عاتقيه ثم قال
يا نبي الله بابي وامي ما الذي حدث اليوم وما الذي غيرك فتلا عليه الآية فقال له علي كيف يجاء بها
قال يجيء بها سبعون الف ملك يقودونها بسبعين الف زمام فتشرد شردة لو تركت لاحرقت
اهل الجمع ٥ ودر تفسير منهج الصادقين مذكور است كه از ابو سعيد خدري روايتست
كه چون اين آيه نازل شد رنگ روي مبارك آنحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم شاه
متغير شده واصحاب چون آن حال را مشاهده كرده اند بسيار پريشان و مضطرب
گشته اند وجرات آن نداشته اند كه منشاء آنرا از حضرت سوال كنند نزد امير المؤمنين
علي عليه السلام آمدند گفتند يا ابا الحسن رسول را حادثه عظيم رخ نموده وبجهت آن بسيار
متغير اللون گشته ومشوش الحال شده وما را حد آن نيست كه سبب آنرا استفسار
كنيم امير المؤمنين بيامد ودر پس پشت رسول بنشست و او را در گرفت و در كتفين
او بوسه داد ٥ وتتمه موافقست بعبارة كشاف ٥ قال صاحب الكشاف

في سورة النحل في تفسير قوله تعالى يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه الآية ومن بدع
تاويلات الروافض ان المراد بالنحل علي عليه السلام وقومه وعن بعضهم انه قال عند المهدي
انما النحل بنو هاشم يخرج من بطونهم العلم فقال له رجل جعل الله طعامك وشرابك
مما يخرج من بطونهم فضحك المهدي وحدث به المنصور فاتخذوه اضحوكة من اضاحيكهم

الباب الثالث عشر في فضيلة مكان الرباط قال الله تعالى في بيوت اذن الله ان
ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن
ذكر الله واقام الصلوة وايتاء الزكوة يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والابصار
وقيل لما نزلت هذه الآية قام فقام اليه رجل اي بيوت هذه يا رسول الله قال بيوت
الانبياء فقام اليه ابو بكر رضي الله عنه وقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا البيت منها
بيت علي وفاطمة قال نعم من افاضلها ❧ عوارف المعارف للشيخ شهاب الدين السهروردي

ودر تفسير منهج الصادقين باين عبارت مذكور است وثعلبي كه يكي از مشايخ
اهل سنت است در تفسير خود آورده كه امان بن تغلب از نفيع بن حارث روايت
كرده ... از انس بن مالك وبريده كه اين هر دو گفتند كه انه سئل النبي صلى الله
عليه وسلم لما نزلت الآية اي بيوت هذه فقال بيوت الانبياء فقام ابو بكر وقال يا رسول الله
بيت علي وفاطمة منها قال نعم من افاضلها ❧ وعن عمر بن الخطاب رض قال لو ان
رجلا صام النهار وقام الليل وتصدق وجاهد ولم يحب في الله ولم يبغض في الله ما
نفعه ذلك عوارف المعارف للشيخ شهاب الدين السهروردي في الباب الثالث والخمسون
في حقيقة الصحبة وما فيها من الخير والشر ❧ قال الرابعة بعض الاله وانت تظهر حبه
هذا العمري في الفعال بديع لو كان حبك صادقا لاطعته ان المحب لمن يحب يطيع
مطيع عوارف قوله فقد صدق الله وكذب بطن اخيك من باب المشاكلة
لقولهم اذا طالت اللحية تكوسج العقل جلبي در حاشيه تفسير بيضاوي در بيان
تفسير قوله تعالى فيه شفاء للناس حدثنا عبد العزيز بن عبد الله الاويسي

فقال م

حدثنا عن ابراهيم عن صالح عن ابن شهاب اخبرني عمر بن محمد بن جبير بن مطعم ان محمد بن جبير
قال اخبرني جبير بن مطعم انه بينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه الناس مقبلا من حنين علقت
برسول الله الاعراب يسالونه حتى اضطروه الى سمرة فخطفت رداءه فوقف رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال اعطوني ردائي فلو كان عدد هذه العضاه نعما لقسمته بينكم
ثم لا تجدوني بخيلا ولا كذوبا ولا جبانا ۞ صحيح البخاري من كتاب فرض الخمس من باب
ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يعطي المؤلفة قلوبهم وغيرهم من الخمس ونحوه وفيه
ذم الخصال المذكورة وهي البخل والكذب والجبن وان امام المسلمين لا يصلح ان يكون
فيه خصلة منها فتح الباري في ترجمة قوله فخطفته **جندب ابي ذر الغفاري**
الدال على روى الامام ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبي رح في تفسيره يرفعه بسنده قال
بينا عبد الله بن عباس رضي الله عنهما جالس على شفير زمزم يقول قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذ اقبل رجل متعمم بعمامة فجعل ابن عباس لا يقول قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الا قال الرجل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابن
عباس سالتك بالله من انت قال فكشف العمامة عن وجهه وقال ايها الناس
من عرفني فقد عرفني انا جندب بن جنادة البدري ابو ذر الغفاري سمعت النبي
صلى الله عليه وآله بهاتين والا فصمتا ورايته بهاتين والا فعميتا يقول علي قائد البررة
وقاتل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله اما اني صليت مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم يوما من الايام الظهر فسال سائل في المسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو يصلي فلما فرغ النبي من صلاته رفع راسه الى السماء وقال اللهم ان اخي موسى سالك
فقال رب اشرح لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي
وزيرا من اهلي هارون اخي اشدد به ازري واشركه في امري فانزلت عليه قرآنا ناطقا
سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما بآياتنا اللهم و
انا محمد نبيك وصفيك اللهم فاشرح لي صدري ويسر لي امري واجعل لي وزيرا

الى عليا اشهدوا به جهرى قال ابو ذر رضى الله عنه فما استتم رسول الله صلى الله عليه وآله
كلامه حتى نزل عليه جبرئيل من عند الله فقال يا محمد اقرأ فقال وما اقرأ فانزل الله عليه انما
وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون.
من مطالب السؤول تأليف كمال الدين محمد بن طلحه شافعى فى الفصل السابع فى عبادة
على عليه السلام كتابة امير المؤمنين الى عايشة فى وقعة الجمل كتب على عليه السلام الى
عايشة فى وقعة الجمل اما بعد فانك خرجت من بيتك عاصية لله تعالى ولرسوله تطلبين
امرا كان عنك موضوعا ثم تزعمين انك تريدين الاصلاح بين الناس فخبرينى ما للنسا
وقود العساكر وزعمت انك طالبة بدم عثمان وعثمان رجل من بنى امية وانت امراة من
بنى تيم بن مرة ولعمرى ان الذى عرضك للبلاء وحملك على المعصية لاعظم اليك ذنبا
من قتلة عثمان وما غضبت حتى اغضبت ولا هجت حتى هيجت فاتقى الله يا عايشة و
ارجعى الى منزلك واسبلى عليك سترك والسلام جواب عايشة يا بن ابى طالب
جل الامر عن العتاب ولن ندخل فى طاعتك فاقض ما انت قاض والسلام   من مطالب
السؤول تأليف محمد ابن طلحه شافعى فى فصل بيان شجاعة على عليه السلام واعلموا
ايها الناس انى قد تانيت هؤلاء القوم وراقبتهم وناشدتهم كيما يرجعوا او يرتدعوا
فلم يفعلوا ولم يستجيبوا وقد بعثوا الى ان ابرز للطعان واثبت للجلاد وقد كنت
ما اهدد بالحرب ولا ادعى اليها وقد انصف القارة من راماها ولعمرى لئن ابرقوا وارعدوا
فقد راوا انكا بى فانا ابو الحسن الذى فللت حدهم وفرقت جماعتهم فبذلك
القلب القى عدوى وانا على بينة من ربى لما وعدنى من النصر والظفر وانى لعلى غير شبهة
من امرى الا وان الموت لا يفوته المقيم ولا يعجزه الهارب ومن لم يقتل يمت وان
افضل الموت القتل والذى نفس على بيده لالف ضربة بالسيف اهون على من
ميتة على الفراش ثم رفع يده الى السماء فهو يقول اللهم ان طلحة بن عبد الله اعطانى
صفقة يمينه طائعا ثم نكث بيعتى اللهم فعاجله ولا تمهله اللهم وان الزبير بن العوام قطع

خطبة على و... عليه السلام على طلحة و... امير المؤمنين

قرابتي ونكث عهدي وظاهر عدوّي ونصب الحرب لي فهو يعلم انه ظالم اللهم فاكفنيه كيف
شئت وانّى شئت الخ. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول تاليف كمال الدين محمد بن
طلحة الشافعي في فصل بيان شجاعة علي عليه السلام قوله ان عمر رضي الله عنه
قال ان تأخذ بكتاب الله فان كتاب الله يأمر بالتمام وان تأخذ بسنة رسول الله
فان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يحل حتى بلغ الهدي محله قال القاضي العياض قد
رحمه الله ظاهر كلام عمر رضي الله عنه هذا انكار فسخ الحج الى العمرة وان نهيه عن
التمتع انما هو من باب ترك الاولى لا انه منع تحريم وابطال وبوّبتهما قوله بعد
قد علمت ان النبي صلى الله عليه وسلم قد فعله واصحابه ولكن كرهت ان يظلوا معرسين
بهن في الاراك **وجه تسمية امير المومنين الانزع البطين** ومن القاب امير المومنين
علي عليه السلام انزع البطين ووجهه انه عليه السلام كان اول ذكر امن برسول الله ونزع
الاكثر الاصنام والتماثيل وطهر المسجد الحرام من الاوثان والاباطيل وغير اساليب
الشرك والاضاليل حتى روى الامام احمد بن حنبل في مسنده يرفعه اليه عليه السلام انه
قال انطلقت انا والنبي حتى اتينا الكعبة فقال يا رسول الله اجلس فجلست وصعد على منكبي
فذهبت لانهض به فراى في ضعف الصبي فنزل وجلس لي نبي الله صلى الله عليه وسلم
قال اصعد على منكبي فصعدت على منكبيه فنهض بي فلقد خيّل اني لو شئت لنلت افق
السماء حتى صعدت على البيت وعليه تمثال من صفر ونحاس فجعلت ازاله عن يمينه
وشماله ومن بين يديه ومن خلفه حتى استمكنت منه فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم
اقذف به فقذفته فتكسر كما تتكسر القوارير ثم نزلت فانطلقت انا ورسول الله
نستبق حتى توارينا بالبيوت خشية ان يلقانا احد من الناس الى اصلاب الشهداء
والى الكتاب الحسنات وقال رسول الله فيما نقل الترمذي في صحيحه بسنده عنه انا مدينة
العلم وعلي بابها وحيث اتضح ما اتاه الله تعالى من انواع العلوم واقسام الحكمة
فباعتبار ذلك وصف بالانزع البطين لانه عليه السلام قد امتلأ علما وحكمة حلاص

ما كلام كلام الم

حرمت آن از عمر نیست بلکه از اوست و از
ز فعل پیغمبر کرده و اصحاب او

من كلام كمال الدين محمد ابن طلحه شافعي في كتاب مطالب السئول حديث محبة
النبي صلى الله عليه وسلم للحسنين عليهما السلام روى الترمذي رحمه
بسنده عن اسامه بن زيد قال طرقت النبي ذات ليلة في بعض الحاجة فخرج وهو مشتمل
على شيء لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه
فكشفه فاذا هو حسن وحسين على وركيه فقال هذان ابناي وابنا ابنتي اللهم اني احبهما فاحبهما واحب
من يحبهما مطالب السئول مؤلف محمد ابن طلحه شافعي معجزه امير المؤمنين
علي ان عمامه رسول الله وجبه كانتا عليه روى حبيب بن ذكوان
الفارسي قال كنت مع امير المؤمنين علي ابن ابيطالب كرم الله وجهه وقد شكى اليه
الناس امر الفرات وانه قد زاد الماء ما لا يحتمله وتخاف ان تهلك مزارعنا ونحب
ان تسأل الله تعالى ان ينقصه فقام ودخل بيته والناس مجتمعون ينتظرونه فخرج
وقد لبس جبه رسول الله صلى الله عليه وسلم وعمامته ورداه وبيده قضيبه فدعا بفرسه
ومشى الناس معه واولاده وانا معهم حتى وقف على الفرات فنزل عن فرسه وصلى ركعتين
خفيفتين ثم قام واخذ القضيب بيده ومشى على الجسر وليس معه غير ولديه الحسن والحسين ع
وانا فاهوى الى الماء بالقضيب فنقص ذراعا فقال ايكفيكم فقالوا لا يا امير المؤمنين
فقام واومى بالقضيب واهوى به الى الماء فنقص الفرات ذراعا آخر هكذا الى ان
نقص ثلثه اذرع فقالوا حسبنا يا امير المؤمنين فعاد وركب فرسه ورجع الى
منزله وهذه كرامة عظيمة ونعمة من الله حسنة مطالب السئول مؤلف محمد ابن طلحه
شافعي : اخرج الترمذي بسنده عن يعلى بن مرة قال حسين مني وانا من حسين :
احب الله من احب حسينا حسين سبط من الاسباط مطالب السئول محمد بن
طلحه شافعي . وروى انه صلى الله عليه وسلم لما نعي اليه بانته رقيه قال الحمد لله دفن
البنات من المكرمات خلاصه السير في سيره سيد البشر تاليف احمد بن عبد الله الطبري
زينب بنت [illegible] كفن العبد الله عمر [illegible] غابته وجمعي او برادر

حديث اعتمر النبي الحديث وحدثنا اسحق بن ابراهيم اخبرنا جرير عن منصور عن مجاهد
قال دخلت انا وعروة بن الزبير المسجد فاذا عبد الله بن عمر جالس الى حجرة عايشة
رضي الله عنها والناس يصلون الضحى في المسجد فسالناه عن صلوتهم فقال بدعة فقال
له عروه يا ابا عبد الرحمن كم اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اربع عمر
احدهن في رجب فكرهنا ان نكذبه ونرد عليه وسمعنا استنان عايشة رضي الله عنها
في الحجرة فقال عروه الا تسمعين يا ام المؤمنين ما يقول ابو عبد الرحمن اعتمر النبي صلى الله عليه وسلم
اربع عمر احديهن في رجب فقالت يرحم الله ابا عبد الرحمن ما اعتمر النبي صلى الله
عليه وسلم الا وهو معه وما اعتمر في رجب قط من صحيح مسلم في كتاب المناسك
في اخر باب التقصير في العمرة ه والبغي عبارة في اللغة عن الظلم وقصد الفساد ممن
من كان باغيا كان ظالما جابرا وكان فاسقا خارجا عن طاعة ربه فيكون الفئة
القاتلة عمارا متصفه بهذه الصفات بخبر الصادق المعصوم صلى الله عليه وسلم
قال لعمار ستقتلك الفئة الباغية ه مطالب السئول محمد ابن طلحه شافعي ه
قال النووي في شرح صحيح مسلم في باب نكاح المتعة في شرح قوله حتى نهى عنه عمر
في شان عمرو بن حريث يعني حين بلغه النسخ وقال ايضا في الباب المذكور نقلا
عن القاضي وكان ابن عباس يقول باباحة المتعة ١٢ وروي عنه انه رجع
قبل كان له ابن يقال له عبد الرحمن وقد ظهره عز وجل واعاذه من ذلك رسالة بالرسالة خلافة
البشر وربك جلد بوبو وهمش معلوم نشد وجاءته امراه فقالت يا رسول الله احملني على جمل
احملك على ولد الناقة قالت لا يطيقني قال لا احملك الا على ولد الناقة قالت لا يطيقني
قال لا احملك الا على ولد الناقة قالت لا يطيقني قال لها الناس وهل الجمل الا ولد الناقة
جاءته امراة فقالت يا رسول الله صلى الله ان زوجي مريض وهو يدعوك فقال لعل زوجك
الذي في عينه بياض فرجعت المراة وفتحت عين زوجها لتنظر اليه فقال ما لك قالت
اخبرني رسول صلى الله عليه واله ان في عين زوجك بياض وجاءت امراة اخرى قالت

اجتهاد عمر در متعه

يا رسول الله ادع الله ان يدخلني الجنة فقال يا ام فلان ان الجنة لا تدخلها العجوز فولت الامراة وهي تبكي فقال صلى الله عليه وسلم اخبروها انها لا تدخلها وهي عجوز ان الله تعالى يقول انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابكارا عربا اترابا فقال عايشة سابقته صلى الله عليه وسلم فسبقته فلما كثر لحمي سابقته فسبقني ثم ضرب كتفي وقال هذه بتلك وجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم الى السوق من وراء ظهر رجل اسمه زاهر وكان صلى الله عليه وسلم يحبه فوضع يديه على عينيه وما كان يعرف انه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قال من يشتري هذا العبد فجعل يمسح ظهره برسول الله صلى الله عليه وسلم ويقول اذا تجدني كاسدا يا رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم لكنك عند ربك لست بكاسد ✿ خلاصة السير في سيرة سيد البشر تاليف الشيخ الامام محب الدين ابي جعفر احمد بن عبد الله الطبري المكي شافعي اعلم ان النبي صلى الله عليه وسلم معصوم من الكذب ومن تغير شيء من الاحكام الشرعية في حال صحته وحال مرضه ومعصوم من ترك ما امر ببيانه وتبليغ ما اوجب الله تعالى تبليغه وليس هو معصوما من الامراض والاسقام العارضة الاجسام ونحوها مما لا نقص فيه لمنزلته ولا فساد لما تمهد من شريعته نووي در شرح مسلم در كتاب وصيت وقال ايضا في الباب المذكور قريبا من القول السابق واما كلام عمر فقد اتفق المتكلمون في شرحه على انه من دلايل فقه عمر وفضايله ودقيق نظره لانه خشي ان يكتب النبي صلى الله عليه وسلم امورا ربما عجزوا عنها واستحقوا العقوبة عليها لانها منصوصة لا مجال للاجتهاد فيها فقال عمر حسبنا كتاب الله لقوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء وقوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم فعلم ان الله تعالى اكمل دينه فامن الضلال على الامة واراد الترفيه على رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان عمر افقه من ابن عباس وموافقيه رضي الله عنهم اجمعين ✿ فوائد رفعت امراة صبيا فقالت هذا حج قال نعم ولك اجر فيه حجة للشافعي ومالك واحمد وجماهير العلما

بيان قول [illegible] صلى [illegible]

بيان عصمة الرسول في الاحوال [illegible]

[illegible] عمر [illegible] اصحاب

ان حج الصبي منعقد صحيح نياب عليه وان كان لا يجزيه عن حجة الاسلام بل يقع تطوعا لهذا الحديث
الصريح فيه وقال ابو حنيفة لا يصح حجه قال اصحابه وانما فعلوه تمرينا له ليعتاده فيفعله اذا
بلغ وهذا الحديث يرد عليهم قال القاضي لا خلاف بين العلماء في جواز الحج بالصبيان وانما منعه
طايفة من اهل البدع ولا يلتفت الى قولهم بل هو مردود بفعل النبي صلى الله عليه وسلم و
اصحابه واجماع الامة قاله النووي في شرح صحيح مسلم في كتاب الحج في باب صحة حج الصبي و
اجر من حج به ❊ ان لله تعالى لوحا خلق من لقيه بخلق منها مع التوحيد دخل الجنة فقال
ابو بكر يا رسول الله هل في خلق منها فقال كلها فيك واحبها الى الله السخاء ضعيف
قال العلم ان للعرش ثمانية وستين قايمة من كل قايمة كاطباق الدنيا ستون
الف مرة تحت كل قايمة ستون الف مدينة وفي كل مدينة ستون الف
صحرا وفي كل صحرا ستون الف عالم وفي كل مثل الثقلين الجن والانس ستون
الف مرة لا يعلمون ان الله عز وجل خلق ادم ولا ابليس الهمهم الله عز وجل ان يستغفروا
لابي بكر وعمر وعثمان وعلي فيه محمد بن النظر لم يكن ثقة ❊ في المقاصد الجامعة رحمة الله
والفرقة عذاب في سنده ضعف وفي اللالي عن علقمة عن ابن مسعود صليت
مع النبي صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر فلم يرفع الى اخره موضوع ❊ اصبغ بن
خليل حدثنا الغازي بن قيس عن سلمة بن وردان ابن الشهاب عن الربيع ابن خثيم عن
ابن مسعود قال صليت خلف النبي صلى الله عليه وسلم وخلف ابي بكر وعمر ثلثي عشرة
سنة وخلف علي بالكوفة خمس سنين فلم يرفع احد منهم يديه الا في التكبيرة الافتتاح
واحدها اصبغ كان حافظا للرأي على مذهب المالكي وارث عليه الفتيا ولم يكن له علم
بالحديث بل كان يعاديه ويعادي اصحابه يتعصب للتعصب لما روي عنه بالكذب
من ترك رفع اليدين ووقف الناس على كذبه فان سلمت لم يرو عن الربيع
وهو لم ير من الربيع ولا راه وقد مات ابن مسعود في خلافة عثمان بالاجماع وفي
الميزان هو من وضع اصبغ كذا في ...ملي بن حزم في تخريج احاديث الهداية صحيحه ومن يوو...

كل عالم قوايمه

وضع

يميز في الصلوة في صلاته موضوع ومن داوم على الضحى ولم يقطعها الا لعلة كنت وهو في
زورق من نور في بحر من نور حتى نزور رب العالمين موضوع ومن صلى الضحى يوم الجمعة
اربع ركعات يقرأ في كل ركعة الفاتحة والمعوذتين والاخلاص والكافرون وآية الكرسي
عشرا عشرا فله كذا وكذا ويولد لهما ولو كانا عقيمين موضوع في الذيل من صلى ركعتي الضحى
كتب الله الف الف حسنة فيه نوح بن ابي مريم كذاب وضاع وعن علي رفعه من صلى سبحة
الضحى ركعتين ايمانا واحتسابا كتبت له مائتا حسنة ومحي عنه مائتا سيئة ورفع له مائتا
درجة وغفر له ذنوبه كلها ما تقدم وما تأخر الا القصاص والكبائر الى آخر ما ذكر ثواب الاربع
والست الى اثني عشر بقدر ذلك قال ابن حجر هذا كذب مختلق واسناده مظلم
مجهول ويقرب ما يذكره كثير من المفسرين في الصابرين رسول الله صلى الله عليه
والصادقين ابو بكر والقانتين عمر والمنفقين عثمان والمستغفرين علي وان محمدا رسول الله
والذين معه ابو بكر اشداء على الكفار عمر رحماء بينهم عثمان تراهم ركعا علي وامثال هذه الخرافات
ما يدل عليه اللفظ بحال ابن عمر رفعه في يوم تبيض وجوه وتسود وجوه الفرقة
الاولى اهل السنة والجماعة ثانية اهل الاهواء والبدع موضوع في المقاصد اختلاف
امتي رحمة للبيهقي عن الضحاك عن ابن عباس رفعه في حديث طويل بلفظ واختلاف
اصحابي لكم رحمة وكذا الطبراني والديلمي والضحاك عن ابن عباس منقطع وقال العراقي
مرسل ضعيف وزعم كثير من الائمة انه لا اصل له لكن ذكره الخطابي وقال اعترض على
[illegible] رجلان احدهما ماجن والاخر ملحد وهما اسحق الموصلي والجاحظ وقال لو كان
الاختلاف رحمة لكان الاتفاق عذابا حديث لا تجتمع امتي على ضلالة ضعيف في
الذيل سب اصحابي ذنب لا يغفر قال ابن تيمية موضوع وهو كما قال انس
كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم فجاء رجل فاستفتح الباب فقال يا انس
اخرج فانظر من هذا فخرجت فاذا ابو بكر فرجعت فقلت هذا ابو بكر يا رسول الله
قال افتح له وبشره بالجنة واخبره بانه الخليفة من بعدي ثم جاء رجل الى آخره في عمر و

هو صلى الله عليه وآله وسلم

ترتيب على النبي ... الموضوعات للملا علي القاري

عثمان كذب موضوع وإلا لما جعل عمر الخلافة شورى من شتم الصديق فإنه زنديق و
من شتم عمر فمأواه سقر ومن شتم عثمان فخصمه الرحمن ومن شتم عليا فخصمه النبي و حاله
البياض قال إبليس سولت لبني آدم الخطايا فحطوها بالاستغفار فسولت لهم ذنوبا
لا يستغفرون منه شتم أبي بكر وعمر فيه أبان كذاب في الإكمال شرح لمسلم
سيكون بعدي ثلاثون كلهم يدعي أنه نبي ولا نبي بعدي إلا ما شاء الله هذه الاستثناء
ذكره الطبري وتأوله وطعن فيه المحققون قال علي أول من يدخل الجنة من هذه الأمة أبو بكر و
عمر وإني لموقوف مع معاوية للحساب أخرجه ابن الجوزي في الواهيات ◆ وفي
اللسان هذا أولى بكتاب الموضوعات أخبرني جبرئيل عليه السلام أن أقواما ينتقصون
صاحبي ويذكرونهما بالقبيح ما لهم في الإسلام نصيب ولا عند الله من خلاق فقيل يا
رسول الله يصومون كما نصوم ويصلون كما نصلي قال نعم والذي بعثني إنهم يصلون و
يصومون ويزكون ويحجون وذلك وبال عليهم فإن أدركتموهم فلا تشاهدوهم ولا تجالسوهم
ولا تبايعوهم ولا تصلوا معهم فإن العذاب ينزل في مجالستهم لا يؤمنون أبدا أسكتوا
فيهم علم ربي عز وجل قلنا يا رسول الله ما أسماؤهم قال هم الرافضة الذين رفضوا ديني ولم
يرضوا الخيرة بما في أصحابي إلى آخره مع طوله وتسمية الصديق وغير ذلك فيه من لا يعرف
يعرفان في الأصل ◆ قال جبرئيل كل أمتك عليها حساب إلا أبا بكر صديق فإذا كان
يوم القيمة قيل له يا أبا بكر ادخل الجنة قال ما أدخل حتى أدخل معي من كان يحبني في الدنيا
فيه كثير الضعف ◆ قال عمر كان عليه السلام يتكلم مع أبي بكر وكنت بينهما كالزنجي قال
ابن تيمية موضوع وهو كما قال في المقاصد لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان الناس
لرجح إيمان أبي بكر عن عمر موقوفا بسند صحيح وعن ابن عمر مرفوعا بسند
ضعيف لكنه متابع وله شاهد ◆ في الخلاصة ما صب الله في صدري إلا وصببته في
صدر أبي بكر موضوع في المختصر إن الله يتجلى للناس عامة ولأبي بكر خاصة لم يوجد و
في الوجيز أن الله يتجلى للخلائق ◆ أبو هريرة عرج بي إلى السماء فما مررت بسماء إلا وجدت

بها

فبها نقش محمد رسول الله وابو بكر صديق من خلفي فيه عبد الله بن ابراهيم يضع عن
عبد الرحمن بن زيد ضعيف • ابن مسعود كل من يولد يذر على سرته من تربته فاذا طال عمره
رده الله الى تربته التي خلقه منها وانا وابو بكر وعمر خلقنا من تربة واحدة فيها ندفن
وفيه مجاهيل • عائشة لا ينبغي لقوم فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره فيه عيسى بن ميمون لا يحتج به
واحمد بن بشر ترك • لو لم ابعث فيكم لبعث عمر ورده عن بلال وفيه زكريا بن يحيى كذاب
وفي المختصر لو لم ابعث لبعثت يا عمر منكر • الترمذي قال لي جبرئيل ليبك الاسلام على
موت عمر ابن الجوزي في الموضوعات • الخلاصة الحق مع عمر حيث كان قال الصغاني
موضوع • وكذا عمر سراج اهل الجنة • في الذيل ان لكل نبي خليلا من امته وان
خليلي عثمان من اباطيل الملطي • في الوجيز جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اتي بجنازة رجل فلم يصل عليها فقيل له قال انه كان يبغض عثمان فابغضه الله مداره على
محمد بن زياد وهو شيخ متروك قلت اخرجه الترمذي وضعفه • جابر بينا نحن مع النبي
صلى الله عليه وسلم قال لينهض كل رجل الى كفوه فنهض النبي صلى الله عليه وسلم الى
عثمان فاعتنقه وقال انت وليي في الدنيا والآخرة فيه طلحة بن زيد لا يحتج به عن عبيد بن حسان
متروك قلت صححه الحاكم واعترض الذهبي وضعفه • سهل بن سعد سئل في الجنة
برق قال نعم ان عثمان ليتحول من منزل الى منزل فتبرق له الجنة فيه الحسين بن عبد الله
صححه الحاكم على شرط الشيخين وتعقبه الذهبي وقال بل موضوع • النظر
الى علي عبادة ورده من حديث ابي بكر وعثمان وابن مسعود وابن عباس • خذوا
شطر دينكم عن الحميراء قال شيخنا لا اعرف له اسنادا ولا رايته في شيء من كتب
الحديث الا في نهاية ابن الاثير والا في الفردوس بغير اسناد ولفظ خذوا ثلث
دينكم من بيت الحميراء • وسئل عنها المزي والذهبي فلم يعرفاه • في الذيل عن عائشة قالت
يا رسول الله كيف حبك لي قال كعقدة الحبل قالت فكنت اقول له كيف العقدة
فيقول هي على حالها هو حديث باطل فيه ضعفاء • غداء [illegible] من بني ما ثم على النبي

عثمان ص

صلى الله عليه وسلم فقالوا هذا معاوية بن ابي سفيان قد جاء عليها لكتابة الوحي فقلنا الشيعة
من اهل بيتك اولى فقال نعم انظروا الى رجل وكان الوحي ينزل في كل اربعة ايام فاقام الوحي
اربعين ليلة فلما كان بعد اربعين هبط جبرئيل بصحيفة فيها يا محمد ليس لك ان تغير من اختاره
الله لكتابة وحيه فاقره فانه امين قال عساكر حديث منكر وفي الميزان بل نقطع ببطلان
واخشى ان يكون مفترا به خول الامان ☜ قال علي بينا انا جالس بين يدي النبي صلى الله
عليه وسلم اكتب اذ جاء معاوية فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم القلم من يدي فدفعه
الى معاوية فما وجدت ان في نفسي من ذلك ان علمت ان الله امره بذلك انت مني يا معوية
انا منك وانت تزاحمني على باب الجنة كهاتين السبابة والوسطى فيه من لا يحتج به ومن هو كثير الخطاء
اول من يدخل الجنة ابو بكر وعمر فيه ابو همدان كذاب ☜ عن بعض السلف ان الله
الخليل ولابي بكر الصديق لجنة في الجنة قال شيخنا لم يصح ولا اعرفه في شيء من كتب
الحديث المشهورة ولا الاجزاء المنثورة ☜ بعضا سراج امتي ابو حنيفة موضوع ☜ قال الدار
قطني لم يلق ابو حنيفة احدا من الصحابة انما راى انسا بعينه ولم يسمع منه عن انس
رفعه يكون من امتي رجل يقال له ابو حنيفة وهو سراج امتي جعله مما وضع بقرا
ربته اخره وكان ايام ابي حنيفة اربعة من الصحابة انس بن مالك بالبصرة وعبد الله
بن ابي اوفى بالكوفة وسهل بن سعد الساعدي بالمدينة وابو الطفيل عامر بن واثلة
بمكة ولم يلق احدا منهم ولا اخذ عنه واصحابه يقولون انه لقي جماعة من الصحابة وروى
عنهم ولا يثبت ذلك عند اهل النقل ☜ وقال الشافعي من اراد الجدل فعليه بابي حنيفة
وقال من اراد ان يتبحر في الفقه فهو على ابي حنيفة ☜ في المختصر من اكتحل بالاثمد يوم عاشوراء
لم ترمد عينه ابدا الجامعة مرفوعا قال الحاكم منكر قلت بل موضوع كما قال ابن الجوزي
من نسخة بشر بن الحسين الموضوعة اشترى الصديق كرشا بثلثه وهو
فاخذه بيده وهو يتجر في السوق فلقي منه عمر فقال انا احمله عنك فقال سمعت
صلى الله عليه وسلم يقول من يشتري لعياله شيئا ثم حمله بيده اليهم حطت عنه ذنوب

ستين فيه البلالي يضع وسئل ابن حجر عن هذا الحديث فاجاب بانه باطل وفيه قال عمر كونا
امير المومنين وتحمل هذا فقال دعني يا عمر فروى من حمل طعاما الخ ومن الباطل اكرموا الارز
في الطعام كالسيد في القوم والكراث في البقول بمنزل الخبز وعايشه كالثريد وانا كالملح
في الطعام وفي الوجيز ابن عباس يكون قوم في اخر الزمان يخضبون بهذا السواد
كحواصل الحمام لا يريحون رايحة الجنة فيه عبد الكريم الجزري ضعيف لا يأخذ احدكم من طول لحيته
ولكن من الصدغين فيه كذاب قال القاضي والاولى ما قلناه انه كرر التحريم لكن
بقي بعد هذا ما جاء من ذكر اباحته في عمرة القضاء ويوم الفتح ويوم اوطاس
فيحتمل ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اباحها لهم للضرورة بعد التحريم ثم حرمها تحريما مؤبدا
فيكون حرمها يوم خيبر وفي عمرة القضاء ثم اباحها يوم الفتح للضرورة ثم حرمها يوم الفتح
ايضا تحريما مؤبدا وتسقط رواية اباحتها يوم حجة الوداع لانه مروية عن سبرة الجهني
وانما روى الثقات الاثبات عنه الاباحة يوم فتح مكة والذي في حجة الوداع انما هو في
التحريم فيؤخذ من حديثه ما اتفق عليه جمهور الرواة ووافقه عليه غيره من الصحابة من النهي عنها
يوم الفتح ويكون تحريمها يوم حج الوداع تاكيدا واشاعة كما سبق واما قول الحسن
انها انما كانت في عمرة القضاء ولا قبلها ولا بعدها فيرده الاحاديث الثابتة في تحريمها
يوم خيبر قبل عمرة القضاء وما جاء في اباحتها يوم فتح مكة ويوم اوطاس
مع ان الرواية بهذا انما جاءت عن سبرة الجهني وهو راوي الروايات الاخر وهو اصح
فيترك ما خالف الصحيح وقد قال بعضهم هذا مما تداوله التحريم والاباحة والنسخ مرتين والله
اعلم هذا اخر كلام القاضي والصواب المختار ان التحريم والاباحة كانا مرتين فكانت
حلالا قبل خيبر ثم حرمت يوم خيبر ثم ابيحت يوم فتح مكة وهو يوم اوطاس لاتصالهما
ثم حرمت يومئذ بعد ثلاثة ايام تحريما مؤبدا الى يوم القيمة واستمر التحريم نووي في
شرح صحيح مسلم في كتاب النكاح يكون في اخر الزمان خليفة لا يفضل عليه ابو بكر وعمر
موضوع فيه ضعيف في باب النكاح المتعة قيل عبد الرحمن اما انك اول من

حتى يدخل الجنة من امتي فقيها مالكندت ان تدخلها الا حبواً ضعيف اول من يدخل الجنة ومحمد من فقيها

عبد الرحمن ضعيف حديث عائشة ان عبد الرحمن يدخل الجنة حبواً فيه عمارة ابن زادان

لا يحتج به ان فاطمة خرجت حتى دخلت على ابي بكر وكلمته في الميراث اورده بلا اسناد وقال انه

باطل قلت هذا عجيب فقد وردت القضية باسناد صحيح عن عائشة وابي الطفيل وابي هريرة

قوله كلاهما عن قتادة كذا وقع في بعض النسخ وفي بعضها كلاهما وهو الجاري على المشهور والاول

صحيح ايضا وقد سبق بيان وجهه في الفصول السابقة في مقدمة هذا الشرح قوله وفي

رواية بشر سمعت جابر بن زيد يعني في رواية بشر ان قتادة قال سمعت جابر بن زيد

وهذا مما يحتاج الى بيانه لان قتادة مدلس وقد قال في الرواية الاولى وقتادة عن جابر

وقد علم ان المدلس لا يحتج بعنعنه حتى يثبت سماعه لذلك الحديث فبينه مسلم رحمه الله

على ثبوته نووي في كتاب الرضاع في شرح صحيح مسلم في شرح حديث

حدثنا هداب بن خالد في باب تحريم ابنة الاخ من الرضاعة واما قوله صلى الله عليه وسلم

الولد للفراش فمعناه انه اذا كان للرجل زوجة او مملوكة صارت فراشا له فاتت بولد لمدة

الامكان منه لحقه الولد وصار ولدا يجري بينهما التوارث وغيره من احكام الولادة سواء

كان موافقا له في الشبه او مخالفا ومدة امكان كونه منه ستة اشهر من حين امكان اجتماعهما

واما ما تصير به المرأة فراشا فان كانت زوجة صارت فراشا بمجرد عقد النكاح ونقلوا في

هذا الاجماع وشرطوا امكان الوطي بعد ثبوت الفراش فان لم يكن بان نكح المغربي

مشرقية ولم يفارق واحد منهما وطنه ثم اتت بولد لستة اشهر او اكثر لم يلحقه لعدم

امكان كونه منه هذا قول مالك والشافعي والعلماء كافة الا ابا حنيفة فلم يشترط الامكان

بل اكتفى بمجرد العقد قال حتى لو طلق عقب العقد من غير امكان وطي فولدت لستة

اشهر من العقد لحقه الولد وهذا ضعيف ظاهر الفساد ولا حجة له في اطلاق الحديث لانه

خرج على الغالب وهو حصول الامكان عند العقد هذا حكم الزوجة نووي في

شرح مسلم صحيح في كتاب الرضاع في باب الولد للفراش وقال مالك في

وابو ثور وغيرهم لا اثر لوطي الزنا بل للزاني ان يتزوج بام المرأة بها وبنتها بل زاد الشافعي فجوز
نكاح البنت المولودة من مائه بالزنا قالوا وجه الاحتجاج به ان سودة امرت بالاحتجاب
وهذا احتجاج باطل والعجب ممن ذكره لان هذا على تقدير كونه من الزنا فهو اجنبي من سودة
اجنبي ص
لا يحل لها الظهور له سواء الحق بالزاني ام لا فلا تعلق لها بالمسئلة المذكورة ح نووي في
الكتاب المذكور في الباب المسطور قوله صلى الله عليه وسلم حين اشتد وجعه
ائتوني بالكتف والدواة او اللوح والدواة اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده ابدا
فقالوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يهجر وفي رواية فقال عمر ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قد غلب عليه الوجع وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله فاختلف
اهل البيت فاختصموا ثم ذكر ان بعضهم اراد الكتاب وبعضهم وافق عمر وانه لما
اكثروا اللغو والاختلاف قال النبي صلى الله عليه وسلم قوموا اعلم ان النبي صلى الله
عليه وسلم معصوم من الكذب ومن تغيير شيء من الاحكام الشرعية في حال صحته وحال
مرضه ومعصوم من ترك ما امر ببيانه وتبليغ ما اوجب الله تعالى عليه تبليغه وليس
هو معصوما من الامراض والاسقام العارضة للاجسام ونحوها مما لا نقص فيه لمنزلته
ولا فساد لما تمهد من شريعته وقد سحر صلى الله عليه وسلم حتى صار يخيل اليه انه فعل
الشيء ولم يكن فعله ولم يصدر منه صلى الله عليه وسلم في هذه الحال كلام في الاحكام التي قررها
مخالف لما سبق من الاحكام
فاذا علمت ما ذكرناه فقد اختلف العلماء في الكتاب الذي هم النبي صلى الله عليه وسلم به فقيل
اراد ان ينص على الخلافة في انسان معين لئلا يقع نزاع وفتن وقيل اراد كتابا يبين
فيه مهمات الاحكام ملخصة ليرتفع النزاع فيها ويحصل الاتفاق على المنصوص
عليه وكان النبي صلى الله عليه وسلم هم بالكتاب حين ظهر له انه مصلحة او
اوحي اليه بذلك ثم ظهر له ان المصلحة تركه واوحي اليه بذلك ونسخ ذلك الامر الاول
واما كلام عمر رض فقد اتفق المتكلمون في شرح الحديث على انه من دلائل فقه عمر رض وفضائله
ودقيق نظره لانه خشي ان يكتب النبي صلى الله عليه وسلم امورا ربما عجزوا عنها واستحقوا

العقوبة عليها لانها منصوصة لا مجال للاجتهاد فيها فقال عمر حسبنا كتاب الله لقوله
تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء وقوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم فعلم ان الله تعالى
اكمل دينه فامن الضلال على الامة واراد الترفيه على رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان عمر افقه من
ابن عباس وموافقيه رضي الله عنهم اجمعين حتى قال وفي تركه صلى الله عليه وسلم الانكار على
عمر دليل على استصوابه قال الخطابي ولا يجوز ان يحمل قول عمر رض على انه توهم الغلط على
رسول الله صلى الله عليه وسلم او ظن به غير ذلك مما لا يليق به بحال لكنه لما راى ما غلب
على رسول الله صلى الله عليه وسلم من الوجع وقرب الوفاة مع ما اعتراه من الكرب
خاف ان يكون ذلك القول مما يقوله المريض وقال ابن عباس ما لا عزيمة له فيه قال القاضي
عياض رحمه الله وقوله اهجر رسول الله صلى الله عليه وسلم هكذا هو في صحيح مسلم وغيره
اهجر على الاستفهام وهو اصح من رواية من روى هجر ويهجر لان هذا كله لا يصح منه صلى الله
عليه وسلم لان معنى هجر هذى وانما جاء هذا من قائله استفهاما للانكار على من قال لا تكتبوا
اي لا تتركوا امر رسول الله صلى الله عليه وسلم وتجعلوه كامر من هجر في كلامه لانه صلى الله
عليه وسلم لا يهجر وان صحت الروايات الاخر كانت خطاء من قائلها قالها بغير تحقيق
بل لما اصابه من الحيرة والدهشة العظيم لعظم ما شاهده من النبي صلى الله عليه وسلم من هذه
الحالة الدالة على وفاته وعظم المصيبة به وخوف الفتن والضلال بعده اجرى الهجر مجرى
شدة الوجع وقول عمر رض حسبنا كتاب الله رد على من نازعه لا على امر النبي صلى الله عليه
وسلم قوله صلى الله عليه وسلم دعوني فالذي انا فيه معناه دعوني من النزاع واللغط الذي
شرعتم فيه فالذي انا فيه من مراقبة الله تعالى والتاهب للقائه والفكر في ذلك ونحوه
افضل مما انتم فيه وذكر ايضا من الفوائد الحديث جواز استعمال المجاز لقوله صلى الله
عليه وسلم اكتب لكم اي امر بالكتابة من كتاب النووي شرح بصحيح مسلم
في كتاب الوصية في باب ترك الوصية ابو داود باسناده عن انس قال
كان للنبي صلى الله عليه وسلم تسع نسوة فكان اذا قسم بينهن لا ينتهي الى المراة الاولى الا في

تسع يكن يجتمعن كل ليلة في بيت التي ياتيها فكان في بيت عايشة فجاءت زينب فمد يده اليها فقالت
هذا زينب فكف النبي يده فتقاولتا حتى استخبتا واقيمت الصلوة فمر ابو بكر على ذلك
فسمع اصواتهما فقال اخرج يا رسول الله الى الصلوة واحث في افواههن التراب فخرج النبي
صلى الله عليه وسلم فقالت عايشة الان يقضي النبي صلعم صلوته فيجي ابو بكر رض فيفعل بي و
يفعل فلما قضى النبي صلوته اتاها ابو بكر فقال لها قولا شديدا وقال تصنعين هذا م في
باب القسم بين الزوجات عن نافع ان ابن عمر طلق امراته وهي حايض فسال
عمر النبي صلى الله عليه وسلم فامره ان يراجعها ثم يمهلها حتى تحيض حيضة اخرى ثم يمهلها
حتى تطهر ثم يطلقها قبل ان يمسها فتلك العدة التي امر الله ان يطلق لها النساء فقال
فكان ابن عمر اذا سئل عن الرجل يطلق امراته وهي حايض يقول اما انت طلقتها واحدة
او اثنتين فان رسول الله صلى الله عليه وسلم امره ان يراجعها ثم يمهلها حتى تحيض حيضة
اخرى ثم يمهلها حتى تطهر ثم يطلقها قبل ان يمسها واما انت طلقتها ثلثا فقد عصيت
ربك فيما امرك به من طلاق امراتك وبانت منك صحيح مسلم وقد اختلف العلماء فيمن
قال لامراته انت طالق ثلثا فقال الشافعي ومالك وابو حنيفة واحمد وجماهير العلماء
من السلف والخلف يقع الطلاق وقال طاوس وبعض اهل الظاهر لا يقع
بذلك الا واحدة وهي رواية عن الحجاج ابن ارطاة ومحمد بن اسحق والمشهور عن
الحجاج بن ارطاة انه لا يقع به شي وهو قول ابن مقاتل ورواية عن محمد بن اسحق
واحتج هولاء بحديث ابن عباس هذا وبانه وقع في بعض روايات حديث ابن
عمر رضه انه طلق امراته ثلثا في الحيض ولم يحتسب نووي در شرح صحيح مسلم
در باب طلاق الثلاث عن ابي صالح عن جابر ابن عبد الله وعبد الله
بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله ارسلني برسالة
فضاق بها ذرعي وعلمت ان الناس يكذبوني فاوعدني لابلغنها او ليعذبني قال
ابو صالح فقلت لهما وما تلكما الرسالة قالا ان الله امرني ان ينصب عليا فيناد ...

له بالولاية فتخوف رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يطعن بتخلية [illegible] فوق وقد تقولوا
جابه فراجع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ربه في ذلك فانزل الله تعالى
يا ايها الرسول الخ قال فدعى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عند مرجعه من حجة الوداع
وهو بالجحفة بما يقال له غدير خم وامر مناديه فنادى الصلوٰة جامعة وامر بالشجرات فشذبت
رؤوسهن وما تحتهن من الشوك فقام ثم جهر بالناس الصلوٰة وصلى بهم ركعتين ثم
قال ايها الناس ان الله مولاي وانا مولى المؤمنين انا اولى بهم من انفسهم قم
يا علي فاقامه للناس فاخذ بعضده حتى رأى بياض ابطيهما يقول من كنت مولاه
فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فليبلغ الشاهد منكم الغائب وانزل الله
تبارك وتعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي قال وكانت الولاية آخر
فريضة نزلت لم ينزل الله بعدها فريضة وكان ذلك كمال الدين باب
طلاق الثلاث قوله عن ابن عباس رض قال كان طلاق الثلثة في عهد رسول الله
صلى الله عليه وسلم وابي بكر وسنتين من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة فقال
عمر بن الخطاب رض الناس قد استعجلوا في امر كانت لهم فيه اناة فلو امضينا
عليهم فامضاه عليهم وفي رواية عن ابي الصهباء انه قال لابن عباس رض اتعلم انما كانت
الثلاث تجعل واحدة على عهد النبي صلى الله عليه وآله وابي بكر وثلاثا في امارة عمر
فقال ابن عباس نعم وفي رواية ان ابا الصهباء قال لابن عباس هات من هناتك
الم يكن طلاق الثلاث على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر واحدة فقال قد
كان ذلك فلما كان في عهد عمر رض تتابع الناس في الطلاق فاجازه عليهم هو
معدود من الاحاديث المشكلة وقد اختلف العلماء في جوابه وتاويله فالاصح ان معناه
انه كان في اول الامر اذا قال لها انت طالق انت طالق انت طالق ولم ينو
تأكيدا ولا استئنافا فالحكم بوقوع طلقة لقلة ارادتهم الاستئناف بذلك
فحمل على الغالب الذي هو ارادة التأكيد فلما كان في زمن عمر رض وكثر استعمال

المال

الناس لهذه الصيغة وغلب منهم ارادة الاستيناف بها حملت عند الاطلاق على
الثلاث عملا بالغالب السابق الى الفهم منها في ذلك العصر وقيل المراد ان المعتاد في الزمن
الاول كان طلقة واحدة وصار الناس في زمن عمر رض يوقعون الثلاث دفعة فنفذه عمر
فعلى هذا يكون اخبارا عن اختلاف عادة الناس لا عن تغير حكم في مسئلة واحدة قال
المازري وقد زعم من لا خبرة له بالحقائق ان ذلك كان ثم نسخ قال وهذا غلط فاحش
لان عمر لا ينسخ ولو نسخ وحاشاه لبادرت الصحابة رض الى انكاره وان اراد القائل
انه نسخ في زمن النبي صلعم فذاك غير ممتنع ولكن يخرج عن ظاهر الحديث لانه لو كان كذلك لم يجز
للراوي ان يخبر ببقاء الحكم في خلافة ابي بكر وبعض خلافة عمر فان قيل فقد يجمع
الصحابة على النسخ فيقبل ذلك منهم قلنا انما يقبل ذلك لانه يستدل باجماعهم على ناسخ
واما انهم ينسخون من تلقاء انفسهم فمعاذ الله لانه اجماع على الخطاء وهم معصومون عن
من ذلك فان قيل فلعل النسخ انما ظهر لهم في زمن عمر رض قلنا هذا غلط ايضا لانه يكون
قد حصل الاجماع على الخطاء في زمن ابي بكر والمحققون من الاصوليين لا يشترطون
انقراض العصر في صحة الاجماع والله اعلم قوله كانت لهم فيه اناة بفتح الهمزة
اي مهلة وبقية واستمتاع لانتظار الرجعة قوله تتابع الناس في الطلاق
هو بياء مثناة من تحت بين الالف والعين هذه رواية الجمهور وضبط بعضهم
بالموحدة وهما بمعنى ومعناه اكثروا منه واسرعوا اليه لكن بالمثناة انما يستعمل
في الشر وبالموحدة يستعمل في الخير والشر فالمثناة هنا اوجه قوله هات من
هناتك هو بكسر التاء من هات والمراد بهناتك اخبارك وامورك
المستغربة والله اعلم ٥ حدثنا محمد قال حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا
همام عن ثابت عن انس عن ابي بكر قال كنت مع النبي في الغار فرفعت راسي
فاذا انا باقدام القوم فقلت يا نبي الله لو ان احدهم طاطا بصره رانا قال اسكت
يا ابا بكر اثنان الله ثالثهما ٥ حدثنا محمد قال حدثنا ... بن ابي اويس قال حدثني

[illegible] التابع الصغير للبخاري

سلیمان بن بلال عن هشام بن عروة قال اخبرنی عروة **بیستم: امام حسن بصری از حضرت امام حسن علیه السلام و جواب آنحضرت** حسن بصری ره بحسن ابن علی کرم الله وجهه نامه نوشت باین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا ابن رسول الله وقرة عینه ورحمة الله وبرکاته اما بعد فانکم معاشر بنی هاشم کالفلک الجاریة فی اللجج ومصابیح الدجی واعلام الهدی والائمة القادة الذین من تبعهم نجا کسفینة نوح المشحونة التی یؤل الیها المؤمنون وینجو فیها المتمسکون فما قولک یا ابن رسول الله عند حیرتنا فی القدر واختلافنا فی الاستطاعة لتعلمنا بما تأکد علیه رایک فانکم ذریة بعضها من بعض بعلم الله علمتم وهو الشاهد علیکم وانتم شهداء الله علی الناس والسلام ٭ چون نامه بدو رسید وی جواب نوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فقد انتهی الی کتابک عند حیرتک وحیرة من زعمت من امتنا والذی علیه رایی ان من لم یؤمن بالقدر خیره وشره من الله تعالی فقد کفر ومن حمل المعاصی علی الله فقد فجر ان الله لا یطاع باکراه ولا یعصی بغلبة ولا یهمل العباد فی ملکه لکنه المالک لما ملکهم والقادر علی ما علیه قدرهم فان ائتمروا بالطاعة لم یکن لهم صادا ولا لهم مثبطا وان اتوا بالمعصیة وشاء ان یمن علیهم فیحول بینهم وبینها فعل وان لم یفعل فلیس هو حملهم علیها اجبارا ولا الزمهم ایاها اکراها احتجاجه علیهم ان عرفهم ومکنهم وجعل لهم السبیل الی اخذ ما دعاهم الیه وترک ما نهاهم عنه ولله الحجة البالغة والسلام ٭ من کتاب کشف المحجوب لعلی بن عثمان الجلابی المعروف لعلی الهجویری المدفون فی لاهور وهو من متاخری مشایخ الطریقة باب ما جاء فی خلق رسول الله **ابو نعیم** بنون مهملة الحروف مصغرا ثقة ثبت من التاسعة من کبار شیوخ البخاری [illegible] فی کتاب التدوین انه یرمی بالتشیع **قال حدثنا جمیع** بالتصغیر بجیم ومثناة ومهملة بن عمر وکذا فی الشفاء قاضی عیاض فی روایة عن ابی عیسی وفی بعض النسخ عمر وهو اختار الشیخ ابن الجراء انه عمیر بالتصغیر وقال جمیع [illegible] رافضی العجلی وقد وقف نظر الشارح المحدث فی هذا المقام فقال فکانه غیر اسمه تارة لا عمر کما هو دأب

تهمهای شنیع بر اهل النبوة کامعاصم الدین

ابو نعیم رمی بالتشیع

جمیع رافضی صدوق

روی ان الله تعالی به الاسم جمیع بن عمر

وتارة الی عمرو

الرفضة من النفر من اسم عمر رض بجماعة ذكر تلويه بكنية اجتنابا من ذكر اسمه وهو زيد او عمرو
فان قلت كيف ذكر الحديث المسند الى هذا الرافضي قلت لانه صدوق والمروي ليس
مما يدعو احدا الى الكذب باب ما جاء في خاتم النبوة في بيان قصة اشتراءه
صلى الله عليه وسلم سلمان الفارسي من اليهود وغرس رسول الله صلى الله عليه وسلم
النخيل الا نخلة واحدة غرسها عمر فحملت النخل من عامها ولم تحمل نخلة فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما شان هذه النخلة فقال عمر يا رسول الله انا غرستها فنزعها رسول الله
فغرسها فحملت من عامها ۞ باب ما جاء في ترجل رسول الله عن انس بن مالك
قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكثر دهن راسه ويكثر القناع حتى كان ثوبه ثوب
زيات اي بايع زيت قيل للراوي شبه هذا القناع لان المناسب لنظافته صلى الله عليه
وسلم ان لا يكون ثوبه كثوب الزيات ولا يخفى انه بعيد عن السوق وان الظاهر
حينئذ كانه ثوب زيات ۞ باب ما جاء في كحل رسول الله عبيد الله بن موسى
العبسي مولاهم نسبته الى عبس بمهملتين بينهما تحتانية موحدة قبيلة مشهورة ثقة تشيع من
التاسعة اخرج حديثه الائمة الستة في صحاحهم ۞ باب ما جاء في عيش رسول الله
وجعفر صدوق زاهد لكنه يتشيع من الثامنة ۞ باب ما جاء في نقل رسول الله
صلى الله عليه وسلم والظاهر انه المراد بالسدي لانه المشهور وهو صدوق يهم رمي بالتشيع من
الرابعة اخرج حديثه مسلم والاربعة ولهم سدي اخر منسوب الى السدي ابن ابنته
[illegible] ختة رمي بالرفض من العاشرة واخر اسمه محمد بن مروان وهو سدي الصغير ۞ عن
محمد [illegible] ابي هريرة قال كان لنعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قبالان ابي بكر
وعمر اول من عقد عقدا واحدا عثمان ۞ باب ما جاء في صفة ادام رسول الله وانما
المتهم بالارتداد فيؤخذ به ويعاقب كما قتل خالد بن الوليد مالك بن نويرة حيث قال في
انما النبي طلبة كان صاحبكم يقول هذا فقال خالد كان صاحبنا ولم يكن صاحبك فقتله
فكان ذلك لانه بلغه انه ارتد واعلم ارتداده ومع ذلك لا يعتقد ان خالدا قتله مواخذ

له بلفظ هذا بل الظاهر انه اضرب على انه كان صاحبكم فروى ❊ حدثنا محمد بن فضيل بن غزوان
بن جرير الضبي مولاهم ابو عبد الرحمن الكوفي صدوق عارف بالتشيع من التاسعة
اخرج حديثه الستة في صحاحهم ❊ وثابت كوفي ضعيف رافضي من الخامسة
روى حديثه الترمذي في الشمائل والنسائي في مسند علي له عن الشعبي ❊ عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام ❊ هذا التشبيه
يقتضي ان يكون الثريد افضل الاطعمة وقد خفي وجهه فقيل في توجيهه ان المراد ثريد اللحم
فقد ورد ان سيد الادام اللحم فسيد الاطعمة اللحم والخبز فذكر الثريد بمنزلة ذكر الخبز واللحم بل مرق
اللحم المنصوح حد الذي من اللحم ونحن نقول المراد فضل الثريد من كل الطعام بقي انه هل تفضل
عائشة على سائر النساء ومنهن حواء ومريم وخديجة واسية امراة فرعون فلدفعه
اول بان المراد نساء زمانها فاورد فاطمة وفي شانها قوله صلى الله عليه وسلم
فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران وقوله صلى الله عليه وسلم حسبك من نساء
العالمين مريم بنت عمران وخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد واسية امراة فرعون
وربما اول النساء برسول الله صلى الله عليه وسلم وخديجة فمنهم من الزم فضلها ومنهم من ابى عنه واول
نساء رسول الله في زمانها بعد الاتفاق على ان افضل نساءه صلى الله عليه وسلم احدهما
اقول لا يبعد ان ماول الحديث تفضلها في حسن الخلق فكالامونة في اكل الثريد لامونة
ولا كلفة في الانتفاع بها والله تعالى اعلم ولا يخفى ان هذا الحديث بعيد المناسبة
بالباب والله اعلم بالصواب ❊ باب ما جاء في تعطر رسول الله عن جرير بن عبد الله
قال عرضت بين يدي عمر بن الخطاب فالقى جرير رداءه ومشى في ازار فقال
له خذ رداءك فقال عمر للقوم ما رايت رجلا احسن من صورة جرير الا ما بلغنا من
سورة يوسف ❊ باب ما جاء في صفة مزاح رسول الله عن ابي هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اصدق كلمة قالها الشاعر كلمة لبيد الا كل شيء ما خلا الله
باطل وجه تشكل بصفات الله لا يعلم من القائلين بوجود الصفات ❊ باب ما جاء

في صفة كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل مكة
في عمرة القضاء وابن رواحة يمشي بين يديه وهو يقول خلوا بني الكفار عن سبيله اليوم نضربكم
ضربا يزيل الهام عن مقيله ويذهل الخليل عن خليله فقال له عمر يا ابن رواحة بين يدي رسول الله
صلى الله عليه وسلم وفي حرم الله تقول شعرا اقول اشكل هذا المنع فانه لا منع عن
الشعر بين يدي رسول الله وفي حرم الله وايضا بنجه انه كيف منع عمر ما قرره
رسول الله صلى الله عليه وسلم ** في حديث ام زرع عن عائشة فقال لي رسول الله
صلى الله عليه وسلم كنت لك كابي زرع لام زرع ولك ان تقول جعله صلى الله
عليه وسلم لها كابي زرع من كل وجه اما في تزوجها فكما عرفت واما في الطلاق فباعتبار انه
يستفاد رقبها وتحرم عن منافعها وتحرم عن منافع دينه تاخذها منه ** باب ما جاء
في عبادة رسول الله عن ابي سلمة عبد الرحمن انه اخبره انه سال عائشة كيف كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان هذا سوال عن قيام رمضان فقد كان
في الصدر الاول عند اكثرهم انه كان لرسول الله صلوة مخصوصة برمضان وكانوا
مختلفين في كيفيتها وعدد ركعاتها في استحباب الجماعة فيها حتى تقرر في خلافة عمر على
التراويح وكانت عائشة تنكر ان له صلوة مخصوصة برمضان بل تقول صلواته في
رمضان احدى عشر ركعة فقالت ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
ليزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة ويمكن ان يحمل نفيها الزيادة
نفي الزيادة بعد القيام عن نوم الليل فلا تكون منكرة الا للتراويح باب صلوة الضحى عن
عبد الرحمن بن ابي ليلى قال ما اخبرني احد انه راى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى
الا ام هاني عن عائشة قالت ما سبح رسول الله سبحة الضحى ** وكان ابن عمر
اذا سئل عن سبحة الضحى قال لا امر بها ولا انهى عنها ولقد اصيب عثمان وما ارى
ما احدث وانها لمن احب ما احدث الناس الاغر بمعجمة ثم مهملة الرقاشي الكوفي
ابو عبد الرحمن صدوق يهم ورمي بالتشيع من الطبقة الرابعة اخرج حديثه مسلم والاربعة

رواج بدعة

للتراويح ٣

[illegible]

باب ما جاء في قراءة رسول الله ابو روح البصري صدوق رمي بالتشيع من الثامنة اخرج

حديثه مسلم والاربعة في صحاحهم باب ما جاء في بكاء رسول الله عن انس بن مالك

قال شهدنا ابنة لرسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس

على القبر فرايت عينيه تدمعان فقال افيكم رجل لم يقارف قال ابو طلحة قال انزل فنزل

في قبرها وههنا بحثان احدهما كيف نزل ابو طلحة لدفن زينب وهو غير محرم لها حتى

حمل الخطاب ان الابنة كانت بنتا له عليه السلم طفلة ولم يقع تصريح في طرف الحديث

بتعيينها واجيب بانه امر بالدخول للاعانة لا لتقبرها وثانيهما انه ما سر السؤال عن عدم

المجامعة حتى فسره كثير بعدم الذنب وناباه تخصيصه بالليلة واما تخصيص نفي المقارفة

بالليل فله وجه وهو ان المقارفة غالبا بالليلة ولم يذكر له وجه صحيح وان تكلم فيه غير واحد

وانا اقول لان المقارفة توجب الضعف فاشار صلى الله عليه وسلم الى ان المتكفل

لاقبار الميت ينبغي ان يكون اقوى حاله والبعد من موجبات الضعف ه باب

ما جاء في فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لما راى عليا نام على التراب

مدحه بان كناه ابا تراب وليس معنى ابي تراب ما تفهمه من التصاق التراب

ببدنه فان الابوة يقتضي التربية فسماه بعلمه بامر التراب يعني ان الارض في

حبط تربيته وجود ك اي بارياضة اختبرتها وقبول حصل به لك بين يدي ربك ه

باب ما جاء في صوم رسول الله ه وحديث الصحيحين يدل على انه لا صوم افضل

منه من المستحب واما ما شاع فيه من الصلوة والانفاق والخضاب والادهان

والاكتحال وطبخ الحبوب وغير ذلك فقد قال صاحب الصراط المستقيم انه بدعة

ابتدعها قتلة الحسين رضي الله عنه والاحاديث المروية فيها موضوعات

ومفتريات ابو روح البصري صدوق رمي بالتشيع من الثامنة اخرج حديثه

مسلم والاربعة في صحاحهم ه باب ما جاء في تواضع رسول الله مجلسه مجلس

علم وحياء وصبر وامانة لا ترفع فيه الاصوات لان رفع الصوت ليس الا للبعد

ما نفع

عمن المقتضي بالعلم والعبادة والصبر والانتشار ۞ باب ما جاء في خلق رسول الله وكان احد
ثلثه الذي جمعوا المصحف امره بذلك ابو بكر وعمر في خلافتهما عن عمرو بن العاص
قال كان رسول الله يقبل بوجهه وحديثه على اشر القوم يتالفهم بذلك والاقبال فوايد
اخر منها ان اهتمامه بارشاد الاشر اكبر اذ هو الاحوج فالشفقة عليه ازيد فكان يقبل
بوجهه وحديثه الي حتى ظننت اني خير القوم فقلت يا رسول انا خير ام ابو بكر فقال ابو بكر
فقلت يا رسول الله انا خير ام عمر فقلت يا رسول الله انا خير ام عثمان فقال
عثمان فلما سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم فصدقني فلوددت اني لم اكن سالته
وذلك الندامة ليس بصدق النبي اياه كما ظنه الشارح فقال كان ذلك لانه
ظهر حاله المخفية او صار ذلك سبب عداوة الاصحاب او الاصحاب يزداد من
ذلك ۞ عن هشام بن سعد المدني ابي عباد او ابي سعد صدوق له اوهام رمي
بالتشيع من كبار السابعة اخرج حديثه البخاري في التعليق والخمسة في صحاحهم
عن زيد بن اسلم عن ابيه عن عمر بن الخطاب ان رجلا جاء الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فساله ان يعطيه فقال النبي صلعم عندي شي ولكن ابتع علي فاذا جاء
في شي قضيته فقال عمر يا رسول الله قد اعطيت ما كلفك الله ما لا تقدر عليه
فكره النبي صلى الله عليه وسلم قول عمر لانه لا يطابق قوله ما كلفك الله انواقع برشد
الى قوله فيما بعد بهذا امرت فقال رجل من الانصار يا رسول الله انفق ولا تخف
من ذي العرش اقلالا اي فقرا فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم اعرفه في
[illegible] فه بقول الانصاري ثم قال بهذا امرت اي لا بما قال عمر
فتقديم الجار والمجرور القصر رد الاعتقاد عمر رض ۞ باب ما جاء في وفات رسول الله
في بعض الروايات كان ابو بكر يصلي قايما وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يصلي قاعدا يقتدي ابو بكر [illegible]ة رسول الله والناس مقتدون بصلوة
ابي بكر فيه اشكال وهو انه كيف يقتدي المومن بالمقتدي فعبر ان كان ابو بكر مقتديا

عداوة الاصحاب المفهوم

لنبی صلی الله علیه وسلم وکیف یجوز الاقتدا و بعد التوکید وبعد نیة الامامة وکیف یجوز الصلوة
بعضها بطریق الامامة وبعضها بطریق الاقتدا ه فانکن صواحب یوسف
علیه السلام تشبیه بلیغ شبههن بصاحب یوسف فی الخداع لما رای انهم قصد وا انحاد عنه
وذلک لانه ظهر من عایشة ذلک ه قال عن ابن اوس بن الحدثان قال دخلت علی عمر فدخل
علیه عبد الرحمن بن عوف وطلحه وسعد وجا علی والعباس یختصمان فقال لهم انشدکم
بالذی باذنه یقوم السما والارض وبامره واراده قیام السماوات والارض وبقادها علیها
خلقها علیه ه اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة
وفی الحدیث قصه طویله وفی هذه القصه اشکالات العلما من قبل فاطمه وعلی وعباس و
ابابکر وعمر وقد سعوا فی دفعها وصارت تلک القصه منشا خروج الرفضیة عن
طریق الیقین ونحن لم نر مصلحة هذا المختصر فی ان نشتمل علیه فان کنت داوین وذ واعقل
زکی فارجع الی المبسوطات لمعرفتها والاعراض عن سماعها ولقد احسن المص حیث ترکها
ونحن علی اثره سایلین عن الله ان یصون الکل عن ضرره ه تمت سحمانشرح شمایل النبوه
بلغ السیل الزبی والزبی جمع زبیة وهی حفرة تحفر الاسد اوارادو اصیده واصلها
الرابیة لا یعلوها الماء فاذا بلغها السیل کان جایرا فاحشا قال المورخ حدثنی سعید بن
سماک بن حرب عن ابیه عن ابی المعتمر قال ابو معاذ بن جبل رضی الله عنه ثلثة نفر
قتلهم اسد فی زبیة فلم یدر کیف یقصهم فسال علیا علیه السلام وهو محتب بفنا
الکعبة فقال قصوا علی خبرکم قالوا اسد با اسد فی زبیة فاجتمعنا فتدافع الناس علیها
فرموا رجل فیها فتعلق الرجل باخره وتعلق الاخر باخر فهووا فیها ثلثهم فقضی فیها علی
رضی الله عنه ان الاول ربع الدیة وللثانی نصفها وللثالث الدیة کلها فاخبر النبی
صلی الله علیه وسلم بقضایه منهم فقال لقد ارشدک الله الحق ه مجمع الامثال
میدانی در فصل تا مفتوحه در فضایل حضرت امیر المومنین ع در ان
امام سر و ر مطلبی ابن عم شاه باز تیز پرواز هوای هل اتی طوطی نغمه پرداز بستان

سرای انما صاحب اسرار سلونی درازوار لو کشف الغطاء هیولای صورت انبیاء عنصر
ارواح اولیاء زوج بتول زهرا خلف الصدق ازدواج آدم وحوا امیر جن وبشر امام
اسود واحمر ساقی حوض کوثر شفیع روز محشر قسام جنة وسقر ربا علی علی حب جنة
قسیم النار والجنة وصی المصطفی حقا امام الانس والجنة هزبر بیشه هدایت
نهنگ محیط ولایت اختر برج لافتی گوهر درج انا مدینة العلم وعلی بابها صاحب
سریر حب علی حسنة لا یضر معها سیئة مسند نشین بغض علی سیئة لا ینفع
معها حسنة مبان بخدمت آن شه بجان ودل کنند بدولتش بکرا زدو رحمت
نجات بود چون که خدای بهشت وشفیع محشر اوست اگر بصدق بیانی چگونه
نجات بود آن کنند در خیبر آن برنده سر عمرو وعنتر آن بر همه آفرینش تاج
ای صاحب سر معراج آن خلیل بت شکن آن شیر اوژن دشت ارژن آن
گوهر کان فتوت واصطفا آن شریک نبوت مصطفی که حدیث انت منی بمنزلت
هارون من موسی محبی واضح بر آن آیت زینت بخش مفاخر ومناقب اسد الله
الغالب علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه اللهم صل وسلم علی محمد وآله صلواة لا ینتهی
بانقضاء الزمان والدهور وسلاما لا ینقضی بانتهاء العوام والشهور من ترجمه
تاریخ فتوح شام واقدی مترجم اهل سنت است وازثقه انهاست این کلام
در خطبه کتاب در جای صلوة بر اصحاب می نویسید ایراد کرده فی طهارت ماء قلتین

تعبیر فی شرح الحدیث الاول من الفصل الثانی من احکام المیاه وهو
حدیث ابن عمر قوله اذا کان الماء قلتین وفی روایة اذا بلغ الماء قلتین
قلتة بضم القاف وتشدید اللام بمعنی الحوبه العظیمه ای الکوز الکبیر الذی یجعل فیه
الماء ومقدار القلة علی المشهور قربتان ونصف وعند البعض قربتان و
قربة خمسون منا من الماء مقدار القلة العربیة مائة رطل عراقی والرطل
العراقی مائة وثمان وعشرون درهما وقوله لم یحمل الخبث ای لم یقبله بل یدفعه

وجاء في رواية لابي داود فانه لا ينجس وهذه الرواية ان صحت دلت على ان تاويل لم يحمل
خبثا بانه لا يحمل ولا يطيق حمله لضعف بل ينجس كما قال بعض اصحابنا الحنفية غير صحيح ايضا
بتعليق هذا المعنى بكونه قلتين بعيد ومذهب الشافعي واحمد اذا كان القدر قلتين لا ينجس
بوقوع النجاسة فيه ما لم يتغير لونه او ريحه او طعمه وقد اختلف في صحة هذا الحديث
مع انه ذكره ائمة الحديث في كتبهم وقالوا هذا الحديث مخالف للاجماع الصحابة وقال الزركشي
صححه ابن خزيمة وابن حبان والدارقطني وقال عن الطحاوي خبر القلتين صحيح واسناده
ثابت وانما تركناه لانا لا نعلم ما القلتان من شرح مشكوة شيخ عبد الحق دهلوي
في باب مقدار الماء الذي لا ينجس عن عبد الله بن عمر عن ابيه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا كان الماء قلتين او ثلثة لم ينجسه شيء وعنه ايضا اذا بلغ الماء
قلتين لم ينجسه شيء ٥ من سنن ابن ماجه ٥ مرويست كه روزي ابي محمد حسن بن
علي ابن ابيطالب صلوة الله عليهما نزد معويه غاويه رفت معويه بقصد الزام
آنحضرت گفت اي حق تعالى فرموده كه ولا رطب ولا يابس الا في كتاب
مبين يعني هيچ تري وخشكي نيست مگر كه در قرآن مندرجست لحيه من وترا
در قرآن كجا ذكر كرده محاسن آنحضرت بسيار انبوه بود با نضارت
وطراوت بود ومعويه كوسج بود پس آنحضرت در جواب معويه فرمود كه حق تعالى
محاسن من وترا درين آيه ذكر كرده كه والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذي
خبث لا يخرج الا نكدا معويه چون استماع نمود منفعل وخجل زده شد نزد حضار منع
الصادقين در تفسير آيه مذكور در سوره اعراف ٥ واخرج ابن مردويه و
ابن عساكر عن ابي سعيد الخدري في قوله تعالى في قلوبهم مرض قال في قوله ولتعرفنهم
في لحن القول قال ببغضهم علي بن ابيطالب ٥ من كتاب تفسير المسمى بالدر
المنثور للسيوطي في ذيل تفسير قوله تعالى ان الذين ارتدوا على ادبارهم الآيات.
حدثنا مسدد حدثنا يحيى عن اسمعيل قال قلت لعبد الله بن ابي اوفى رايت النبي صلعم

حسن ؏

اين آيه كرد ليباره

حيني

لخدیجه قال نعم ببیت من قصب لا صخب فیه ولا نصب ه کذا صحیح البخاری فی باب تزویج النبی
صلعم خدیجه وفضلها من کتاب الفضایل وفی ذکر البیت معنی آخر لان مرجع اهل بیت النبی
صلعم الیها لما ثبت فی تفسیر قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت قالت
ام سلمه لما نزلت دعا النبی صلعم فاطمه وعلیا والحسن والحسین فجللهم بکساء فقال اللهم هولاء
اهل بیتی الحدیث اخرج الترمذی وغیره ومرجع اهل البیت هولاء الی خدیجه لان
الحسن والحسین من فاطمه وفاطمه بنتها وعلی نشأ فی بیت خدیجه وهو صغیر ثم تزوج بنتها بعدها
فظهر رجوع اهل البیت النبوی الی خدیجه دون غیرها ه فتح الباری شرح صحیح
البخاری ه قوله تعالی فی سورة یوسف حکایة منه اجعلنی علی خزاین الارض انی حفیظ
علیم امین احفظ ما تستحفظنیه عالم بوجوه التصرف وصفا لنفسه بالامانه والکفایة اللتین
هما طلبة الملوک ممن یولونه وانما قال ذلک لیتوصل الی امضاء احکام الله واقامة الحق
وبسط العدل والتمکن مما لاجله تبعث الانبیاء الی العباد ولعلمه ان احدا غیره لا یقوم مقامه
فی ذلک فطلب التولیه ابتغاء لوجه الله لا لحب الملک والدنیا وعن النبی صلعم رحم الله
اخی یوسف لو لم یقل اجعلنی لاستعمله من ساعته ولکنه اخر ذلک سنة فان قلت
کیف جاز ان یتولی عملا من ید کافر ویکون تبعا له وتحت امره وطاعته قلت روی
عن مجاهد انه قد اسلم وعن قتاده هو دلیل علی انه قد یجوز ان یتولی الانسان عملا من ید
سلطان جایر وقد کان السلف یتولون القضاء من ید الظلمة وقیل اذا علم
النبی او العالم انه لا سبیل الی الحکم بامر الله ودفع الظلم الا بتمکین الملک الکافر او
الفاسق فله ان یستظهر به وقیل کان الملک یصدر عن رایه ولا یعترض علیه فی کل ما رای
فکان فی حکم التابع والمطیع ه کشاف ه بدوانی در تاریخ خود مشهور بتاریخ
الفی در بیان احوال سلطان سکندر بن قطب الدین که سکار نام داشت بتقریب
سید احمد همدانی را باین عبارة بستوده سکندر مرتبه بجا داشت که از
شنیدن آوازه او دانشمندان عراق وخراسان وما وراء النهر نزد سلطان آمدند ودو

اسلام در کشمیر شایع گشت و سلطان سید محمد نامی عالم فاضل را که سرآمد روزگار بود بسیار
تعظیم مینمود و آداب دین از وی آموخت و این سید مشار الیه خلف صدق قطب
زمانی علی ثانی سید علی همدانی است قدس الله روحه منتخب کتاب مودة القربی
العلی العلوی الهمدانی صاحب نفحات گفته که او علی بن شهاب بن محمد الهمدانی
جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی و مراد علوم اهل باطن مصنفات مشهور است
چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح
قصیده خمریه فارضیه و غیر آن و وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی
بود اما کسب طریقت پیش صاحب الحرمین الاقطاب تقی الدین
علی دوستی کرده المودة الاولی فی فضایل سیدنا و حبیبنا و مولانا محمد
المصطفی صلی الله علیه و سلم عن مطلب بن ابی وداعه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم
قبایل فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم فانا خیرکم بیتا و خیرکم قبیلا و خیرکم
نفسا عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل و اصطفی
قریشا من کنانة و اصطفی قریش بنی هاشم و اصطفانی فی بنی هاشم ه و عن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما کان بعد قریش شیا المودة الثانیة فی فضایل
اهل بیت عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآیة ندع ابناءنا و ابناءکم فدعی
رسول الله صلی الله علیه و سلم علیا و فاطمه و حسنا و حسینا علیهم السلام فقال
هؤلاء اهل بیتی ه عن سعد بن معاذ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ... اذ رجع
علی من الخندق یا سعد ان الله تعالی اطلع الی الارض فاختار منها انا و علیا و الحسن و الحسین
و انا ائمة الامة و علیا ابوهما ه عن ابی رافع مولی ام سلمه رضی الله عنها قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لو علم الله تعالی ان فی الارض عبادا اکرم من علی و فاطمه و الحسن و الحسین
لامرنی ان اباهل بهم و لکن امرنی بالمباهلة مع هؤلاء و هم افضل الخلق فغلبت بهم الیهود

صح

نذیره

النصار

البخاری ۵ عن محمد بن الحنفیه عن أبیه علی انه قال انی لنایم یوما اذ دخل رسول الله صلی الله
علیه وسلم و فی انا نایم الی فنظر الی وحرکنی برجله وقال لی قم فداک ابی وامی فان جبرئیل
اتانی فقال لی بشر هذا بان الله جعل الایمة من ظهره وان الله یغفر له ولذریته ولشیعته
ولمحبیه وان من طعن علیه بخس حقه فهو فی النار ۵ عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انا اول الناس شافعا ثم ذریتی ثم محبونا یدخلون الجنة بغیر حساب
لا یسئلون عن ذریتهم بعد المعرفة والمحبة ۵ عن خالد بن معدان قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من احب ان یمسی فی رحمة الله ویصبح فی رحمة الله فلا یدخلن قلبه
شک و ذریتی افضل الذریات ووصی افضل الاوصیا ۵ عن علی قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یوضع یوم القیمة منابر حول العرش لشیعتی وشیعة اهل بیت المخلصین فی
ولایتنا ویقول الله تعالی هلموا یا عبادی الا لانشر علیکم کرامتی وقد اوذیتم فی الدنیا ۵ وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی خلقت انت من شجرة خلقت وانا منها وانا
اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها ومحبونا اوراقها فمن تعلق بشیء
منها ادخل الجنة ۵ وعنه ایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب ان یتمسک بالعروة
الوثقی فلیتمسک بحب علی واهل بیتی ۵ عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انا میزان العلم وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه وفاطمة علاقته والایمة
من بعدی عموده یوزن اعمال المحبین لنا والمبغضین لنا ۵ عن انس قال قال رسول الله
انا معشر بنی عبد المطلب سادة سادات اهل الجنة انا وعلی وحمزة وجعفر والحسن والحسین
والمهدی ۵ عن ابی رافع قال قال رسول الله صلعم ان آل محمد لا تحل لهم صدقة وان
مولا القوم المومنین منهم ۵ عن ابی سعید الخدری قال قال صلی الله علیه وسلم
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله حبل ممدود من السما الی الارض واهل بیتی ویرد
وعترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ۵ عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم حب آل محمد یوما خیر من عبادة سنة ومن مات علیه دخل الجنة ۵ عن علی

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آل بيتي كمثل سفينة نوح من تعلق بها نجا ومن
تخلف عنها زج في النار منغمسا وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ليس
في القيمة راكب الا اربعة قال فقام رجل عليه من الانصار فقال فداك ابي وامي انت ومن قال
انا على ناقة الله البراق واخي صالح على الناقة التي عقرت وعمي حمزة على ناقة العضباء واخي
علي على ناقة من نوق الجنة بيده لواء الحمد فيقف بين يدي عرش رب العالمين
فيقول لا اله الا الله محمد رسول الله قال فيقول الآدميون ما هذا الا ملك مقرب
او نبي مرسل او حامل عرش رب العالمين قال فينادي مناد من بطنان العرش يا معشر
الآدميين ما هذا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا حامل عرش رب العالمين هذا الصديق الاكبر علي
بن ابيطالب عليه السلام عن عكرمة عن ابن عباس قال خط رسول الله صلى الله
عليه وسلم في الارض خطوطا اربعة ثم قال اتدرون ما هذا قالوا الله ورسوله اعلم قال
عليه السلم افضل نساء اهل الجنة خديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد ومريم بنت عمران و
آسية بنت مزاحم امراة فرعون عن انسة بنت عبد الله بن عباس التيمي ره بدينه
رسول كانت مجاورة بها قالت حدثني ابي عن وائل عن نافع عن ام سلمة رضي الله عنها قالت
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من قوم اجتمعوا يذكرون فضائل محمد وآل محمد
الا وهبط ملائكة من السماء حتى لحق بهم لحقت حدثهم فاذا انفرقوا عرجت الملائكة الى السماء
فيقول لهم الملائكة انا نشم منكم رائحة ما شممنا رائحة اطيب منها فيقولون انا كنا عند قوم
يذكرون فضل محمد وآل محمد فعطرونا من ريحهم فيقولون اهبطوا بنا اليهم فيقولون انهم قد
تفرقوا فيقولون اهبطوا بنا الى المكان الذي كانوا فيه عن الامام جعفر الصادق عن
آبائه عليه وعليهم السلم عن رسول الله انه قال من احبنا اهل البيت فليحمد الله على اولى النعم
قال وقيل يا رسول الله وما اولى النعم قال طيب الولادة ولا يحبنا الا من طابت ولادته عن
جابر رض عن النبي صم قال الزموا مودتنا اهل البيت فان من لقي الله بمودتنا دخل الجنة بشفاعتنا
والذي نفس محمد بيده لا ينفع عبد عمله الا بمعرفة حقنا عن جبير بن مطعم قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم الست بمولاكم قالوا بلى يا رسول الله قال انى اوشك ان ادعى فاجيب وانى
تارك فيكم الثقلين كتاب ربنا وعترتى اهل بيتى فانظروا كيف تخلفونى فيهما المودة [illegible]
فى فضائل امير المومنين على عليه السلام اجمالا عن عطا قال سالت عايشة عن على عليه السلام
قالت ذلك خير البشر لا يشك فيه الا الكافر عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا على انت خير البشر لا يشك فيك الا كافر عن حذيفة عن النبى انه قال على خير البشر ومن
ابى فقد كفر عن امير المومنين على كرم الله وجهه قال قال رسول الله بغض على كفر و
بغض بنى هاشم نفاق وعنه عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال لا يحب عليا الا مومن
ولا يبغضه الا كافر وعنه ايضا من سب عليا فقد سبنى ومن سبنى فقد سب الله قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا على ان الله تعالى اشرف على الدنيا فاختارنى
على رجال العالمين ثم اطلع الثانية فاختارك على رجال العالمين ثم اطلع الثالثة فاختار
الايمة من ولدك على رجال العالمين ثم اطلع الرابعة فاختار فاطمة على نساء العالمين عن
جابر قال قال رسول الله ص انا وعلى خير البشر من شك فيه فقد كفر عن ابن عباس
قال قال رسول الله ص على باب حطة من دخل فيه كان مومنا ومن خرج عنه كان كافرا
عن الامام الباقر محمد بن على عن ابائه عليهم السلام انه سئل رسول الله صلعم عن الناس
فقال خيرها اتقاها وافضلها واقربها الى الجنة اقربها منى ولا فيكم اتقى ولا اقرب
الى من على بن ابى طالب عن جميع بن عمير قال قلنا لعايشة كيف كانت منزلة على
من رسول الله قالت كان اكرم رجالنا على رسول الله عن ابن عمر قال قال رسول الله
خير رجالكم على بن ابى طالب وخير شبابكم الحسن والحسين وخير نسائكم فاطمة بنت محمد
عن عروة عن عايشة قالت قال رسول الله ص ان الله قد عهد الى ان من خرج على
على فهو كافر فى النار واحدر الى النار فقالت فانسيت هذا الحديث يوم الجمل حتى
ذكرته بالبصرة وانا استغفر الله وما عسى ان يكون عن هاشم ابن البريد قال قال
عبد الله بن مسعود قرات سبعين سورة من فم رسول الله وقرات البقية على خير

خير الامة بعد نبينا علي ابن ابي طالب عليه السلام ۞ عن ام هاني بنت ابي طالب قالت
قال رسول الله صلعم افضل البرية عند الله تعالى من الانام في قبره ولم يشك في علي وذريته
انهم خير الامة ۞ عن جابر لا يشك فيه الا منافق يعني عليا وقال والله ما كنا نعرف
منافقينا في عهد رسول الله الا ببغضهم علي بن ابي طالب ۞ عن سعيد بن جبير قال
كنت اقود ابن عباس بعد ما ذهب بصره من المسجد فمر بقوم يسبون عليا
فقال ردني اليهم فرددته اليهم فقال ايكم الساب الله فقالوا سبحان الله من سب الله
فقد اشرك فقال ايكم الساب رسول الله فقالوا سبحان الله من سب رسول الله
فقد كفر فقال ايكم الساب بعلي قالوا اما هذا فقد كان فقال اشهد الله والله
لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سب عليا فقد سبني ومن سبني
فقد سب الله يوم القيمة عند الله ومن سب الله ورسوله يوشك ان يا خذه ثم انصرف
يعني ابن عباس رض المودة الرابع في ان عليا امير المؤمنين وسيد الوصيين و
حجة الله عز وجل على العالمين عن محمد بن الحسن بن علي عن ابيه عن جده عن النبي صلعم
انه قال ان في اللوح المحفوظ تحت العرش مكتوب علي بن ابي طالب امير المؤمنين ۞
عن انس بن مالك قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل علي فقال النبي صلعم
هذا حجة الله على امتي يوم القيمة عند الله ۞ عن ابن عباس رضي الله عنه قال نظر النبي صلعم
الى علي فقال انت سيد في الدنيا وسيد في الآخرة من احبك فقد احبني وحبيبي
حبيب الله وعدوك عدوي وعدوي عدو الله والويل لمن ابغضك من بعدي
عن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي وصي ووارث وان
عليا وصيي ووارثي ۞ عن حذيفة قال قال رسول الله صلعم لو علم الناس متى
سمي علي امير المؤمنين ما انكروا فضله سمي امير المؤمنين وآدم بين الروح والجسد ۞
عن ابي هريرة قال قيل يا رسول الله متى وجبت لك النبوة قال قبل ان يخلق الله
آدم ونفخ الروح قال واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم

الست بربكم قالوا الملائكة بلى فقال ان انا ربكم ومحمد نبيكم وعلي اميركم ه عقبة بن عامر الجهني رض
قال بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله وحده لا شريك له وان محمدا نبيه
وعلي وصيه فاي ثلثة تركنا كفرنا فقال لنا احبوا هذا فان الله يحبه واستحيوا منه فان الله
يستحيي منه ه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلعم ان الله تعالى جعل لكل نبي
وصيا شيث وصي آدم ويوشع وصي موسى وشمعون وصي عيسى وعلي وصيي خير الاوصياء في
البدء وانا الداعي وهو الهادي ه وعنه عليه السلام عن رسول الله انت تبرئ ذمتي
وانت خليفتي على امتي ه عن انس قال قال رسول الله ص يا انس انطلق فادع
لي سيد العرب يعني عليا فقالت عائشة الست سيد العرب فقال انا سيد ولد
آدم ولا فخر وعلي سيد العرب فلما جاء ارسله رسول الله صلعم الى الانصار فاتوه
فقال لهم يا معشر الانصار الا ادلكم على ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي قالوا بلى يا رسول الله
قال هذا علي فاحبوه بحبي واكرموه لكرامتي فان جبرئيل امرني بالذي قلت لكم عن الله ه
المودة الخامسة في انه مولى من كان رسول الله ص مولاه ه عن ابي الحمراء خادم
رسول الله قال بعد كبر سنه واحدا من رفقائه لاحدثنك ما سمعت اذناي ورات عيناي
اقبل رسول الله حتى دخل على عائشة فقال لها ادعي لي سيد العرب فبعثت
الى ابي بكر فدعته فجاء حتى كان كراى العين علم انه غيره ودعي فخرج من عندها حتى اذا دخل
[illegible] حفصة فقال لها ادعي لي سيد العرب فبعثت الى عمر فدعته اذا صار كراى العين
علم ان غيره ودعي فخرج من عندها حتى اذا دخل على ام سلمة وكانت من خيرهن فقال
لها ادعي [illegible] العرب فبعثت الى علي فدعته ثم قال يا ابا الحمراء اروح وائتني بمائة
من قريش وثمانين من العرب وستين من الموالي واربعين من اولاد الحبشة فلما
اجتمع الناس فقال لي ائتني بصحيفة من ادم فاثبته بها ثم اقامهم مثل صف الصلوة
فقال معاشر الناس اليس الله اولى بي من نفسي يامرني وينهاني ما لي على الله امر ولا نهي
قالوا بلى يا رسول الله قال الست اولى بكم من نفسكم امركم وانهاكم ما لكم علي امر ولا نهي

قالوا بلى يا رسول الله صلعم قال من كان الله وانا مولاه فهذا علي مولاه يامركم وينهاكم مالكم عليه امر ولا نهي اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله اللهم انت شهيدي عليهم اني قد بلغت ونصحت ثم امر فكتب الصحيفة وقرات الصحيفة علينا ثلثا ثم قال من شاء ان يقيله اقلناه ثلثا قلنا نعوذ بالله ورسوله ان نستقيله ثلثا ثم ادرج الصحيفة وختمها بخواتيمهم ثم قال يا علي خذ الصحيفة اليك فمن نكث لك فاتني بالصحيفة فاكون انا خصمه ثم تلا هذه الآية ولا تنكثوا ايمانكم بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا فتكونوا كبني اسرائيل اذ اشدد واعلى انفسهم فشدد الله عليهم ثم تلا هذه الآية فمن نكث فانما ينكث على نفسه الآية عن عبد الله الشيباني قال بينا انا جالس عند زيد بن ارقم فقال اكم زيد بن ارقم فقال القوم هذا زيد فقال انشدك بالله الذي لا اله الا هو سمعت رسول الله يقول من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال نعم عن ابي هريرة قال من صام يوم ثامن عشر من ذي الحجة كان له كصيام ستين شهرا وهو اليوم الذي اخذ فيه النبي بيد علي بغدير خم فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه عن الامام الباقر عن ابائه عليهم السلام مثل ذلك بل روي عن كثير من الصحابة في اماكن مختلفة هذا الخبر عن عمر بن الخطاب قال نصب رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا علما فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصره اللهم انت شهيد عليهم و كان في جنبي شاب حسن الوجه طيب الرائحة فقال يا عمر لقد عقد رسول الله صلى الله عليه وسلم عقدا لا يحله الا منافق فاحذر ان تحله قال عمر قلت يا رسول الله انك حيث قلت في علي كان في جنبي شاب حسن الوجه الطيب الريح فقال كذا وكذا قال نعم يا عمر انه ليس من ولد آدم لكنه جبرئيل اراد ان يوكد عليكم ما قلته في علي عن البراء بن عازب قال اقبلت مع رسول الله في حجة الوداع فلما كان بغدير خم نودي الصلوة الجامعة فجلس رسول الله تحت شجرة واخذ بيد علي وقال الست اولى بالمؤمنين

انفسهم

من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله فقال الا من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه فلقيه عمر فقال يا ابن ابي طالب اصبحت مولى كل مومن ومومنة وفيه نزلت يا ايها
الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الآية عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لو ان البحر مداد والرياض اقلام والانس كتاب والجن حساب ما احصوا
فضائلك يا ابا الحسن عن سلمان الفارسي قال قال رسول الله اعلم امتي من بعدي
علي ابن ابي طالب عن جابر قال سمعت رسول الله صلعم يوم الحديبية وهو اخذ بيد
علي فقال هذا امام البررة وقاتل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله يمد بها صوته
عن ابن عباس قال قال رسول الله لن تضلوا ولن تهلكوا وانتم تحت كف علي واذا خالفتموه
فقد ضلت بكم الطرق والاهواء في الغي فاتقوا الله فانه امة الله علي بن ابي طالب عن
ابي امامة الباهلي قال قال رسول الله صلعم ياتي الناس يوم القيمة بالاعمال فلا ينفعهم الا
من قبلت انا وعلي ابن ابي طالب عمله بعد قبول الاية عن فاطمة قالت قال رسول الله
من كنت وليه فعلي وليه من كنت امامه فعلي امامه عن ام سلمة رضي الله تعالى عنها
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو لم يخلق علي لما كان لفاطمة كفو عن علقمة
ابن قيس والاسود بن يزيد قالا اتينا ابا ايوب الانصاري فقلنا يا ابا ايوب ان الله تعالى
اكرمك بنبيك اذ اوحى الى راحلته اتاك وكان رسول الله ضيفا لك فضيلة فضلك
بها اخبرنا بمخرجك مع علي سلام الله عليه يقاتل اهل لا اله الا الله فقال ابو ايوب الانصاري
فاني اقسم لكم بالله تعالى لقد كان رسول الله صلعم معي في هذا البيت الذي انتما فيه
معي وما في البيت غير رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلي جالس عن يمينه وانا جالس
عن يساره وانس قايم بين يديه اذ حرك الباب فقال رسول الله انظر من
بالباب فخرج انس فقال يا رسول الله هذا عمار فقال رسول الله صلعم افتح
لعمار الطيب المطيب فخرج انس الباب فدخل عمار على رسول الله وقال يا عمار
ستكون في امتي هنات حتى تختلف السيف فيما بينهم حتى يقتل بعضهم بعضا فاذا رايت

ذلك فعليك بهذا الاصلع عن يميني يعني علي بن ابي طالب ان سلك الناس كلهم واديا وسلك
علي واديا فاسلك وادي علي وخل عن الناس يا عمار علي لا يردك عن هدى ولا يدلك على ردى
يا عمار طاعة علي طاعتي وطاعتي طاعة الله. عن ابي جعفر الباقر عليه السلام في قوله تعالى يا ايها
الذين آمنوا ادخلوا في السلم كافة يعني ولاية علي والاوصياء من بعده. المودة السادسة
في ان عليا عليه السلام اخو رسول الله ووزيره وان طاعته طاعة رسول الله وطاعة رسول الله
طاعة الله. عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت على باب الجنة مكتوب
لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخو رسول الله. عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله اصطفاني على الانبياء واختارني واختار لي وصيا واخترت ابن عمي وصيي يشد به عضدي كما شد عضد
موسى باخيه هرون وهو خليفتي ووزيري ولو كان نبي بعد لكانت النبوة له. عن ابي
موسى الهندي قال كنت مع رسول الله في بقيع الغرقد ومعه ابو بكر وعمر وعثمان ونفر من
اصحابه وعلي فالتفت الى ابي بكر فقال يا ابا بكر هذا الذي تراه وزيري في السماء ووزيري في الارض
يعني علي ابن ابي طالب فان احببت ان تلقى الله وهو عنك راض فارض عليا فان رضاه رضاء الله
وغضبه غضب الله. عن عمر رض قال قال صلى الله عليه وآله عند ما آخى بين اصحابه هذا علي اخي
في الدنيا والآخرة ووزيري في الدنيا والآخرة وخليفتي ووصيي في امتي ووارث علمي وقاضي
ديني له مني ما لي منه نفعه نفعي وضره ضري من احبه فقد احبني ومن ابغضه فقد ابغضني
عن ابي ليلى الغفاري رض قال قال رسول الله سيكون من بعدي فتنة فاذا كان ذلك فالزموا
علي بن ابي طالب فانه الفاروق بين الحق والباطل كذا في الفردوس. عن عباس قال قال
رسول الله صلعم ان الله افترض طاعتي وطاعة اهل بيتي على الناس [illegible]
قيل يا رسول الله فما الناس وما الخلق قال الناس اهل مكة والخلق ما خلق الله تعالى من ذي روح
عن علي المرتضى عليه السلام قال قال رسول الله صلعم يا علي اني احب لك ما احب لنفسي
واكره لك ما اكره لها. وعنه قال قال رسول الله لما اسري بي الى السماء تلقتني الملائكة
بالبشارة في كل سماء حتى لقيني جبرئيل في محفل من الملائكة فقال يا محمد لو اجتمع امتك

على حب على لا خلق النار ◦ وعن عمر قال قال رسول الله صلعم لو اجتمع الناس على حب علي بن
ابي طالب لما خلق الله النار ◦ عن الزهري قال سمعت انس ابن مالك يقول والله
الذي لا اله الا هو لسمعت رسول الله يقول عنوان صحيفة المومن حب علي ابن ابي طالب
◦ عن جابر قال قال رسول الله مكتوب على باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخو
رسول الله قبل ان يخلق الله السموات والارض بالف عام عن علي عليه السلام قال قال
رسول الله امرني بحب اربعة علي وسلمان وابي ذر ومقداد ◦ عن ابي رافع عن ابيه قال لما كان
يوم احد نادي مناد لا سيف الا ذو الفقار ولا فتى الا علي ◦ عن ابن عباس قال قال
رسول الله حب علي ياكل الذنوب كما تاكل النار الحطب ◦ عن عمر رض قال قال رسول الله
حب علي براءة من النار ◦ عن علي قال قال رسول الله من احبك يا علي كان مع
النبيين في درجتهم يوم القيمة ومن مات يبغضك فلا يبالي مات يهوديا او نصرانيا ◦
عن جابر قال قال رسول الله صلعم ان الله تعالى جعل ذرية كل نبي في صلبه وجعل ذريتي في صلب
علي بن ابي طالب ◦ عن علي المرتضى قال قال رسول الله صلعم كف علي كفي رواه صاحب
الفردوس ◦ عن ابي بكر قال قال رسول الله يا ابا بكر كفي وكف علي في العدل سواء و
يروى في العدل عن معاذ قال قال رسول الله حب علي حسنة لا تضر معها سيئة و
بغضه سيئة لا تنفع معها حسنة ◦ عن ابي عباس قال قال رسول الله
وقد ارسلني في حاجتي فان اردت حاجتك فاحب عليا وذريته فان جهنم فرض
من الله تعالى عز وجل للعباد ◦ وعنه قال قال رسول الله لو اجتمع الناس
[illegible] لما خلق الله النار ◦ عن محمد الحنفية قال قال رسول الله ان الله
تعالى جعل عليا قايد المسلمين الى الجنة به يدخلون الجنة وبه يدخلون النار وبه يعدلون
يوم القيمة قلنا وكيف ذلك قال عليه السلام بحبه يدخلون الجنة وببغضه يدخلون
النار ◦ عن علي المرتضى عليه السلام قال قال رسول الله صلعم لو ان عبدا عبد الله
مثل ما قام نوح في قومه وكان له مثل احد ذهبا فانفقه في سبيل الله ومد في عمره

حتى يحج الف عام على قدميه ثم بين الصفا والمروة قتل مظلوما ثم لم يوالك يا علي لم يشم رايحة الجنة ولم يدخلها ۵ عن عبد الله بن سلام قال قلت يا رسول الله اخبرني ان لواء الحمد ما صفته قال عليه السلم طوله الف عام سنانه من ياقوت حمراء قبضته من لؤلؤة بيضاء زجه زمردة خضراء له ثلث ذوايب ذوابة بالمشرق وذوابة بالمغرب والثالثة في واسط الدنيا مكتوب فيها ثلثة اسطر السطر الاول بسم الله الرحمن الرحيم والسطر الثاني الحمد لله رب العالمين والثالث لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله كل سطر الف عام قال صدقت يا رسول الله فمن يحمل ذلك قال عليه الصلوة والسلام يحمل ذلك الذي يحمل لوائي في الدنيا علي بن ابي طالب ومن كتب الله اسمه قبل ان يخلق السموات والارض قال صدقت يا رسول الله فمن يستظل تحت لوائك قال المؤمنون اولياء الله وشيعة الحق وشيعتي ومحبي وشيعة علي ومحبوه وانصاره فطوبى لهم وحسن مآب والويل لمن كذبني في علي او كذبه او دفعه عن مقامه الذي اقامه الله فيه ۵ عن ابي سعيد الخدري رض قال قال رسول الله صلعم اذا فرغ الله تعالى من الحساب يامر الملكين يقفان على الصراط فلا يجوز الصراط احد الا ببراءة من علي فمن لم يكن معه اكبه الله على وجهه في النار ۵ عن رافع مولى رسول الله صلعم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من لم يعرف حق علي فهو احد من الثلث اما لزانية او حملته امه على غير طهر او منافق ۵ المودة السابعة في فضل علي ومعنى ان عليا يقضي دين رسول الله صلعم وان ابانه يرجع على امان الخلايق وانه اعلم الناس بعد رسول الله صلى الله عليه ۵ عن عدي ابن عمر قال سمعت ابا ذر الغفاري وابو بريدة عن علي اتى عن ابي جابر انه ان يعود رجلا ونحن جلوس في حلقة فينا رجل يقول لو شئت لانباتكم بافضل هذه الامة بعد نبيها وافضل من هذين الرجلين ابي بكر وعمر فقام سلمان فقال اما والله لو شئت لانباتكم بافضل من هذه الامة بعد نبينا وافضل من هذين الرجلين ابي بكر وعمر ثم مضى سلمان فقيل له يا ابا عبد الله ما قلت قال دخلت على رسول الله وهو في غمرات الموت فقلت يا رسول الله وصيت قال يا سلمان اتدري من الاوصياء قلت الله ورسوله

اعلم قال

اعلم قال آدم وصيه شيث وكان افضل من تركه بعده من ولده وكان وصي نوح سام وكان
افضل من تركه بعده وكان وصي موسى يوشع وكان افضل من تركه بعده وكان وصي
سليمان آصف بن برخيا وكان افضل من تركه بعده وكان وصي عيسى شمعون ابن
[illegible]نا وكان افضل من تركه بعده واني اوصيت الى علي وهو افضل من اتركه بعدي
عن ابي وائل عن عبد الله بن عمر رض قال كنا اذا عددنا النبي صلى الله عليه وسلم
قلنا ابا بكر وعمر وعثمان فقال رجل يا ابا عبد الرحمن فعلي فقال علي من اهل بيت لا يقاس
به احد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في درجته ان الله تعالى يقول الذين آمنوا
واتبعتهم ذريتهم بايمان الحقنا بهم ذريتهم ففاطمة مع رسول الله في درجته وعلي معها
عن احمد بن محمد الكرزي البغدادي قال سمعت عبد الله بن احمد بن حنبل قال سالت
ابي عن التفضيل فقال ابو بكر وعمر وعثمان ثم سكت فقلت يا ابت علي قال يا بني علي ابن
ابي طالب من اهل البيت لا يقاس به هولاء عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم افضل رجال العالمين في زماني هذا علي وافضل نساء الاولين
والآخرين فاطمة عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما
بحضرة المهاجرين والانصار يا علي لو ان احدا عبد الله حق عبادته ثم شك
فيك واهل بيتك انكم افضل الناس كان في النار عن سلمان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اولكم ورودا على الحوض اولكم اسلاما علي بن ابي طالب عن
انس قال قال رسول الله صلعم ان اخي ووزيري وخليفتي في اهل بيتي وخير من اترك
بعدي يقضي ديني وينجز موعدي علي ابن ابي طالب عن ابي حمزة الثمالي عن
ابي جعفر الباقر عن ابائه عليهم السلام قال لما مرض رسول الله مرضه الذي قبض
فيه كان راسه في حجر علي والعباس يذب عنه والبيت غاص بالمهاجرين والانصار
فقال عليه السلام يا عم اتقبل وصيتي وتنجز عداتي فقال العباس انا رجل كبير السن
كثير العيال ثم اعاد عليه ثلاث مرات في كل ذلك يقول انا رجل كبير السن وكثير العيال

فقال رسول الله يا علي اتقبل وصيتي وتنجز عداتي فتنفق على العبرة واما استطاع ان تجيبه
ما عليه وما عليه فقال علي بابي انت وامي نعم فقال رسول الله انت اخي ووصيي ووزيري
وخليفتي ثم قال يا بلال هلم بسيف رسول الله ذو الفقار فجاء بلال فوضعه بين يدي رسول الله
ثم قال يا بلال هلم بمغفر رسول الله ذي التجدين ثم ربه فوضعه ثم قال يا بلال هلم بدرع
رسول الله ذات الفضول فجاء بها ثم قال يا بلال هلم بفرس رسول الله المرتجز فاتى به فاوثقه
ثم قال يا بلال هلم بناقة رسول الله العضباء فجاء بها فلم يعقلها ثم قال يا بلال هلم ببرد رسول الله
السحاب فجاء بها فوضعها ثم قال يا بلال هلم بقضيب رسول الله الممشوق فجاء به فوضعه
فلم يزل يدعو بشيء بعد شيء حتى دعا بالعصابة التي كان يعصب بها رسول الله
بطنه في الحرب ثم نزع الخاتم فدفعه الى علي ثم قال يا علي اذهب بها اجمع فاستودعها
عما يأتيك بشهادة المهاجرين والانصار ليس لاحد ان ينازعك فيها بعدي فانطلق
بها امير المؤمنين فوضعها في منزله ثم رجع * عن ابي صالح عن ابي سعيد الخدري وابي
هريرة ان رسول الله بعث ابا بكر ببراءة فلما بلغ ضجنان سمع بغام ناقة علي فعرفه وقال
ما شاء الله قال خير ان النبي عليه السلم بعثني ببراءة فلما رجعنا انطلق ابو بكر الى رسول الله
فقال يا رسول الله ما لي قال خير وانت صاحبي في الغار غير انه لا يبلغ عني الا انا او
رجل مني يعني عليا * عن عبد الله حويشفة ابن مرثد العبدي عن جده قال اتى عمر بن
الخطاب رجلان فسألاه عن طلاق الامة فانتهى الى حلقة فيها رجل اصلع فقال
يا اصلع ما ترى في طلاق الامة فقال باصبعه واشار بالسبابة والتي تليها فالتفت
ابن الخطاب اليهما وقال اثنان فقال احدهما سبحان الله جئناك وانت امير
المؤمنين وسألناك عن مسألة فجئت الى رجل والله ما كلمك الا ايها فقال
اتدري من هذا قالا لا قال هذا علي بن ابي طالب اشهد اني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول لو ان الايمان اهل السموات والارض وضع في كفة
ووضع ايمان علي في كفة لرجح ايمان علي ابن ابي طالب عليه السلم * عن سلمان

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلم امتي من بعدي علي بن ابي طالب عليه السلام
عن ابي ذر قال قال رسول الله صلعم علي باب علمي ومبين لامتي ما ارسلت به من بعدي
حبه ايمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة ومودته عبادة ۞ روى ابو نعيم باسناده
عن سفيان الثوري عن منصور عن ابراهيم النخعي عن علقمة قال كنت عند عبد الله بن
مسعود وسئل عن علي عليه السلام فقال قال رسول الله صلعم قسمت الحكمة عشرة
اجزاء فاعطي علي تسعة اجزاء والناس جزء واحد وعن ابن عباس قال قال رسول الله
قسم العلم عشرة اجزاء فاعطي علي منها تسعة وهو بالجزء العاشر اعلم الناس ۞ و
عن ابي عمر قال ان الله تعالى جمع فينا اهل البيت الفضل والشرف والسخاء والشجاعة
والعلم والحلم وان لنا الآخرة ولكم الدنيا وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها ۞ المودة الثامنة ۞ في ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم وعليا عليه السلام من نور واحد فيها اعطي علي من الخصال ما لم
يعط احد من العالمين ۞ وعن علي المرتضى عليه السلام قال انطلق بي رسول الله
صلعم الى الاصنام فقال اجلس فجلست الى جنب الكعبة ثم صعد رسول الله على منكبي
وقال لي انهض بي الى الصنم فنهضت فلما راى ضعفي تحته قال اجلس فجلست الى
جنب الكعبة ونزل عني وجلس قال يا علي اصعد على منكبي فصعدت على منكبه ثم
نهض بي رسول الله حتى خيل لي لو ان شئت نلت السماء فصعدت على الكعبة
وتنحى رسول الله صلى الله عليه وسلم فالقيت الصنم الاكبر صنم قريش وكان
من نحاس موتدا باوتاد من الحديد الى الارض فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
عالجه فلم ازل اعالجه ورسول الله يقول ايه ايه فلم ازل حتى استمكنت له فقال دقه
فدققته وكسرته ونزلت ۞ وعن ابي ذر الغفاري رضي الله قال قد سمعت رسول الله
صلعم يقول ان الله تعالى اطلع الى الارض اطلاعة فاختارني ثم اطلع الثانية
من عرشه بلا كيف ولا زوال فاختار لي صهرا جعله سيد الاولين والآخرين والنبيين

والمرسلين وهو الممكن والمقام والحوض والزمزم والمشعر الاعلى والجرات العظام بنبه الرفاة وبيان المروة واعطاه الله ما لم يعط احدا من النبيين والملائكة المقربين قلنا وما ذا يا رسول الله قال اعطى فاطمة العذراء البتول ترجع كل ليلة بكرا او لم يعط ذلك احدا من النبيين والحسن والحسين ولم يعط احد مثلهما اعطى صهرا مثلي وليس صهر لاحد مثلي واعطى الحوض وبا اليه قسمة الجنة والنار ولم يعط ذلك الملائكة وجعل شيعته في الجنة واعطى اخا مثله وليس لاحد اخ مثلي ايها الناس من يطفي غضب الله ويريد ان يقبل الله عمله فلينظر الى علي ابن ابي طالب فان النظر اليه يزيد في الايمان وان حبه يذهب السيئات كما يذهب النار الرصاص ❊ عن ام سلمة رضي الله عنها قالت سمعت رسول الله يقول سمي الناس مومنين من اجل علي ولو لم يومن علي لم يكن مومن في امتي وسمي مختارا لان الله تعالى اختاره وسمي المرتضى لان الله تعالى ارتضاه وسمي عليا ولم يسم احد قبله باسمه وسميت فاطمة بتولا لانها تبتلت كل ليلة معناه ترجع بكرا كل ليلة وسميت مريم لانها ولدت عيسى بكرا ❊ وعن عباس في تسمية امير المومنين عليا قال لما حملت فاطمة بنت اسد بعلي وجعلت به فقالت التسمية لي وقال ابو طالب التسمية لي واحتكما الى ورقة بن نوفل فقال ان كان ذكرا فالتسمية للاب وان كانت انثى فالتسمية للام فلما ولدت ذكرا قالت يا ابا طالب سمه ابنك قال سميته الحارث قالت لا قال لم قالت لانه اسم من اسماء ابليس فقال هلم حتى نعلو ابا قبيس صاحب الحضراء فلعله ان ينبئنا في ذلك بشيء فلما امسا وجنهما الليل خرجا فعلوا ابا قبيس فلما حصلا عليه انشا ابو طالب يقول الرابعة في الدعاء ❊ يا رب بهذا الغسق الدجي ❊ والفلق المبتلج المضي ❊ بين لنا عن حتم امرك المقضي ❊ لما نسمي لذاك الصبي ❊ فاذا خشخشة وجلبة من السماء فرفع ابو طالب طرفه فاذا لوح من زبرجد اخضر فيه اربعة اسطر فاخذه ابو طالب بكلتي يديه وضمه الى صدره ضما شديدا فاذا مكتوب فيه شعر خصصتما بالولد الزكي والطاهر المنتجب

لهم

ارنی‌ما ⁘ واسمه من القاهر السمی ⁘ علی اشتق من العلی ⁘ قال فسر بذلک سرورا شدیدا
وعتق عنه بعشرة من الابل واولم علیه والتمیمة وکان اللوح معلقا فی بیت الحرام یفتخر به بنی
هاشم علی قریش حتی اغتلیه عبد الملک بن مروان علیه ما یغلبه زمان قتال عبد الله
ابن الزبیر ⁘ وعن جابر قال قال رسول الله صلعم من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته
والی میکائیل فی رتبته والی جبرئیل فی جلالته والی آدم فی سلمه والی نوح فی خشیته
والی ابراهیم فی خلته والی یعقوب فی حزنه والی یوسف فی جماله والی موسی فی مناجاته
والی ایوب فی صبره والی یحیی فی زهده والی عیسی فی سنته والی یونس فی ورعه والی
محمد فی حسبه وخلقه فلینظر الی علی فان فیه سبعین خصلة من خصال الانبیاء جمع الله
فیه ولم یجمع فی احد غیره وعند ذلک فی کتاب جواهر الاخبار ⁘ وعن سلمان رض عنه
قال قال رسول الله صلعم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف
عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة ⁘ وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کنت انا وعلی نورا من یدی الله معلقا مطیعا یسبح الله ذلک النور
قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور
فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی
⁘ وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا وعلی من شجرة واحدة
والناس من اشجار شتی ⁘ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق الله
الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة فانا اصلها وعلی فرعها
والحسن والحسین ثمارها واشیاعنا اوراقها فمن تعلق بها نجی ومن زاغ عنها هوی
عن ابی ذر رض قال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی
اید هذا الدین بعلی وانه منی وانا منه وفیه انزل افمن کان علی بینة من ربه الایة ⁘ عن علی
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رایت اسمک مقرونا

باسمي في اربعة مواطن فانست بالنظر اليه لما بلغت بيت المقدس في معراجي الى السماء وجدت على
صخرتها لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بوزيره ونصرته بوزيره فقلت يا جبرئيل من وزيري
قال علي ابن ابي طالب فلما انتهيت الى سدرة المنتهى وجدت عليها اني انا الله لا اله الا انا وحدي
محمد صفوتي من خلقي ايدته بوزيره ونصرته بوزيره فقلت يا جبرئيل من وزيري قال علي بن ابي طالب
فلما جاوزت من سدرة المنتهى وانتهيت الى عرش رب العالمين فوجدت مكتوبا على قوائمه
اني انا الله لا اله الا انا محمد حبيبي من خلقي ايدته بوزيره ونصرته بوزيره فلما هبطت الجنة وجدت مكتوبا على باب
الجنة لا اله الا انا محمد حبيبي من خلقي ايدته بوزيره ونصرته بوزيره ٥ وعن انس رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثني جبرئيل عن الله عز وجل ان الله يحب عليا ما لا يحب الملائكة
والنبيين والمرسلين وما من تسبيحة يسبح الله الا ويخلق الله منها ملكا يستغفر لمحبيه وشيعته
الى يوم القيمة وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق
نبيا ان الملائكة يستغفرون لعلي وتشفق عليه وعلى شيعته اشفق من الوالد على ولده
المودة التاسعة في ان مفاتيح الجنة والنار بيد علي عليه السلام عن ابي
سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اعطاني مفاتيح
الجنة والنار فقال سلم الى علي وقل تخرج من تشاء وتدخل من تشاء ٥ عن زيد بن سليم
قال قال رسول الله لعلي يا علي بخ بخ من مثلك والملائكة تشتاق اليك والجنة لك
انه اذا كان يوم القيمة ينصب لي منبر من نور ولابراهيم منبر من نور ولك منبر من نور فتجلس
عليه واذا مناد ينادي بخ بخ من وصي بين حبيب وخليل ثم اوتي بمفاتيح الجنة والنار فادفعها
اليك ٥ وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن عباس
عليك بعلي فان الحق على لسانه والنفاق بجانبه ان هذا قفل الجنة ومفتاحها بيده يدخلون
الجنة وبيده يخلون النار ٥ عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان
يوم القيمة ياتيني جبرئيل وميكائيل بحزمتين من المفاتيح حزمة من مفاتيح الجنة وحزمة من مفاتيح
النار على مفاتيح الجنة اسماء المؤمنين من شيعة محمد وعلي وعلى مفاتيح النار اسماء المبغضين

اعدائهم

فيقولون يا احمد هذا مبغضك وهذا محبك فادفعها الى على ابن ابيطالب فيهم ما يريد من اعدائه صح
فولدى فيه الازراف لايدخل مبغضه الجنة ولا محبه النار ابدا عن مسروق عن عايشة
قال سمعت رسول الله صلعم يقول لعلى حسبك ان ليس لمحبك حسرة عند موته ولا وحشة
في قبره ولا فزع يوم القيمة ﴿ وعن على عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا تستخفوا شيعة على فان الرجل منهم ليشفع في مثل ربيعة ومضر ﴿ عن ابن
عباس عن النبي انه قال على وشيعته هم الفايزون يوم القيمة ﴿ عن على المرتضى
عليه السلام قال قال رسول الله بشر شيعتك انا شفيع لهم يوم القيمة وقتا لا ينفع
مال ولا بنون الا شفاعتي ﴿ وعنه عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يا على
انك تقرع باب الجنة فتدخلها بلا حساب ﴿ وعن النبي صلعم من كان اخر كلامه الصلوة
على وعلى على يدخله ذلك الجنة ﴿ وعن ابن عمر قال كنا نصلى مع النبي فالتفت الينا
فقال ايها الناس هذا وليكم بعدى في الدنيا والاخرة فاحفظوه يعني عليا ﴿ عن
جابر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اول ثلمة في الاسلام مخالفة على ﴿ اول ثلمة صح وعن على عم
قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يا على لا يبغضك من الانصار الا من كان اصله
يهوديا ﴿ عن على المرتضى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يا على انت اخي وانت
رفيقي في الجنة ﴿ عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلى من اطاعني
فقد اطاع الله ومن اطاعك فقد اطاعني ومن عصاني فقد عصى الله ومن
عصاك فقد عصاني ﴿ عن ابي سعد الخدري قال قال رسول الله صلعم في قوله تعالى
وقفوهم انهم مسئولون عن ولاية على كذا في جواهر الاخبار ﴿ عن فاطمة عليها السلام
ان اباها نظر الى على وقال هذا وشيعته في الجنة ﴿ وعن عتبة بن الازهري عن يحيى بن
عقيل قال سمعت عليا يقول قال رسول الله صلعم ان الله امرني ان ازوجك
فاطمة على خمس الدنيا او على ربعها نسك عتبة فمن مشى فيها حراما المودة العاترة
في عهد الامية وان المهدى منهم ﴿ عن الشعبي عن عمر بن قيس بن عبد الله قال كنا

على الارض وهو سعصكم فيها في الدنيا
عليه حرام وشيء صح

جلوسا حلقة فيها عبد الله بن مسعود رض فجاء اعرابي فقال ايكم عبد الله بن مسعود قال انا قال هل حدثكم
نبيكم كم يكون بعده الخلفاء قال نعم اثنا عشر عدد نقباء بني اسرائيل عن الشعبي عن مسروق
قال بينا نحن عند عبد الله نعرض مصاحفنا عليه اذ قال له فتى هل عهد اليكم نبيكم كم يكون
من بعده خليفة قال انك لحديث السن وان هذا شيء ما سالني احد قبلك نعم عهد الينا نبينا
صلى الله عليه وسلم ان يكون بعده اثنا عشر خليفة بعدد نقباء بني اسرائيل و
عن جرير عن اشعث عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الخلفاء بعدي اثنا عشر
بعدد نقباء بني اسرائيل عن عبد الملك بن عمر عن جابر بن سمره قال كنت مع ابي عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم فسمعت يقول يكون بعدي اثنا عشر خليفة ثم اخفى صوته فقلت لابي
ما الذي اخفى صوت رسول الله صلعم قال قال كلهم من بني هاشم عن سماك بن حرب
مثل ذلك وعن سليم بن قيس الهلالي عن سلمان الفارسي رض قال دخلت على النبي صلعم
فاذا الحسين على فخذه وهو يقبل عينيه ويقبل فاه وهو يقول انت سيد ابن سيد
وانت امام ابن امام وانت حجة بن حجة ابو حجج تسع من صلبك تاسعهم قايمهم وعن اصبغ
بن نباتة عن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله يقول انا وعلي والحسن
والحسين وتسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون وعن عباية بن ربعي قال قال
رسول الله صلعم انا سيد النبيين وعلي سيد الوصيين ان الاوصياء بعدي اثنا عشر اولهم علي
واخرهم قايم عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلعم من احب ان يركب سفينة
النجاة ويستمسك بالعروة الوثقى ويعتصم بحبل الله المتين فليوال عليا بعدي ويعاد عدوه
وليأتم بالائمة الهدى من ولده فانهم خلفائي واوصيائي وحجج الله على خلقه بعدي وسادة
امتي وقادة الاتقياء الى الجنة حزبهم حزبي وحزبي حزب الله وحزب اعدائهم
حزب الشيطان وعنه قال قال رسول الله صلعم لا تذهب الدنيا حتى يقوم بامر
امتي رجل من ولد الحسين يملا الارض عدلا كما ملئت ظلما عن زيد بن خارجه عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لما كان الليلة التي اخذني رسول الله صلعم على الافضل

بعض الاولها

بيته الاولى فقال اخذ عليكم ما اخذ الله على النبيين من قبلي ان تحفظوني وتمنعوني فيما تمنعوا
انفسكم وتمنعوا علي ابن ابي طالب وتحفظوه فانه الصديق الاكبر يذود الله فيكم به وان الله
اعطى موسى العصا وابراهيم النار وعيسى الكلمات التي يحيى بها الموتى واعطاني
بذا ولكل نبي آية هذا آية ربي والائمة الطاهرين من ولده آيات ربي لن تخلوا الارض من الامام
ما بقي الله احدا من ذريته وعليهم تقوم القيمة ٥ وعن ابن عباس قال قال رسول الله
ان الله فتح هذا الدين بعلي ويختم بعلي وانا هالك على فساد الدين ولا يصلحه الا المهدي بعده
عن ابي هريرة قال قال رسول الله ولو لم يبق من الدنيا الا يوم ليبعث فيه رجل من امتي
يواطي اسمه اسمي براق الجبين نفتح قسطنطينة وجبل ديلم ٥ وروى هذا الخبر بطريق اخر
وذلك ولو لم يبق من الدنيا الا يوم طول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجل من اهل بيتي تواطي
اسمه اسمي واسم ابيه واسم ابي يملا الارض قسطا وعدلا كما مليت ظلما وجورا ٥ وعن علي
المرتضى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الائمة من ولدي فمن اطاعهم فقد اطاع الله
ومن عصاهم فقد عصى الله هم عروة الوثقى وهم الوسيلة الى الله تعالى ٥ وعنه عليه السلم
قال قال رسول الله صلعم يخرج رجل من وراء النهر يقال له حارث على مقدمه رجل
يقال له منصور يوطن او يمكن لال محمد كما مكنت قريش رسول الله صلعم وجب على كل
مومن نصرته او قال اجابته وعن ابي ليلى الاشعري قال قال رسول الله صلعم مشكوا
بطاعة ائمتكم فان طاعتهم طاعة ومعصيتهم معصية ٥ وعن عمر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الامام الضعيف ملعون يعني من يحتاج الى غيره في
امور الدين ٥ المودة الثانية عشر في فضايل فاطمة عليها السلم بنت رسول صلى الله
عليه وسلم عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لما خلق الله آدم وحوا على نبينا وعليهما السلم يفتخران في الجنة فقالا ما خلق الله
خلقا احسن منا فبينما هما كذلك اذ راءيا صورة جارية لها نور شعشاع يكاد ضوءه
يطفي الابصار على راسها تاج وفي اذنيها قرطان قالا وما هذه الجارية قال الله هذا

صورة فاطمة بنت محمد سيد ولدك قالا وما هذا التاج على رأسها قال هذا بعلها على بن ابى
طالب قالا فما القرطان قال الحسن والحسين ابناها وجد ذلك فى مغامص علمى قبل ان اخلقك
بالفى عام ٭ وعن على المرتضى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فاطمة احصنت
فرجها فحرمها الله تعالى وذريتها على النار ٭ وعنه ايضا قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم انما سميت ابنتى فاطمة لان الله تعالى فطمها وفطم من احبها من النار ٭ عن
جميع ابن عمير قال دخلت مع عمتى على عائشة فقالت عمتى لعائشة من كان احب النساء الى
رسول الله صلعم قال فاطمة قالت ومن الرجال قالت على زوجها ان كان ما علمت صواما
قواما ٭ وعن فاطمة انها زارت النبى صلى الله عليه وسلم فبسط لها ثوبا فاجلسها عليه
ثم جاء ابنها الحسن فاجلسه ثم جاء الحسين فاجلسه ثم على عليه السلم فاجلسه معهم
ثم ضم الثوب عليهم ثم قال هولاء اهل بيتى وانا منهم اللهم ارض عنهم كما انا عنهم راض ٭ وعن
بن عباس قال لما زوجت فاطمة من على قالت يا رسول الله زوجتنى من عايل لا مال له ٭ فقال
النبى صلعم اوما ترضين ان يكون الله تعالى اطلع الى اهل الارض فاختار منهم رجلين احدهما ابوك
والآخر بعلك ٭ وعن فاطمة قالت قال رسول الله اما ترضين ان تكونى سيدة النساء
العالمين او نساء امتى ٭ وعن بريدة الاسلمى قال دخلت مع رسول الله صلعم على فاطمة قال
اما ترضين ان تكونى سيدة نساء هذه الامة كما كانت مريم عمران سيدة نساء بنى
اسرائيل ٭ عن رسول الله وانما سميت فاطمة البتول لانها تبتلت من الحيض والنفاس لان
لان ذلك عيب فى بنات الانبياء او قال نقصان ٭ عن عائشة قال قال رسول الله
فاطمة بضعة منى فمن اذاها فقد اذانى ٭ وعن ابى هريرة قال قال رسول الله اول شخص
من يدخل الجنة فاطمة بنت محمد مثلها فى هذه الامة مثل مريم بنت عمران فى بنى اسرائيل
وعن مسورة بن مخرمة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بنى هاشم وبنى مغيرة استاذنونى
ان ينكحوا ابنتهم على بن ابيطالب فلا اذن لهم ثم لا اذن لهم الا ان يحب على ان يطلق
ابنتى وينكح ابنتهم فان ابنتى بضعة منى يريبنى ما رابها ويوذينى ما اذاها [illegible]

علي المرتضى عليه السلام قال قال رسول الله اذا كان يوم القيمة نادى مناد من وراء الحجب غضوا ابصاركم حتى تجوز فاطمة بنت محمد على الصراط * عن عايشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قدم من سفر قبل نحر فاطمة وقال منها اشم رايحة الجنة * وعن علي عليه السلم عن رسول الله صلعم تحشر ابنتي فاطمة يوم القيمة ومعها ثياب مصبوغة بالدماء تتعلق بقايمة من قوايم العرش تقول يا حكم احكم بيني وبين من قتل ولدي فيحكم الله لابنتي ورب الكعبة * وعنه ايضا عن رسول الله صلعم اذا كان يوم القيمة نادى مناد من بطنان العرش يا اهل القيمة اغضوا ابصاركم لتجوز فاطمة بنت محمد مع قميص مخضوب بدم الحسين فتحتوي على ساق العرش فتقول انت الجبار العدل اقض بيني وبين من قتل ولدي فيقضي الله لبنتي ورب الكعبة ثم تقول اللهم شفعني فيمن بكى على مصيبتي فيشفعها الله فيهم * عن زيد بن علي عن انس قال كان رسول الله يأتي ستة اشهر باب فاطمة عند صلوة الفجر فيقول الصلوة الصلوة يا اهل البيت ثلث مرات انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا وروى هذا الخبر باسانيد مختلفة من اصحابنا منهم من قال ثمانية اشهر ومنهم من قال تسعة اشهر ومنهم من قال عشر اشهر المودة الثانية عشر في فضايل اهل البيت عليهم السلام ومع جملة زيادة على ما مر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلعم عليكم بعلي فان الشمس عن يمينه والقمر عن يساره قلنا يا رسول الله وما هما قال الحسن والحسين وابوهما ضياء الدنيا وامهما بدر الدجى وعن عمران بن الحصين قال قال رسول الله صلعم سالت ربي ان لا يدخل احدا من اهل بيتي النار فاعطانيه * وعن ابن عباس قال قال رسول الله علي وفاطمة والحسن والحسين اهلي * وعن ابي هريرة ان رسول الله قال ان ملكا من السماء لم يزرني فاستأذن الله في زيارتي فبشرني واخبرني ان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة وان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة * وعن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية قل لا اسئلكم

اغضوا ن

عليه اجرا الا المودة فی القربی قلنا یا رسول الله من قرابتک الذین فرض الله علینا مودتهم
قال علی وفاطمه وابناهما ثلث مرات ٥ وعن ابی هریره قال نظر رسول الله
الی علی وفاطمه والحسن والحسین فقال انا حرب من حاربکم وسلم لمن سالمکم ٥ وعن معاذ رض
قال قال رسول الله صلعم ان الله طهر قوما من الذنوب بالصلع فی رؤسهم
علیا منهم ان علیا قال قال رسول الله صلعم الحسن والحسین سیدا شباب
اهل الجنة وابوهما خیر منهما ٥ وعن فاطمه علیها السلم قالت جئت بالحسن والحسین الی
النبی فی الشكوى التی مات فیها فقلت ورثهما شیا فقال اما الحسن فله هیبتی وسوددی
واما الحسین فله جرأتی وجودی ٥ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله ان لله
حرمات ثلثا من حفظها حفظ الله امر دینه ودنیاه ومن لم یحفظهن شیا حرمة الله
حرمتی وحرمه رحمی وعن امیر المومنین علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الولد ریحانة وریحانتای الحسن والحسین ٥ وعنه عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم انه قال اشتد غضب الله وغضب رسوله علی من اهرق دمی وآذانی
فی عترتی ٥ وعنه ایضا قال قال رسول الله صلعم الویل لظالم اهل بیتی عذابهم مع
المنافقین فی الدرک الاسفل من النار عن فاطمه قالت قال رسول الله
کل بنی آدم ینتمون فینسبون الی عصبة ابیهم الا ولد فاطمه فانی انا ابوهم وانا عصبتهم
وعن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اسمی ابنی هذین حسنا
وحسینا ٥ وعن ابی ذر رض وهو اخذ بباب الکعبة وهو یقول ایها الناس
من عرفنی فانا اعرفهم فقد عرفنی ومن انکرنی فانا ابو ذر انی سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن
رغب عنها غرق ٥ وعن سلمان رض عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الحسن
والحسین یوم القیمة عن یمین عرش الرحمان بمنزلة الشقتین من الوجه ٥ وعن علی الحسن
اشبه رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین الصدر الی الراس والحسین اشبه

للنه ما كان اسفل من ذلك وعن بكر عن الحصين رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
النظر الى علي عبادة ٥ وعن عايشه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا نبي انك
الكبد طوبى لمن احبك واحب ذريتك قالو بل لقائك يوم الجزاء ٥ وعن علي قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقتل الحسين شر هذه الامة ويتبرا من ولده من يكفر بي قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قاتل الحسين في تابوت من النار عليه نصف عذاب
اهل النار وقد شد يداه ورجلاه من سلاسل من النار حتى يقع في قعر جهنم وله ريح يتعوذ اهل النار الى
ربهم من شدة نتن ريحه وهو فيها خالد في العذاب الاليم كلما نضجت جلده بدل الله عليه
الجلود حتى يذوق العذاب الاليم لا يفتر ساعة ويسقى من حميم جهنم قالو بل له من عذاب الله
وعن ابي نعيم قال كنت عند ابن عمر فسأله رجل عن دم البعوضة فقال من انت
قال من اهل العراق قال انظروا الى هذا يسالني عن دم البعوضة وقد قتلوا ابن رسول الله
وقد سمعت رسول الله يقول هما ريحانتاي من الدنيا ٥ وعن شهر بن حوشب
قال سمعت ام سلمه حين جاء نعي الحسين لعنت اهل العراق وقالت قتلوه قتلهم الله
غروه وذلوه لعنهم الله ٥ روي باسناد مسلسل الى ابي نعيم ٥ وعن فرية
خادمة رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم عاشورا دعا بمراضعيه ومراضع فاطمه
فيتفل في افواههم ويقول تقوم اليك شيا وهذا اشارة الجلالة مايصيب اولاد فاطمه
في يوم عاشورا المودة الثالث عشر في فضايل خديجه وفاطمه ايضا ومحبة
اهل البيت وثواب درجات محبيهم ونكال مبغضهم ٥ عن الشعبي عن مسروق عن عايشه
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكاد ان يخرج من البيت حتى يذكر خديجه رضي الله عنها
فيحسن عليها الثناء فذكر يوما فادركني الغيرة فقلت هل كانت الا عجوزا فقد ابدلك الله
خيرا منها فغضب النبي صلعم حتى رايت مقدم شعره اهتز من الغضب فقال لا والله
ما اخلف لي خيرا منها امنت بي اذ اكفر الناس وصدقتني اذ اكذبني الناس
وواستني بمالها اذ احرمني الناس ورزقني اولادها اذ احرمني النساء وقالت

بعایشه فقلت فی نفسی لا اذکرها بسیئة ابدا ۵ وعن مهاجر بن میمون عن فاطمه انها قالت
قالت النبی صلی الله علیه وسلم این امنا خدیجه قال فی بیت من قصب لا لغوب فیه ولا نصب
بین مریم وآسیه امراة فرعون قالت امن هذا القصب قال لا بل القصب منظوم بالدر
والیاقوت ۵ وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر نساء العالمین
اربع مریم بنت عمران وآسیه بنت مزاحم وخدیجه بنت خویلد وفاطمه بنت
محمد ۵ وعن عباد بن سعد رض قال قال رسول الله صلعم فضلت خدیجه علی نساء النبی کما
فضلت مریم علی نساء بنی اسرائیل وعن الامام جعفر الصادق عن ابائه علیهم السلام
قال نزل جبرئیل علی رسول الله فقال ان ربک یقراء علیک السلام ویقول انی حرمت
النار علی صلب انزلک وبطن حملک وحجر کفلک ۵ وعن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اراد التوکل فلیحب اهل بیتی ومن اراد ان ینجو من عذاب القبر فلیحب
اهل بیتی ۵ ومن اراد الحکمة فلیحب اهل بیتی ومن اراد دخول الجنة فلیحب اهل بیتی ۵ فوالله
ما احبهم احد الا ربح الدنیا والاخرة ۵ عن زاد عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یا سلمان من احب فاطمه ابنتی فهو فی الجنة معی ومن ابغضها فهو فی النار یا سلمان
حب فاطمه ینفع فی مایه مواطن ایسر ذلک من المواطن القبر والمیزان والصراط والمحاسبه
فمن رضیت ابنتی فاطمه رضیت عنه ومن رضیت عنه رضی الله عنه ومن غضب علیه ابنتی
فاطمه غضبت علیه ومن غضبت علیه غضب الله علیه یا سلمان ویل لمن یظلم ذریتها
وشیعتها ۵ وعن المقداد بن الاسود رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
معرفة آل محمد براة من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط والولایة لال محمد امان من العذاب
۵ وعن جریر بن عبد الله البجلی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا من مات علی
حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا ومن مات علی حب
آل محمد فتح الله علی قبره بابین من الجنة الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت
بالجنة ثم منکر ونکیر الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی

نز

بيده ... جها الا ومن مات على حب آل محمد مات تائبا الا ومن مات على حب آل محمد جعل الله زوار قبره ملائكة الرحمة الا ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة الا ومن مات على حب آل محمد مات مومنا مستكمل الايمان الا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيمة مكتوب بين عينيه آئس من رحمة الله الا ومن مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة الا ومن مات على بغض آل محمد مات كافرا . وعن عكرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله لعبد الرحمن بن عوف يا عبد الرحمن انتم اصحابي وعلي ابن ابي طالب مني وانا من علي فمن قاسه بغيري فقد جفاني ومن جفاني فقد آذاني ومن آذاني فعليه لعنة ربي يا عبد الرحمن ان الله تعالى انزل كتابا وامرني ان ابين للناس ما نزل اليهم ما خلا علي ابن ابي طالب فانه لم يحتج الى بياني لان الله تعالى جعل فصاحته كفصاحتي ودرايته كدرايتي ولو كان الحلم رجلا لكان عليا ولو كان العقل رجلا لكان الحسن ولو كان السخاء رجلا لكان الحسين ولو كان الحسن شخصا لكان فاطمة بل هم اعظم لان فاطمة ابنتي خير اهل الارض عنصرا وشرفا وكرما ه وعن موسى بن علي القرشي ... بن احمد عن بلال بن حمامة قال طلع علينا النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم ووجهه مشرق كدائرة القمر فقال عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله ما هذا النور فقال عليه السلام بشارة من ربي في اخي وابن عمي وابنتي وان الله زوج عليا من فاطمة وامر رضوان خازن الجنان فهز شجرة طوبى فحملت رقاقا يعني صكاكا بعدد محبي اهل بيتي وانشا من تحتها ملائكة من النور ودفع الى كل ملك صكاكا فاذا استوت القيامة باهلها نادت الملائكة الى الخلايق فلا يبقى محب الا دفعت اليه صكا فيه فكاكا من النار فاخي وابن عمي وابنتي فكاك رقاب ... رجال والنساء من امتي من النار ه وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي يا علي ان الله زوجك فاطمة وجعل صداقها الارض فمن مشى عليها مبغضا لك مشى حراما ه عن ابي نعيم الحافظ عن مسعود عن انس قال كان النبي صلعم اذا اوتي بشي يقول اذهبوا به الى فلانة فانها كانت صديقة خديجة اذهبوا به الى فلانة فانها تحب خديجة ه وعنه عن مسعود عن

عمار بن ياسر رضي الله عنه قال قال رسول الله فضلت خديجة على نساء امتي كما فضلت مريم
على نساء العالمين ❁ وعن حذيفة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل ملك من
السماء فاستاذن الله ان يسلم علي ما نزل قبلها فبشرني من الله ان فاطمة سيدة نساء
اهل الجنة المودة الرابعة عشر في فضايل النبي واهل بيته وفيها فوت النبي وفوت فاطمة
ووفيهما عليهما السلم وبها ختمت المودات المباركات الطيبات ❁ وعن امير المومنين
علي رضي الله عنه في حديث طويل قال اذا كان يوم القيمة فاول من يقوم من قبره الصادق
الناطق الناصح المشفق محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم فياتيه جبرئيل عليه السلم بالبراق و
ميكائيل بالتاج واسرافيل بالقضيب ورضوان بحلتين ثم ينادي جبرئيل اين قبر محمد صلى الله
عليه وسلم فتقول الارض حملتني الرياح ومع الجبال فدكنا فدكتني دكة واحدة فلا ادري
اين قبر محمد صلى الله عليه وسلم فيرتفع عن قبره عمود نور الى عنان السماء فيبكي جبرئيل بكاء شديدا
فيقول له ميكائيل وما يبكيك فيقول وما ينبغي من البكاء وهذا محمد صلى الله عليه وسلم يقوم من
قبره ويسالني عن امته وانا لا ادري اين امته قال ثم ينصدع القبر فاذا هو صلى الله
عليه وسلم قاعد وينفض التراب عن راسه ولحيته ثم يلتفت يمينا وشمالا فلا يرى من العمران
شيا فيقول يا جبرئيل بشرني فيقول اتبرك بالبراق السابق الطاير في الافاق فيقول
بشرني فيقول اتبرك بالتاج فيقول بشرني فيقول اتبرك بالقضيب والحلتين فيقول بشرني
بامتي لعلك خلفتهم بين اطباق النيران او لعلك تركتهم على شفير جهنم او لعلك تركتهم في
ايدي الزبانية فيقول ما رايتهم وانهم لفي قبورهم الى اخر الحديث اختصر الخبر الطويل بذلك
حتى تعلم شفقته اليك فعليك بمحبته واتباع سنته صلعم ❁ وعن زيد بن اسلم عن
عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقترف ادم عليه السلم الخطيئة قال يا رب
اسالك بحق محمد صلعم لما غفرت لي فقال الله تعالى يا ادم كيف عرفت محمدا ولم اخلقه
قال يا رب فلما خلقتني بيدك ونفخت في من روحك رفعت راسي فرايت على قوايم
العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضف الى اسمك الا احب الخلق اليك فقال الله

تصنف صه

تعالى

تعالى صدقت يا آدم انه لاحب الخلق الي واذا سألتني بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد ما خلقتك قال
ابو عبد الله الحافظ هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجه الشيخان ۞ عن سعيد بن المسيب
عن ابن العباس قال اوحى الله تعالى الى عيسى عليه السلام يا عيسى آمن بمحمد وامر من ادركه
من امتك ان يؤمنوا به فلولا محمد ما خلقت آدم ولولا محمد ما خلقت الجنة ولا النار ولقد خلق
العرش على الماء فاضطرب فكتب عليه لا اله الا الله ح يعني نصف اسم محمد فسكن قال
ابو عبد الله الحافظ هذا ايضا حديث صحيح الاسناد ايضا ولم يخرجه الشيخان عن ابي عبد الله
الحافظ عن شمودة عن ابي البختري قال رأيت امير المؤمنين عليا على منبر الكوفة وعليه
مدرعة كانت لرسول الله صلى الله عليه وسلم متقلدا بسيف رسول الله متعمما بعمامته
وفي اصبعه خاتمه فقعد على المنبر وكشف بطنه فقال سلوني من قبل ان تفقدوني فانما بين
الجوانح مني علم جم هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقني رسول الله زقا من غير
وحي اوحي الي والله لو ثنيت لي وسادة فجلست عليها لافتيت بين اهل التوراة بتوراتهم
وبين اهل الانجيل بانجيلهم حتى ينطق التوراة والانجيل فيقول صدق علي قد افتاكم بما انزل
في واتم تتلون الكتاب افلا تعقلون ۞ وروي ان الحسن والحسين كانا كتبا فقال
الحسن للحسين خطي احسن من خطك وقال الحسين للحسن لا بل خطي احسن من خطك
فقالا لفاطمة احكمي بيننا من احسن منا خطا فكرهت فاطمة ان تؤذي احدهما بتفضيل احد
على الآخر فقالت لهما سلا اباكما عليا فسألاه فكره ان يؤذي احدهما فقال علي سلا جدكما
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عليه السلام لا احكم بينكما حتى اسأل جبرئيل فلما جاء جبرئيل
قال لا احكم بينهما ولكن [illegible] اسرافيل يحكم بينهما فقال اسرافيل لا احكم بينهما حتى اسأل
الله تعالى ان يحكم بينهما فسأل الله تعالى ذلك فقال تبارك وتعالى لا احكم بينهما و
لكن امهما فاطمة تحكم بينهما فقالت فاطمة احكم بينهما وكانت لها قلادة فقالت لهما انثر بينكما
جواهر هذه القلادة فمن اخذ منكما اكثر فخطه احسن فنثرتها وكان جبرئيل واقفا عند
قائمة العرش فامره الله تعالى اهبط الى الارض واقطع الجواهر بينهما كي لا يتأذى :

احدهما ففعل ذلك جبرئيل عليه السلام احتراما وتعظيما لهما عليهما السلام ◦ عن جابر بن [illegible]
ان امير المؤمنين عليا عليه الصلوة والسلم لما اراد غسل رسول الله بعد وفاته صلى الله عليه
وسلم استدعى فضل بن عباس ان يناوله الماء بعد ان عصب عينيه ثم نزع قميصه قبل جيبه
حتى بلغ به الى سرته وتولى غسله فلما فرغ من تجهيزه تقدم فصلى عليه وحده ولم يشاركه
احد في الصلوة عليه وكان جماعة من اصحابه يخوضون فيمن يامهم في الصلوة عليه واين يدفن
فخرج اليهم امير المؤمنين علي فقال ان رسول الله امامنا حيا وميتا فيدخلون اليه فوجا
فوجا منهم فيصلون بغير امام وينصرفون وقال ان الله تعالى لم يقبض نبيا في مكان الا وقد رضيه
فيه واني دافنه في حجرته التي قبض فيها فرضي القوم بذلك ◦ وعن علي المرتضى عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال يبعث عبد المطلب يوم القيمة وحده امة عليه بهاء الملوك
وسيماء النبوة وعنه ايضا قال قال رسول الله صلعم ان عبد المطلب سن خمسا من سنته
في الجاهلية فاجراها الله تعالى في الاسلام حرم نساء الاباء على الابناء فانزل الله تعالى و
لا تنكحوا ما نكح اباؤكم الاية ووجد مالا فاخرج منه خمسا وتصدق فانزل الله واعلموا انما
غنمتم من شيء الاية ولما حفر بئر زمزم سماها سقاية الحاج فانزل الله تعالى اجعلتم سقاية
الحاج الاية وسن في القتل مائة من الابل فاجرى الله تعالى ذلك في الاسلام ولم يكن
للطواف عدد في قريش فسن عبد المطلب سبعة اشواط فاجرى الله تعالى ذلك
في الاسلام ◦ وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي ان عبد المطلب
كان لا يستقسم بالازلام ولا يعبد الاصنام ولا ياكل ما ذبح على النصب وكان على دين ابراهيم
عليه السلم ◦ وعن الامام جعفر صادق عن ابائه عليهم السلام قال نزل جبرئيل عليه السلام
على رسول الله صلى الله فقال ان ربك يقرئك السلام ويقول اني قد حرمت النار على
صلب انزلك وبطن حملك وحجر كفلك ◦ رواه مسلم في جزء الثاني من صحيحه وعن سعيد
بن المسيب عن ابيه قال حضر ابا طالب الوفاة وجاء النبي عليه السلام فوجد عنده ابا جهل
بن هشام وابا عبد الله بن ابي امية بن مغيرة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عم

فقال

قل لا اله الا الله محمد رسول الله كلمة اشهد لك بها عند الله تعالى فقال ابو جهل وعبد الله بن [ابي امية] يا
ابا طالب اترغب عن ملة عبد المطلب فلم يزل رسول الله يعرضها عليه ويعيد له تلك المقالة
حتى قال ابو طالب آخر ما كلمهم انا على ملة عبد المطلب فقال رسول الله اما لاستغفرن لك ما لم
انه عنه وهذا يدل على ايمان ابي طالب لما تقدم من ايمان عبد المطلب ۞ وعن عامر الشعبي
قال طلبني الحجاج عليه اللعنة يوما وقد غلب عليه وخشيت منه فاجلسني وعنده رجل مقيد اسير
بالاغلال فوضعه بين يديه فقال ان الشيخ يقول ان الحسن والحسين كانا ابني رسول الله
ليأتيني بحجة من القرآن والا لاضربن عنقه قلت يجب ان يحل قيده فانه اذا احتج به لا محالة ان
يذهب وان لم يحتج فالسيف لا يقطع هذا الحديد فحلوا قيوده فنظرت فاذا هو سعيد بن
جبير فحزنت بذلك فقلت كيف تجد حجة على ذلك من القرآن فقال الحجاج عليه اللعنة ائتني
بحجة من القرآن على ما ادعيت والا اضرب عنقك فقال اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
ووهبنا له اسحق ويعقوب الى قوله وكذلك نجزي المحسنين ثم سكت فقال الحجاج عليه
اللعنة اقرأ ما بعده وزكريا ويحيى وعيسى فقال كيف يليق ههنا عيسى عليه السلام قال لانه من
ذريته فقال ان كان عيسى من ذرية ابراهيم ولم يكن له اب بل كان ابن ابنته فنسب اليه مع
بعده فالحسن والحسين اولى ان ينسبا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم مع قربهما منه
فامر له بعشرة آلاف دينار وامر بان يحملوها الى داره واذن له بالرجوع قال الشعبي فلما اصبحت اتيته
فاذا هو في المسجد وتلك الدنانير بين يديه يفرقها عشرا عشرا ويتصدق بها ثم
قال كله ببركة الحسن والحسين عليهما السلام ۞ وعن الاعمش قال حدثني ابو اسحق عن
الحارث وسعد بن بشير عن علي ابن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا واردكم على الحوض وانت يا علي الساقي والحسن والحسين الآمر وعلي بن الحسين الفارط
ومحمد بن علي الناشر وجعفر بن محمد السائق وموسى بن جعفر محصي المحبين والمبغضين
وقامع المنافقين وعلي بن موسى مزين المؤمنين ومحمد بن علي منزل اهل الجنة في درجاتهم
وعلي بن محمد خطيب الشيعة ومزوجهم الحور العين والحسن بن علي سراج اهل الجنة

يستغفرون له والهادي شفيعهم يوم القيمة حيث لا يؤذن الا لمن اختاره ويرضى وعنه ايضا
عن رسول الله صلعم انه قال ستدفن بضعة مني بخراسان ما زارها مكروب الا نفس الله
كربته ولا مذنب الا غفر الله ذنوبه وعنه ايضا برواية عائشة من زار ولدي بالطف فكانما
حج مرة قالت حج مرة قال مرتين قالت مرتين قال ثلث مرات حتى بلغ الى سبع مرات
سكت عائشة فقال عليه السلم ولو لم تسكت لبلغت الى سبعين وعنه عليه السلم انه
قال من مات على حب آل محمد مات مومنا ومن مات على بغض آل محمد مات كافرا

كتاب السبعين في فضائل امير المومنين عليه السلام

الحمد لله الذي جعل مباني آثار السيادة الى سماء السعادة قائمة على اصله ورفع لواء الشرف
في جناب عز من اصطفاه بنت المصطفى بفضله وصعد من سعده الى مسعد الطهارة
العظمى وحصه من فيوض عيون الكرامة بالمشرق الاصفى والكاس الاوفى
شرف يقصر عن ادراك جنابه عن سعي الطالب الطالبين ويعجز ان اقتفاء اثرها
العاقب الاعاقبا ولا يسموا الى علو منصبه الا من رفعه العناية الازلية في فلك الاقبال
مكانا عليا فما ظنك باصل رفع يده عن عل باب بيت المشرف من العز علما واخرى
على صفحات اوراق فضله في دفاتر المعارض فلما وهو الامام الباهر والبحر الزاخر
والسيف الباتر والبدر الزاهر قائد البررة وقاتل الفجرة قسيم النار وامام الاخيار
صاحب المناقب والمناصب المرتضى علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه ولما ورد
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ذكر علي عبادة سر سري بشارته وحملني اشارته
على ان جمعت سبعين حديثا مما ورد في فضائله ومناقبه وفضائل اهل البيت زرعها المحبة
وزرعها المبغضة واردفت كل حديث بلطيفة من لطايف تحرر كلامه
التي اخرجها الغواصون من تيار بحر علمه ولوامع انوار حكمته التي اقتبسها المحققون
دلائله وسميته كتاب السبعين في فضائل امير المومنين مستعينا
مستعينا به انه خير موفق ومعين الحديث الاول عن انس بن مالك

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل يباهى بعلى بن ابى طالب كل يوم على الملائكة المقربين
حتى يقول بخ بخ هنيئا لك يا على رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه اصعب
الاعمال اربعة العفو عند الغضب والجود عند الفقر من العسرة والعفة فى الخلوة
وقول الحق عند من تخافه او ترجوه **الحديث الثالث** عن انس بن مالك قال قلنا لسلمان
سل النبى صلى الله عليه وسلم عن وصيته فسأله فقال يا سلمان وصيى ووارثى وقاضى دينى ومنجز
وعدى على بن ابى طالب رواه امام احمد بن حنبل فى مسنده قال كرم الله وجهه قارن
اهل الخير تكن منهم وباين اهل الشر تبن عنهم **الحديث الرابع** عن سهل بن سعد قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم خيبر لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و
يحبه الله ورسوله حتى يفتح عليه رواه الامام فى مسنده قال كرم الله وجهه مالك من
دنياك الا ما اصلحت به مثواك **الحديث الخامس** عن ابى عباس بن عبد
المطلب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بال اقوام يتحدثون فيهم فاذا راوا
الرجل من اهل بيتى قطعوا حديثهم والله لا يدخل قلب الرجل الايمان حتى يحبهم لله ولقرابتهم
منى رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه لا يكونن اخوك على الاساءة اقوى
منك على الاحسان فانه يسعى فى مضرته ونفعك وليس جزاء من سرك ان تسوءه
الحديث السادس عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا على ان الله تعالى زينك بزينة لم يزين الخلائق بزينة هى احب اليه منها الزهد
فى الدنيا رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه من امن الزمان خانه
ومن اعظمه اهانه **الحديث السابع** عن عبد الله بن عامر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لفاطمة يا فاطمة اما رضيت ان الله عز وجل اطلع على اهل الارض فاختار
بعلك زوجك رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه وضعت الكرامة
فى التقوى والرفعة فى التواضع والمروءة فى الصدق والنصر والغنا فى القناعة والراحة
فى الزهد والعافية فى الصمت **الحديث الثامن** عن بريدة قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم لكل نبي وصي ووارث وان عليا وصيي ووارثي رواه صاحب الفردوس
قال كرم الله وجهه العاقل صندوق سره والبشاشة حبالة المودة والاحتمال قبر العيوب الحديث
التاسع عن سعد بن ابي وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذى عليا فقد
اذاني قالها ثلثا رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه من رضي عن نفسه كثر الساخط
عليه الحديث العاشر عن عامر بن سعد بن ابي وقاص قال لما نزلت آية المباهلة دعا
رسول الله صلعم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هولاء اهل بيتي رواه مسلم قال
كرم الله وجهه اذا اقبلت الدنيا على احد اعارته محاسن غيره واذا ادبرت سلبته محاسن
نفسه الحديث الحادي عشر عن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يوما سدوا هذه الابواب كلها الا باب علي فتكلم في ذلك فقام رسول الله صلى الله
عليه وسلم فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد فاني امرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال
فيه قائلكم فوالله ما سددت شيئا ولا فتحت ولكن امرت بشيء فاتبعته رواه الامام في مسنده وفي
رواية ابن عباس ولكن الله سد ابوابكم قال كرم الله وجهه خالطوا الناس مخالطة
ان متم بكوا عليكم وان غبتم احتفظوا عليكم الحديث الثاني عشر عن ابي ليلى الغفاري قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيكون من بعدي فتنة فاذا كان ذلك
فالزموا علي بن ابيطالب فانه الفاروق بين الحق والباطل رواه صاحب الفردوس
قال كرم الله وجهه اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان واعجز منه من ضيع من
ظفر به منهم الحديث الثالث عشر عن ابي بريده قال بعث رسول الله صلى الله
عليه وسلم بعثين على احدهما علي وعلى الآخر خالد وقال اذا التقيتم فعلي على الناس
واذا افترقتم فكل على جنده فلقينا بني زبير فاقتتلنا وظفرنا عليهم وسبيناهم فاصطفى علي
من السبي واحدا لنفسه فبعثني خالد الى النبي صلى الله عليه وسلم فاخبره ذلك فلما اتيت
واخبرته فقلت يا رسول الله بلغت ما ارسلت به فقال لا تقعوا في علي فانه مني وانا منه
وهو وليي ووصيي من بعدي رواه الامام في مسنده قال كرم الله وجهه قرنت الهيبة بالخيبة

بالحرمان

بالحرمان والغصه تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخير الحديث الرابع عشر عن
داود ابن بلال قال قال الصديقون ثلث حبيب النجار وهو من آل يس وحزقيل وهو من
آل فرعون وعلى ابن ابيطالب افضلهم رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه
من كفارات الذنوب العظام اغاثة الملهوف والتنفس عن المكروب الحديث الخامس عشر
عن غضب بن صبح البصرى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اقاتل على تنزيل القران
وعلى يقاتل على تاويل القران رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه اذا رايت ربك
سبحانه يتتابع عليك نعمه فاحذره الحديث السادس عشر عن ابى سعد الخدرى قال
قال رسول الله اعطيت فى على خمس خصال هى احب الى من دنيا وما فيها احديها فهو
واقف بين يدى الله عز وجل حتى يفرغ من الحساب واما الثانية فلواء الحمد بيده واما الثالثة
فواقف على حوضى يسقى من عرف من امتى واما الرابعة فساتر عورتى ومسلمى الى الله عز وجل واما
الخامسة فلست اخشى عليه ان يرجع زانيا بعد احصان ولا كافرا بعد ايمان رواه الامام
فى مسنده قال كرم الله وجهه ما اضمر احد شيئا الا ظهر فى فلتات لسانه وصفحات وجهه
الحديث السابع عشر عن ابى بكر صديق قال قال رسول الله صلعم يا ابا بكر كفى وكف
على فى العدل سواء رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه من حلم عاش فى الناس
حميدا ومن كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق الحديث الثامن عشر عن عمران ابن
الحصين قال قال رسول الله على منى وانا منه وهو ولى كل مومن ومومنة من بعدى رواه
صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه من زارع سات عنده الحسنة وحسنة عنده
السيئة وتكر ربك الطاعة الحديث التاسع عشر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله
صلعم مكتوب على باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات والارض بالفى عام محمد رسول الله
وعلى اخوه رواه ابن المغازلى قال كرم الله وجهه فاعل الخير خير منه وفاعل الشر شر منه
الحديث عشرون عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله
عز وجل جعل ذرية كل نبى فى صلبه وجعل ذريتى فى صلب على ابن ابيطالب رواه صاحب

خير ه

الفردوس قال كرم الله وجهه اياك ومصاحبة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك واياك
ومصاحبة الكذاب فانه كسراب يقرب اليك البعيد ويبعد عنك القريب الحديث الحادي
والعشرون عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما خرج الى غزوة تبوك
وخرج الناس معه دون علي فبكى اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه
لا نبي بعدي وانه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي رواه ابن المغازلي قال كرم الله وجهه
قلب الاحمق في فيه ولسان العاقل وراء قلبه الحديث الثاني والعشرون قال جابر اخذ
رسول الله صلى الله عليه وسلم عضد علي وقال هذا امام البررة وقاتل الفجرة مخذول من خذله
ومنصور من نصره ثم مد صوته وقال انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليات الباب
رواه ابن المغازلي قال كرم الله وجهه سيئة تسوؤك خير عند الله من حسنة تعجبك
الحديث الثالث والعشرون عن جابر قال قال رسول الله صلعم حق علي ابن ابي طالب
على هذه الامة كحق الوالد على ولده رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه الشفيع
جناح الطالب والمال مادة الشهوات الحديث الرابع والعشرون عن جابر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون نزلت في
علي ابن ابي طالب انه ينتقم من الناكثين والقاسطين بعدي رواه صاحب الفردوس قال
كرم الله وجهه فوت الحاجة اهون من طلبها الحديث الخامس والعشرون عن سلمان
قال قال رسول الله لكل نبي صاحب سر وصاحب سري علي بن ابي طالب رواه صاحب
الفردوس قال كرم الله وجهه اذا تم العقل نقص الكلام الحديث السادس والعشرون
عن سلمان فارسي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] من بعدي علي بن
ابي طالب رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه فقد الاحبة غربة
الحديث السابع والعشرون عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولكم
ورودا على الحوض اولكم اسلاما علي بن ابي طالب رواه صاحب الفردوس قال كرم الله
وجهه لا تستحي من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه الحديث الثامن والعشرون عن

حذيفه قال قال رسول الله صلعم عليه وسلم مثل علي ابن ابيطالب في الناس مثل قل هو الله
احد الصمد في القران رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه نفس المرء خطاه
الى اجله **الحديث التاسع والعشرون** عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
على باب علمي ومبين لامتي ما ارسلت من بعدي حبه ايمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة
ومودة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه اوضع العلم ما وقف على
اللسان وارفعه ما ظهر على الجوارح والاركان **الحديث الثلثون** عن معاذ بن جبل
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر الى وجه علي عبادة رواه صاحب الفردوس
قال كرم الله وجهه نوم على يقين خير من صلوة في شك **الحديث الحادي والثلثون**
عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلعم ما من نبي الا وله نظير من امتي فابو بكر نظير
ابراهيم وعمر نظير موسى وعثمان نظير هارون وعلي ابن ابيطالب نظيري رواه صاحب
الفردوس قال كرم الله وجهه لا يترك المرء شيئا من دينه لاستصلاح دنياه الا فتح الله
عليه ما هو اضر منه **الحديث الثاني والثلثون** عن انس بن مالك قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم على ابن ابيطالب يزهر في الجنة ككوكب الصبح لاهل الدنيا رواه
صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه رب عالم قد قتله جهله وعلمه معه لا ينفعه **الحديث
الثالث والثلثون** عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
حب علي ابن ابيطالب ياكل الذنوب كما تاكل النار الحطب رواه صاحب الفردوس
قال كرم الله وجهه كيف يكون حال من يفنى ببقائه ويسقم بصحته ويؤتى من مامنه
الحديث الرابع والثلثون عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم يا علي ان الله عز وجل زوجك فاطمة وجعل صداقها الارض فمن مشى عليها
مبغضا لك مشى حراما رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه شتان
ما بين عملين عمل يذهب لذته ويبقى تبعته وعمل يذهب مؤنته ويبقى اجره **الحديث
الخامس والثلثون** عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول من يكسى يوم القيمة

ابراهيم لخلته ثم انا لصفوته ثم علي بن ابي طالب تزف زفا الى الجنة رواه صاحب الفردوس
قال كرم الله وجهه عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذي منه هرب ويفوته الغنى الذي اياه
طلب فيعيش في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب الاغنياء الحديث
السادس والثلثون عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا ميزان العلم وعلي كفتاه و
الحسن والحسين خيوطه والفاطمة علاقته رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه
عظم الخالق عندك يصغر المخلوق في عينك الحديث السابع والثلثون عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا وعلي من شجرة واحدة والناس من اشجار
شتى رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه ماكسبت فوق قوتك فانت
فيه خازن لغيرك الحديث الثامن والثلثون عنه قال قال رسول الله انما رفع الله
القطر عن بني اسرائيل بسوء رايهم على انبيائهم وان الله عز وجل منع القطر عن هذه الامة
ببغضهم علي ابن ابي طالب رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه الجود حارس
الاعراض والحلم فدام السفيه والعفاف زينة الفقر الحديث التاسع والثلثون
عنه قال قال صلى الله عليه وسلم علي مني مثل راسي من بدني رواه صاحب الفردوس
قال كرم الله وجهه اربعة قليلها كثير الفقر والوجع والعداوة والنار الحديث الاربعون
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي ابن ابي طالب باب من دخل فيه كان
مومنا ومن خرج منه كان كافرا رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه
في تقلب الاحوال يعرف جواهر الرجال الحديث الحادي والاربعون عنه قال
قال رسول الله لو اجتمع الناس على حب علي ابن ابي طالب ما خلق الله النار
رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع
الحديث الثاني والاربعون عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قل لمن
احب عليا يهيا لدخول الجنة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه من اشرف
اعمال الكريم غفلته عما يعلم الحديث الثالث والاربعون عن ام سلمة رضي الله عنها

الحادي

قالت قال

قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو لم يخلق الله عليا ما كان لفاطمة كفو رواه
صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه بكثرة الصمت تكون الهيبة وبالنصفة يكثر المواصلون
وبالافضال تعظم الاقدار وبالتواضع تتم النعمة **الحديث الرابع والاربعون** عنها رضي الله
عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم القرآن مع علي وعلي مع القرآن رواه
صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه خيار خصال النساء الزهو والجبن والبخل وهي شرار
خصال الرجال **الحديث الخامس والاربعون** عنها رضي الله عنها قالت قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم علي وشيعته هم الفائزون يوم القيمة رواه صاحب الفردوس
قال كرم الله وجهه من اطاع الواشي ضيع الصديق **الحديث السادس والاربعون**
عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر علي عبادة رواه صاحب
الفردوس قال كرم الله وجهه اتق الله بعض التقى وان قل واجعل بينك وبينه سترا
وان رق **۴۷** عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم قسمت الحكمة عشرة اجزاء اعطي علي تسعة والناس جزءا واحدا
رواه صاحب الفردوس قال علي كرم الله وجهه اذا ازدحم الجواب خفي الصواب
عن عمار بن ياسر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اوصي من آمن بي وصدقني بولاية علي بن ابي طالب فمن تولاه فقد تولاني ومن تولاني
فقد تولى الله رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه اذا كثرت المقدرة
قلت الشهوة عن ابي هريرة قال قال صلعم لما اسري بي ليلة المعراج
فاجتمع علي الانبياء في السماء فاوحى الله تعالى الي سلهم يا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا على
شهادة ان لا اله الا الله وعلى الاقرار بنبوتك والولاية لعلي بن ابي طالب رواه الحافظ
ابو نعيم قال كرم الله وجهه اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة
لما نزل قوله تعالى انما انت منذر ولكل قوم هاد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا المنذر وعلي الهادي وبك يا علي تهتدي المهتدون رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه

صاحب السلطان كراكب الاسد عن ابی سعید وابن عباس قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون ویسئلون عن الاقرار بولایة علی

رواه صاحب الفردوس قال کرم الله وجهه لا تحمل هم یومک الذی لم یاتک علی یومک الذی قد آتاک

فانه ان یک من عمرک یاتی الله فیه برزقک عن ابی هریرة قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له ومحمد

عبدی ورسولی ایدته بعلی بن ابی طالب رواه الحافظ ابو نعیم قال کرم الله وجهه اصدقاؤک

ثلثة صدیقک وصدیق صدیقک وعدو عدوک واعداؤک ثلثة عدوک وعدو صدیقک وصدیق عدوک

وصدیق صدیقک

عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین

لما انکروا فضله سمی بذلک وآدم بین الماء والجسد وحین قال الست بربکم قالوا بلی فقال الله

تعالی انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم رواه صاحب الفردوس قال کرم الله وجهه ان المسکین

رسول الله فمن منعه فقد منع الله عن جابر بن عبد الله

الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءنی جبرئیل بورقة خضراء من عند الله

عز وجل مکتوب فیها ببیاض انی افترضت حب علی بن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلک

رواه صاحب الفردوس قال کرم الله وجهه الناس ابناء الدنیا ولا یلام الرجل

علی حب امه عن ابن عباس قال سئل رسول الله صلی الله

علیه وسلم عن الکلمات التی تلقی آدم من ربه فتاب علیه قال سأله بحق محمد وعلی وفاطمة

والحسن والحسین رواه ابن المغازلی قال کرم الله وجهه ان للقلوب اقبالا وادبارا فاذا اقبلت

فاحملوها علی النوافل واذا ادبرت فاقتصروا بها علی الفرایض

عن البراء بن عازب فی قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ای بلغ من

فضایل علی نزلت فی غدیر خم فخطب رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال من کنت

مولاه فهذا علی مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای ومولا کل مؤمن و

مؤمنة رواه ابو نعیم وذکره ایضا الثعلبی فی کتابه قال کرم الله وجهه ان الله تعالی

فرض في اموال الاغنيا اقوات الفقرا فما جاع فقير الا بما منع غني والله تعالى سائلهم عن
ذلك • عن انس بن مالك قال رايت رسول الله
صلى الله عليه وسلم جالسا مع علي فقال انا وهذا حجة الله على خلقه رواه صاحب الفردوس
والامام قال كرم الله وجهه ماء وجهك جامد يقطره السوال فانظر عند من تقطره
عن ابن عباس قال كنا جلوسا مع طايفة من شبان
قريش ونبينا رسول الله صلى الله عليه وسلم واذا انقض نجم فقال عليه من انقض هذا
النجم في منزله فهو وصيي من بعدي فقاموا ونظروا قد انقض في منزل علي فقالوا قد ضللت
بعلي فنزلت والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى رواه ابن المغازلي قال كرم الله وجهه
قوام الدين اربعة مستعمل بعلمه وجاهل لا يستنكف ان يتعلم وجواد لا يمن بمعروفه وفقير
لا يبيع آخرته بدنياه • عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم حب علي ابن ابي طالب حسنة لا تضر معها سيئة وبغضه سيئة لا ينفع
معها حسنة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه البخل زمام يقاد به الى كل سوء
عن عبد الله بن سلام في قوله تعالى ومن عنده ام الكتاب قال سالت
رسول الله صلعم قال انما ذلك علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه اورده الثعلبي قال كرم الله وجهه
الكلام في وثاقك ما لم تتكلم به فاذا تكلمت صرت في وثاقه فاخزن لسانك كما تخزن
ذهبك • عن حذيفة رض قال قال رسول الله الا تستخلف علينا
فقال عليه السلام ان استخلفت عليكم خليفة من بعدي ثم عصيتم خليفتي نزل العذاب عليكم ثم قال
ان تولوا هذا الامر ابا بكر تجدوه قويا في دين الله ضعيفا في بدنه وان تولوا عمر تجدوه قويا في
دين الله قويا في بدنه وان تولوها عليا ولن تفعلوا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم
اورده ابو اسحق في كتابه قال كرم الله وجهه من هوان الدنيا عند الله عز وجل انه لا يعصى
الا فيها ولا ينال ما عنده الا بتركها • عن سلمان رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما سميت ابنتي فاطمة لان الله عز وجل فطمها وفطم

مجهانم نار رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه مقارنة الناس اخلاقهم امن من غوائلهم
عن عبد الله بن الزبير قال قال رسول الله صلعم
مثل اهل بيتي كمثل نخلة نبت في مزبلة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه من عظم صغار
المصايب ابتلاه الله بكبارها
عن ابن مسعود قال قال رسول الله
حب آل محمد يوما خير من عبادة سنة رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه زهدك في
راغب فيك نقصان حظ ورغبتك فيمن زهد فيك ذل نفس
عنه رض قال قال رسول الله انا اهل البيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا رواه صاحب
الفردوس قال كرم الله وجهه ان الذي في يدك من الدنيا قد كان له اهل قبلك وهو صاير
الى اهل بعدك وانما انت جامع لاحد الرجلين رجل عمل فيما جمعه بطاعة الله فسعد فيما شقيت به
او رجل عمل بمعصية الله فيشقى بما جمعت له وليس احد هذين اهلا ان تؤثره في نفسك ولا ان تحمل
على ظهرك فارجع لمن مضى رحمة الله ولمن بقي رزق الله
عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم مثل اهل بيتي فيكم كمثل باب حطة من دخل غفر له رواه
صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فما كان منها لك
اتاك على ضعفك وما كان منها عليك لن تدفعه بقوتك
عن عمران بن الحصين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سالت ربي عز وجل ان لا يدخل احدا من
اهل بيتي النار فاعطانيها رواه صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه لا تكن عبد غيرك
وقد جعلك الله حرا وما خير لا يوجد الا بشر ولا يسر لا ينال الا بعسر
عن ابي سعيد الخدري رض قال خطب رسول الله صلعم فقال يا ايها الناس تركت فيكم الثقلين
خليفتين ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود من السماء
الى الارض وعترتي وهم اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض اورده الثعلبي وذكر امام احمد بن حنبل في
مسنده بمعناه قال كرم الله وجهه تلافيك ما فرطت من صمتك ايسر من ادراك ما فاتك من منطقك
واعلم ان اليسير من الله عز وجل اكرم واعظم من الكثير من خلقه
عن مقداد

بن الاسود رضه قال قال رسول الله صلعم معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز على الصراط والولاية
لآل محمد امان من العذاب اورده ابو اسحق في كتابه قال كرم الله وجهه ان كنت جازعا على
ما انفلت من يديك فاجزع على كل ما لم يصل اليك واستدل على ما لم يكن بما قد كان فان الامور
اشباه عن ابن عباس رضه قال قال رسول الله صلعم لو ان
الرياض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا فضايل علي ابن ابي طالب رواه
صاحب الفردوس قال كرم الله وجهه لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل ويقطع في التوبة بطول
الامل يقول في الدنيا بقول الزاهدين ويعمل فيها عمل الراغبين ان اعطي منها لم يشبع وان منع منها لم
يقنع يعجز عن شكر ما اوتي ويبتغي الزيادة مما بقي ينهى ولا ينتهي ويامر بما لا ياتي يحب الصالحين و
لا يعمل عملهم ويبغض المذنبين وهو بعد احدهم يكره الموت ان سقم ظل نادما وان صح امن
لاهيا يعجب بنفسه اذا عوفي ويقنط اذا ابتلي تغلبه نفسه على ما يظن ولا يغلبها على ما يستيقن يخاف
على غيره بادنى من ذنبه يرجو لنفسه ما كثر من عمله ان اصابه بلاء دعا مضطرا وان ناله رخاء اعرض
مغترا ان استغنى بطر وفتن وان افتقر قنط ووهن يقصر اذا عمل ويبالغ اذا سئل يصف العبرة و
لا يعتبر ويبالغ في الموعظة ولا يتعظ فهو بالقول مدل ومالعمل مقل ينافس فيما يفنى ويسامح فيما يبقى
يرى الغنم مغرما والغرم مغنما يخشى الموت ولا يبادر الفوت يستعظم من معصية غيره ما يستقل اكثر
منه من نفسه ويستكثر من طاعته ما يحقره من طاعة غيره فهو على الناس طاعن ولنفسه مداهن اللغو
مع الاغنياء احب اليه من الذكر مع الفقراء يحكم على غيره لنفسه ولا يحكم عليها لغيره يرشد غيره ويغوي
نفسه فهو يطاع ويعصي ويستوفي ولا يوفي يخشى الخلق في غير ربه ولا يخشى ربه في خلقه ومن كتابه لشريح القاضي
هذا ما اشترى عبد ذليل من ميت قد ازعج للرحيل اشترى منه دارا من دار الغرور من
جانب الفانين وخطة الهالكين ويجمع هذه الدار حدود اربعة الحد الاول ينتهي الى دواعي الآفات
والثاني الى دواعي المصيبات والثالث الى الهوى المردي والرابع الى الشيطان المغوي وفيه يشرع
بابه اشترى هذا المغرور بالامل من هذا المزعج بالاجل هذه الدار بالخروج من عز القناعة والدخول في ذل الطلب
شهد على ذلك العلم والعقل اذا خرج عن اسر الهوى وسلم من علائق الدنيا

توبه تعالى معلمى نوشته كه لفظ
اعطى در اين جا اداده است
حرف حدث بود بود

در ذکر اختلاف ناس در امامت و امور و شرایط

که معتبر است در امامت بدانکه این مسئله اعظم مسائل خلافیه است بلکه جمیع اختلافات دینیه
متفرعست برین اختلاف و جمیع مذاهب هفتاد و سه گانه منشعب از اختلاف در امامت است
قال صاحب کتاب الملل والنحل اعظم خلاف بین الامة خلاف الامامة اذ ما سل سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة
مثل ما سل علی الامامة فی کل زمان و اول کسیکه خلاف از و صادر شد عمر بود چرا که تا نقل
که حضرت نبوی در مرض الموت کاغذ و دوات طلبید که بنویسد وصیتی تا کسی را مجال خلاف
نماند و چون نصوص امامت و خلافت از معدن نبوت صدور یافته بود و حضرت میدانست
که اصحاب عمل بمقتضای آن نخواهند کرد تاویل یا انکار آن خواهند کرد و تمرد خواهند نمود در حالت مرض
الموت که آن وصیت باید نوشته شود تا طریق مخالفت مسدود باشد و گفت ایتونی بدواة
و بیضاء لازیل عنکم مشکل الامر واذکر لکم من المستحق لها بعدی و عمر متفطن با این معنی شده و نگذاشت
و گفت دعوا الرجل فانه لیهجر و قیل لیهذی و فی بعض الروایات ان الرجل قد غلب علیه الوجع
وانه لیهجر حسبنا کتاب الله و این روایة علی اختلاف العبارات متفق علیه است میان
ما و مخالفین و در بسیاری از کتب حدیث ایشان بطرق ایشان مروی شده و اکثر علما
ایشان در کتب کلامیه و غیر کلامیه خود نقل نموده اند و ارباب سیر و تواریخ نقل آن در کتب و
تصانیف خود نموده اند و اعتراف بصحت آن کرده اند و مضمون روایات علی اختلاف العبارات
نزدیک بهم است و علامه در کتاب کشف الحق و نهج الصدق از مطاعن عمر که اهل سنت
نقل کرده اند که این روایت از صحیح مسلم روایت کرده و بعبارتی که اول مذکور شد غزالی در کتاب
سر العالمین آورده و صاحب کتاب ملل و نحل که از اعاظم علما اهل سنت است در اول باب
مذکور گفته که اول خلافی که در عالم واقع شد مخالفت ابلیس بود از سجده آدم علی نبینا و علیه السلم
و اول خلافی که در زمان اسلام در مرض الموت پیغمبر صلعم واقع شد مخالفت عمر بود که منع
نمود وصیت پیغمبر صلی الله علیه را که نوشته شود و نقل کرده از اسمعیل البخاری باسناده
عن عبد الله بن عباس حدیث مذکور را باین زیادتی قال ابن عباس ان الرزیة کل الرزیة

چون ذکر رزایا...

محمد بن...

ما حال بین

ما حال بیننا و بین کتاب رسول الله یعنی مصیبت عظیم حایل شدن و مانع گشتن عمر بود میان ما و
میان نوشتهٔ پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بالجمله خلاف درین مسئله در چندین موضع واقع است
موضع پنجم از مواضع خلاف وجوب کون الامام من اشرف القبایل آنست جمهور شرط دانند
بودن امام را از قبیلهٔ قریش که اشرف قبایل است بالاتفاق بر خلاف خوارج و اکثر معتزله
دلیل جمهور قوله علیه السلام الائمة من قریش و قوله علیه السلام الولاة من قریش
ما اطاعوا الله و استقاموا الامره و قوله علیه السلام قدموا القریش و لا تقدموها و اجماع الصحابة
یوم سقیفة لما قالت الانصار منا امیر و منکم امیر منعهم ابو بکر بعدم کونهم من قریش و لم ینکر
علیه احد من الصحابة فکان اجماعا دلیل مخالف ما نقل من قوله علیه السلام اطیعوا و لو امر علیکم
عبد حبشی اجدع و من المعقول انه لا عبرة بالنسب فی القیام بمصالح الملک و الدین بل بالعلم و التقوی
و بصیرة فی الامور و الخبرة بالمصالح و القوة علی الاهوال و اجیب عن المنقول بان ذلک فی
غیر الامام من الحکام جمعا بین الادلة و عن المعقول بان لشرف الانسان و عظم قدره فی النفوس
اثرا تاما فی اجتماع الآراء و بذل الطاعة و الانقیاد و لا الیق بذلک من قریش الذین هم اشرف
الناس سیما و قد اقتصر علیهم ختم الرسالة و انتشرت منهم الشریعة الباقیة الی یوم القیمة
هذا فی شرح المقاصد و العجب انه قال بعد ذلک اشترطت الشیعة امورا منها ان یکون
هاشمیا و لیس فی ذلک شبهة فضلا عن حجة چه هاکه در جواب دلیل عقلی مخالف گفته بعینه
دلیل شیعه است در اعتبار هاشمیت چه هاشم بلا شبهه اشرف بطون قریش است
[illegible] و انتشار شریعت مخصوص ببطن هاشم از بطون قریش است
و [illegible] نزد شیعه تقدیم غیر اشرف بر اشرف سیما با استجماع سایر شرایط
قبیح است عقلا پس تحقیق آن از صحیح بازخواستن موضع ششم وجوب نصب
امام که واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب علینا او علی الله سمعا او عقلا جمهور اهل
سنت و اکثر معتزله بر آنند که واجب است نصب امام بر امت سمعا مستند
ایشان چندین وجه است اول و هو العمدة اجماع الصحابة حتی جعلوا ذلک اهم الواجبات

مشتغلوا به عن دفن رسول صلی الله علیه وسلم و ایضا عقیب فوت بی امام در روایت کردند که ابو بکر
بعد از وفات رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا ایها الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات
و من کان یعبد رب محمد فانه حی لا یموت و لا بد است مر این امر را از کسی که قایم بان باشد
پس بیارید رایهای خود را و بهتر دانید لایق آن کیست پس همه صحابه از همه جانب مبادرت نموده
گفتند صدقت و لم یقل احد انه لا حاجة الی الامام و پوشیده نیست بر عاقل ضعف این دلیل چه
اجماع صحابه درین معنی محل منع است بلکه خلاف آن معلوم چنانکه ظاهر است بر ادنی متتبع
و حال آنکه کلام بر صحابه وارد است پیش از تحقق اجماع که بچه مستند بودند بر وجوب تعیین
امام که واجبی مثل دفن و تجهیز رسول را گذاشته بان مشغول شدند اگر وجوب عقلی مستند
ایشان بود اهل سنت قایل بران نیستند و اگر وجوب سمعی بود پیغمبر امر نکرده بود امت را
بتعیین امام بالاتفاق و اجماع هنوز منعقد نشده بود و قرآن دلالت نکرده و قیاس گنجایش
نداشت و ادله سمعیه منحصر است درین مذکورات پس مستند صحابه که اتفاق درین امر
کرده اند نتواند بود مگر هوای نفس و میل بباطل لهذا جمعی که هوای نفس در بارهٔ ایشان گمان نیست
مانند علی و عباس و ابو ذر و سلمان و مقداد و عمار که پوشیده نیست قدر و منزلت
ایشان دران اتفاق داخل نبودند مگر آنکه بادشاهی با رتبتی که موجود باشد عمی مثل
عباس و پسر عمی و دامادی مثل علی که باتفاق وصی وی بود بیگانگان را بدون اذن ایشان
و مصلحت با ایشان چگونه رسد که تعیین جانشین و خلیفه و نایب برای وی کنند و اما تواند
بود صدور این مگر از روی حقد و حسد و حیلت و خدیعت و عدم اعتنا و اهتمام بامر و شان بادشاه
بار پس مذکور رد الحمد لله علی وضوح الحجة وجه دویم شک نیست که اقامت حدود و
سد الثغور و تجهیز جیوش للجهاد و غیر ذلک من الامور المتعلقة بحفظ النظام و حمایة بیضة
الاسلام واجب است بر امت بامر شارع و موقوف بوجود امام پس نصب
امام مقدمه واجب باشد بر امت بجهت وجوب امور مذکوره بر ایشان و جواب
ازین دلیل آنست که لا نسلم امور مذکوره واجب باشد بر امت بلکه واجب است بر امام و با

الی

برامت بر تقدیر تحقق امام [..]ین هرگاه بقطع سابق ثابت شد متوجه امت باشد مطلقا ممنوعست
ومقدمه واجب هرگاه وجوبش مطلق نباشد واجب نیست مانند تحصیل نصاب بجهت
وجوب زکوة واینکه در ما نحن فیه مقدمه واجب است بوجوب مطلق بخلاف وجوب
زکوة چنانکه شارح مقاصد گفته مجرد دعویست خالی از بیان وما در مقام منع از ان
وجه سیم فی نصب الامام استجلاب منافع لاتحصی واستدفاع مضار لاتخفی وما هو کذلک
فهو واجب اما الصغری فبالضرورة کما قال الامام الرازی فی الاربعین او تقربها الحق بالضروریات
کما فی شرح المقاصد واما الکبری فبالاجماع واعتراض کرده صاحب تلخیص محصل بر این دلیل
بان الصغری عقلی من باب الحسن والقبح ولیس من مذهبکم والکبری اوضح من الصغری فلا
حاجة الی التعرض للاجماع سیم فرق قائلین بوجوب عقلی علی الله امامیه اند ومستند ایشان
دو وجه است یکی حاجت شریعت باقیة الی یوم القیمه بحافظی معصوم مامون از تغیر وتحریف
چنانکه محتاجست در ابتدا بمبلغی معصوم مامون وصاحب شریعت در بقا محافظی
بغایت شبیه [..]ست بحاجت ممکن حادث در بقا بعلت مبقیه چنانکه مذهب اهل تحقیق است
دوم حاجت مکلفین برئیس مطاع عالم عادل مانع از جور ومیل پس وجود امام لطف باشد
برای مکلفین چه شک نیست که مکلف با وجود امام نزدیک شود بفعل تکالیف وشک نیست
در امکان وجود امام در هر زمانی از ازمنه چه دانستی که مراد از امام معصوم نیست بلکه
عالم عادل که عدالتش مامون باشد از برطرف شدن وانتفاء خبر دادن وتعلیق وتنصیص
[..] شود وتحقق علم واصل عدالت ضروری الامکان بل الوقوعست ونیز ظاهرست
عدم استلزام وجود امام مر مفاسد را چه هر مفسده که در وجود امام متوهم شود ونظر
بمصالحی که مترتب بر وجود اوست از غایت ندرت ملتفت الیه نتواند بود وپیشتر
دانستی که ترک خیر کثیر بجهت شر قلیل شر کثیر است لا محاله پس هیچگونه مانعی از
وجود امامی که لطف [..]ست متصور نباشد پس لا محاله نصب امام بر خدا تعالی
واجب باشد والا حجت خدا تعالی بر خلق تمام نشود وامثبت مراد از آنچه مستفیض است

یکادم

از علی ابن ابیطالب علیه السلام که انه قال لا یخلو الارض عن قائم بحجة الله اما ظاهر مشهور او خائف
مستور لئلا تبطل حجج الله تعالی و بیناته و چون وجود امام بجهت اتمام حجت واجب باشد پس
غیبت او و عدم تصرفش در امور بنابر آنکه معصوم است و از تقصیر وی نتواند بود بلکه لا محاله
از خوف اعادی و عدم انقیاد ناس بسبب سوء اختیار ایشان باشد منافی غرض نصب
امام نباشد مانع وجوب نتواند شد و هرگاه درین دلیل باین تقریر که ما کردیم نیک تامل کنی
بتوفیق الله و فضله قادر شوی بر دفع جمیع شبهی که مخالفین درین مقام کنند مثل انه انما یکون
لطفا اذا خلا عن جمیع جهات القبح و هو ممنوع و ان اداء الواجب و ترک القبیح مع عدم الامام
اکثر ثوابا لکونها اشق و اقرب الی الاخلاص و انه انما یجب لو لم یقم لطف آخر مقامه
کعصمة جمیع الناس و انه انما یکون لطفا اذا کان ظاهرا قاهرا زاجرا عن القبائح قادرا
علی تنفیذ الاحکام و هو لیس بلازم عندکم الی غیر ذلک من الشبه الواهیة التی لا تستحق الجواب
هفتم از مواضع اختلاف ما به ینعقد الامامة یعنی امامت بچه چیز منعقد میشود نزد
جمهور اشاعره و معتزله و خوارج و صالحیه و زیدیه امامت منعقد شود باختیار
اهل حل و عقد و بیعت کردن ایشان کسی که مستجمع شرایط امامت باشد و نامعتبر آن
بشرط اجماعهم علی ذلک و لا العدد محدود بل ینعقد بعقد واحد منهم و گفته اند که لهذا
ابوبکر صبر نکرد و انتظار نکشید که خبر خلافت او منتشر شود در اقطار بلکه شروع کرد در امر
خلافت بمجرد بیعت یک کس یا دو کس و لم ینکر علیه احد و پوشیده نیست سخافت
این مذهب چه بالضرورت بعضی از امت سیما بیعت یک دو کس را هیچگونه
مدخلی نتواند بود در عقد امامت که ریاستی است بر جمیع امت سیما که بنابر
خلافت و نیابت از پیغمبر از ینجا سخافت ظاهر شود و حقیقت دینداری و امانت
این طایفه که بنای دین خود را بمجرد وقوع گذاشته اند بدون آنکه دلالت کند
بصحت وی عقلی یا نقلی و بذکر لفظ اجماع عدم نکیر تعویل مینمایند و بان خود را تسلی
میکنند و فریب عوام بیچاره میدهند و بر تقدیر یکه اجماعی که دعوی آن میکنند در وقتی

ازو فارغ

از اوقات احتمال وقوع داشته باشد در مبدا امر البته ادعا ان نتوانند کرد بنابر ظهور عدم
اتفاق مثل علی و عباس و جماعتی کثیر از اعاظم صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
حتی طلحه و زبیر و خود نیز مسلم دارند عدم اتفاق مذکور را در مبدا امر و مدعی آنند که بعد از
وقوع اتفاق حاصل شد پس چگونه جایز باشد آن متدین مسمی بخلیفه اول را پیش از
اتفاق اهل حل و عقد شروع در امر خلافت و امامت و تصرف در امور دینی و دنیوی
کافه مسلمین بدانکه نزد قایلین بطریقه بیعت انعقاد امامت منحصر نیست بلکه منعقد
شود باستخلاف امام و بقهر و استیلا نیز و اعتبار علم و عدالت و سایر شروط معتبره را
در امامت بیعت و استخلاف واجب دانند در امامت قهر و غلبه کما صرح به شراح
المقاصد و غیره چهارم از وجوه انحصار امامت بنص آنکه اشرنا الیه سابقا من
ان الامامة خلافة الله و رسوله فیتوقف علی استخلافهما بالضرورة و هو انما یحصل
بنص لا باختیار الناس لان الثابت باختیار الناس خلافة منهم لا من الله و
رسوله صلی الله [illegible] و سلم و مخالفین در جواب گفته اند که اجماع دلالت کرد برآنکه
هرکرا [illegible]ت خلیفه کنند خلیفه خدا و رسول است و اتفاق امت کاشف شد
[illegible] خدا و رسول استخلاف او کرده اند و بیان دفعش آنست که پیشتر اشعار شد بآنکه آن
اتفاق مذکور را مستندی نیست لا اقول الا لا نعلم مستنده بل اقول ان لا مستند
له بنابرآنکه مستندی که ممکن است درین اتفاق اذن پیغمبر است صلی الله
[illegible] امت را بتعیین خلیفه و معلوم است و متفق علیه عدم اذن و احتمال
اینکه [illegible] اذن واقع شده باشد لیکن نقل نکرده باشند للاستغنا عنه بالاجماع
معلوم الانتفاست در عزایم امور مثل امامت و خلافت و منع آن مکابره نیست که
استحقاق جواب ندارد و ملتفت الیه نتواند بود و از آنچه گفتیم ظاهر شد بطلان
کلام مواقف در جواب این دلیل که اختیار اهل بیعت مر امام را اماره ایست که خدا و
رسول آنرا علامت کرده اند جهت تحقق حکم خود بخلافت و نیابت امام

دران ص

مر ایشان بر تعلیمات سایر الاحکام و بیان تفاصیلش آنست که سخن ما در نادر گردانیدن خدا
و رسول است که چه معلوم تواند شد و قیاس بسایر احکام نتوان کرد چه در سایر
احکام مانند شهادت شاهدین نص متحققست بکوبها اما [illegible] بخلاف ما نحن فیه
اگر گویند اتفاق مذکور اجماعست و اجماع را مستند نیست و دال بر حجیت آن و آن احادیث
که دلالت کرده بر عدم اجماع امت بر خطا چنانکه سابقا مذکور شد جواب گوییم بتقدیر
تسلیم بعد از تحقق اجماع خالی از صورتی نیست اما سخن پیش از تحقق اجماعست
و در وقت اختیار اهل بیعت که چه معتقد اختیار آنها بود و التی که مذهب ایشان
انعقاد امامت است به بیعت بعضی موقوف نیست بتحقق اجماع و بتقدیر تا
توقف بر اجماع نیز سخن در وقت تحقق اجماعست و حال آنکه احادیث مذکوره دلیل
اجماعست نه مستند اجماع پنجم آنکه معلوم و مقطوع به از سیرت و عادت نبی
صلی الله علیه و آله آنست که در اندک غیبتی از مدینه ترک استخلاف نکردی و همچنین
بیان اتی ما یحتاج الیه من الفرائض والسنن والآداب حتی [illegible] و قضاء الحاجة
اهمال ننمودی و نیز معلوم است از حال او صلی الله علیه و سلم که برامت [illegible] و مهربانتر
و مشفق تر از پدر [illegible] مهربان بر اولاد خویش بودی و معلومست از عادت پدران
که چون وفات ترک وصیت بجهت اولاد خود نکنند و تعیین من یقوم امورهم کنند علم پس
مقطوع به باشد عادة عدم اهمال نبی امت را و تعیین کردن وی کسی را که
قائم باشد بامور امت و ایضا قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم آخره [illegible] باینست
برانکه تعیین امام کرده چه ظاهر است که وجود امام از مقومات دین قویم و [illegible] عظم
مکملات شرع مستقیمست و حق سبحانه تعالی خبر داده باکمال دین پس نتواند بود
که تعیین امام نکرده باشد و مخالفین جواب گفته اند که امور مذکوره مجرد استبعادی
بیش نیست و امتناعی نتواند داشت و بر صاحب او فی فطرتی ظاهر و لایحست آثار
[illegible] ضعف این جواب چه بملاحظه عادات علم قطعی عادی بامور مذکوره حاصل شود

توان کرد

العلم

وعدم آن متبع باشد یا ده چنانکه در تقریر دلیل اشاره شد با آن جمهور شیعه
بر آنند که نص بر علی ابن ابیطالب علیه السلام بنصوص خفیه و جلیه واما نص خفی متفق
علیه است میان جمیع طوایف شیعه واما نص جلی مختص اند با آن جمهور امامیه ومراد
از نص جلی آنست که دلالت بر معنی مراد بالضروره کند ومحتاج نباشد بنوعی از
استدلال مثل قوله علیه السلام علی امامکم وخلیفتی علیکم من بعدی وقوله علیه السلام سلموا
علیه بامرة المومنین وقوله صلی الله علیه وآله وسلم انت الخلیفة من بعدی وقوله علیه السلام لعلی اخذا
بیده هذا خلیفتی فیکم من بعدی فاسمعوا له واطیعوا وقوله علیه السلام وقد جمع بنی عبد
المطلب ایکم یبایعنی ویوازرنی یکن اخی ووصیی وخلیفتی من بعدی فبایعه علی علیه السلام
این احادیث بر امامت وخلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله ضروریست مانند
دلالت لفظ سما وارض وشجر وحجر بر معنی مراد از این الفاظ ودلیل بر وجود این نصوص
متواتر است نزد امامیه خلفا عن سلف چه ناقلان وراویان این نصوص از شیعه امامیه
در هر طبقه از طبقات ودر زمانی از ازمنه از کثرت عدد وتفرق بلاد وعدم اجتماع باهم
در مکانی از امکنه بحدیست که عقل تجویز نکند اتفاق وتواطؤ ایشان را بر کذب وطریق
تحصیل علم بتحقیق این تواتر تتبع کتب وتصانیف علماء امامیه است چه عدد رواة و
علماء مصنفین امامیه در هر زمانی از کثرت بحدیست که شک نیست در بلوغ ایشان به
تواتر ومحال است که این کتب وتصانیف متکثره مجعول ومختلق باشند مانند آنست
که تتبع [illegible] دین شعرا مجعول ومختلق باشد فظهر بطلان ما قاله اهل السنة من ان
دعوی النص الجلی مما وضعه هشام بن الحکم ونصره ابن الراوندی ابو عیسی الوراق کما فی
شرح المقاصد وغیره چه در زمان هشام بن الحکم از علماء امامیه وثقات اثنا عشریه
معروفین مشهورین مصنفین افزون از حد تواتر بودند بلا شبهه همه از اصحاب
ممدوحین ومعدلین ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام واز اکثر ایشان
کتب وتصانیف متواتر ومتداول آیات بلی مخالفین اگر نسبت اختلاق این مذهب و

این قول جعفر ثابت نبوده‌اند کجا نیش داشت چه همه این علما و ثقات در آن زمان
از اصحاب آنحضرت بوده‌اند و از رواة ثقات معتمدین و نسبت این نسبت معروف و مشهور
حتی که این مذهب بین الجمهور را از آن جهت مشهور بمذهب جعفر شده لیکن خود شاید مذهبی و طریقه
بطریق اختلاف مختلف آنحضرت باشد اما چون جلالت و منزلت آنحضرت بین الجمهور
بمرتبه ایست که توهم ایشان در اختلاف درباره او نتوان نمود لهذا بعضی از مخالفین صرف
این نسبت از آنحضرت نموده بهشام بن الحکم که از اجله اصحاب آنحضرت است متعلق ساختند و
در حقیقت همان منسوب بآنحضرت است لیکن صرفه در آن نیست و بالجمله تدین آنحضرت باین
دین و همچنین آباء و اولاد وی از ائمه اهل البیت الطاهرین در ظهور بمرتبه ایست که انکار آن حق و
استبعاد از آن ملحق بانکار ضروریات قرآنیات است و کفی بذلک لمن استند الی دو شبهه
هست اهل سنت را در انکار وجود نصوص مذکوره تواتر آن که محتاج بدفعست و رفع
استبعاد از آن یکی آنکه اگر نصوص مذکوره موجود بود هر آینه متواتر میبود لتوفر الدواعی
علی نقله و اگر متواتر میبود افاده علم بجهت ما میکرد و ذلک هو مناط التواتر ... آنکه افاده نکرده
و امام فخر الرازی در اربعین سوگند خورده و ایمان یاد کرده که خبر نصوص از آنکه افاده ظن کند
در دلهای ما نکرده فضلا عن القطع و جواب از این شبهه آنست که عدم افاده علم نظر بما
بناء بر دو وجه تواند بود اول آنکه سابقا اشاره شد بآنکه علم حاصل بتواتر
تواند بود که نظری باشد همچنانکه تواند بود که ضروری باشد و بیانش آنست
که گاه باشد عدد ناقلین بحدی و کیفیت نقل بنوعی باشد که احتمال تواطو
بالبدیهه منتفی باشد و لهذا احتیاج بنظر و تامل نباشد مانند علم ما ببلدان نائیه
وگاه باشد که نفی احتمال تواطو موقوف بنظر و تامل در احوال ناقلین باشد من حیث تباعد
البلدان و تباین الاوطان و امثال ذلک کما فیما نحن فیه پس تواند بود که اگر شما
نیز ملاحظه احوال ناقلین این نصوص از علماء مصنفین امامیه و مطالعه کتب و تتبع
مصنفات ایشان کنید شک نکنید در صحت آن نصوص و حکم کنید بعدم احتمال مواطاه

برکذب ظاهر ص

تامل ص

بعضی

متعبان ناقلین آن فاتحه دویم آنکه منتشر داشته شد که افاده علم [illegible] بمشر الطبعت
زایدا علی الشرایط المعتبره بخلو ذهن سامعین از نقیض آن چه اگر جازم بنقیض آن باشد
البته افاده علم نتواند کرد چنانکه در جمیع مسایل نظریه برهانیه پس طریق استبصار و طلب
حق در امثال اینمقامات آنست که طالب خود را متساوی النسبه بین طرفی الخلاف کرداند
بنوعی که اگر مذهب و معتقدی که غیر آن می در آید خلفا [illegible] سلف بر سر آن عناد و تعصب
ورزیدن ظاهر شود ملا تامل در توقف و عصبیت انقیاد حق تواند کرد و بعد از آن تامل و
ملاحظه در نصوص مذکوره و احوال ناقلین آن و تتبع کتب و مصنفات علما اینمذهب نماید
تا حق بر وی ظاهر شود و علم حاصل کرد و اگر چنین کند و باین شرایط عمل ناید سوکند می که
غیر از تری یاد کردن من اضعاف آن یاد بایم و ضامن میشوم که البته علم حاصل شود و حق ظاهر
گردد و شبهه دویم آنکه اگر نص بر علی موجود و متواتر بودی هر آئینه علی علیه السلم محاجه و
منازعت مینمود و طلب حق خود میکرد و جایز نبود او را که تقاعد از آن کند سیما
باعصمت که [illegible] و نیز اگر خلافت حق او میبود نصوص مذکوره تهاون و عدم قبول
خلافت بعد از قتل عثمان جایز نبود و حالانکه چون عرض خلافت بر وکردند تا چند روز
قبول نمود و منکف دیگر را قبول کنید و نیز اگر وجود نص محقق و متواتر میبود هر آئینه علی
علیه السلام با معاویه تا آن محاجه مینمود به بیعت مهاجرین و انصار و بالجمله جمیع امور مذکوره
دلیلست بر عدم نص و آنچه شیعه معتذر باشند که طلب حق نمودن و منازعه و
محاربه نکردن مبنی بر خوف و تقیه بود صورت ندارد بنابر آن که هنوز
اول نزاع بود و خلافت استقرار نیافته و شوکت بهم نرسیده و حالانکه علی
علیه السلام در کمال بأس و شجاعت و بزرگی بود و بنی عبد المطلب همه با او بودند
و اکثر مهاجرین و انصار و اجله صحابه کبار مطیع و منقاد او و کانت فاطمة علیها السلام
مع علو منزلتها زوجته والحسن والحسین صلوات الله علیهما مع کونهما سبطی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کانا ولدیه والعباس مع علو قدره کان معه حتی روی انه قال لعلی ابدد یدک

نقیض ۳

ابا بيعت حتى يقول الناس لا بيع عم رسول الله ابن عمه علی بن طالب فيكيف عثمان و الزبير مع شجاعته
كان معه حتى قيل انه سل السيف وقال لا ارضى بخلافة ابا بكر وقال ابو سفيان ارضيتم يا بني عبد مناف
ان يلی عليكم تيمی ابيد لاملان الوادی خيلا ورجلا و انصار خود قاطبه گروه مبدا شتند ابو بكر را
بنابر آنکه بروايت الائمه من قريش بود دفع ايشان از توقع خلافت نموده محروم مطلق گردانيد
و نيز ممتنع است عادة که در کافه صحابه نص منصوص مذکور باشند و همه اتفاق کنند در کتمان
آن و يکی از ايشان اظهار آن نکند و حال آنکه همه جود را در اطاعت و خدمتگاری و جانفشانی
رسول الله کذرانيده باشند و صرف اموال خود و وبال میکرده و بغل آنحضرت و ياری حسب
المقدور نموده همه يکبار از تعيين خلافتی منظور بر نشانند و کتمان بهيچ نمايند لاجل شيخ
ضعيف حيانی علی راکم لا مال له ولا شوكه و اگر نصی میبود هر آينه انصار بآن متمسک شده
دفع ابو بکر از خلافت مینمودند چنانکه او دفع ايشان نمود بروايت مذکور واما فخر در
کتاب اربعين گفته که امر شيعه بغايت عجيب است چه گاهی در وصف شجاعت
علی عليه السلام بحدی میرسند که از مقتضای عقل بيرون باشد و گاه در ضعف و عجز
بمرتبه تنزل نمايند که با شيخ ضعيف حيانی باعتقاد ايشان بر نيايد و اين تنزل ناله از
معقول خارج باشد جواب ازين شبهه آنست که اين تقرير اگرچه خالی از عام پسندی
نيست اما نزد خواص و کار آگاهان و مستبحران در حقايق امور و مهند بان در
تتبع روايات و تواريخ و سير و احوال صحابه بغايت ضعيف بی صورتست
بجهت آنکه بر علی عليه السلم واجب نبود منازعه و مخاصمه با قوم و طلب حق منصب و
فتنه و آشوب بلکه بر قوم واجب بود سر بر قدم او نهادن و کمر اطا[عت] و
خدمتگاری بر ميان جان بستن و بر آنحضرت زياده ازين نبود که امتناع اين
نمايد و خود را در معرض قبول اين شغل درآرد چه امامت و خلافتی که ما حق او ميدانيم
امريست الهی و فرمانيست نبوی و دور با بستست ربانی و غايتی است
سبحانه و وجوبی است متعلق بطرفين امام و رعيت و رعيت مأمورند واجب بر امام

ابی

رئیس فرمنده امر اظهار شان خود است اگر ظاهر نباشد و قبول و مباشرت و واجب
بر رعیت و مرئوس طلب و موقت امام و رئیس بعد از معرفت بود وجدان انقیاد و
اطاعت و چون اظهار و تعریف امام و رئیس و خلیفه از رسول صلعم بصدور نصوص بفعل
آمده بود واجب بر همه اصحاب مبادرت بود بخدمت امام منصوص علیه و مهیا شدن
بجهت قبول و امتثال فرمان وی نه وا گذاشتن امام و مشغول شدن بتعیین خلیفه
و مخالفت کردن نص پیغمبر و چون اصحاب امام را بتجهیز پیغمبر گذاشتند و پیرامون
وی اصلا نگشتند و بتعیین امام و خلیفه از خود براهیای خود مشغول شدند تا هنگام فراغت
امام منصوص علیه تعیین خلیفه کرده کمر اطاعت و انقیاد وی بر میان بسته بر امام
منصوص علیه متروک الامر واجب نبود کمر محاربه و منازعه با کافه اصحاب بستن
و چگونه واجب باشد که محاربه و مخاصمه موقوف بوجود اعوان و انصار است و علی
هر چند متصف بکمال شجاعت بود و شجاعت یکتن بر یک دو معاون نیز با قاطبه اصحاب
و قبایل اعراب [illegible]ه نتواند کرد و چگونه عجزی و ضعفی برای آنحضرت ثابت تواند شد و از
اینکه بطریق خرق عادت تواند کرد بر انبیا و اوصیا نیست بخرق عادت افنای خصم
خود کنند دیگر مصلحت نبود که اسلام بر طرف شود و شریعت برهم خورد و اینکه
آنحضرت قبول بیعت عباس ننمودند بنابر آن بود که امر آنحضرت موقوف
به بیعت نبود بلکه حق وی بنص و تصریح ثابت و محقق بود و بیعت عباس در اظهار
و اثبا[illegible]ی زیادتی بنص رسول نتوانست نمود هرگاه مخالفت نص رسول
نموده بعدم اعتداد به بیعت عباس و مخالفت آن صعوبتی نداشت و حال آنکه
بیعت ابوبکر در میان بود با وجود آن قبول بیعت عباس نمودن فتح باب
خلاف و تفرقه کلمه بود و موید اینست آنچه جماعتی از علما کما قال فی الطرایف
روایت کرده‌اند که چون عباس بعلی گفت که دست بده تا با تو بیعت کنم بخلافت
علی علیه السلم اعتذار نمود بقلت ناصر و خوف ارتداد اکثر مسلمین و طمع کفار

در اسلام قرآن ائمه تنزیل العصر کما جرت علیه سنة جماعة من الانبیاء لالامر صعبا ختی لجدد الامقا
بقومهم الحجة و نیز قبول بیعت عباس کردن و در ثبوت حق تمسک ببیعت عباس
جستن تمکین مخالفان بود در اعتبار بیعت و اختیار در انعقاد امامت و این قضیه نسبی
نقیضه قبول بیعت بعد از قتل عثمان نداشت چه اجمال مبدا امر بود و در زمان عثمان امر
بیعت بقرار نافی خلافت خلیفتین بمجرد بیعت مستقر شده و بنا برین بود مضایقه و
تهاون علی علیه السلام در قبول خلافت بعد از عثمان چه بر آنحضرت منبود قبول خلافت
به بیعت کردن و آن خلافتی نبود که خدا و رسول حق او کرده باشند تا واجب باشد
بر او قبول کردن آن و جایز نباشد تهاون در آن و نیز همین بود سبب آنکه آنحضرت
در محاجه معاویه به بیعت مستند شدند نه بنص چه نص متروک شده بود و اعتبار بیعت
متعین گشته و اما حکایت انخداع انصار از ابوبکر و معارضه نکردن با او و قبول خلافت
او کردن و بیعت نمودن با او موقوف مطلع گشتن بحقیقت حال و اما استبعاد
در اینکه اصحاب رسول صلعم چگونه ترک نص و مخالفت امر وی کرده اقدام بر چنین
امری نمودند بغایت عجیب از کسی که مطلع باحوال صحابه بود و در سیر و تواریخ و اخبار
در روایات خوضی نموده باشد و بهترین رافع این استبعاد آنچه از عمر بظهور رسیده
در منع کتابت وصیت رسول در حالت مرض الموت چنانچه شمه از آن مذکور شد و ابن
ابی الحدید که یکی از اعاظم علماء اهل سنت است در شرح نهج البلاغه نقل کرده از یکی از
از علماء اهل سنت که گفت پرسیدم از استاد خود فلان که از عظماء ایشانست
ایشانست آیا ممکن باشد و جایز تواند بود آنچه رافضیه مدعیانند از نص علی و روا باشد
صدور نص و سماع صحابه مر آن را و اخفاء آن بالکلیه و اقدام بمخالفت آن است
ازین سؤال بغایت آشفته شده آنگاه گفت بلی ممکن است و بعید نیست وقوع
این قضیه چه اعیان صحابه مانند ابوبکر و عمر و امثال ایشان همیشه در حضور رسول
صلعم با وی معارضه میکردند در احکام و برا تغیر میدادند و قریب است قضیه باجتهاد و نه

ذاتی لعلو

ازین مقوله ذکر نموده اند انجمله آنکه روزی حضرت رسول صلعم نعلین مبارک خود بسوی ابو هریره
عنایت نمود و بشارت داد که در شهر مدینه در کوچه و بازار منادی کند که من قال لا اله الا الله دخل الجنة
عمر در بازار باو رسیده خشونت آغاز نهاد و نعلین از دست او گرفته نزد حضرت
رسول صلعم آمد که میخواهی مسلمانان دست از اعمال صالحه بدارند و غلظت بسیار نمود
حضرت گوش بسخن عمر کرده تغیر امر فرمود از جمله آنها حکایت قلم و کاغذ طلبیدن
در حالت مرض الموت را نقل کرده و بالجمله گفته که چون ایشان احکام و اوامر رسول را
در زمان حیات وی تغیر میدادند و از پیش میرفت و عامه صحابه اینحالت مشاهده
مینمودند چرا نتوانند بود که بعد از وفات وی نیز بنابر مصلحتی که دانسته باشند تغیر
وصیت کنند و بمقتضای مصلحت عمل نمایند و از جمله مصلحتها که گفته اند آن بود که خاطر
اکثر صحابه از علی علیه السلام گران بود و بالطبع بالجناب نفاری داشتند بنابر آنکه
کم بود از صحابه کسی که علی خویش وی نباشد و پدر و برادر و اعمام و اخوال و قبیله و عشیره وی
بدست آنحضرت مقتول نشده باشد و نیز تصلب آنحضرت در دین و در اجرای اوامر
و نواهی الهی و عدم مداهنه و مسامحه درین امور مطبوع احدی نباشد و جماعتی را که
غرض دیگر نباشد لااقل این غرض موجب نهادن در اظهار حق و تغافل از آن میشد
و نیز در وصیت و نص موجب آن بود که امامت و خلافت مخصوص جماعتی محصور عددی
معدود باشند و اینمعنی موافق طبع مردم نبود که میخواستند امامت و خلافت
متداول میان الناس باشد سلطنت تا هر کسی و هر سلسله تواند متصف شود
و غلبه حب جاه و ریاست در طبایع جمیع طوایف ناس سیما قبایل معلوم است و
در تجویز جمیع امور مذکوره تجویز مخالفت رسول است باجتهاد و اعتقاد
اجتهاد در پیغمبر چنانکه مذهب اهل سنت است و بنابر حجه استبعادی باید
در مخالفت نص چه مخالفت نص نیز یکی از مخالفتهاست که از هر یک واقع هر گاه
از عمر ا... افضل ناس باشد بعد از ابو بکر باعتقاد ایشان مخالفت منع کتابت

میشده

بسیار بر مخالفتها در حیات رسول بوقوع شد و هیچگونه استبعادی نباشد هرگاه بعضی از بسیار ناس که در
مرتبه او باشند مرتکب کبیره اخفای خبری که شنیده باشند و عدم اظهار آن بعد از
وفات رسول با میل و رغبت افاضل ناس باخفای آن و احتمال آنکه مبنی بر اجتهاد و سعی
و کمال مصلحتی باشد چه استبعاد تواند است و حال آنکه اهل سنت در کتب احادیث
خود نقل کرده‌اند روایاتی که دلالت بر ارتداد صحابه بعد از پیغمبر و مذمت پیغمبر مر ایشان را
بر آنچه احداث خواهند کرد بعد از وفات وی و گواهی دادن پیغمبر بر ضلالت ایشان
از آن جمله در کتاب طرایف نقل کرده از کتاب جمع بین الصحیحین فی الحدیث الثامن و
العشرون من المتفق علیه از سهل بن سعد که گفت که شنیدم از رسول صلعم که میگفت من
پیش از شما وارد خواهم شد بر حوض و آن حوضیست که هرکه بر او وارد شود هر آینه از او بیاشامد
هرگز تشنه نشود و بعد از من وارد خواهند شد بر من اقوامی که من ایشان را شناسم و ایشان
مرا شناسند ثم یحال بینی و بینهم یعنی پس ایشان را منع کنند از من پس من گویم ایشان
از منند فیقال انک لاتدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی و غیر
یعنی دوری باد از من کسی را که تبدیل و تغییر گفته من کرده بعد از من و ایضا فی الجمع بین الصحیحین
فی الحدیث الستین من المتفق علیه من مسند عبد الله بن عباس قال ان النبی
قال الا وانه سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی
فیقال انک لاتدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم قال فیقال لی انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم
ایضا فی الکتاب المذکور فی الحدیث الحادی و الثلثین بعد المائة من المتفق علیه من
مسند انس بن مالک قال ان النبی صلعم قال لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی حتی
اذا رایتهم و رفعوا الی اختلجوا من دونی فلاقولن رب اصحابی اصحابی فلیقالن لی انک لاتدری
ما احدثوا بعدک و نیز احادیث بسیار در کتب مذکور از ابی هریره و از عایشه و
از اسما بنت ابی بکر و از سعد بن مسیب و از عبد الله بن مسعود و از حذیفة بن الیمان و

واندهد

سعده

و هر که از وی بیاشامد

احادیث

غیر هم از هر یک بطرق کثیره نقل کرده‌اند که مضمون آنها متواتر است یا آنچه مذکور شد و حاجت
بتطویل نیست و ظاهر است بر عارف بطریق که از بدعتها منسوب بصحابه بعد از پیغمبر و تبدیل و
تغییر و احداث با حد توانستند بود که بر آنچه با علی علیه السلام و فاطمه صلوات الله علیها
و با سایر اهل البیت صلوات الله علیهم اجمعین بی واسطه یا بواسطه کردند از غصب حقوق
ایشان و دفع ایشان از مراتب و مقاماتی که حق سبحانه برای ایشان تعیین کرده بود
و پیغمبر صلعم خبر داده بود بالجمله پس هرگاه خبر از ارتداد ایشان داده باشد و بصحت رسیده
در کتب خود و صحاح احادیث خود نقل کنند و استبعاد نمایند از پنهان داشتن
خبری چند که شنیده باشند و بنا بر اجتهاد و مصلحتی که شما تجویز میکنید اظهار آن نکرده یا
انکار هم کرده چه استبعاد باید کرد و با اینکه همه اصحاب کتمان کردند خلاف واقعست
بلکه هر کس از صحابه که اعتنا بدنیا نداشت و غرضی در خاطرش نبود اظهار کرد و اگر غایتی
منتشر نشد چه در همان روز که بیعت ابوبکر منعقد شد و تکلیف بیعت بعلی علیه السلام کردند
علی علیه السلام از اتباع نمود با ایشان محاجه کرد با آنچه شمه از ان مذکور شد و گفت
زیاده بر آنچه مذکور شد که یا معشر المهاجرین و الانصار الله الله لا تنسوا عهد نبیکم الیکم فی امری
و لا تخرجوا سلطان محمد من داره و قعر بیته الی دورکم و قعر بیوتکم و لا تدفعوا اهله عن حقه و مقامه
فی الناس فوالله معاشر الجمیع ان الله قضی و حکم و نبیه اعلم و انتم تعلمون انا اهل
البیت احق بهذا الامر منکم ما کان منا القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله
المضطلع بامر الرعیة و الله انه لفینا لا فیکم فلا تتبعوا الهوی فتزدادوا من الحق بعدا و تفسدوا
قدیما بشر من حدیثکم چون آنحضرت این کلمات مذکوره را ادا فرمود بشیر بن
سعد انصاری و سایر انصار همه گفتند یا ابا الحسن اگر این سخن که فرمودی پیش از
بیعت ابوبکر از تو می شنیدیم و میدانستیم که ترا رغبت بخلافت هست هر آینه همه
با تو بیعت میکردیم و دو کس در باب تو مخالفت نمی‌ورزیدند حضرت فرمود که
من حضرت رسول را تجهیز نکرده و دفن ننموده و می آمدم و با شما منازعه در خلافت

مثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال اني بريء منك اني اخاف الله رب العالمين
فكان عاقبتهما انهما في النار خالدين فيها وذلك جزاء الظالمين پس عمار زده شده خالد
نشست آنگاه سلمان برخاست و بزبان فارسی گفت کردید و نکردید پس بعربی گفت
يا ابا بكر الى من تسند امرك اذا نزل بك ما لا تعرفه والى من تفزع اذا سئلت عما لا
تعلمه وما عذرك في تقدم من هو اعلم منك واقرب الى رسول الله صلعم واعلم بتاويل كتاب الله
وسنة نبيه ومن قدمه النبي ص في حيوته واوصاكم به عند وفاته پس شما سخن پیغمبر را پس
پشت افکندید و وصیت او را فراموش کردید و خلف وعده و نقض عهد نمودید
و عقد بسته او را گشودید چه او شما را بتحت حکم و فرمان و در زیر رایت اسامة بن
زید بسته بود و حذرا من مثل ما اتیتموه وتنبيها للامة على عظيم ما اجترمتموه من مخالفة امره
فعن قليل يصفو لك الامر وقد اثقلك الوزر ونقلت الى قبرك وحملت معك ما كسبت
يداك پس اگر زود نحو کردی و تلافی کرده باشی و توبه کنی از گناه عظیم خود هر آینه نجات تو
نزدیکتر خواهد بود و در روزی که تنها در حفره تنگ و تاریک خوابیده باشی و اعوان و
یاری دهندگان تو ترا واگذاشته باشند فقد سمعت كما سمعنا ورأيت كما رأينا
وترا منع نکرده دیدن و شنیدن تو از این امر متشبث بآن شدی که هیچ عذری ترا در تقلد آن نخواهد
بود و در بین مسلمین پیش از خلافت تو نصیبی نخواهد بود فقد اعذر من انذر ولا تكن كمن ادبر
واستكبر پس ابوذر برخاست ~~برخاست~~ و سخنان نزدیک باین گفت و همچنین یک یک
بر منبر خواستند و تبلیغ حجت میکردند و مضمون همه نزدیک بهم است اگر در نقل همه آنها
خوض رود بطول منجر شود و در آخر همه ابو ایوب انصاری برخاست و از
حمد و ثنا و صلوات بر رسول و آل وی گفت یا معشر المهاجرين والانصار اما سمعتم
قوله تعالى ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا وسيصلون
سعيرا وقال تعالى انا اعتدنا للظالمين نارا احاط بهم سرادقها آیا شما میخواهید یتیم تر بگیرید از
ابنای رسول الله که دیروز جدشان وفات کرده امروز شما غصب حق ایشان نمودید

[illegible] بعد از پیغمبر پس افضل باشد از امت وجه دویم خبر طیر و آن چنان است
مرغ بریانی بهدیه نزد پیغمبر آوردند و گفت بار خدایا برسان احب خلق را بسوی
تو که با من شریک شود در خوردن این طیر پس علی ع آمد و با آنحضرت در اکل طیر [illegible]
موافقت نمود پس علی احب خلق باشد نزد خدا تعالی و محبت از خدای بمعنی کثرت
ثواب و تعظیم است که معنی افضلیت است وجه سیم قوله ع اخی و وزیری و خیر من اترکه
بعدی یقضی دینی و ینجز وعدی علی ابن ابیطالب و این تصریحست بافضلیت وجه
چهارم پیغمبر خبر داد در باره ذی الثدیه که فردی بود از اصحاب که یقتله خیر الخلق علی ع
در حرب خوارج قتل او نمود و این نیز تصریحست بافضلیت وجه پنجم قوله ع لفاطمه
اما ترضین انی زوجتک من خیر امتی وجه ششم قوله ع خیر من اترکه بعدی علی وجه
هفتم نقلست از عایشه که گفت که بودم من نزد پیغمبر که داخل شد علی ع گفت هذا سید
العرب پس من گفتم پدرم و مادرم فدای تو باد آیا نیستی سید العرب فقال انا سید العالمین
و علی سید العرب پس هرگاه علی سید عرب باشد سید صحابه نیز باشد و چون سید
[illegible] افضل اصحاب نیز باشد وجه هشتم قوله ع لفاطمه ان الله اطلع علی
اهل الارض فاختار منهم اباک فاتخذه نبیا ثم اختار ثانیة فاختار بعلک و ظاهر است که
برگزیده خدا بودن بعد از پیغمبر دلیلست بر افضلیت بعد از پیغمبر وجه نهم مواخاة
پیغمبر با علی چه پیغمبر میان هر دو کس از اصحاب عقد اخوت فرمود و خود با علی
مواخاه نمود و شک نیست دلالت بر افضلیت علی ع وجه دهم در روز خیبر نخست
ابوبکر را فرستاد و منهزم برگشت پس عمر رفت او نیز بگریخت پس حضرت پیغمبر
مهموم شد و فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و
رسوله کرارا غیر فرار و هر یک از مهاجر و انصار توقع داشتند که علم باو دهد حضرت
[illegible] نشد گفت این علی گفتند درد چشم دارد پس علی را طلبیده آب دهن
مبارک بچشم وی انداخت و علم بدست وی داد و فتح بدست او شد و بیان

ودالتش آنکه صفت کردن پیغمبر علی را بصفات مذکوره یعنی انا منه ومن مشعر بین صرحیست که صفات مذکوره مر شیخین را بلکه هر دیگر انرا حاصل نبود وجه یازدهم قوله تعالی فی حق النبی فان الله هو مولاه وجبرئیل وصالح المومنین یعنی خدا ناصر است مر پیغمبر را وجبرئیل وصالح مومنین والمفسرون قالوا المراد من صالح المومنین علی ابن ابیطالب و ودلالتش بر افضلیت ظاهر است چه مخصوص ساختن خدا تعالی مر علی را بنصرت پیغمبر که افضل طاعاتست ومقارن گردانیدن نصرت وی بنصرت خدا وجبرئیل صریحست در افضلیت وجه دوازدهم قوله ع من اراد ان ینظر الی آدم علیه السلام فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابیطالب ع واین حدیث که دلالت کند بر مساوات علی با انبیاء عظام در صفات مذکوره متضمن جمیع جهات فضل وصفات کمالست وظاهر است افضلیت انبیا از سایر صحابه ومساوی افضل افضل است وجه سیزدهم شک نیست بودن علی از ذوی القرابه وشک نیست در وجوب محبت ذوی القربی بنا بر آنکه حق تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وشک نیست که ابوبکر ویاران او چنین است وهر کسی که واجب باشد محبتش بر جمیع مسلمین افضلست از کسی که چنین باشد وجه چهاردهم علی هاشمیست بخلاف یاران دیگر وهاشمی افضلست از غیر هاشمی بقوله ان الله اصطفی من ولد اسمعیل قریشا واصطفی من قریش هاشما وجه پانزدهم قوله ع من کنت مولاه فعلی مولاه چه لفظ مولی در شان پیغمبر یفیدانه کان مخدوما للکل وصاحب الامر فیهم فعلی ایضا کذلک واذا کان کذلک کان افضل والذی یدل علی انه یفید المعنی الذی ذکرناه ان النبی لما ذکر هذا الکلام قال لعلی بخ بخ یا علی اصبحت مولای ومولی کل مومن ومومنة الی یوم القیمة وجه شانزدهم قوله انت منی بمنزلة هرون من موسی وشک نیست که هارون افضل از امت موسی بود پس علی نیز افضل امت محمد باشد وجه هفدهم روی ابن مسعود ان النبی قال علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر وجه هیجدهم ان علیا لم یکفر بالله طرفة عین وابوبکر بار ابن کافر بودند ومسلمان شدند وشک نیست که مومن ابدی اتقی است ممن کان کافرا ایام بسیاره

ویرا اجر رسالت گردانید بمودت که

انی

مومنا الا تقی افضل فقوله ان اکرمکم عند الله اتقیکم وجه نوزدهم انه علیه السلام کان اکثر
جهادا من ابی بکر فوجب ان یکون افضل منه اما انه اکثر جهادا فظاهر واما انه من کان اکثر
جهادا فهو افضل فلقوله تعالی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما وقوله علی القاعدین
یدل علی ان المراد هو جهاد العدو لا جهاد النفس وجه بیستم ایمان علی قبل از ایمان
ابی بکر بود بدلیل انکه علی علیه السلام بر بالای منبر در جمع ناس میگفت انا الصدیق الاکبر
آمنت قبل ان آمن ابو بکر واسلمت قبل ان اسلم ابو بکر و هرگز هیچکس تکذیب وی نکرد فدل
علی ان ذلک کان ظاهرا فیما بین الصحابة و نیز انس روایت کرده که بعث رسول الله صلعم یوم
الاثنین واسلم علی ع یوم الثلثا و نیز سبق ایمان علی اقرب است بعقل انه کان ابن عمه صلعم واز
مختصانه بخلاف ابی بکر فانه کان من الاجانب و انسان چگونه چنین مهمی را بر بیگانگان ظاهر
کند لاسیما والله تعالی میقول وانذر عشیرتک الاقربین و این وجوه ثمانیه اجزا از کتاب
اربعین نقل شد زایدا علی ما کان فی المواقف وجه بیست و یکم قوله صلعم لعلی انت سید فی
الدنیا وسید فی الآخرة من احبک فقد احبنی وحبیبی حبیب الله ومن ابغضک فقد ابغضنی
ومبغضی مبغض الله و این وجه از شرح مقاصد نقل شد و مجموع بیست و یک وجه است
~~و یک وجه است~~ دال بر افضلیت علی ع بر سبیل اجمال یعنی با عدم تعیین ما فیه الفضل مسلک
دوم در بیان آنچه دال هست بر افضلیت علی ع علی سبیل التفصیل اعنی بیان تفصیل فضایل
علی ع که هر کدام از آن افضلیت از صحابه میرساند امور اول العلم و شک نیست که اعلم صحابه
بل بر ین اجمالا فهو انه لا نزاع فی ان علیا ع کان فی اصل الخلقة فی غایة الذکاء والفطنة
والاستعداد للعلم وکان محمد صلعم افضل الفضلاء واعلم العلماء وکان علی ع فی غایة الحرص فی
طلب العلم وکان محمد صلعم فی غایة الحرص فی تربیته وفی ارشاده الی اکتساب الفضایل و با وجود
این در کودکی در کنار او بود و در بزرگی داماد و غمگسار و کان یدخل علیه فی کل الاوقات
و هر گاه شاگرد در کمال ذکاوت و در نهایت حرص بر تعلیم اتفاق افتد که از طفولیت
خدمت استادی چنین کند و اتصال بخدمتش در هر وقتی از اوقات او را ممکن گردد

علی ص

باشد ص

و شک نیست که [illegible] وقت پیری
رسید نیز و دوام صحبت متصور نبود و کان علی ع ملازما لخدمته في اليوم والليلة الا مرة او مرتين و
علی ع کان متصلا بخدمته ع في اوان الصغر وقد قيل العلم في الصغر كالنقش في الحجر والعلم في الكبر
كالنقش على المدر واما تفصيلا فيدل عليه قوله تعالى وتعيها اذن واعية واكثر المفسرين
على انه علي وروي انه لما نزلت هذه الآية قال النبي ص اللهم اجعلها اذن علي وقال علي عليه السلم
ما نسيت بعد ذلك شيئا و شک نیست که اختصاص بمزید فهم و حفظ موجب اختصاص
بمزید علمست و قوله ع اقضاکم علی یعنی داناترین شما بقضا و حکم در شرعیات علیست و شک
نیست که قضا محتاجست بجمیع علوم پس باید که علی افضل باشد در جمیع علوم و نیز در قضایای
کثیره عمر خطا کرد در حکم و علی ع تنبیه بر خطاء او نمود و عمر معترف شده گفت لولا علی لهلک
عمر و ایضا قال ع علمنی رسول الله الف باب من العلم فتح کل باب الف باب و نیز فرموده والله
لو كسرت لي الوسادة ثم جلست عليها لقضيت بين اهل التورية بتوريتهم وبين اهل الانجيل بانجيلهم
وبين اهل الزبور بزبورهم وبين اهل الفرقان بفرقانهم والله ما من آية نزلت في بحر ولا بر ولا سهل و
لا جبل ولا سماء ولا ارض ولا ليل ولا نهار الا وانا اعلم فيمن نزلت وفي اي شيء نزلت
مثل احاطه علم آنسرور است بجمیع اشیا پس مندفعست اعتراض ابو هاشم بان التورية قد
نسخت فكيف يجوز الحكم بها وايضا فانا نتفحص عن احوال العلوم فاعظمها علم اصول الدين
وقد جاء في خطبه عليه السلم من اسرار التوحيد والعدل والنبوة والقضا والقدر واحوال
المعاد ما لم يات في كلام سائر الصحابة ومنها علم التفسير وابن عباس رئيس المفسرين
كان تلميذا له ع ومنها علم الفقه وكان في الدرجة القصوى كما دل عليه اقضاكم علي ولو كسرت
لي الوسادة على ما مر ومنها علم الفصاحة ومعلوم ان احدا من الفصحاء الذين بعده لم يدركوا
درجته ومنها علم النحو ومعلوم انه انما ظهر منه وهو الذي ارشد ابا الاسود الدؤلي اليه ومنها
علم تصفية الباطن ومعلوم ان نسب جميع الصوفية تنتهي اليه ومنها علم الشجاعة وممارسة
الاسلحة ومعلوم ان نسب هذا العلم انتهى اليه فثبت بما ذكرنا انه عليه السلم كان اعلم

الا من بعد محمد فی جمیع الفضایل المرغبة والمقامات المنیرة فیکون ذو الخصایص اعلم الخلق بعد النبی
فثبت انه افضل الخلق بعد رسول الله صلعم لقوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون الثانی الزهد اشتهر عنه انه مع اتساع ابواب الدنیا علیه ترک التنعم والتجمل
فی الماکل والملابس ولم یلتفت الی الملاذ وقد کان فی الصحابة جمع من الزهاد کابی ذر
وسلمان وابی الدرداء وکلهم کانوا فیه تلامذة علی ع الثالث الکرم اشتهر انه کان یوثر
المحاویج والمساکین علی نفسه واهله وکان ذلک عادة منه حتی تصدق فی الصلوة بخاتمه
ونزل فی شانه ما نزل و در فتوحات مکی آورده که قیمت خاتمی که علی ع در نماز بسایل داد
برابر بود با خراج شام که ششصد خروار نقره و چهار خروار طلا بود و تصدق ایضا
فی لیالی صیامه اهل البیت وربما کان فطوره ونزل فیه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا
ویتیما واسیرا الرابع الشجاعة و متواتر است مکافحه حروب و لقاء ابطال او و قتل
صنادید جاهلیت در وقایع بدر و احد و خیبر و خندق حتی قال ع لضربة علی یوم خیبر خیر من عبادة
الثقلین و قال جبرئیل لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار الخامس حسن الخلق
وقد کان مع غایة شجاعته و بسالته حسن الخلق جدا و قد بلغ فیه الی حیث نسبه اعدائه
الی الدعابة معویه بصعصعه بن صوحان گفت صفت کن صاحب خود علی را گفت
کان فینا کاحدنا یعنی در میان ما بود یکی از ما بود با ما میگفت و از ما میشنید و با ما میخورد
و با ما مینشست و بهر طرف که میخواندیم اجابت میکرد در کمال تواضع و نهایت انقیاد بما
بود و مع ذلک کنا نهابه مهابة الاسیر المربوط للسیاف الموافف علی راسه السادس
العبادة وکان ع اذا شرع فی صلوة التهجد و شرع فی الدعوات والتضرع الی
الله تعالی یبلغ مبلغا لا یوازیه احد من جا بعده من الزهاد وکان فی غایة البعد عن الدنیا
وکان یقول فیما یقول فی مخاطبة الدنیا یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات
غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلثا لا رجعة فیها فعیشک قصیر و خطرک
یسیر و املک حقیر آه من قلة الزاد و طول الطریق السابع مزید قوته و شدته حتی قلع باب

غير متوالی با فلعت باب خیبر بقوت جسمانیه ولکن بقتیاد بقوه الهیه الثانی من النسب
العالی ومعلوم ان اشرف الانسان هو القرب من رسول الله وهو کان اقرب
الناس فی النسب الی الرسول ص وعباس اگرچه عم پیغمبر بود اما برادر پدری عبد الله
بود وابو طالب برادر وی من الاب والام ونیز علی هاشمی الطرفین بود چه پدرش ابو طالب
بن عبد المطلب بن هاشمست ومادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم الثالث مع المصاهرة
ولم یکن لاحد من الخلق مصاهرة مثل ما کان لعلی چه داماد ی بفاطمه زهرا نه چنین داماد ی
دختر دیگر است فان النبی ص قال سیدة نساء العالمین اربعة وعد منهن فاطمه صلوات الله
علیها العاشر انه لم یکن لاحد من الصحابة اولاد مثل ما کون اولاد علی فی الفضیلة فانظر الی
الحسن والحسین وهما سیدا شباب اهل الجنة ثم الی اولاد اولاده ممن اتفق الانام
علی فضلهم علی العالمین حتی کان ابو یزید مع علو درجته سقا فی دار جعفر الصادق وکان
معروف الکرخی بواب دار علی بن موسی الرضا علیه السلام قال شارح المواقف
هذا مما لا شبهه فی صحته فان معروفا کان صبیا نصرانیا فاسلم علی ید علی بن موسی
علیه السلام وکان بخدمه واما ابو یزید ادراک زمان حضرت جعفر نکرده وصحبت
آنحضرت در نیافته چه وی از معروف متاخر است ولکنه کان یستفیض من روحانیة
جعفر فلذلک اشتهر انتسابه الیه پس هر گاه علی در هر یک ازین فضایل مذکوره زاید
باشد بر صحابه افضل باشد ثانی فضیلة المرء علی غیره انما یکون بما له من الکمالات وقد اجتمع فی
علی من الکمالات ما تفرق فی الصحابة پس اگر علی در هر یک ازین صفات کمالیه با دیگری
مساوی میبود چون در دیگری همه مجتمع نیست لا محاله علی افضل میبود از همه فکیف که علی
زاید است در هر صفتی از مشارک در ان صفت این بود عمده دلایل از جانب شیعه
که در کتب معتبره متکلمین اهل سنت مذکور است و احادیث و روایاتی که در بعض ادله
وارد است همه مروی بطریق اهل سنت است و ثابت نزد ایشان و بجمله ام
از مخصصات شیعه مثبت حجت بر مخالفین نتواند شد و جوابهای متکلمین ازینها از ادله

چه مخصصات شیعه

گفته اند بر دو گونه است یکی [illegible] و دیگری تفصیلی [illegible] اما جواب تفصیلی پس قدح
در ثبوت خبرها بتاویل تخصیص آن بالمعارضه نقل فضایل برای ابی بکر و هر جوابی که
بمنع ثبوت خبر باشد چون از مصححات خود شان نیست ضرری نتواند داشت
چه لااقل موجب اسکات و الزام ایشانست اما تاویل و تخصیص اگر رکیک نباشد
نیست مگر ترک ظاهر و مقتضای ظاهر تا ممتنع نباشد بدلیلی ترکش جایز نیست و حال
آنکه رکاکتش در غایت ظهور است مثل تخصیص خبر واجب بخبر مخصص بعض الوجوه یا
در شخص معین و امثال آن و اما معارضه بر تقدیر ثبوت روایاتی چند معدود مثل
اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و امثال آن خبر از مختصات ایشانست
و در طرق شیعه اصلا موجود نیست بلکه منافی آنها ثابت است و اما احادیث و
روایات غیر محصور و غیر ممکن الحصر که همه بطرق ایشان ثابت است و در کتب
صحیح ایشان موجود چنانکه شمه از آن در تضاعیف این باب مذکور شد چه
تدارک و چگونه برابری تواند نمود و اما جواب اجمالی ایشان فقال صاحب
المواقف والجواب عن الکل انه یدل علی الفضیلة فلا کیف و مرجعها الی کثرة
الثواب وذلک بما یعود الی اکتساب الطاعات والاخلاص فیها و ما یعود الی
نصرة الاسلام و تقویة الدین و ابوبکر تا مسلمان شده همیشه مشغول بود بدعوة مردم
بسوی خدا و بدست او مسلمان شدند عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن
مظعون و اسلام بایشان قوی شد واعلم ان مسئلة الافضلیة لا مطمع فیها فی الجزم
والیقین ولیست مسئلة یتعلق بها عمل فیکتفی فیها بالظن والنصوص المذکورة من الطرفین
بعد تعارضها لا تفید القطع علی ما لا یخفی علی منصف لکنا وجدنا السلف قالوا بان
الافضل ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظننا بهم یقضی بانهم لو لم یعرفوا
ذلک لما اطبقوا علیه فوجب علینا اتباعهم فی ذلک القول و تفویض ما هو الحق
فیه الی الله انتهی من کتاب المواقف و قال شارح المقاصد بعد ذکر الادله

المذکورة علی فضیلة علی ابن ابی طالب والجواب انه لا کلام فی عموم مناقبه و وفور
فضایله واتصافه بالکمالات واختصاصه بالکرامات الا انه لا یدل علی الافضلیة بمعنی
زیادة الثواب والکرامة عند الله تعالی بعد ما ثبت من الاتفاق الجاری مجری الاجماع علی افضلیة
ابی بکر ثم عمر بر عاقل فطن ازین دو جواب که این دو عظیم الشان کنایه استعداد خود با آن
نهی نموده اند واضح و لایح تواند بود که حقیقت دعوی ما در اول فصل که این جماعت منع افضلیت
علی بزبان میکنند نه بدل و بلفظ میکنند نه بمعنی و شارح مقاصد و شرح عقاید در
باب تفضیل عثمان بر علی و توقف سلف درین باب گفته اند والانصاف انه ان ارید
بالافضلیة کثرة الثواب فللتوقف فیه جهة وان ارید بها یعده ذووا العقول من الفضائل
فلا و چنانک نیست در جریان این سخن در باب ابی بکر و عمر نیز پوشیده نماند که افضلیت
بمعنی کثرت ثواب اگرچه با المفهوم مستوجب صدق غیر افضلیت بمعنی اتصاف بفضایل
کمالات اما بحسب تحقق بعد وجود از وجدان تواند بود چه ثواب مترتب نمیشود
مگر بر علوم و اعمال که مراد از فضایل و کمالات است پس توقف در هیچ بابی اصلا
وجهی نتواند داشت

فصل هفتم از باب سیم از مقاله سیم در بیان

نفی اهلیت امامت و خلافت از غیر علی علیه السلام و دلیل برین چند وجه است اول
نص قران مجید و هو قوله تعالی لابراهیم انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال
لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد من بهر که ظالم بوده باشد و مراد از عهد نیست
مگر امامت و خلافت بدلیل انی جاعلک للناس اماما و خلفاء ثلثه ظالم بودند بنابر
آنکه کفر در شان ایشان متحقق بود و هرکه کافر باشد ظالمست لقوله تعالی ان الشرک
لظلم عظیم ولقوله تعالی الکافرون هم الظالمون و مضمون آیه نفی نیل عهد است از هر
ظالم بوده باشد در وقتی از اوقات در جمیع ازمنه مستقبله آن وقت چه لا ینال
فعل مستقبل منفی است و نفی مستقبل مفید عموم آنست بدلیل صحت استثنا اما از
یقول مثلا لا ینال عهد الظالمین الا بعد ترک الظلم هرچه صحیح باشد استثنا ازو واجب

دون

حقیقت

و هو ظن ... نیز جواب خواهد و نیز
مقاصد از بن دلیل منع کون من کان کافرا ثم اسلم ظالما یعنی کافر وقتیکه مسلمان شد
ظالم باشد چه در وقت اسلام کافر بر وصادق نیست و چون کافر صادق نباشد ظالم
بسبب کفر صادق نخواهد بود و وجه دفع آنست که صدق ظالم بر کافر در وقت کفر کافیست
در استدلال حاجت نیست بصدق در وقت اسلام چه بجهت آنکه در وقت کفر ظالم باشد
صادق عدم نیل امامت در جمیع اوقات مستقبل وقت ظلم از جمله اوقات مستقبله
وقت ظلم زمان اسلامست پس هر که کافر باشد در وقتی هر چند مسلمان شود و اصلاح حال
خود کند قابل امامت نخواهد بود بنص آیه کریمه و امام فخر ایراد این دلیل در کتاب اربعین
بتقریر مذکور کرده و جواب از آن بمنع عموم گفته و دلیل عموم را که صحت استثنا است
معارضه کرده بصحت تقسیم یعنی یصح ان یقال الظالم لا ینال عهد الامامة فی حال کونه ظالما
او فی جمیع الاحوال فلو لا انه مفهوم مشترک بین القسمین لم یصح تقسیمه الیهما و جوابش آنست
اینست که مفهوم ثبوتیست قابل است مر تقسیم بحال ظلم و بجمیع احوال را نه عدم نیل
عهد که مفهوم سلبی است چه سلب مفهوم مشترک متحقق نشود مگر در ضمن سلب جمیع
افراد بخلاف ثبوت مفهوم مشترک که جایز است تحققش در ضمن فرد واحد
و این دلیل عام است مر ابوبکر را و وجوه دیگر در بیان نفی اهلیت غیر علی مر امامت را
طن کرده‌اند در هر یک از ائمه ثلثه بمطاعن متواتره که منافی امامت باشد اما
در ابوبکر **اول** آنکه مخالفت صریح کرده با نص کلام خدا و هو قوله تعالی یوصیکم الله
فی اولادکم الآیه در منع فاطمه زهرا از میراث پدرش پیغمبر را و معلوم است
عموم خطاب بر پیغمبر و امت را و مستند شد در این منع بخبری که خود منفرد بود بروایتش
و هو انه النبی صلعم قال نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة حال آنکه بغایت
مخیل الروایتست و متهمست در این روایت نفعا لکونها له حیث یحل الصدقة
و عجب است بغایت بلکه متعذر است بحسب عادت اختصاص ابی بکر بشنیدن

و غیر ابوبکر را هم

کرده

چنین خبری دون بغیر معقولست عقلا و شرعا که ترکه پیغمبر صدقه باشد نه میراث و بر وارثان
اختصاص ترکه حرام و ممنوع و لکن پیغمبر وارثان خود را خبر نداده باشد ازین حکم و منع نفرموده
از طلب آن و اهمال فرموده باشند از اهل بیت و فرزندان و خویشان خود را با وجود
آنکه مامور است بآن بقوله تعالی و انذر عشیرتک الاقربین و یا آنکه خبر داده باشد اهل بیت و
فرزندان پیغمبر نشنیده باشند سخن پیغمبر را و انقیاد نکرده باشند برادر او و طلب
غیر حق خود کرده باشند با آنکه معصوم و مطهر اند بحکم نص قران انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و نیز این مخالف صریح قرانست در ثبوت میراث
از انبیا حیث قال تعالی و ورث سلیمان داود و قال تعالی عن زکریا فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب پس مندفعست جواب مواقف و مقاصد
که روایت مذکور اگرچه خبر واحد است لیکن بحاکم را رسد عمل بآن هرگاه خود مشافهه
از پیغمبر شنیده باشد چه اینچنین خبری مفید قطع خواهد بود پس تخصیص قران بآن نموده
کرد و وجه دفع آنست که حاکم هرگاه بفرمود پیغمبر حاکم باشد و یا معصوم باشد او را
رسد عمل بشنیده خود از پیغمبر هرگاه شنیده او مخالف صریح قران نباشد و محالست که
رسد حاکمی را که از پیش خود حاکم باشد و مع هذا متهم نیز باشد و نیز آنچه را دعوی شنیدن
کرده مخالف صریح قران باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و نیز ابو بکر مخالفت اینکه کرده در
نزاع عباس و علی بکار برده انهما اختلفا فی بغلة رسول الله و سیفه و عمامته فحکم بها
ابو بکر میراثا لعلی ابن ابیطالب پس اگر صدقه بودی بر علی حلال نبودی و واجب
بودی بر ابو بکر انتزاع از دست هر دو دویم منع فاطمه کرد از فدک و آن قریه
چند بود از خیبر که پیغمبر آنرا بوی بخشیده بود و تصرف او داده و ابو بکر بعد از پیغمبر ضبط
آن قری فرموده و فاطمه زهرا اظهار بخشش نمود تصدیق وی ننمود تا بخشش
را م ایمن ادای شهادت کردند رد وی نمود و حال آنکه علی بحکم آیه مباهله نفس
پیغمبر و زهرا بمقتضای فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی بضعه پیغمبر است بخشید

بسیار شد

سید است نسبت الی الجنه وار تعبیر روایاتی که ثابت شد از طریق اهل سنت و
بمقتضای آیه تطهیر از اهل بیت و واجب العصمة و الطهارة اند و ام ایمن زنی بود که نبی
در شان او گفته ام ایمن امراة من اهل الجنة پس مندفع شد جواب مواقف که منع
عصمت مدعی نمود میگوید که در شهادت حسنین بنا بر آن بود که شهادت ولد در حق احد
الابوین خلافیست و رد شهادت ام ایمن و علی بنا بر قصور از نصاب شهادت
و هو رجلان او رجل و امراتان و حکم بشاهد و یمین نکرد چگونه ایضا مما اختلف فیه و وجه
دفع آنست که ظلم ابی بکر بنا بر تکذیب اهل البیت و رد شهادت ایشانست و
بمقتضای صریح قران مذهوب الرجس و واجب الطهارة اند نه همان دفع فاطمه از
فدک و منع کردن ابو بکر حق عصمت و طهارت را از اهل البیت بغایت اقبح است
از منع فدک و ظلم او بر اهل البیت فی الحقیقة آنست نه این و عجب حالیست
که تصدیق ازواج نمود در ادعاء اختصاص حجره مطهره بدون شاهدی و تکذیب
فاطمه نمود با وجود عصمت و شهادت طاهره شارح مقاصد در جواب منع صحت
قضیه فدک نموده میگوید و لو سلم صحة ما ذکر فلیس علی الحاکم ان یحکم بشهادة رجل و امراة و ان
فرض عصمة المدعی و الشاهد فله الحکم بما علمه یقینا و ان لم یشهد به شاهد و طرفه حالیست که منع
صحت قضیه مذکوره از بحکس منقول نشده از اصحاب او با آنکه منع متواتر است دیگر
مانند خبر غدیر و غیر آن نمودند منع صحت قضیه مذکوره نتوانستند نمود و طرفه تر آنکه
با فرض عصمت مدعی و شاهد معلوم یقینی بودن خلاف دعوی مدعی نسبت بکر تجویز
اجماع نقیضین پس عبرت گیرید که بیچارگان با آنکه از علما معقولند بچه نامعقولات
باری خود میدهند و عجب تر از همه آنکه بعد از جواب مذکور در الصواعق و النهایة فی الوفاة
حیث طعنوا بمثل ابی بکر و عمر انهما اخذا حق میگوید و لعمری ان قضیة فدک علی ما ذکره
او فرض من انهن الشواهد علی انهما کهم فی الضلالة و افترا بهم علی الصحابة و کونهم النحایة فی
سلالة النبوة ظلما لینتفع به الاخرون لا لهما لا منفعة لهما و علی انه مع علمه

بحقیقة الحال لم یدفع تلک الظلامة ایام خلافته و سایر صحابة انهم سکتوا علی ذلک من غیر نکیر
ولا اعتراض بوده نشده باشد که این گفتگو بنا بر منع صحة نقل قضیه مذکور است و بجای
شنیدن آن منع و بر عاقل ظاهر است که منع صحت خبر فدک در مرتبه منع وقوع خلافت
ابی بکر است هر که خلافت ابی بکر را شنیده یا نقل کرده خبر اخذ فدک را نیز شنیده و نقل کرده
و این سخن قابل تعرض جواب نیست غایتش تعجب درین است که چنان ظلم ابوبکر
بر سلاله نبوة و افترای این ظلم با بوبکر چگونه باشد بر تقدیر تسلیم صحت نقل با کمال کذب
سلاله نبوة و ادعای خلاف حق با بضعه پیغمبر و کمال شهادت زور و گواهی باطل
مثل علی بن ابی طالب و مثل حسنین که بنص قرآن گواهی بطهارة ایشان داده و تدین
اهل بیت پیغمبر چون باشد با تدین ابوبکر و عمر که گمان ظلم در باب ایشان بردن ضلالت و غوایت
باشد و گمان کذب و طلب ناحق با اهل بیت رشد و هدایت و مبشری و ثقات حجت
در نسبت ظلم با ابی بکر بیشتر باشد یا اگر در منع عصمت سلاله نبوة و اهل بیت طهارت ما
از نسبت و دعوی عصمت اصطلاحی بگذریم و مضایقه در منع نکنیم با عصمت و طهارت
قرآنی چه توان کرد فاعتبروا یا اولی الابصار و اما رفع نکردن علی ملازمت مذکور را
در زمان خلافت او بعد از ثلثه خلافتی نبود که دران خلافت عمل بمقتضای علم خود تواند
کرد چنانکه پیش ازین اشارة بآن کردیم علی ع در خلافت کدام بدعت ابوبکر و عمر را که
مظنه غرضی دران نبود نتوانست رفع نمود که فدک را که حق فرزندان خود بود بصیغه
صدقه تصرف دران شده رفع تواند کرد **سیم** آنکه ابوبکر ایذاء پیغمبر کرده و ایذای
پیغمبر ایذای خدا است و کدام ظلم بالاتر از ایذای خدا و رسول تواند بود اما اینکه
ایذای پیغمبر کرد بنا بر آنکه ایذای فاطمه ع کرد و رد دعوی و تکذیب وی کرد و را از هبه
بخشش فدک و تکذیب شخصی بالضرورة ایذای او است و نیز ثابت
بخاری و غیرهم که فاطمه از وی آزرده شده و از و راضی نشد تا آنکه رحلت کرد و وصیت نمود که
او را در شب دفن کنند تا ابوبکر بجنازه او حاضر نشود و بر وی نماز نگذارد و این خبر در اکثر

ایشان مسطور است بجمله در صحیح بخاری قریب بجا مبسوط و در صحیح مسلم و در جزو
ثالث کما ذکره فی الطرایف و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ایراد کرده
بطرق کثیره و گفته که این خبر متحقق است و معلوم است و دفع آن نتوان و نقل
کرده که ابوبکر بعد از آزردن فاطمه ع مکرر بعذرخواهی او عمر را فرستاد و خود رفته
فاطمه ع راضی نشد و همان ناراضی و غضبناک از او رحلت کرد و وصیت نمود که پنهان
دفنش کنند و بعد از تصحیح و تحقیق این خبر چون خود سنی است در صدد توجیه
و اعتذار از آن درآمده بنحو بعدها که بدتر از گناه است و اینجا مقام ذکر آن و حاجت
بتطویل بسبب آن نیست چهارم آنکه قصد احراق خانه علی ع کرده عمر را بر آن
داشت که خانه علی ع بسوزاند و در آن خانه علی ع و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و جماعتی از بنی هاشم بودند تا بترسند و بیرون آیند با او بیعت کنند ذکر الطبری
فی تاریخه قال اتی عمر بن الخطاب منزل علی ع فقال والله لاحرقن علیکم او لتخرجن للبیعة
و ذکر الواقدی ان عمر جاء الی علی ع فی عصابة فیهم اسید بن الحضیر و سلمة بن اسلم الاشهلی فقال
اخرجوا او لنحرقنها علیکم ابن خیرانه و غیر آورده که زید بن اسلم گفت که من از جمله جماعتی
بودم که هیمه میکشیدند با عمر بسوی خانه فاطمه ع وقتیکه علی و اصحابش امتناع
از بیعت نمودند پس عمر گفت مر فاطمه را که بیرون فرست آنانی را که در خانه
اند و الا خانه را با هر که در او است بسوزانم فاطمه ع نمود بسوزانی علی را و فرزندان مرا
گفت والله مگر آنکه بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه آورده که علی و عباس
در خانه فاطمه بودند که ابوبکر گفت مر عمر را که برو و بیار ایشان را و اگر ابا کنند مقاتله
کن با ایشان فاقبل بقبس من نار علی ان یضرم علیهما النار فلقیته فاطمه فقالت یابن
[illegible] اجئت لتحرق دارنا قال نعم و در کتاب محاسن و کتاب
نفایس الجواهر نیز مثل این وارد شده و اینجمله از علماء اهل سنت اند پنجم
آنکه تخلف نمود از جیش اسامه ششم آنکه خلیفه خود کرد عمر را و حال آنکه پیغمبر

باعتقاد ایشان استخلاف نکرده بود پس اگر استخلاف خوب بود چرا پیغمبر نکرد
و اگر بد بود چرا ابوبکر کرد و عمر در وقت رحلت گفت ان لم استخلف فان رسول الله لم یستخلف
و ان استخلف فان ابابکر استخلف و هذا الصریح منه بعدم استخلاف النبی [هفتم] آنکه
عمر گفت بیعت ابوبکر فلتة یعنی بدون تامل و تدبر بود فمن عاد الی مثلها فاقتلوه [هشتم]
آنکه گفت اقیلونی و لست بخیر منکم و علی فیکم [نهم] آنکه پیغمبر هرگز تولیت امری باو تفویض
نکرد و حال آنکه حکم بود از صحابه که با او خدمتی مرجوع نشد و تولیت تحمل سوره براءة بکه فرمود
و علی ع را از عقب فرستاده عزل وی نمود پس هرگاه کسی اهلیت ادای آیه چند که احکامی
مخصوص بدان داشته باشد اهلیت ریاست عامه که متضمن ادای جمیع احکام الله است
بعموم الناس چگونه تواند داشت [دهم] آنکه در وقت موت گفت لیتی کنت سئلت
از پیغمبر پرسیدم که هل للانصار فی هذا الامر حق و هذا شک منه فی صحة ما احتج به علی
الانصار من قوله الائمة من قریش اما غیر ذلک من الامور التی لا تحصی و جمیع آنها بطرق
اهل سنت منقول در کتب ایشان مذکور است و اما مطاعن عمر اکثر بلکه جمیع آنها
که از مطاعن ابی بکر بود از مطاعن او هست و غیر آن مثل منع پیغمبر از کتابت وصیت
و مواجهه او بقول لیهجر او بیدی و مثل شک کردن او در نبوت پیغمبر و انکار نمودن و گفتن که
والله ما مات محمد تا اینکه ابوبکر گفت اما سمعت قوله تعالی انک میت و انهم میتون و مثل امر
برجم حامله تا آنکه علی ع منع فرمود و گفت ان کان لک علیها سبیل فلیس لک علی ما فی بطنها سبیل
مثل امر برجم مجنونه حتی قال ع القلم مرفوع عن المجنون حتی یفیق و مثل آنکه منع کرد از مغالات
مهور و گفت هرکه گران کند مهر دختر خود را از جمله بیت المال کسر دانم تا آنکه زنی
با او محاجه کرد بقوله تعالی و آتیتم احدیهن قنطارا او ملزم شد (?) کرد ایشد (?) فقال کل الناس
افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال و مثل آنکه بدیوار خانه برآمد و اهل خانه را بر منکری دید
ایشان با او گفتند اخطات من جهات یعنی بچند جهت خطا کردی یکی آنکه تجسس کردی
و حق تعالی نهی کرده از تجسس بقوله تعالی و لا تجسسوا دیگر آنکه از غیر در بخانه درآمدی و

قال الله تعالی واتوا البیوت من ابوابها و دیگر آنکه بی اذن در آمدی و قد قال الله تعالی لا تدخلوا
[illegible] غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و دیگر آنکه سلام نکردی و قال تعالی و تسلموا علی اهلها پس عمر
[illegible] بل شده برگشت و مثل آنکه گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما
[illegible] الی غیر ذلک من الامور التی لا یمکن احصاها و اما مطاعن عثمان مستغنی است از بیان
بنا بر آنکه اکثر صحابه [illegible] کثرت ظلم و عدوان و تعدی و طغیان او بر روی او در آمده کرده اند
با او آنچه کردند **فصل سیم از باب سیم از مقاله سیم** در نتیجه فصول مذکوره
درین باب بدانکه از مجموع آنچه مبین شد در فصول سابقه ثابت گشت وجوب
وجود امام در هر زمانی از ازمنه و وجوب اعتبار عصمت و نص و افضلیت در امام
پس هر که از امور ثلثه در او مفقود باشد امامت را نشاید فضلاء الثلثة اما عصمت
بنا بر آنکه چون حافظ دین نیست مامول باشد از وقوع خلل زیادتی و نقصان در دین
اما نص بنا بر آنکه عصمت معلوم نتواند گشت و امنی حاصل نتواند شد مگر آنکه نص
از خدا و رسول متحقق شود و اما افضلیت بنا بر آنکه امام محتاج الیه جمیع مردم است
در جمیع امور تا افضل از همه مردم نباشد محتاج الیه همه در رئیس مطاع
کل نتواند بود و چون مجمع این امور ثابت شد معلوم شد که امام و خلیفه اول بعد از
[illegible] صلعم علی بن ابیطالب است ع بنا بر اتفاق کل امت بر انتفای مجموع
امور ثلثه از غیر علی ع پس متعین باشد علی علیه السلام برای امامت والا لازم آید
خلو زمان از وجود امام طریقه دیگر ثابت شد وجوب اعتبار عصمت در امام و
غیر علی واجب نیست عصمتش بالاتفاق پس امام غیر علی نتواند بود طریقه دیگر
واجب است اعتبار نص در امام و غیر علی منصوص نیست بالاتفاق پس
امام [illegible] شد طریقه دیگر ثابت شد افضلیت علی و چون افضل باشد امام او باشد
نه غیر او لامتناع تقدیم المفضول علی الفاضل طریقه دیگر ثابت شد
منصوص بودن علی بامامت و چون منصوص باشد امام او باشد نه غیر او لامتناع مخالفة النص

طریقه دیگر غیر علی متصف بود بظلم در وقتی از اوقات و هرکه ظالم باشد در وقتی از اوقات
هرگز امام نتواند باشد پس امام غیر علی نتواند بود طریقه دیگر از غیر علی صادر شده ظلم
وقبیح در وقت ادعای امامت و هرکه صادر شود ازو ظلم وقبیح در وقت ادعاء امامت
بالضرورت امام نتواند بود و پس غیر علی امام نتواند بود طریقه دیگر غیر علی منصوص
نیست و هرکه منصوص نیست ماذون نیست بخلافت و هرکه ماذون نیست بخلافه
خلیفه نتواند بود و پس غیر علی خلیفه نتواند بود طریقه دیگر اجماعست در انکه امام یا علی است
یا عباس یا ابا بکر لیکن ابو بکر و عباس امام نتواند بود لانتفاء العصمة عنهما بالاتفاق
پس علی امام باشد والا لازم خرق الاجماع المرکب طریق دیگر اگر ابو بکر امام باشد یا بنص
خواهد بود یا به بیعت لان کل من قال بامامته قال بذلک الحصر والقسمان باطلان اما نص
بنا بر انکه اگر نص میبود در روز سقیفه محتاج به بیعت نمیشدند و اظهار نص میکرد اما بیعت
بنا بر انکه ثابت شد که بیعت طریقی باثبات امامت نتواند بود بلکه ثبوتش فرعست بر
نص طریقه دیگر معلومست عقلا و اجمالا نقضا استخلاف پیغمبر بعد از رحلت
احدی را بازده وجه یکی انکه معلومست از ادات و عادات پیغمبر که در هر غیبتی از
مدینه تعیین میکرد شخصی را در مدینه تا امر رعیت مهمل و ضایع نماند و این معنی
لازم اهم و واجب است بعد از موت بنا بر انکه رعایت مصالح رعیت بعد از موت او
متعینست پس تعیین خلیفه بعد از موت اهم باشد از تعیین بعد از غیبت
دویم انکه پیغمبر گفت انما انا لکم مثل الوالد لولده فاذا ذهب احدکم الی الغائط فلا یستقبل
القبلة ولا یستدبرها و نیز معلوم است که شفقت پیغمبر بر امت بیش از شفقت پدر
بود بر فرزند پس همچنانکه متعینست عادة که پدر در حالت موت و صحت اختیار
تعیین وصی برای فرزندان بکند و اگر نکند لا محاله مذموم خواهد بود و عقلا کذلک
ممتنعست عدم استخلاف پیغمبر احدی را پس ثابت شد مجملا وجوب
و چون ثابت است عدم استخلاف غیر علی پس ثابت است استخلاف علی علیه

شیعه و دیگر اینها نیست که پیغمبر در غزوه تبوک علی را خلیفه گرد بر مدینه و دیگر عزل او نکرد پس
باقیست بر خلافت مدینه بعد از موت پیغمبر و چون خلیفه باشد بر مدینه خلیفه باشد
بر کل امت اولا قایل بالفرق فصل نهم از باب سیم از مقاله سیم ذکر ادله
مخالفین بر خلافت ابوبکر و جواب از آن بدانکه امت در تعیین اول خلیفه بعد از
رسول ص بر سه فرقه اند اول شیعه و مذهب ایشان آنست که خلیفه بلا فصل بعد از
پیغمبر ص علی بن ابیطالب است ع و ادله ایشان مشروح ذکر یافت دویم راوندیه
اتباع قاسم بن روند که قایلند بخلافت عباس عم رسول ص و این مذهب متروک گشت
و متمسک ایشان غیر مذکور و ظاهر است بطلان این مذهب سیم اهل سنت
و ایشان خلیفه اول ابوبکر را دانند و بعد از آن عمر و بعد از آن عثمان و بعد از آن
علی ع و متمسک ایشان در خلافت ابوبکر چند وجهست اول اجماع و این عمده ادله
اهل سنت است قال شارح المقاصد موافقا لما قال سایر علمائهم لنا یعنی فی اثبات
خلافت ابی بکر وجوه الاول و هو العمدة اجماع اهل الحل و العقد علی ذلک و ان کان من
البعض بعد تردد و توقف و گفته که اول تردد از انصار واقع شد که گفتند منا
امیر و منکم امیر و بعد از آن از ابو سفیان که گفت ارضیتم یا بنی عبد مناف ان یلی
علیکم تیمی والله لاملان الوادی خیلا و رجلا و فرستاد ابوبکر و عمر و ابو عبیده را نزد
علی ع و گفتگوی بسیار شد و غلظتی از عمر بظهور رسید و آنگاه علی ع آمد و داخل
بما دخل فیه الجماعة و قال حین قام عن المجلس بارک الله فیما ساءنی و سرکم و جواب
ازین دلیل که باعتراف ایشان عمده دلایل ایشانست منع تحقق اجماعست
در هیچ وقتی از اوقات اما در مبدا خلافت ظاهر است باعترافهم اما در
وقتی دیگر ازانکه معنی اجماع آنست که رای هر یک از اهل حل و عقد منعقد
و رایج در نظر او امر مجمع علیه باشد نه آنکه از روی جبر و اکراه از و قول و تلفظ بآن
صادر گردد و مطابق اعتقاد او نباشد و در اجماع مذکور باعترافهم معنی مذکور

متحقق نیست چه خود قایلند که از غیر علی غلطی واقع شد و بیان آن غلطیست در کتاب احادیث
ایشان مصرحی که شمه از آن مذکور شد من حدیث احراق البیت و غیر مذکور است پس
بیعت علی بر تقدیر تسلیم در الحال نیز چگونه دلالت بر رضای او و موافقت رای و اعتقاد
او تواند کرد و تفصیل سند منع آنست که مراد از اهل حل و عقد مجتهدین است چنانکه
چنانکه در کتب اصول فقه مبین شده خالی از آن نیست که علی مجتهد بود یا نه و توقفش
در بیعت از روی اجتهاد بود یا نه اگر مجتهد نبود و توقفش بنا بر اجتهاد نبود و توقفش
بنا بر آن بود که با اجتهاد تحصیل در این مسئله نماید پس اگر رای حاصل شده بود چه احتیاج
بغلظت و احراق بیت و امثال آن بود و اگر هنوز تحصیل رای نشده بود با رایشان بخلاف
مطلوب تعلق گرفته بود پس مجرد موافقت زبانی و قولی با سایر مجتهدین از بیم و خوف
چگونه محقق و متمم اجماع تواند شد دلیل دویم اجماع مرکبست و بیانش آنست که امت
قاطبة برانند که خلیفه بعد از رسول یا ابوبکر است یا علی یا عباس لیکن علی و عباس
خلیفه نباشند بنا بر آنکه با ابوبکر بیعت نمودند و امر را باو تسلیم کردند و با او منازعت نکردند
و اینمعنی دلیلست بر آنکه خلیفه نبودند چه استحقاق خلافت و ترک منازعه و تسلیم امر
بغیر مستحق منافی عصمتی است که شیعه مدعی آنند پس واجبست که ابوبکر خلیفه
باشد و الا خرق اجماع مرکب لازم آید و هو باطل جوابش ظاهر است چه ترک
منازعه مطلقا لا نسلم که منافی عصمت باشد بلکه با قدرت و وجود اعوان و انصار
چنانکه گذشت دلیل سیم قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض خدای تعالی وعده کرد بمؤمنان که ایشان را خلیفه کرداند در ارض و ثابت
نشد خلافت برای غیر خلفای اربعه پس ثابت باشد خلافت خلفاء اربعه
بترتیب و الا خلف وعده لازم آید و جوابش آنست که ثبوت خلافت
لازم ندارد وقوع خلافت بمعنی انقیاد و اطاعت مردم را چنانکه نبوت
نبوت بلا خلاف پس لا نسلم که خلافت موعود ثابت نباشد مگر برای خلفاء

یا بگفت و کسی با عمر بن خطاب زور بر نیامدی و دیگر نتوانست سخن گفت و ابوبکر بر منبر
لازم بر منبر بود که عمر گفت یا لکع اذا کنت لا تقوم بحجة فلم اقمت نفسک هذا المقام پس
دست او را گرفته فرود آورد و با هم بمنزل او رفتند و بالجمله انکار جماعت مذکوره خلافت
ابوبکر را و محاجه کردن با او نزد طایفه محقه ثابت بنوعی که قابل تشکیک نیست چون سایر
متواترات ولکن الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **فصل چهارم از باب سیم از**
مقاله سیم در ذکر بعضی از نصوص جلیه که در کتب اهل سنت بطریق ایشان منقول شده و
تعداد و ذکر این بعضی از کتب و مصنفات ایشان که مشتملند بر نصوص صریحه بر خلافت
علی علیه السلام و غرض از ذکر این نصوص با وجود غنای از آن بسبب تواتر نص علی نزد
فرقه محقه آنست که معلوم شود بر صاحب فطنت که انکار اهل سنت بر نص علی را محض عناد است
و ظاهر گردد که آنچه علمای اهل سنت مانند فخر رازی و شارح مقاصد و غیر آن گفته اند که چیزی
از آن نصوص نزد ما ثابت نیست کذب محض است و نیز ظاهر شود که آنچه فخر رازی بآن سوگند یاد کرده
که نصوص [illegible] باشند اثری در دل ما نکرده مبنی بر قساوت و عناد است از آنجمله احمد
حنبل که از ائمه اهل سنت است در مسند خود نقل کرده از زاذان بن سلمان که
گفت شنیدم از رسول الله صلعم که میگفت کنت انا و علی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء علی و در کتاب
فردوس بن شیرویه دیلمی و کتاب مناقب ابن مغازلی شافعی همین حدیث با زیادتی
که [illegible] مقصود از ذکر آنست و هی انه قال فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی
صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة مضمون
مجموع آنست که من و علی نوری بودیم نزد خدا تعالی پیش از آنکه آدم آفریده شود بچهارده
هزار سال و بعد از آنکه آدم را آفرید آن نور در صلب آدم نهاد و همیشه بودیم در یک نهاد
و افزایش واحد تا در صلب عبد المطلب جدا شدیم من و علی پس در منست نبوت
و در علی است خلافت و از آنجمله ثعلبی در تفسیر خود آورده که چون آیه و انذر عشیرتک

الاقربین نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را که قریب از چهل نفر بودند جمع
نموده ضیافت کرد و روز دیگر طلبید و نیز ضیافت نمود و آنگاه دعوت ایشان باسلام کرد و
گفت من نذیرم از جانب خدا تعالی بسوی شما و آورده‌ام بجهت شما چیزی که هیچکس نیاورده
و آن دنیا و آخرتست که اگر اطاعت من کنید دنیای شما بکام و آخرت شما بانجام خواهد شد
فاسلموا و اطیعوا تهتدوا پس آنگاه گفت که کیست در میان شما که قبول کند برادری و وزیری من
نمود و ولی و وارث من و وصی و خلیفه من بعد از من باشد پس قوم ساکت شدند علی
علیه السلام میگفت انا پس پیغمبر بعلی گفت انت یعنی توئی برادر و وزیر و ولی و وارث
و وصی و خلیفه من پس قوم برخاستند و با بوطالب میگفتند که برو و اطاعت پسر خود کن
که او را بر تو امیر گردانید و نیز احمد حنبل در مسند خود این معنی را بدو طریق نقل کرده و فقیه
مغازلی نیز در کتاب خود آورده و از الجمله در مسند حنبل آمده که سلمان گفت یا رسول الله
من وصیک حضرت فرمود یا سلمان من کان وصی اخی موسی سلمان گفت یوشع بن نون
پس حضرت گفت ان وصیی و وارثی و من یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابیطالب
و از الجمله در کتاب ابن مغازلی شافعی آمده در تفسیر آیه والنجم اذا هوی از ابن عباس
که گفت با جماعتی از جوانان بنی هاشم نزد پیغمبر نشسته بودیم که کوکبی انقضاض نمود حضرت
فرمود که این کوکب در منزل هر کس افتاده باشد فهو الوصی من بعدی پس جوانان برخاستند
و نظر کردند و دیدند که در منزل علی بن ابیطالب بود پس قایلی گفت یا رسول الله
تو در محبت علی گمراه شدی نازل شد الله تعالی والنجم اذا هوی الی قوله [illegible] علی و
از الجمله مغازلی در کتاب مناقب آورده از ابوذر غفاری رضی الله عنه که گفت
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ناصب علیا علی الخلافة بعدی فهو کافر و قد حارب الله
و رسوله و من شک فی علی فهو کافر و از الجمله ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه که از محققین
اهل البیت است در کتاب مناقب آورده باسناده الی عبدالله بن صامت
عن ابی ذر قال دخلنا علی رسول الله فقلنا من احب اصحابک الیک یعنی محبوب

[illegible] معاقبت [illegible] تو کیست که اگر امر تو بجا [illegible] [illegible] بشنیم یعنی الف
او بکنیم قال هذا علی قد کم سلما و اسلاما و از الخلة ابن مردویه در کتاب مناقب مذکور است و او از ام سلمه
رضی الله عنها و کانت الطف نسائه و اشدهن له حبا گفت مولایی داشتم لله نبود و تربیت
من کرده و حق بسیار بر من داشت و او دشمن علی بود و کان لا یصلی صلوة الا سب
علیا و شتمه و من با او گفتم ای پدر چه خبر ترا بسب علی و عداوت او میدارد گفت لانه قتل
عثمان و شرک فی دمه و من با او گفتم پدر راستیکه اگر نه آن میبود که تو مولی منی و
در نظر من بمنزله پدری هر آینه ترا از سری و رازی که پیغمبر ص بمن سپرده خبر و از منکر دم
و لکن اجلس حتی احدثک عن علی و ما رایته یعنی بنشین تا با تو حدیثی از آنچه دیدم در باره علی نقل کنم
روزی که نوبت من بود رسول ص آمد در حجره من با علی دست بدست و هم انگشتان
در انگشتان یکدیگر مشبک کرده و دست دیگر بر دوش علی گذاشته و من گفت
یا ام سلمه لحظه از حجره بیرون رو و خانه را بجهت ما خلوت کن پس من بیرون رفتم
و ایشان داخل شدند و بیش هم نشسته با هم راز گفتن آغاز نمودند و من آواز ایشان
می شنیدم سخن نمی فهمیدم و ایشان با یکدیگر راز میگفتند تا نزدیک شد نهار نیمه
رسید پس من بدر حجره رفته گفتم السلم علیکم حضرت گفت داخل مشو و بمکانی که
بودی باز گرد و من باز گشته انقدهم صبر کردم که عمود ظهر قایم شد و ایشان همانجا
میگفتند باز دیگر بر در حجره آمده گفتم السلم علیکم رسول ص کلام سابق اعاده نمود
برگشتم و دیگر [illegible] صبر نموده با خود گفتم زالت الشمس و الآن یخرج الی الصلوة و
نشد [illegible] یومی و امروز با دشمن چندان سخن دراز نمود که هر روزی از آن دراز تر
بود پس پیش رفتم و گفتم السلم علیکم حضرت فرمود نعم داخل شو داخل
شدم و علی دست خود را بر زانوی حضرت نهاده بود و دهن نزدیک گوش
مبارک او داشت و حضرت نیز دهن مبارک بگوش علی داشت و با هم سخن
راز میگفتند پس چون من داخل شدم علی روی مبارک خود را بطرف دیگر کرده برخاست و

بیرون رفت آنگاه حضرت پیغمبر دامن مبارک کشانید با من التفات و مهربانی بسیار نمود آنگاه آغاز نمود و

گفت یا ام سلمه لا تلومینی فان جبرئیل اتانی من الله بما هو کائن بعدی و امرنی ان اوصی علیا

من بعدی وکنت بین جبرئیل و بین علی جبرئیل عن یمینی و علی عن شمالی فرمود مرا جبرئیل که بگویم

بعلی آنچه واقع خواهد شد بعد از من تا روز قیامت پس معذور دار مرا و ملامت من مکن که

خدای تعالی برگزیده است از هر امتی پیغمبری و برای هر پیغمبری وصی و من پیغمبر این امتم

و علی وصی منست فی عترتی و اهل بیتی و امتی من بعدی پس من مولای خود گفتم اینست آنچه

خود مشاهده کردم از علی دیگر تو دانی ای پدر خواه دوستش دار خواه واگذارش

پس از کرده خود پشیمان شده شبها و روزها مناجات میکرد و میگفت اللهم اغفر لی ما جهلت

من امر علی پدر رستگار من بعد از من دوستم دوست علی را و دشمنم دشمن علی را و از آنجمله احمد

حنبل در مسند خود آورده عن عبد الله بن بریده فرمود که اگر هر دو لشکر با هم ملاقات کنند

امیر هر دو جند علی باشد و الا هر کدام بر جند خود امیر باشند و هر دو لشکر با هم ملاقات

کرده و متفق شده رفتیم بر سر بنی زید قبیله از یمن و بعد از مقاتله ظفر ... و اسیری

نمودیم و از جمله سبایا علی علیه السلام زنی از برای خود برگزید و خالد ... برده

مکتوب نیز در رسول صلی الله علیه و آله نوشته بمن داد چون مکتوب آوردم و بر آن

حضرت خوانده شد دیدم که غضب بر روی مبارک حضرت ظاهر گشت من ترسیدم

گفتم یا رسول الله هذا مکان العائذ بک تو مرا با مردی فرستادی و با طاعت او

امر کردی من تبلیغ رسالت او بیش نکردم فقال رسول الله لا تقع فی علی فانه منی

و انا منه و هو ولیکم بعدی و ابن مردویه در کتاب مناقب این روایت را بچند طریق آورده

و در یک طریق زیادتی دارد که بریده گفت یا رسول الله استغفر لی فقال لا

حتی یاتی علی پس چون علی آمد بریده درخواست کرد که بجهت وی استغفار نماید

پیغمبر بعلی گفت ان تستغفر له استغفر له پس هر دو بجهت وی استغفار

نمودند و زیادتی دیگر نیز در حدیث مذکور روایت شده و هی ان بریده اتبع ع

نیز بجهت غزایی که رسول صلعم دو لشکر
فرستاد و یکی سرداری علی و دیگری
سرکردگی خالد

مبارک

بما نصه انه ذکر ... دعوات النبی ... علیا ... فلما کان ... من نفس النبی ... و
از انجمله ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب آورده از عبد الله بن مسعود که گفت
قال رسول الله انا دعوة ابراهیم پس ما گفتیم یا رسول الله تو چگونه دعوت ابراهیم
گفت خدا تعالی بابراهیم وحی کرد که انی جاعلک للناس اماما ابراهیم را فرحی حاصل شده
گفت یا رب ومن ذریتی ایمة مثلی فاوحی الله الیه ان یا ابراهیم من عطا میکنم ترا عهدی که
با آن وفا نکنم ابراهیم گفت یا رب کدام عهد است که تو وفا با آن نخواهی کرد حق سبحانه
فرمود که هرکه ظالم باشد از ذریت تو بوی عطاء عهد نکنم ابراهیم گفت یا رب ظالم
از ذریت من چه کسی باشد حق تعالی فرمود که هر که سجده بت کند و پرستش صنم
نماید ابراهیم گفت واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس
پس رسول فرمود که دعوت ابراهیم منتهی شد بسوی من وبسوی علی چه هر یک از ما هرگز
سجده صنم نکردیم فاتخذنی نبیا واتخذ علیا ولیا و از آنجمله ثعلبی در تفسیر آیه انما انت
منذر ولکل قوم هاد از ابن عباس روایت کرده که گفت چون این آیه نازل شد
حضرت دست بسینه مبارک خود گذاشته وگفت انا المنذر و دست
دیگر اشارت بدوش علی کرد وگفت انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون
من بعدی و از آنجمله حافظ محمد بن مومن شیرازی که از علماء مفسرین اهل سنت است
روایت کرده از انس بن مالک که گفت پرسیده از رسول الله از تفسیر قوله تعالی
وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة فرمود که حق سبحانه از طین آدم را
نمود ... مرا واهل بیت مرا اختیار کرد وبرگزید بر جمیع خلق وگردانید مرا نبی و
علی را ... ی وبالجمله احادیث وروایات از طرق اهل سنت بسیار است
همه صریح در خلافت وامامت ووصیت علی علیه السلام که این کتاب تاب
نقل بندی ازان ندارد وصاحب کتاب طرایف گفته که من دیدم کتابی
بزرگ از تصانیف احمد حنبل در مناقب اهل البیت فیه احادیث جلیله

قد صرح فیها بنص علی علی ابن ابیطالب بالخلافه علی الناس لم یبق فیها شبهه عند ذوی

الانصاف و هی حجه علیهم و گفته که در خزانه مشهد امیر المومنین علیه السلام این کتاب

موجود است من اراد الوقوف علیها فلیطلبها من خزانته و نیز گفته که در کتاب استیعاب

ابو عمر العمری نصوص صریحه در خلافت علی ع ایراد شده و کذا فی مناقب ابن مردویه اخبار

کثیر شاهد تواتر او تصریح بفضایل علی ابن ابیطالب و تحقیق النص علیه و گفته که کتاب

مناقب مذکور در سه مجلد نزد من موجود است و هی متضمن نصوص صریحه علی علی ابن ابیطالب

و همچنین در کتاب ابن مومن الشیرازی که استخراج کرده از تفاسیر اثنا عشر که در میان

اهل سنت معتبر است و همچنین کتاب فایق اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی فانه تضمن

نصوصا صریحه علیا علیا بالخلافة الی غیر ذلک من الکتب و نیز منصوص بودن علی علیه السلم

بامامت و خلافت و مظلومیت و مدفوعیت آنحضرت از مرتبه و منزله مستحقه خود در

شهرة و شیوع مرتبه بوده علی روس الاشهاد در صدر سابق و سایر ازمنه مبالغه تجاهر

و مغالبه بآن میکردند و مجادله و مناشده مینموده و در شهرة .... که دوستان

نزد دشمنان محاجه بآن میکردند در کتاب ابو بکر بن مردویه مروی .... باسناد

الی داود بن ابی عوف که گفت من معاویه بن ابی تعلبه میخواهی که حدیث کنم .... تو

حدیثی که کذب و تخلیط در و نباشد قلت بلی گفت بیمار شد ابو ذر غفاری رضی الله

عنه و وصیت کرد بسوی .... السلم بلی باو گفت که اگر .... ع میکردی ....

بهتر بود ابو ذر گفت والله حقا انه الربیع الذی یسکن الیه و لو قد فارقکم و لقد انکرتم الناس

و انکرتم الارض یعنی بحق خدا که آنحضرت منزله است که سکون و قرار شوان ....

مگر در دو اگر او از میان شما برود بتحقیق که شما منکر خواهید شد و دشمن خواهید داشت

مردم او روی زمین را راوی گوید پس گفتم با ابا ذر ما میدانیم که هر که از اصحاب محبوب تر

بود نزد رسول ص محبوب تر خواهد بود نزد تو گفت بلی گفتم فایهم احب الیک کدام از

اصحاب محبوب ترند نزد تو گفت هذا الشیخ المظلوم المضطهد حقه یعنی علی ابن ابیطالب

بحقوقه ..

یعنی محبوب تر از غایب نزد رسول این کار بشیخ تیم رسید و بقهر و غلبه حق او از وی بستد
گرفته و مراد من علی ابن ابیطالب بود و از این جمله عبد ربه از علماء سنت در کتاب عقد
از اخبار وافدات علی معویه یعنی زنان اکابر قبایل عرب که وقت حکومت معویه نزول
میکردند و بدیدن او میآمدند نقل کرده حدیث دارمیه را که معویه گفت باو که میدانی که چرا
بطلب تو فرستادم و ترا نزد خود آوردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معویه گفت ترا
طلبیدم که از تو سوال کنم سبب چیست که تو علی را دوست و مرا دشمن میداری دارمیه
گفت مرا معاف دار از این سوال معویه گفت معاف ندارم والبته میباید گفت
پس دارمیه شروع کرد و ذکر فضایل علی ع و عد فضایل بسیار نمود و از جمله آنها گفت
من علی را از این دوست میدارم که رسول عقد ولایت او کرد و واجب گردانید
محبت و طاعت او را و دشمن میدارم ترا علی سفک الدماء و جورک فی القضاء و حکمک
بالهوی و از آنجمله وفاده ام سنان در کتاب مذکور که ابیات را در مدح کرده علی
بن ابیطالب را نزد معویه ایراد نموده و از جمله ابیات این دو بیت است
فذلک یا بعد محمد خلفا لنا اوصی الیک بنا وکنت وفیا والیوم لاخلف نؤمل
بعده هیهات نامل بعده انسیا یعنی بودی تو خلیفه از محمد برای ما که وصیت کرده
بود ما را بتو و تو وفا کننده بودی و امروز بعد از او هیچ خلیفه نیست که امیدوار
باشیم و همه ... که بعد از او هیچ آدمی امیدوار نباشیم و غیر از این نیز حکایات
وافدات نقل کرده و ابوالفرج الاصفهانی در کتاب اغانی ایراد کرده که مهدی خلیفه
عباسی روزی نشسته بود و عطایا و صلات بقریش میداد سید حمیری
که از بلغای شعرای عرب است رقعه مختومی بدست ربیع حاجب داد که بمهدی
رساند و در آن رقعه نصیحت کرده بود مهدی را با بیاتی که مضمونش اینست
که عطا مکن و صله مده بنی تیم و بنی عدی را یعنی قبیله ابی بکر و عمر را که ایشان شکر نعمت
نخواهند کرد چه ایشان شکر نعمت پیغمبر نکردند و منع میراث وی از دختر و

بر همه وصی بوده خود کفت وصیت نمی کرده تقدم جر وصی خلیفه نمی جستند عطای [illegible]
بظلم و ستم نشسته اند چنین مهدی رقعه را خوانده بوزیر خود داد و فرمود دیگر بایشان عطا
ندهند و نیز جماعتی از علما و اصحاب تواریخ نقل کردند که مامون خلیفه عباسی علما زمان
خود از اهل سنت و جماعت را جمع نموده بایشان منبسط شد و وثوق داد و انصاف
در میان نهاد و با ایشان مناظره نمود در باب نص علی ابن ابی طالب بامامت و
خلافت و ذکر کرده و ایراد نموده نصوص کثیره که منقول شده بود بنوعی اعتراف نموده اند
و انصاف داده اند چهل نفر از علما بصحت نصوص منقوله و بانکه علی ابن ابی طالب
علیه السلام منصوص است بامامت و خلافت و این قلیلی بود از حکایات سکالکان
و اما مناظرات آل ابی طالب و علما شیعتهم فی مجالس الملوک و الوزرا و محاوراتهم فی النص
من منهم علی علی ابن ابی طالب بالخلافه فهو امر لا یقدر الانسان ان یحصی تفصیله بالجمله غرض از
نقل این حکایات و سایر امور مذکوره درین فصل آنست که اگر کسی بمجرد منقولات و کتب
مخالفین و صحاح اخبار و احادیث ایشان نظر کند و نیک ملاحظه نماید [illegible] در ثبوت
حجت و وضوح برهان با قطع نظر از نقل متواتر که ثابت است میان فرقه [illegible]
ظاهر شود که علما مخالفین اگر انکار تواتر نصوص مذکوره نمایند انکار اخبار احاد که در صحاح [illegible]
احادیث ایشان موجود است نمیتوانند نمود آن اخبار اگر چه هر یک منقول بطرق احاد
باشند لیکن مجموع لا محاله متواتر است بالمعنی در مضمون جمله که منصوصیت علی بن ابی طالب
علیه السلام معلوم بطریق قطع است با ضم سایر قرائن و امور و حکایات منقوله بطرق [illegible]
ایشان پس انکار ایشان نصوص مذکوره را نتوانند بود مگر از روی عناد و عصبیت
اعاذنا الله و جمیع خلص عباده من اللجاج و العناد بفضله و کرمه فصل پنجم از باب سیم از مقاله

بسم در ذکر نصوص خفیه بامامت و خلافت علی ابن ابی طالب ع مراد از نصوص خفی آنست
که دلالتش بر معنی مقصود محتاج باشد بنوعی از استدلال و آن بغایت بسیار است
اما از قرآن فمثل قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة

یؤتون الزکوة

ویؤتون الزکوة وهم راکعون [illegible] در شان علی [illegible] نازل
شده و هیچگونه شبهه درین نیست ابن بابویه در امالی نقل کرده که عمر گفت که من چهل خاتم در نماز
تصدق کردم که شاید آیه در شان من نازل شود چنانکه در شان علی نازل شده بود نشد
و از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نقل شده که چون این آیه نازل شده جماعتی
از صحابه در مسجد جمع شدند گفتند ما با این آیه چه کنیم اگر انکار کنیم کافر شویم باین آیه پس
کافر بهمه قران باید شد و اگر ایمان باین آیه آریم و قبول کنیم هر آینه ذلیل و خوار باشند که
ابن ابی طالب بر ما مسلط باشد پس قرار باین دادند که ایمان آورند و تصدیق پیغمبر نمایند
و اطاعت علی علیه السلام نکنند در هر چه ایشانرا بان امر نماید پس در شان ایشان
این آیه نازل شد که یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها یعنی ولایت علی و اکثرهم الکافرون
بولایة علی و صاحب کتاب نهج الایمان آورده که این حدیث را محمد بن جریر طبری نیز نقل
کرده و جمهور مفسرین متفقند که آیه مذکوره در شان علی ع نازل شده و در اکثر کتب
اهل سنت مذکور است و بلا شبهه بحد تواتر رسیده و بیان دلالتش بر مطلوب
آنست که انما کلمه حصر است و معنی آیه اینست که نیست متولی شما مگر خدا و رسول و مومنانی
که نماز کنند و در حالت رکوع صدقه دهند پس هرگاه حصر مراد باشد باید که مراد از ولی
متصرف در امور باشد چه معنی دیگر از معانی لفظ ولی مانند محب و ناصر مناسب حصر
نیست و لفظ الذین اگرچه صیغه جمعست لیکن متصف باوصاف مذکوره باعتبار
دادن صدقه در حالت رکوع نیست بالاتفاق مگر علی پس مضمون آیه این باشد که علی
منفرد است در امور شما چنانکه خدا و رسول و مراد از امام نیست مگر متصرف در امور
باستحقاق و در شرح مقاصد از این استدلال جواب گفته بمنع بودن
ولی بمعنی اولی بتصرف بلکه بمعنی محب و ناصر مناسب آیه پیش است و هو قوله تعالی
لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض که نهی اتخاذ ولایت یهود
و نصاری کرده و آن نیست مگر بمعنی نصرت و محبت نه بمعنی امامت و آیه بعد و هو قوله تعالی

ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون امين كه منتفی محبت و

نصرت است وغیر این نتواند بود وپوشیده نماند که این جواب بغایت عجیب است چه آیه منزله در شان

علی ع انما ولیکم الله است نه آیه پیش و پس پس آنچه مناسبت میان آیات است چه ضرور تواند بود و نیز

جواب گفته باحتمال اینکه وهم راکعون حال نباشد بلکه معطوف باشد ومراد وصفی دیگر باشد

برای مومنین که در نماز رکوع میکنند و نماز ایشان مانند نماز یهود بی رکوع نیست وضعف

اینجواب نیز بر کسی که اندک وقوف بر اسلوب کلام داشته باشد پوشیده نیست و

باشد قوله تعالی وکونوا مع الصادقین بیان دلالتش آنست که حق تعالی امر کرده ببودن

با صادقین ومراد از صادقین معصومین است چه مراد از صادق کسی تواند بود که معلوم

باشد صدق او در جمیع اقوال وصدق در جمیع اقوال ثابت نیست مگر برای معصوم و

عصمت غیر علی علیه السلام بالاجماع ثابت و معلوم نیست پس مراد از صادقین

غیر علی نتواند بود پس مراد علی باشد والا لازم آید عدم تحقق ما صدق صادقین و لازم

آید امر بکون با غیر متحقق الوجود وآن لامحاله ممتنع است ومانند قوله تعالی اطیعوا الله و

اطیعوا الرسول واولی الامر منکم بیان دلالتش آنست که مراد از اولی الامر معصومین است

چه امر باطاعت غیر معصوم قبیح است عقلا پس بمقتضای آیه کریمه واجب است

وجود معصوم در میان امت والا لازم آید امر باطاعت غیر متحقق الوجود وعصمت

از غیر علی منتفی است پس مراد از اولی الامر نباشد مگر علی و اما از سنت متواتره

متفق علیها دو حدیث است که متواتر است در میان جمیع فرق از امت محمد اول

حدیث غدیر وآن حدیث بطرق موافق ومخالف افزون از حد واحصا نقل شده

وحدیث غدیر نزد شیعه از نصوص جلیه متواتره است بنا بر آنکه منقول در طرق

شیعه متضمن تصریح بخلافت وامامت است واز علمای اهل سنت محمد بن جریر

طبری به هفتاد طریق متجاوز روایت نقل کرده وابن عقده بصد وپنج طریق وبعضی گفته اند

بصد و پنجاه طریق وبعضی بصد و بیست و پنج طریق در مسند احمد حنبل بطرق کثیره

اکثر

کتاب
ابن [illegible] فی کتابه [illegible] بطرق متعدده و در صحیح مسلم و در تفسیر ثعلبی و در
صحیح ابی داود سجستانی و در صحیح ترمذی و در جمع بین الصحیحین و در جمع بین الصحاح است
و در کتاب مناقب ابن مغازلی شافعی بدوازده طریق نقل کرده و بعد از ذکر
روایات گفته هذا حدیث صحیح عن رسول الله ص و قد روی حدیث غدیر خم نحو مائه نفس
منهم العشره و هو حدیث ثابت و در کتاب نهج الایمان بعد از ذکر طرق و کتب
مذکوره گفته که آنچه من ایراد کردم از حدیث یوم غدیر قلیل است از کثیر و دلالت
قلیل بر کثیر چنین دلالت صریحه است بر بحر غزیر چه هر فرقه درین باب روایت کرده‌اند
بطرق مختلفه از مشایخ متباعده لا یمکن حصرها و عدها و مروی شده که روز غدیر برای
علی ابن ابیطالب صد هزار شاهد است و بعضی گفته‌اند هشتاد و شش
هزار شاهد است و این اشاره بآنست که تا در آن روز باین عدد بودند و امری که در
حضور این جمع کثیر در چنین محفل عظیم بظهور رسد چگونه متواتر نباشد بالجمله منع تواتر
این خبر چنانکه در شرح مقاصد و غیر آن از کتب متکلمین اهل سنت واقع شده
بی [illegible] تتبع اگر باشد مشعر بعنادی عظیم خواهد بود اعاذنا الله منه و لا محاله قدح
در صحت این حدیث از مقوله قدح در صحت وجود بلاد نائیه و وقایع ماضیه و لا اقل
مثل قدح در صحت وقوع حجة الوداع خواهد بود چه هر کس نقل حجة الوداع کرده البته
نقل حدیث غدیر کرده و عدم نقل بعضی از محدثین اهل [illegible]ت مانند بخاری و مسلم
چنانکه در شرح مقاصد آورده قادح صحت نقل دیگران نتواند بود بلکه دلیل
[illegible]ت و عناد تواند شد کما لا یخفی و نسبت عدم نقل بمسلم مخالفست با آنچه در
کتاب نهج الایمان که از تصانیف یکی از اعاظم علماء شیعه مذکور است کما
اشرنا الیه و نشان داده که در صحیح مسلم در جزو رابع بعد از دوازده ورق ذکر
حدیث یوم الغدیر واقع است و قدر مشترک میان جمیع منقولات بجمیع
طرق مختلفه آنست که پیغمبر در عود از حجة الوداع چون بموضع غدیر خم رسید در روز

که نهایت گرما بود حتی بعضی از صحابه [illegible] تحت [illegible] [illegible] مسلمانان [illegible]
سفر همراه حضرت بودند [illegible] و منادی ندا کرد که همه حاضر شوند و [illegible] از جهازهای شتران
منبری ساخته بر بالای آن برآمده و بعد از حمد و ثنای الهی روی مبارک بجماعت حاضرین
کرده گفت معاشر المسلمین الست اولی بکم من انفسکم یعنی ای گروه مسلمانان آیا من نیستم
اولی بشما و بتصرف در امور شما از نفسهای شما پس همه گفتند بلی اللهم یا رسول الله
پس گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
و اخذل من خذله بیان دلالتش بر مطلوب آنست که لفظ مولی بده معنی آمده معتق و معتق
و ضامن جریره و حلیف و جار و مالک الرق و ابن عم و ناصر و سید مطاع و اولی اما اولی پس آنکه
مولی بمعنی اولی آمده قوله تعالی مأویکم النار هی مولاکم چنانکه تصریح کرده اند ابو عبیده و
ابن قتیبه که از اعاظم علمای لغت و عربیت اند و نیز در حدیث و در اشعار بلغاء عرب مانند
لبید و اخطل بسیار وارد شده مولی بمعنی اولی بحدی که انکار نتوان کرد و مراد در این حدیث
معنی اخیر است یعنی اولی بدلیل صدر این حدیث یعنی قوله علیه السلام الست اولی بکم من
انفسکم و تفریع قوله فمن کنت مولاه فعلی مولاه بر آن چه هر که او فی الجمله وقوف باسالیب کلام
عرب حاصل کرده بر وی پوشیده نیست که مراد در چنین کلامی از مولی نمی‌تواند بود مگر
اولی و نیز هیچ معنی دیگر بغیر از تاسع و عاشر لایق این مقام نیست اما سبعه سابقه بنابر
عدم مناسبت و اما ثامن پس بنابر ظهور و عدم حاجت بذکر و اما ثامن بنابر
عدم تخصیص بعلی لقوله تعالی و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و این معنی عام است
مر علی و غیر علی را پس تخصیص علی بذکر و جمع نمودن جمع مردم در روزی بان گرمی در اثنای
چنان سفری در موضع چنین بجهت استماع این حدیث که مضمونش تا نشست اقتضای
آیه کریمه برای جمیع مومنان وجهی نتواند داشت و معنی تاسع نیز چون معنی عاشر
مفید مطلوبست بلکه چنانکه صاحب کتاب نهج الایمان گفته معنی حقیقی مولی
نیست مگر اولی و معانی دیگر نمی‌گیرند مگر از راه مجازی چه بر معنی دیگر که اطلاق شده

بنا بر این مشکل که معنی اولی بتصرف موجود است چه ابن اثیر در نهایه گفته [illegible] بر او لایق تر هم
از جانب او بمیراث اولی است بالحقیقه و منقطعه [illegible] و حلیف اولی است بنصرت حلیف خود
از غیر حلیف و معتق اولی بخدمت و متعلق نصرت معتق و معتق اولی است بمیراث
معتق و مالک رق اولی است بر بنده خود و ناصر هر کس بسبب نصرت او اولی است
بان کس و ضامن جریره اولی بسبب ضمان آنچه لازم شود و معتق او را و سید مطاع
اولی است بطاعت از غیر پس اگر معنی دیگر درین مقام مناسب نبود چه معنی اولی
نیز محتمل است عدول با آن متعین نشد بنا بر آنکه حمل لفظ بر حقیقت و مجاز اولی است
از حمل لفظ بر اشتراک چنانکه در علم اصول مبین شده فکیف که معنی دیگر مناسب نیست
و از اوصاف [illegible] بر آنکه مراد از مولی در حدیث مذکور نیست مگر اولی بتصرف و صحابه
فهم نکردند از لفظ مولی مگر امامت و خلافت و مزیت و فضیلت علی را بر سایر صحابه آنست
که نقل کرده ابن مردویه از ابو سعید خدری که در روز غدیر بعد از خطبه و ایراد حدیث
مذکور حسان بن ثابت که شاعر حضرت بود گفت یا رسول الله اتاذن بان اقول :
ابیاتا قال قل علی برکة الله حضرت اذن داد فقال حسان بن ثابت یا معشر القریش
اسمعوا انها قاله رسول الله صلعم پس شروع در خواندن ابیات کرده و از جمله ابیات
این بیت است **بیت** فقال له قم یا علی فانتی :: رضیتک من بعدی اماما و هادیا ::
و نیز ثعلبی و غیره [illegible] این کواشی از نزول آیه سأل سائل [illegible] واقع نقل کرده اند و
ارباب تواریخ ایراد نموده و نهایت مشهور است که حارث بن نعمان فهری
چون خبر یوم الغدیر باو رسید بر ناقه خود سوار شده آمد نزد رسول ص و داخل شد
[illegible] در وقتی که مجلس مملو از صحابه بود و گفت یا محمد تو ما را بتوحید خدا و نبوت
خود دعوت کردی و ما قبول کردیم و بنماز و صیام امر نمودی قبول نمودیم و بهمین
راضی نشدی تا آنکه بازوی پسر عم خود را گرفته بر ما تفضیل دادی آیا این از پیش خود
کرده یا از نزد خدا حضرت فرمود که بفرمان خدا کردم پس حارث برگشت و گفت

خدایا اگر محمد راست گوید تو سنگی بر من بباران و هنوز بر راحله خود نرسیده بود که
سنگی بر سر او آمده هلاک شد و بعد از آن آیه مذکوره نازل شد پس هرگاه مراد از مولی
در حدیث مذکور اولی باشد معنی چنین شود که هر که من اولی باو هستم علی اولی باو است و
ظاهر است که نبی اولی است بجمیع امت پس علی اولی باشد بجمیع امت و مراد از امامت
نیست مگر اولویت بامور جمیع مسلمین پس حدیث مذکور نص باشد بامامت علی بن ابی طالب
و این دلیل باین تقریر که کردیم بغایت واضح است بحمد الله تعالی و نیز محقق و ثابت است
نزد شیعه و بسیاری از مخالفین نیز قایلند بصحت آنکه آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی
القوم الکافرین در باره عقد ولایت علی نازل شده و قضیه یوم الغدیر محرک نزول این
آیه کریمه بود و بیانش آنست که رسول مامور شد از نزد خدا تعالی بتبلیغ ولایت و امامت
علی بسوی امت و آنحضرت بنابر استشمام و استنباط کراهت و ثقل آن یعنی بر اکثر اصحاب
تسویف در تبلیغ آن یعنی مینمود تا در روز غدیر خم بر سبیل عتاب آیه مذکوره نازل شد
مضمون آیه آنست که ای رسول اگر تبلیغ این امر نکنی پس تبلیغ رسالت و نبوت نکرده
خواهی بود و اندیشه از مردم مکن که حق تعالی ترا نگاه خواهد داشت از مردم و بتحقیق
خدا تعالی هدایت نخواهد کرد قوم کافرین را و دور نیست که الف و لام القوم الکافرین
برای عهد باشد و اشاره باشد بجماعتی که اکراه داشتند از امامت و ولایت علی
کما لا یخفی علی الفطن الزکی پس با وجود اینهمه مبالغه و اهتمام و نزول آیه و وعید و عتاب
نتواند بود که مراد از مولی در حدیث مذکور غیر از امامت باشد که قوام دین و حفظ
شریعت منوط بآنست و دلیل بر آنکه آیه مذکوره در شان علی نازل شده اما از روایات
مخالفین قول ثعلبی است در تفسیر خود در تاویل آیه مذکوره قال قال ابو جعفر
بن علی معناه بلغ ما انزل الیک من ربک فی فضل علی ابن ابی طالب و فی روایه اخری معناه
بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و نیز ثعلبی روایت کرده از ابن عباس که آیه مذکوره چنین

در شان علی نازل شد گرفت رسول الله دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و نیز امام محمد رازی در تفسیر کبیر روایت کرده از ابن عباس
که نزلت هذه الآیة فی فضل علی بن ابیطالب ولما نزلت هذه الآیة اخذ بیده وقال من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقیه عمر فقال هنیئاً لک یا ابن ابیطالب
اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة و از او ضح براهین بر آنکه از قضیهٔ مذکوره اگر مراد
غیر امامت باشد اکمال دین و اتمام نعمت و رضا بدین اسلام در آن روز وجهی نداشت
و نزول این آیه در آن روز نزد شیعه محقق است و جماعت علماء اهل سنت نیز نقل کرده اند
از آنجمله ابن مغازلی در کتاب مناقب و خطیب در تاریخ بغداد و غیرهما روایت کرده اند
از ابی هریره قال من صام یوم ثامن عشر من ذی الحجة کتب له صیام ستین شهراً و هو یوم غدیر خم
لما اخذ النبی بید علی ابن ابیطالب ع فقال الست اولی بالمومنین من انفسهم قالوا بلی
یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لک یا ابن ابیطالب
اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة فانزل الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً و در صحیح مسلم در مجلد سیم روایت کرده از طارق
بن شهاب که یهود بعمر گفتند که اگر این آیه یعنی الیوم اکملت لکم دینکم بر ما نازل میشد هر آینه
آن روزی را که این آیه نازل شده بود عید اخذ میکردیم و اما اینکه بعد از تسلیم دلالت خبر غدیر
بر امامت دلالت بر امامت فی الجمله کنند و نفی امامت ائمهٔ ثلثه نتواند کرد جوابش
آنست که مقصود از این خبر ثبوت نص است بر امامت علی ابن ابیطالب و چون نص
ثابت و مسلم باشد نفی ثلثه ائمه بنا بر عدم نص ثابت شود چه با ثبوت نص برا حدی
با امامت فی الجمله امامت دیگری بدون نص ثابت نتواند شد و بعنوان معارضه با نص
نتواند کرد و بالاتفاق و حال آنکه ظاهر از من کنت مولاه فعلی مولاه عموم او فاسنت
و چون بقیهٔ زمان حیوة رسول ص با استثنا بیرون رفت باقی ماند سایر اوقات
در تحت عموم حدیث دویم از سنت متواتره در نص خفی حدیث منزله است

[illegible] منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و تواتر انه حدث [illegible]
[illegible] تواتر [illegible] صاحب کتاب نهج [illegible] ظاهر مستفیض [illegible]
لشهرته و تواتر [illegible] راوه الا [illegible] یدل ان [illegible] هو الناقل لخبر یوم الغدیر و قد سبق القول
فی صحة خبر یوم الغدیر و صحة التواتر فیه من جمیع الامة المحمدیة و حال ائمة الحدیث و رسول
در مواضع دیگر نیز غیر از یوم غدیر صدور یافته بحیث لا تحصی کثرة و نقله الفریقان نقلا
متعلقا تکثیر فاعز النبی صلعم خاطب بذلک فی مقام بعد مقام و از جمله علماء مصنفین اهل سنت
احمد بن حنبل در مسند خود نقل کرده از سعد بن ابی وقاص که انه قال ان رسول الله
صلعم حین خرج فی غزاة تبوک استخلف علیا ع علی المدینة فقال علی ع یا رسول الله
ما کنت احب ان تخرج فی وجه الا و انا معک فقال او ما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون
من موسی غیر انه لا نبی بعدی و نیز در مسند بطریق دیگر از سعد نقل کرده و نیز از ابی سعید الخدری
نقل کرده و نیز عبد الله بن احمد حنبل بطرق دیگر نقل کرده و در جمع بین الصحیحین از سعد بچند
طریق منقول شده و در صحیح بخاری در جزء الرابع و در جزء السادس نقل کرده و کذلک
مسلم در صحیح خود هر کدام بطرق متعدده نقل کرده اند و رواه مجاهد فی تفسیره [illegible]
فی الخصایص و صنف ابن عقده کتابا فی طرقه و رواه الخطیب فی التاریخ و العکبری
فی الفضایل و رواه الفقیه ابن المغازلی فی المناقب من اکثر من عشرة طرق و رواه
السوی عن امیر المؤمنین ع و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله
الانصاری و ابی هریرة و ابی سعید الخدری و جابر بن سمرة و مالک بن الحارث
و البراء بن عازب و زید بن ارقم و ابی رافع مولی رسول الله و عبد الله بن ابی اوفی و انس
بن مالک و ابی بردة الاسلمی و ابی ایوب الانصاری و عقیل بن ابی [illegible] و معویة بن [illegible]
و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و محمد بن علی ابن الحسین علیهم السلم و حبیب
بن ابی ثابت و شرحبیل بن سعد و غیرهم کلهم عن النبی ص و شرح لرواتها
باسانیدها و طرقها و رواه ابن عبد ربه فی کتاب العقد و ذکره الحاکم ابو نصر الحر-

انظر [illegible]

فی کتاب التحقیق و رده فی الجمع بین الصحاح السته فی صحیح [illegible]
و ذلک این بود بیان تواتر این حدیث پس منع تواتر حدیث منزلت نیز که علماء اهل سنت
کرده اند منزله منع تواتر خبر غدیر است و مستلزم جواب نیست اما بیان دلالتش
بر مطلوب آنست که منزلت مضاف بهرون عام است و شامل جمیع منازل و مراتب
که مر هرون را ثابت بود نسبت بموسی ع بدلیل صحت استثنا مرتبه نبوت چه اگر
منزله عام نبود استثنا متصل صحیح نبود و حال آنکه صحیح است بشهادت عرف چه اگر کسی
بکسی گوید انت منی بمنزلة فلان من فلان الا المنزلة الکذائیه هیچکس شک نکند بصحت
این استثنا و باین تقریر که کردیم مندفع شد بحث شارح مقاصد که استثنای متصل نیست
که افاده اخراج منزله نبوت کند و بمنزله الا النبوة باشد بلکه الا بمعنی لکن است و مفید استثنای
منقطع مخرج نیست از مستثنی منه و پس لازم نیست عموم مستثنی منه که منزله باشد و وجه
دفع آنست که شک نیست که اگر بجای الا انه لا نبی بعدی الا النبوة میگفت هر آینه کلام
صحیح و استثنا متصل میبود و اگر منزله عام نباشد لازم آید که چنین نباشد و نیز شک
[illegible] را در این کلام استثنا مرتبه نبوت است والا کلام خالی از فایده نبودی
پس واجب است که منزله عام باشد جمیع منازل را و از جمله منازل هرون از موسی
آنست که متصرف در امور موسی بود بنا بر آنکه خلیفه موسی بود و شریک امرش
در حیوة موسی ع پس اگر باقی ماندی بعد از موسی [illegible] متصرف در امر موسی
[illegible] خواه بر سبیل استقلال خواه بر سبیل خلافت و الا عزل هرون لازم آمدی
بموت موسی و انعزال نبی که موجب اهانت است جایز نیست پس این منزلت
نیز یعنی تصرف در امور مطلقا ثابت باشد برای علی نیز نظر به پیغمبر و چون تصرف
در امور نبوت بر سبیل استقلال که مرتبه نبوت است در شان علی جایز نیست بنا بر
ختم نبوت پس تصرف بر سبیل نیابت که مرتبه خلافت و امامت است ثابت باشد
بالمطلوب و باین تقریر که کردیم مندفع شد جواب شارح مقاصد و امام فخر در کتاب

از همین منع امتناع انعزال هارون از خلافت اگر باقی میبود بعد از موسی چه انعزال از خلافت
واستقلال در نبوت موجب اهانت نیست دو وجه دفع آنست که منزله هارون تصرف
در امور بود بمعنی اعم اعنی خواه بر سبیل استقلال وخواه بر سبیل نیابت و این منزله بهمین معنی
اعم باید که ثابت باشد برای علی ع نیز وهرون اگر بعد از موسی میبود بر تقدیری که از خلافت
معزول میشد واستقلال تصرف در امر نبوت میکرد انعزالش از منزله خود بمعنی اعم لازم نمیآمد
و در شان علی چون نبوت ممتنعست پس اگر بعد از پیغمبر خلیفه نباشد منزله هرون
بمعنی اعم برای علی ثابت نخواهد بود و این خلاف مقتضای حدیث مذکور است

فصل ششم از باب سیم از مقاله سیم در ذکر بعضی از فضایل و کمالات که متصف بود
بآنها ذات مقدس علی بن ابیطالب ع تا ظاهر شود افضلیت آنحضرت ع بعد از رسول
صلعم از جمیع ناس و دلالت کنند بر اینکه ذات مقدس او نفس نبی بود بلکه اثر جلای نصوص
بامامت وخلافت آنحضرت بنا بر قبح تقدیم مفضول بر فاضل عقلا و نقلا عرفا و عادة
بحث لاینبغی ان یشک فیه احد حتی النسوان والصبیان بدانکه ای برادر که این مطلب
اعنی افضلیت علی ابن ابیطالب علیه السلم از جمیع امت محمد امریست بغایت ظاهر
مکشوف بر جمیع اهل اسلام بلکه بر جمیع اهل ملل از یهود و نصاری صاحب مواقف
آورده که شیعه را در اثبات افضلیت علی ع دو مسلک است مسلک اول در آنچه
دلالت کند بر افضلیت علی علی سبیل الاجمال و آن چند وجه است وجه اول آیه مباهله
بیانش آنست که پیغمبر با قوم نصاری گفت بیائید تا بخوانیم ما و شما فرزندان ما را و فرزندان
شما را پس مباهله کنیم وگردانیم لعنت خدا را بر قوم الظالمین از ما و شما واحادیث
صحیحه دلالت کرده که از مردان پیغمبر علی با حضرت در آن مباهله احدی نبود و
حضرت مر علی را نفس خود خوانده وظاهر است که علی نفس نبی نیست پس مراد مساوات
در فضل وکمال با نبی واز جمله کمالات نبی نبوتست وچون هر دو بنا بر ختم
بنا بر کمالات در حکم مساوات داخل باشد وچون علی مساوی باشد در جمیع

کمالات

از آنجمله آنکه تا بجمعیت با حقیقت شیعه مگر نبی علی و اولاد طاهرین او شبه برای غیر
ایشان و دلیل چهارم قوله تعالی قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی
باس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یوتکم الله اجراً حسناً وان تتولوا
کما تولیتم من قبل یعذبکم الله عذاباً الیماً بیان استدلال آنست که داعی درین آیه
باید که مفترض الطاعة باشد بدلیل وعده و وعید بطاعت او و تخلف از او و مراد
از قوم اولی باس نزد اکثر مفسرین یا قوم بنی حنیفه است و قوم مسیلمه کذاب که قتال با ایشان
در زمان خلافت ابوبکر واقع شده و یا اهل فارس که قتال با ایشان در خلافت عمر روی داد پس
بهر تقدیر خلافت ابوبکر ثابت باشد چه خلافت عمر نیز مستلزم خلافت اوست بنا بر آنکه
بوصیت ابوبکر خلیفه بود و نمیتوانند که مراد از داعی مذکور علی باشد و مراد از قوم مذکور معویه
و اتباع او بنا بر آنکه مجموع ایشان اهل اسلام بودند و مراد از قوم در آیه کفار است
بدلیل او یسلمون و جوابش آنست که در اولی باس شدید نزد مفسرین خلافست فقیل هم
هوازن حنین عن عکرمه و سعید بن جبیر و قیل هم هوازن و ثقیف عن قتاده و قیل هم
ثقیف عن الضحاک و قیل هم بنی حنیفه مع مسیلمه الکذاب عن الزهری و قیل اهل فارس
عن ابن عباس و قیل هم الروم عن الحسن و کعب و قیل هم اهل صفین اصحاب معویه
و صحیح آنست که مراد جماعتی باشند که پیغمبر در حیات خود بعد از نزول آیه با ایشان
قتال کرده چه پیغمبر بعد ازین آیه با جماعت بسیار از ذوی نجدة و شدة قتال کرده
دعوت مخلفین با آن قتال نموده مانند اهل حنین و طایفه و موته و تبوک و غیر ذلک
پس وجهی ندارد حمل آیه بقتال که بعد از وفات پیغمبر واقع شد پس متعین آنست که مراد
از داعی درین آیه پیغمبر باشد لااقل با وجود این احتمال استدلال مذکور صحیح نتواند بود
و دلیل پنجم آنکه اگر ابوبکر خلیفه نباشد و بغیر حق تصرف در خلافت کرده باشد هر آینه
ممدوح خدا نتواند بود چه ظالم ممدوح خدا تعالی نشاید بود حالانکه ممدوح خداست
در چند آیه یکی قوله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم

باحسان رضی الله عنهم در مؤمنه چه این هر دو در شان جماعتی نازل شده که ابوبکر داخل است
دران جماعت دیگر و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی دنیا لا حد عنده من نعمة تجزی و
مراد از اتقی ابوبکر است چه اتقی لا محه اکرم باشد بقوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقکم و اکرم
افضل و افضل باتفاق امت ابوبکر است نه علی و مراد درین آیه نتواند بود که علی باشد چه
اتقی را صفت کرده که نیست نزد او از کسی نعمتی که جزا داده شود و نزد علی از پیغمبر نعمت
تربیت هست و نزد ابوبکر از پیغمبر نیست مگر نعمت هدایت و آن نعمتی است که جزا داده
نتواند بود دلیل قوله تعالی قل لا اسألکم علیه من اجر پس باید که مراد ابوبکر باشد پس آیه
دلالت بر افضلیت ابوبکر نیز کند و جوابش آنست که مذکور شد خدا تعالی تابع طاعت
و معصیت بنده است پس رضای خدا تعالی از بنده راجع شود برضای [illegible] و عدم
رضا راجع بعدم رضای از معصیت پس رضای خدا تعالی در آیه اول راجع شود برضای
از بیعتی که در تحت شجره مومنان با پیغمبر کردند چنانکه وصف مشعر است بآن و
در آیه ثانیه راجع بمهاجرت و نصرت و تابعیت باحسان پس رضا مطلق لازم
نباشد اما در سبب نزول آیه [illegible] که واحدی از عکرمه از ابن عباس روایت
کرده که مردی را نخله بود که شاخش بدار فقیر ذی عیال مایل شده بود گاهی میوه از آن نخل
برای صاحب عیال میافتاد و آن بخانه صاحب عیال در آمد میوه را از دست کودکی
که میوه برداشته بود میگرفت و گاه بود که انگشت میکرد و از دهن کودک خرما
بیرون میاورد صاحب عیال شکایت ایشعنی نزد پیغمبر برد رسول صاحب نخله را
طلبید گفت فلان نخله را بمن ده که در عوض نخله درخت شود دهم ~~صاحب نخله طلبیده گفت~~
~~فلان نخله را بمن ده در عوض نخله درخت شود دهم~~ صاحب نخله گفت این بهترین نخلهای منست
و قبول نکرد و برفت مردی حاضر بود و گفت اگر من نخله این مرد را از وی گرفته شود دهم نخله
جنت مرا باشد حضرت فرمود آری پس مرد برفت و نخله او را از صاحب نخله
باچهل نخله معاوضه نمود و بحضرت داد و حضرت بصاحب عیال بخشید و این آیه نازل شد و مرا

از انفق

از اشقی مبین آیه صفت ... است و مراد از اتقی آنکه بلال را از ابوجهل بخرید و نام او ابو الدحداح
بود و از ابن زبیر نقل شده که این آیه در شان ابوبکر نازل شده بسبب ممالیکی که خرید و
آزاد کرد و اولی اینست که عام باشد چنانکه از ابوجعفر روایت شده و استدلالا که
کرده‌اند که نمیتواند بود مگر ابوبکر جوابش آنست مراد ازین که نعمت هیچ کسی نزد او نباشد
که جزا داده شود آنست که ایتای مال محض قربت باشد نه بقصد جزای نعمت چه
این جمله اعنی و لا احد عنده من نعمة تجزی عطفست بر جمله یتزکی و جمله یتزکی حالست
از ضمیر یؤتی که مراد اتقی است و حال بحسب معنی صفتست پس فی الحقیقة اتقی موصوف
بدو صفت یکی مفید آنست که ایتای مال بجهت تزکیه است نه بجهت ریا و سمعه
دیگری مفید آنکه ایتای مال نیست بجهت جزا دادن نعمت کسی که نزد او باشد
و اما آنکه مراد از اتقی افضلست و افضل نیست مگر علی یا ابوبکر و جوابش آنست که مراد
از اتقی علی الاطلاق و نظر بجمیع امت نیست تا منحصر باشد در علی و ابوبکر بلکه مراد از
اتقی فی الجمله است چه در هر عملی از اعمال اتقی و غیر اتقی متصور است بنابر آنکه هر که عملی را
بقصد قربت بکند چنین کسی اتقی خواهد بود از هر که عملی را بقصد قربت نکند و لازم
نیست که اتقی از جمیع امت باشد و این ظاهر است و نیز لازم نیست که اتقی از
جمیع امت بمعنی لا اتقی منه باشد چه اصل تقوی قابل شدت و ضعفست پس
تقوی در جمیع اعمال نیز قابل شدت و ضعف تواند بود و حال آنکه اگر مراد اتقی
علی الاطلاق و نظر بجمیع امت باشد مخصوص خواهد بود بعلی ابن ابیطالب
بنابر آنکه ثابت کردیم افضلیت علی ع دلیل ششم قوله ع اقتدوا بالذین من بعدی
ابابکر و عمر چه اقتدوا صیغه امر است و امر برای وجوبست یا ندب و بهر تقدیر دلالت
کند بر جواز اقتدا در احکام و اگر در دعوی امامت بر ضلال میبودند هر آینه اقتدا با
ایشان جایز نبود جوابش آنست که چیزی که در چنین مسایل استدلال بآن توان
نمود باید که متواتر یا مقبول الطرفین یا مقبول طرف مخالف باشد تا حجت تواند شد

خبر مذکور از اقسام ثلثه نیست و همچنین است استدلال ایشان بنا بر روایات که
نقل آن سیما که این جماعت وضع حدیث را بنا بر مصلحتی تجویز کنند و امام فخر در کتاب اربعین
از دلیل مذکور جواب از شیعه نقل کرده یکی منع تواتر خبر مذکور دوم آنکه بر تقدیر صحت
خبر واقع در لفظ خبر اول ابا بکر باشد بنصب بتقدیر حرف ندا و دیگر ابو بکر و عمر بنصب
نحو از راوی باشد و مراد باللذین من بعدی کتاب باشد و عترت یعنی حدیث امر
باشد ابو بکر و عمر باقتدای بابی بکر و عمر بعد از آن جواب گفته از اول باین طریق که امر
شیعه بغایت عجیب است چه هرگاه خبری بیابند که موافق مطلب ایشان باشد دعوی
تواتر کنند چون خبر غدیر و خبر منزله و هرگاه خبری شنوند که موید مطلب ما باشد
گویند خبر واحد است و از ثانی باین طریق که اگر راه قدح در اعراب گشاده شود
هر آینه اعتماد بر دلایل لطیفه از کتاب و سنت نماند و جواب از اول آنست
که قیاس خبر مذکور بخبر غدیر و خبر منزله نتواند کرد بنا بر آنکه اگر منع تواتر خبرین
مذکورین از روی مکابره و عناد کنند با نقلهای بسیار که در طرق ایشان وارد شده
هر خبرین مذکورین را چه توان کرد بخلاف خبر مذکور که در طرق ایشان بحدی نیست
که نسبت بخبرین مذکورین توانند کرد و در طرق شیعه خود اصلا منقول نشده
و هیچکس حکم بصحت آن نکرده خبر که نه متواتر باشد و نه مقبول طرف مخالف
استدلال بآن نتوان کرد و جواب از دویم آنست که اگر قایل اعراب بغلط [illegible]
ممکنست حکم بصحت خبر بنا بر آنکه غلط اعرابی از راوی باشد و الا نسبت صدور
آن خبر بمعدن نبوت نتوان داد بنا بر آنکه مشتمل بر غلطی خواهد بود که نسبت
براوی نتواند داد و آن چنانست که اللذین موصولست و ظرف اعنی بعدی
صله او و صله واجبست که ظاهر و معلوم مخاطب باشد چنانچه در علوم عربیه مبین
شده و باقی ماندن ابو بکر و عمر بعد از پیغمبر چگونه معلوم اصحاب تواند بود و
احتمال آنکه شاید پیغمبر خبر داده باشد ببقای ایشان در صحابت را ممکنست چنانکه

بر صاحب او مخفی بوده باشد پوشیده نیست دلیل هفتم قوله عم فی مرضه الذی توفی فیه ایتونی
بکتاب و قرطاس اکتب لابی بکر کتابا لا یختلف فیه اثنان ثم قال یابی الله والمسلمون
الا ابا بکر دلیل هشتم ان النبی صلعم استخلف فی الصلوة التی هی اساس الشریعة ولم یعزله
دلیل نهم قوله عم الخلافة بعدی ثلثون سنة وکانت خلافة ابی بکر سنتین وخلافة
عمر عشر سنین وخلافة عثمان عشر سنة وخلافة علی ست سنین وجواب
ازین ادله ثلثه گذشت و آن اختصاص ایشانست بنقل این اخبار آحاد و آنچه
ثابت و محقق است نزد شیعه بطریق تواتر خلاف اینست پس استدلال
بآن اخبار صحیح نباشد دلیل دهم آنکه مهاجرین و انصار ابوبکر را بخلیفه رسول صلعم خطاب
میکردند حالا آنکه موصوفند بصدق فی قوله تعالی اولئک هم الصادقون و نیز اگر خلافت
حق علی بود هر آینه ابوبکر ظلم کرده باشد و اصحاب که اعانت ابوبکر و ترک
نصرت علی نمودند هر آینه شر الناس باشند حال آنکه خیر امتند بدلیل قوله تعالی کنتم
خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر و جواب آنست
که خطاب بخلیفه رسول الله از باب تسمیه است و متصف بصدق و کذب نتواند
شد و بر تقدیری که تواند شد ابوبکر خلیفه خود را رسول نام کرد و دیگران بآن مخاطب میکردند
چنانکه در سایر خلفاء جور باعتقاد شما نیز و در این صورت کذب بر اصحاب لازم نیاید
و بر تقدیری که لازم آید وصف جماعتی بصفتی مستلزم بقاء آن صفت نیست و الا
ارتداد صورت نبستی و نیز وصف جماعتی بصدق مستلزم وصف هر یک از
آحاد نیست و تواند بود که در میان مهاجرین جمعی باشند که هرگز اطلاق خلیفه
رسول الله صلعم برابی بکر نکرده باشند مگر بسبیل تقیه و خوف و از اینجا ظاهر شد
جواب خیر امت نیز لو کنت متخذا خلیلا من اهل الارض لاتخذت ابا بکر خلیلا
ولکن اخوة الاسلام لا یبقی فی المسجد خوخة الا سدت الا خوخة ابی بکر وفیه ادلة
علی افضلیة ابی بکر وعلو مرتبته وخلافته وحقیقة خلافته من شرح الشمائل لملا علی القاری

في كتاب باهر في وفات رسول الله صلعم ه واما علي رضي الله عنه فيروي ان احداً من شيعته
سرق وكان عبداً اسود فاتي به الي علي فقال اسرقت قال نعم فقطع يده فانصرف
من عند علي فلقيه سلمان الفارسي وابن الكوا من قطع يدك فقال امير المؤمنين و
يعسوب المسلمين وختن الرسول وزوج البتول فقال قطع يدك وتمدحه فقال ولم لا امدحه وقد
قطع يدي بحق وخلصني من النار فسمع سلمان ذلك فاخبر به عليا فدعا الاسود ووضع يده
على ساعده وغطاه بمنديل ودعى بدعوات فسمعنا صوتا من السماء ارفع الرداء عن اليد
فرفعناه فاذا اليد قد برات باذن الله ه من التفسير الكبير للفخر الرازي في سورة الكهف
في ذيل تفسير قوله تعالى ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا الى قوله تعالى امدا
ناسخه که ازیکی [illegible] بعد از ادای لوازم مراسم عبودیت و بندگی خواجه حقیر
عباد سکندر نام مرا در بتصاریف دهریه و تحاریف شهریه بانقلاب احوالی و دهر سال
بل در هر حال منمود بان سبب اکثر بلاد آباد و ربع مسکون بقدم اعتبار پیموده بنابرین
قرین سنه الف وخمسین ملک براهیم که از نواحی دیار هنداست عبور واقع شد چند
روزی در آنجای بی‌هوا بالضرورت طرز اقامت طرح انداخته با اصحاب رکن الدوله
سپهدار خان که حاکم آن صوبه بود منسوبه صحبت اتفاق افتاد چون در آن ایام
رویت هلال محرم الحرام رو بداد چنانچه رسم مشهور اهل جمهور است چندی از مخصوصان
خان مشار الیه تهیه تعزیه مشغول شده شب تاسع فی الجمله تعزیه و سبعی کردند
جمعی بنظاره گروهی باندوه و گریه مجتمع گردید فاضل نام جاهلی از برادران صادق با
نه بعنوان جماعت داری مشهور بود از بنده حقیر پرسید که این گونه عملها بدعت و
حرام بلکه کفر است بنده بر متوجه بجواب او نشده و او مبالغه منمود که جواب
باید گفت تا بر حضار تحریم یا تجویز آن ظاهر گردد چون ضرور شد بنده گفت
که در طریق فریق سنت و جماعت بدعت دو قسم قرار یافته یکی بدعت حسنه و
دیگر مذمومه بر تقدیر تصحیح و تسلیم قول شما که ماتم محرم را بدعت میدانید هم بدعت حسنه

فقال ابن الكواء

خواهد بود چنانچه اختراع تسبیح جهت ذکر بدعت حسنه است این نیز جهت
گریه در احوال اولاد انبیا و اولیا جایز باشد دیگر دلیل روشن و آیین آنکه هرگاه
شب وفات مشایخ را عرس نامند و اکثر اهل بلاد اسلام در رعایت آن کوشند
و دانند که آنها بدعت است پس رعایت لیالی وفات و شهادت اولاد امجاد
و بهترین کاینات که هیچکس را در شرف کمالات قدر و منزلت ایشان را سخن
نباشد و امام و ولی و معصوم و خلیفه خدا و رسول باشند چرا تعزیت نتوان گرفت و
اگر هر بدعت لازم الترک و واجب المنع باشد پس اول زیارت نجف مجعول
بخارای شما را ترک باید نمایند که در زمان حکومت میرزا الوغ بیک نبیره سلطان
ابوسعید که از قبل سلطان حسین میرزا بایقرا حاکم آنجا بود در حدود سنوات
تسعمائه شخص مرد مجهولی که نسخه اثر مجعولی آورد میرزا اختراع نمودند عوام و خواص
آن ملک برعایت بقعه مذکوره قیام مینمایند و الحال بخارا را نجف که بمقام متعارف
معین عراق عرب است موسوم داشته زیارت آن نجف جعلی بین الانام اشتهار
تمام یافته و همچنین قطع نظر ازین روز زیارت مشاهد و مراقد مشایخ
معروفه نیز نموده زیارات مجانین و مجاهیل دیار هند را حرام باید که گفت که چندین
هزار فساد از اینها هر سال بوقوع آید و یقین که این فساد و بدعت غیر سنیه است
و اگر در اینها اغماض منظور باشد پس در باب ماتم خلف ارشد حبیب احد چرا جور
[illegible] رود و حال آنکه چون نظر بر طریق فریق اهل حق و تحقیق رود و این امر سنت است
چنانچه اکثر اهل خبر ذکر نمودند که جبرئیل امین محبوب رب العالمین را از واقعه
کربلا خبر داده و آن سرور قطرات عبرات از تاسف و حسرت بر چهره
خورشید آیات فرو ریخته و اهل بیت را از وقوع آن آگاه ساخت و درین
باب احادیث بسیار روایت نمودند که آنچه کسی که در عزای حضرت
امام حسین علیه السلام گریه باید چه مقدار است پس آنچه از

از سرور کاینات صلی الله علیه وآله روایت نموده اند و صادر شده سنیت باشد چون
این شنید و گفت که این سخن از اقوال رفضه خواهد بود و اهل سنت بدین قایل نشوند
و هر کس از اهل حنبر که این را نقل کند او هم از اهل سنت نخواهد بود ما میدانیم
که رفضه اهل بدعت اند و هر بدعتی با ایشان منسوبست و ایشان از جمله کافرانند و هر که
متابعت کفار کند و یا راضی بآن باشد مرتد و کافر گردد و قتل او واجب باشد چون سخن
باین مقام انجامید بنده جواب داد که اگر بنابر قول شما کار کنیم ملازمان شما واجب القتل
خواهند بود چه اگر دندان رنگ کردن شعار نبوی و آداب مصطفوی نباشد و
شما درین امر متابعت بدعت کفار نموده اید اقل مرتبه اگر کسی شما را بنابرین بدعت
نکشد دندانهای ملازمان را باید برآورد تا رفع این بدعت گردد و همین قیاس
طرز این جامه پوشیدن و فرجی مقطع که بدعت مذمومه است و تنکس شما کرده از موی سر
مانند زنان گذاشتن و آنرا با روغن کلهای متعارف این دیار که رسم هنود باشد
چرب داشتن که شایبه اسراف است و دستار بشعار هنود بستن کمال
خلافست و بقول شما کفر لازم آید بتحقیق قتل شما واجب باشد اما مذهب اهل حق
که مباحثات علمی را محتاج برهان ساطع دانند نه سیف قاطع که شیوه اهل جنگ
از دواعیان اغیا نبوده اگر قتل شما بنا بران موقوف دارند جهت خلاف اسلاف
و تتبع اهل نفاق و اسراف پوست سر شما برکنند فرض باشد و هیچ احدی را
دران مضایقه نباشد چون گفتگو بطول انجامید از خجالت خلط مبحث نموده گفت
شما اصحاب عالیجناب حبیب رب الارباب را برابر میدانید با علی بن ابیطالب
فرزندان او را از اصحاب عالیمقدار فاضلتر که حضرت بهترین کاینات فرموده
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اصحاب من بمثابه ستاره کانند که بهر کدام
اقتدا نمائید هدایت یابید بنده گفت که اگر این حدیث عام باشد لازم آید که اکثر
ایشان باجماع امت مرتد شدند هم هرکه بآنها اقتدا کند نجات یابد و مروان حکم مردود

نیز از نصوصین که لا اکراه فی الدین در باب آن مرتدین نازل گردیده و حارث
نعمان فهری که سال سائل بعذاب واقع در شان او هست و ولید بن عقبه که سبب
نزول اذا جاءکم فاسق بنباء فتبینوا است و ابن ابی منافق ملعون و خوارج نهروان
و جمیع صحابه جایز الاقتدا باشند که از اینجا کس تجویز نکرده پس حدیث خاص بجمیعت
که در شان ایشان آیات قران هم نازل گردیده و آن حضرت امیر المومنین
و امام المتقین و آل و اهل بیت رسول است فاضل بدبخت بر آشفته گفت که در
قران هیچ آیه در شان علی و آل او نیست بنده گفت اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم در سوره نساء حق تعالی میفرماید فرمان برید خدا و رسول و امیر المومنین را او گفت
مراد از آن پادشاهانند گفتم پس اطاعت فرعون هم مردم را فرض باشد گفت
پادشاهان اسلام گفتم در آیه مذکور نیست که اطاعت جابر و فاسق نخواستند دیگر حق تعالی
در سوره نساء افلا یتدبرون القران و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منکم فرمود یعنی
هر چه شما را مشکل افتد بر رسول خدا رجوع نمایید اگر او حاضر نباشد با امیر المومنین ع
که ایشان عالم بعلم فرایض و حقوق کلام خدا اند برای شما آنچه حق باشد
از کلام خدا استنباط نمایند پادشاهان جاهل استنباط مسایل
چه دانند دیگر در فاتحه اهدنا الصراط المستقیم چه معنی دارد که نماز بی فاتحه قبول نمیشود
دیگر بیند صراط الذین انعمت علیهم راه پیغمبران سابق است اگر رسول را
آن راه بود یا نبود اگر بود پس مومنان که راه پیغمبر گرفته اند همان راه گرفته باشند
دیگر گفتن اینکه ما را آن راه که داریم هدایت فرما تحصیل حاصل و بی معنی است
و اگر نداشته باشند ما را فرض باشد بموجب آنکه قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله راه رسول خود را که ناسخ ادیان
سابقه است بغیر از آنکه التماس میکرده باشیم که ما را یهود و نصارا و
مجوس و طهانی ؟ سازند و آن در قران واقع شده اینها را حق تعالی کافر فرموده

پس مراد محبت جمعی باشند که ایزد تعالی در سوره حمعسق فرموده قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد بامت خود که من از شما مزد رسالت خود نمیخواهم مگر
مودت و متابعت نزدیکان خود در تفسیر کشاف و امام واحدی و اکثر
تفاسیر روایت نموده‌اند که چون این آیه نازل شد پرسیدند از حضرت
رسول که یا رسول الله بر ما محبت و متابعت کدام یک از نزدیکان و متعلقان تو
حق تعالی در آیه مذکوره فرض کرده فرمود علی و فاطمه و ابناهما
و در روایات دیگر علی و فاطمه و اولادهما واقع شده اول ایشان حضرت امیر المومنین
اسد الله غالب و آخر ایشان مهدی هادی است و در هر نماز چندین بار فرض است
که اللهم صلی علی محمد و آل محمد بگویند و هیچ صلواتی بی صلوات صحیح نیست و
آل حضرت در جمیع کتب مذکور است امیر المومنین علیه السلام و فاطمه علیها
و یازده فرزند او است و آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در سوره احزاب در باب ایشان واقع است
که جمیع مفسرین اهل البیت را امیر المومنین اسد الله غالب و
فاطمه و امام حسن و امام حسین را در تفاسیر روایت نموده‌اند
اما جماعت شیعه هر دو لفظ را معنی واحد دانند و همچنین چون منع اشتهار
دیگر آیات و احادیث در باب فضل و کمال رفعت و جلال و شجاعت و
سخاوت و کمال حضرت امیر المومنین کردم آنچه نشنفتی گفت که اگر او در این عصر میبود
العیاذ بالله معلوم میشد که شجاعت و فضل و قدرت کراست حضار از جرات آن
خناس پر وسواس و نشناس در صورت ناس متحیر شدند چند شب و هم منصف
رسیده بود و جمعی متفرق گشته اند و جمعی با خیالی شب در آنجا مشغول بوده‌اند که
آن ناپاک بی باک بخانه خود رفته میگفت که نزدیک با آنها رسیده بود که چند کس
از روافض را امشب از در جانب حیات اندازم اگر صاحب هم گفت و گوی با نه آمده باشد

با این

این نوبت نمازی خواهم شد که درین اثنا کبوتران در کبوترخانه شروع
طپیدن میکنند آنمردکه از بهر خواستن تیر دیک کبوترخانه میرود تا ملاحظه نماید که
کبوتران را چه میشود دست بر بام کبوترخانه میگذارد تا بدرون نظر کند ماری بر کف دستش
میزند آن بدبخت دست برداشته فریاد میکند که مرا مار بغض اهل بیت زد فریاد
مارگزیدن او بسپهدار خان رسید چون از اعیان ملازمان قدیم او بود فرمود که
تریاق فاروق دوا شود هر چند جستند
آن شب تریاق یافته نشد وقتی که بهم رسید
او با کسفل سافلین پیوسته بود

تمت [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
[illegible]

[illegible]

